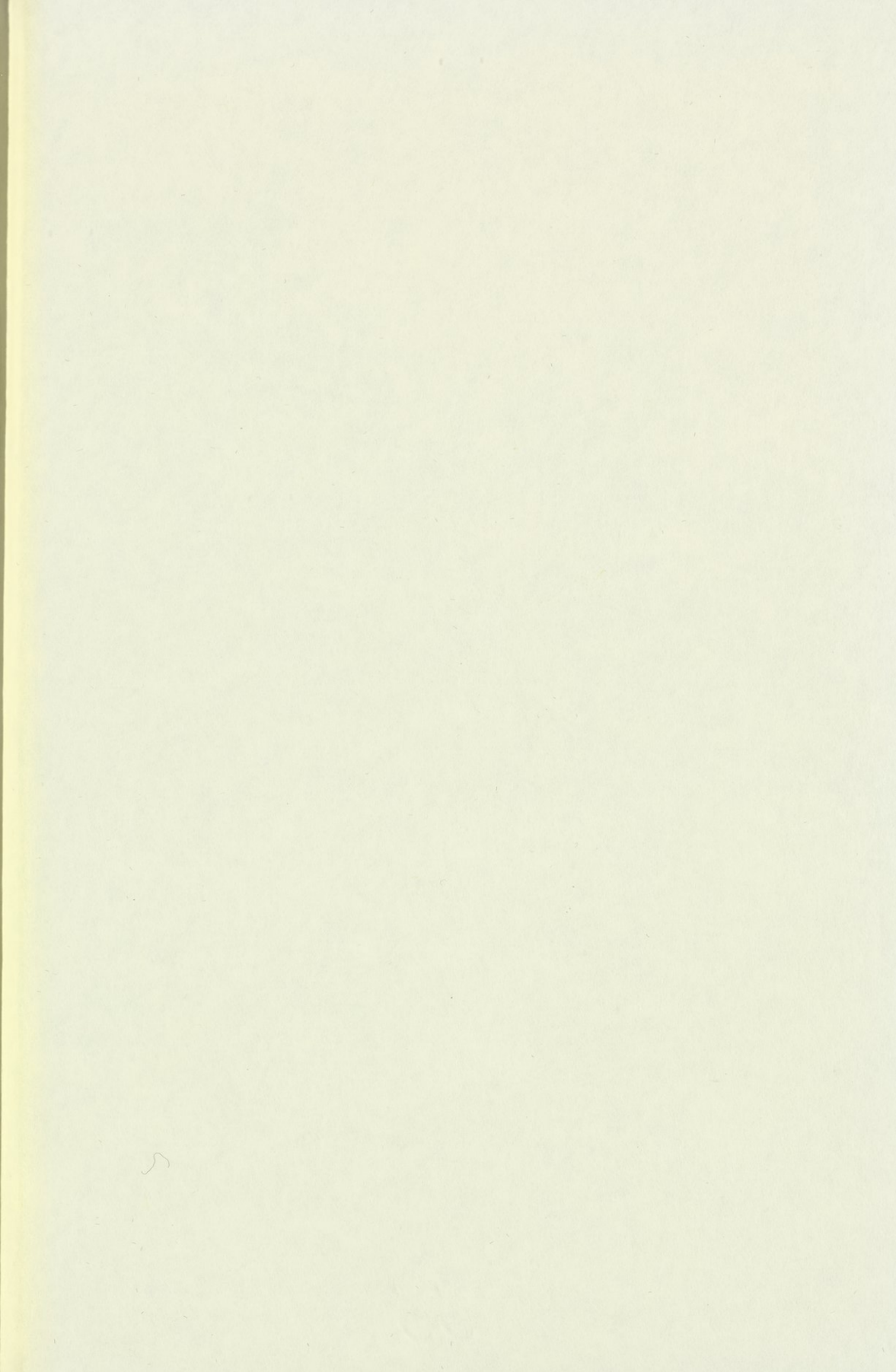


WERT
BOOKBINDING
Grantville, Pa.
Jan — Feb 1985
We're Quality Bound



از شاخ برهنه برگ تر میطلبم ☆ از خانه عنکبوت پر میطلبم
از دهن مار شیر شکر میطلبم ☆ وزیشه ماده شیر تر میطلبم

☆ (قال شيخنا البهائي في جوابه) ☆

علم است برهنه شاخ تحصیل بر است ☆ در خانه عنکبوت دل بال و پر است
زهر است جفای علم معنی شکر است ☆ هر پشه کز و چشیده او شیر تر است

☆ (في ذكر المعما بالفارسية ايضا) ☆

خورشید سپهر معرفت را پدرم ☆ از چهار برادران خود معتبرم
هفتاد و دو عمه و سه خاله دارم ☆ فرزند چهار مادر و نه پدرم
سی ساله بودم مادر شوهر کرد ☆ چهل ساله بودم مادر من دختر بود
از چیست که در بادیه مسکن دارد (وله) ☆ سیصد سر و بادویست گردن دارد
بایست تن و سی شکم و سیصد پای ☆ هر کس که بگفت عقل عقل محکم دارد
آفتاب سیم زر یعنی که چه (وله) ☆ دختر سرو پسر یعنی که چه
ای برادر چشم بگشا صنعه حق را بین ☆ در میان بک پسر هنر بکتن دوسر یعنی که چه
اگر خواهی بدانی نام یارم (وله) ☆ مرا اندر میان سر که انداز

(انافاتمثل بقول الشاعر)

یا آل بدر الدجی انی احبکم ☆ حباً کحب بغی الباری بشانکم
و انتم معادن اخیار و منبعها ☆ و افرض الفرض عند الله و دکم
انتم مهابط و حی الله ان نزلت ☆ و آی طه و بس بمد حکمکم
انتم ذوا الخیر و التقوی و موجوده ☆ فاعلم کلا و کل الخیر عندکم
انتم احباء للباری و هو محبکم ☆ فکل من کان منجی من محبکم
انتم عزیز لدی الرحمن و هو عزیز ☆ فکل هون لدی الباری عدو کم
ماذا تقول الشعرون بمد حکم ☆ حیث الاله بمد حکم یتکلم
لو صیر البحر ملاء و السماء مدادا ☆ و الجن و الانس کتاباً جمیعهم

در این دوروز بین فکر خود که نیست میسر * تهیه سفر مرک بی دماغ جوانی
 صد حیف که ما پیر جهان دیده نبودیم * روزی که رسیدیم بایام جوانی
 کس چه داند کز جوانان پیش از پیران روند (وله) * می نشانند يك کمان بر خاک چندی تیرا
 تا جوانی زود بر ره کن ده روز دگر * از عضا این قوه بادت گردان می کنی
 ای دردی حیا که ز چشم فتادئی (وله) باب غم الم تو برویم گشادئی
 بر بسته دو چشم من زار دلفکاز * بنگر چه داغها بدلم جای دادئی
 بنشاندئی بکنج اطاقم غریب وار * بنگر چه بندها که بپایم نهادئی
 بر کوچه کردهام بتو ای درد پر جفا * که افتادئی بگردن من چون قلائی
 دلم در پیش دلداری بدام است (وله) دورویش قبله گاه خاص و عام است
 نشانه میدهم گر می شناسی * دو میم و چهار کاف وهشت لام است

* ایضا میگوید بالفارسیة *

نه سر بال پوشیده ام در قیام * نه عمامة بستم بعکس مدام

نه داروا بعاشیر نوشیده ام * کجا بود این ضرب چون جام سام

و میگوید در کتاب که این اشکال را در پشت کتاب خود بنویسد مسائلی چند خواهد
 بخاطرش آید - ح و ف لانوا الهی (ثم) قال امیر المؤمنین **علیه السلام** من کتب هذه الحروف
 علی ظهر کتابه فیكون قادراً علی جميع المسائل - ح و ح ام م ۲۵ ح ۱۳ (ثم) قال من کتب هذه
 الحروف علی ظهر کتابه کان قادراً علی حل المسائل - ۱۱ ح ح و ح ۱۱۱۱ ح (ثم) قال
 این طاسمراد وقت مطالعه نگاه کن - و ح ۱۱ ح ۱۱ ح.

* وقال الشاعر ایضاً بالفارسیة *

بر صفحه چهارها خط لم یزلی * معکوس نوشته است نام دو علی

یک لام و دو عین بادویاء معکوس * از حاجب و عین و آنف با خط جلی

شاهی که عزیز حضرت سبهان است * فرزند نبی سبط شه مردان است

بحیر تم که خدا را ضی و عمل مقبول * مهر علی و اهل بیت ناراضی

آدمی را که علم یادش داد ☆ پوستین را بدوشش می‌ش نهاد

☆ (وایضاً میگوید السلطان ابوالحسن بالفارسیة) ☆

بوالعجایبها که من در کار جانان دیدم ☆ در میان غنچه دریاى عمان دیدم
 هست جانت خالق و این بوالعجایب قدرتش ☆ دل چو غنچه غنچه علم چون دریاى عمان دیدم
 کوه قافی دیدم در ازرنی پنهان شده ☆ خانه باخانه صاحب هم چو زندان دیدم
 نطفه اترا ازرنی دان هستی اترا کوه قاف ☆ خانه صاحب جان سراوتن چه زندان دیدم
 اجدری در حقه دیدم چون رفیقش بلبلی ☆ گرگ بره هر دورا همراه چوپان دیدم
 اجدرت نفس است بلبطاعت و حقه وجود ☆ گرگ شیطان بره ایمان عقل چوپان دیدم
 مر دمان بینند روز روشن از شبهای تار ☆ من شب روشن میان روز تاران دیدم
 هست در چشمت سفیدی روز شب این مردمک ☆ من شب روشن یکی در عین احسان دیدم
 صد هزاران مرغ دیدم عاشیان در غنچه ☆ میبیر دسوی هواى جسم با جان دیدم
 غنچه ات باشد دهان مرغ باشد معرفت ☆ معرفت با جسم جان در اهل ایمان دیدم
 چار صد چاکر بدیدم با چهل چار دگر ☆ جمله در خدمت بیای تخت سلطان دیدم
 چاکر تر استخوانها جمله در فرمان روح ☆ روح بر تخت بدن ما نند سلطان دیدم
 سیمدو و شصت دیگر دیدم درخت ارغوان ☆ يك بيك روئیده در اعضای انسان دیدم
 چار رکن این جهان را چار طبع خود بدان ☆ خاک بیاد آب آتش جمله در بیان دیدم
 کاسه دیدم نکون بر کاسه چون کردم نظر ☆ چار دریا مختلف در کاسه جو شان دیدم
 کاسه ات فرقت ابش ترش شیر بن تلخ شور ☆ عین سمع خفتگان در بحر جوشان دیدم
 خوش قدم عامست ولی از یمن سلطان بواحسن ☆ سینه اش پر گوهر از لعل بد اخشان دیدم

* قال النظامی بالفارسیة ایضاً *

جوانی بر سر کوچست در باب این جوانی را ☆ که کس هرگز نمی بیند دوباره زندگانی را
 خمیده پشت ازان گشته پیران جهان دیده ☆ که اندر خاک میجویند ایام جوانی را
 بکام خویش نچیدم گلی زباغ جوانی ☆ فکرده است مرا پیر غیر داغ جوانی

- از کجا آمدند ای هشیار ☆ این گروه ثوابت سیار
- خلق را جمله زاول انجام ☆ همه را صاحبی است رحمان نام
- کوزه را کوزه گردد ترتیب ☆ اسب را صاحبش کند تأدیب
- گفت طفلی ادیب را کاین چیست ☆ بر سر کاغذ این بگو خط کیست
- گفت این خط بنده می باشد ☆ صاحبش حال زنده می باشد
- فکر کن ای عموز روی نظر ☆ با تأمل بین جهان یکسر
- خط خال سفال با کاتب ☆ حد حال (خط خال) جمال بی کاتب
- ملک مرز شعیب با صاحب ☆ آسمان رفیع بی صاحب
- استان سمند با صاحب ☆ آسمان بلند بی صاحب
- آشیان خروس با صاحب ☆ آسمان شمس بی صاحب
- خالق جمله آسمان زمین ☆ واهب بی نظیر حق مبین
- کن نظر ها بین که صد برهان ☆ کی باطفال در دهد پستان
- کی بان نطفه روح دادستون ☆ کی جنین را نمود راه برون
- کی پراز شیر کرد پستان را ☆ کی پراز گل نمود بستان را
- هر يك از خلق را دو صد برهان ☆ بر جبین است ز آشکار نهران
- جمله عالم گواه وحدت او ☆ وحده لاله الا هو
- می نبینی کزین گروه جنود ☆ هیچ کس شبه کار او ننمود
- گر تعدد روا بدی در دار ☆ دوزمین سما فساد افتاد
- بنگر التیام این اضداد ☆ آتش خاك لشکر باد
- اتفاق عقول کامل بین ☆ يك نسق بین تو آسمان زمین
- هر دو عالم گواه وحدت او است ☆ بنگر اتفاق دشمن و دوست
- هم بعدش هزار برهان است ☆ رازق گو سفند و صرحان است
- گر گرانیش تیز و ندان داد ☆ لیک اوراره بیابان داد
- گله در خانقاه آساید ☆ کرگ در کوه و دشت خود جایید

یف الی الرشد ، و ویل لمن سائت سیرته و جارت ملکته و تجبر و اعتدی ، و ویل لمن غلبت علیه الغفلة فنسی الرحلة ولم يستعد .

« الویمة » بالفتح بلیدة بین الری و طبرستان ، و الویمة مدینة بالانداس و کورة جیان ، و وی کلمة تعجب و قیل کلمة زجرای عجب ، و ویه کلمة اغراء تكون للواحد .

نختم حرف الواو بذكر واجب الوجوب والوجود وغيره بالفارسیة بقلم العالم المیرزا علی نقی :

- | | | |
|---------------------------|---|----------------------------|
| گفت تابع بنغمه شهناز | ☆ | با هزاران هزار شوق و نیاز |
| بروجوب وجود حق برهان | ☆ | صد هزاران کرو و رود چندان |
| بی حدو بی شمار برهانها | ☆ | بی حدوی حساب حجتها |
| نقش دیوار نیست بی نقاش | ☆ | نقش آدم بین و کامل باش |
| این چنین صنع نیست بی صانع | ☆ | بین چکرده ز آبکی مایع |
| صورت عقل سیرت دل و جان | ☆ | گوش هش داده حق ز راه نهان |
| با تامل نگاه کن عمرا | ☆ | با تدبیر نظر نما جانا |
| آسمان زمین و این انهار | ☆ | قمر آفتاب و لیل نهار |
| خود بخود از کجا شده پیدا | ☆ | همگی از چه ره شده شیدا |
| شورش عشق را بسر دارند | ☆ | که همه بی قرار آرامند |
| عقل پیش آرو با خرد بنگر | ☆ | حجر و چوب و هم بقول مدر |
| در دیوار و جمله اشجار | ☆ | مطر و ابر و بادها و ثمار |
| لان مرغ و طویله با بنا | ☆ | چرخ با این حواله بی بنا |
| صنع بی صانع از کجا آید | ☆ | فعل بی فاعل از چرا آید |
| همه اوضاع خلق زین نمط است | ☆ | وضع بی واضع ای پسر غلط است |
| این همه صنعهای پر حکمت | ☆ | شاهد صانعی است با قدرت |
| شمس مریخ مشتری قمر | ☆ | عطر د زهره با زحل بنگر |
| این بروج سما فجوج زمین | ☆ | از سر فکر هوش عقل بین |
| خود بخود از کجا پدید شدند | ☆ | از کجا رکنها شدید شدند |

الشاة بان الذئب مهروب عنه ، ويقال الوهم ما يقع في القلب من الخاطر ، والوهميات هي القضايا كاذبة يحكم بها الوهم في امور غير محسوسة كالحكم بان ما وراء العالم فضاء لا يمتاهاى ، والقياس المركب منها يسمى سفسطة.

[الوهن] بالفتح ثم السكون من الرجال او الابل الغليظ القصير وبالتحريك الضعف في البدن «وهيب» بن حفص ابو على الجريري الامامى الراوى عن الصادق والكاظم عليهما السلام وعنه ابنه احمد امامى ثقة هو غير ابن خالد الباهلى ابى بكر البصرى الامامى الثقة مات سنة ١٢٦ «وهيب» بن العدد الزاهد من قوله نظرنا في هذا الامر فلم نجد شيئاً ارد لهذه القلوب ولاشداستجلاً بالاحزن من قراءة القرآن وتدبره (ربيع الابرار) باب ٦٦ (وهيب) بن عمر النمرى ابو عثمان الراوى عن ابيه عامى هو غير ابن الورد القرشى (وهيب) او وهب بن نافع الراوى عن كادح عن الصادق عليه السلام لا بأس به (مجالس) ص ٢٨٢ (ويح) بالفتح كلمة رحمة عن على عليه السلام قال ويح ابن آدم اسير الجوع صريع الشبع عرض الآفات خليفة الاموات، ويح ابن آدم ما غفله وعن رشده ما اذهله (ويح) البخيل المتعجل الفقر الذى منه هرب والتارك الغنى الذى اياه طلب (ويح) الحسد ما عدله بدا بصاحبه فقتله، ويح المسرف ما ابعده عن صلاح نفسه واستدراك امره (ويبون) من قرى بخارى «جم» (ويذا بان) بالكسر محلة با صبهان منها جابر بن منصور و اخوه ابو العباس ، و ويزار بالكسر ايضاً اسم مدينه ، و وير بالكسر من قرى اصبهان منها احمد بن محمد بن ابى عمرو (جم).

(الويل) بالفتح ثم السكون كلمة شره عن على عليه السلام قال ويل تمادى فى جهله وطوبى لمن عقل واهتدى ، وويل العاصى ما جهله وعن حظه ما عدله ، وويل للباغين من احكم الحاكمين و عالم ضمائر المضميرين ، و ويل للمذى يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل له ويل له ويل له ، وويل للنائم ما خسره قصر عمره وقل اجره . «الويل» لمن بلى بعصيان وحرمان وخذلان ، وويل لمن تمادى فى غيه ولم

عليهما السلام (وهب) بن عمر والمعروف بيه لول العاقل العادل هو الذي يعرف بالمجنون
 [و هب] بن عمير القرشي صحابي هو الذي ارسله النبي ﷺ الى
 صفوان بن اميه (وهب) بن قابوس المزني اخو الحارث صحابي هو غير ابن قيس بن
 ابان اخي سفيان (وهب) بن كريب ابوالقلوص صحابي هو غير ابن كلدة الغطفاني
 الذي شهد بدرأ (وهب) بن كيسان القرشي المكي تابعي مات سنة ١٢٧ وثقه النسائي
 روى عن ابن عباس (وهب) بن مأنوس العدني البصري تابعي هو غير ابن مالك الداري
 الصحابي وهو غير ابن محمد ابي نصر القمي الامامي الثقة (وهب) بن مرة الاندلسي ضعيف
 مات سنة ٣٣٦ هو غير ابن معقل الغفاري الصحابي (وهب) بن معاوية الجعفري الراوي
 عن ابي الزبير وعنه ابن عون بن سلام « علل » « هب » بن منبه بن كامل اليماني
 ابو عبدالله تابعي ضعفه الامامية و وثقه العامة روى عن ابن عباس وعنه بنوه ايوب و
 عبد الرحمن ، و عبدالله ، و ابنا اخيه عبد الصمد و عقيل ابنا معقل و حفيده منبه
 ابن عبدالله واخوه همام .

[وهب] بن نافع يقال له وهيب كما في المعاني باب ٥٥ ص ٤١ هو غير مولى
 ابي احمد التابعي (وهب) بن وهب بن كثير بن عبدالله بن زمعة بن الاسود القرشي
 ابو البختری ضعيف « وهب » بن يحيى بن جعفر البجلي عامي يقال له ابن حفص هو
 غير ابن يزيد « وهب الله » بن راشد ويقال له وهب بن راشد ابو زرعة البصري عامي
 « ن » (وهبن) بالفتح ثم السكون من رستاق الكرج بالرى منها المغيرة بن يحيى السدي
 « جم » « وهبين » اسم جبل من جبال الدهناء (وهليل) بن سعد بن مالك بطن من النخع « وهران »
 بالفتح ثم السكون مدينة على البر الا عظم من المغرب على البحر ذات مياه منها
 عبد الرحمن بن عبدالله الهمداني ومحمد بن محرز ركن الدين ويقال جمال الدين (خك)
 (الوهط) من قرى طائف والمكان المطمئن المستوى ينبت الطلح والتمر
 [وهشوزان] بن دشمن زياد الديلمي الامير الزاهد سيف الدولة امامي حسن
 [الوهم] بالفتح هو الغلط الطرف المرجوح من طرفي الخبر و قوة مرتبة
 في الدماغ يدرك المعاني الجزئية الموجودة في المحسوسات كالقوة الحاكمة في

[وهب] بن حكيم عامي هو غير ابن حمزة الكوفي وغير ابن حميل بن الفضل الارينجي
 [وهب] بن خالد الحميري ابو خالد الحمصي عامي هو غير ابن خنبل الصحابي
 [وهب] بن خويزمادة الثقفي صحابي هو غير ابن داود، وغير ابن راشد الرقي البصري
 [وهب] بن ربيعة الكوفي تابعي هو غير ابن زمعة الاسدي، وغير ابن زمعة التميمي
 [وهب] بن سعد بن ابي سرح العامري الظاهر هو غير ابن ابي السرح الصحابي
 المقدم ذكره « وهب » بن سماع العوفي صحابي فيه نظر هو غير ابن سفيان، وغير ابن
 شاذان الراوي عن الحسن بن ابي الربيع المذکور في (الكافي و المرات) ج ١
 ص ٢٣٩ حديث ٢٢ « وهب » بن شباك الهروي عامي هو غير ابن صيفي الذي يقال له
 اهبان الغفاري .

[وهب] بن عبدربه بن ابي ميمونة بن يسار الاسدي امامي ثقة روى عن الصادقين
 عليهما السلام واخوته شهاب، وعبد الرحمن، وعبد الرحيم، وعبد الخالق، وعبد الغني،
 وابن اخيه اسماعيل بن عبد الخالق هم من ثقات الامامية .

[وهب] بن عبد الرحمن القرشي ابو البختري يحتمل هو وهب بن وهب « جنح »
 [وهب] بن عبد بن زمعة الاسدي تابعي هو غير ابن عبد الله بن ابي ذبي الكوفي
 [وهب] بن عبد الله الشاعر الدوسي لابس به هو غير ابن عبد الله بن قارب
 الصحابي « وهب » بن عبد الله بن مسلم العامري صحابي هو غير ابن عبد الله بن محصن .
 [وهب] بن عبد الله او ابن جناح الكلبي امامي ثقة شهد بالطف مع الحسين عليه السلام
 هو الذي رمى برأسه الى عسكر الحسين عليه السلام فأخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس
 الى عسكر ابن سعد فاصابت به رجلا فقتلته ثم اخذت بعمود الخيمة فقتلت رجلين وقتلت
 امرأته على يد غلام هناك بكر بلاء .

[وهب] بن عبد مناف هو من كبار قریش بعد عبدالمطلب ذكره في كمال
 الدين ص ١٠٥ س ١٢ (وهب) بن عثمان بن بشر المخزومي المدني عامي هو غير
 ابن عدى الامامي (جنح) (وهب) بن عقبة العامري البكائي الراوي عنه ابنه عقبه
 هو غير العجلي (وهب) بن عمر الاسدي الكاهلي امامي كان من اصحاب الصادقين

- فتحت اقاصى ارض اشبيلية ☆ وتخوم اندلس حوتها باليد
 قد حررت شرق البلاد وغربها ☆ بسيوفا من غاصب مستعبد
 طردت عن الاسلام كل محاول ☆ فتح البلاد وغيره لم تطرد
 قد جردت في الفاتحين سيوفاها ☆ لا يقطع الهندي غير مجرد
 لم تبق من مستعمر في ارضه ☆ اوفاتح لبلاد متمرده
 ينسى بها عهد الفتوح وما جرى ☆ فيه فمثل فتوحها لم يعهد
 ردت الى العرب الكرام فخرهم ☆ ولهم اعادت كل مجد اُتد
 وعلى سواهم وجهت حملاتها ☆ وعليهم في دارهم لم تعتدى
 هذا الحجاز جميعه في كفها ☆ بجباله ورماله والانجد
 ولها القصيم وحائل ومرابع الد - ☆ - هناء تقتل من تشاء ولا تدي

وقدمر بقية الاشعار في الحادهم و احوالهم في ج ٢٤ ص ٢٢٦ بعنوان كربلاء
 [وهان زاد] بالفتح قلعة من اعمال اصبهان (وهب) بالتحريك ابن ابان
 الراوى عن النافع تابعى ضعفه العامة هو غير وهب بن ابي دنى وهو ابن عبدالله بن ابي دنى
 [وهب] بن ابي سرح بن ربيعة القرشى الفهرى صحابى شهد مع اخيه عمر و بدرأ
 (وهب) بن ابي وهب تابعى كان من اصحاب علي عليه السلام هو غير ابن الاجدع الهمداني
 [وهب] بن أحمد بن ابي العزالدمشقى المعروف بالشهاب بن ابي العيس عامى
 (وهب) بن اسماعيل بن محمد ابو محمد الاسدى الكوفى تابعى روى عن جده
 وثقه النسائى (وهب) بن الاسود القرشى الزهرى ابن خال النبى صلى الله عليه وآله صحابى روى
 عنه زيد بن اسلم (وهب) بن امية بن ابي الصلت الثقفى صحابى هو غير وهب بن ببيعة الواسطى
 [وهب] بن بيان الواسطى ابو عبد الله المتوفى سنة ٢٤٦ عامى وثقه النسائى (يب)
 (وهب) بن جابر الخيوانى الهمداني الكوفى تابعى وثقه العجلي هو غير ابن
 جرير الازدى « وهب » بن جميع مولى اسحاق بن عمار امامى حسن « كش » ط ١ ص ٢٢٢
 « وهب » الجيشانى ويقال له ابو وهب هو غير ابن حذيفة الغفارى الصحابى .
 « وهب » بن حفص البجلي الحرائى عامى ويقال له ابن يحيى بن حفص بن عمرو

- يمسى و يصبح دهره من حيرة ☆ و الطرف بين مصوب و مصعد
 اين الاولى فتحوا الحصون و قلدوا ☆- بالسيف طوق الذل كل مقلد
 من كل قرم للكفاح معاود ☆ بشبا الصفاح على القراع معود
 يمشى الى الهيجاء مشية مسرع ☆ (عجلان نازاد و غير مزود)
 لم يكف ما قد حل بالاسلام من ☆- ☆- ضيم تذبوب له صنخور الجلمد
 و تقسم المستعمرين بلاده ☆ و و قوف سطوتهم له بالمرصد
 و تتابع الحملات من اطرافه ☆ قصداً لهدم اساسه المتوطد
 حتى انت أعراب نجد تبغى ☆ نكأ الفروح و فعل مالم يحمده
 جاءت مجددة لدين محمد ☆ زعمت و تنفى عنه كل مجدد
 جاءت لتهدى الناس و هابية ☆ كلاو هل يهديك غير المهتدى
 من عصبه فيها الجمود سجية ☆ لم يلف فيها قط من لم يجمده
 لولا المساعى الاجنبية ما اعتدى ☆ فى الناس لابن سعودها من مسعد
 لولا سيوف الغرب لم يك نجمه ☆ فى الشرق يوماً طالماً بالاسعد

☆ ☆ ☆

- فرغت من التوطيد للاسلام لم ☆- تترك من الاسلام غير موطد
 قدمهدت شرع النبى ولم تدع ☆ فى الارض شيئاً منه غير ممهد
 و بها طريق الدين صار معبداً ☆ لم يبق منه قط غير معبد
 لم يبق فى الاقطار من متمجس ☆ من فضل دعوتها و لامتهود
 ما ان ترى بين الورى من فاجر ☆ عاص و لامن شارب و معربد
 ردت عن الاسلام كل معاند ☆ و حمته من باغ عليه و معتدى
 و محت من الاسلام كل ضلالة ☆ اوبدعة او شبهة من ملحد
 شنت على المستعمرين جميعهم ☆ غاراتها فى كل قفر فدغد
 شهرت بمصر و العراق و جلق ☆ و الهند اسيا فآله لم تغمد
 فى المغرب الادنى علت رايانه ☆ و المشرق الادنى كذا فى الابد

كان ابتداء ظهوره سنة ١١٤٣ واشتهر امره بعد الخمسين فظهر العقيدة بنجد -- ووصف
لنامن حال ابن عبد الوهاب اشياء انكرناها عليه من سفك الدماء ونهب الاموال وتجاربه
على قتل النفوس ولو بالاعتيال وتكفيره الامة المحمدية في جميع الاقطار والحاصل
ان الافراط والتفريط في الدين ليس مما يليق بشأن المسلمين بل الاخرى بهم اتباع
ما عليه السلف الصالح وتكفير بعضهم لبعض مستوجب للمقت والغضب ثم قال الامين :

- قم وابتك منتحياً لما قد حل بالا -☆- سلام من وهن وفرط تبدد
ابناؤه متشاكسون عراهم ☆ محلولة ما بينهم لم تعقد
زرعوا وكان الغير حاصد زرعهم ☆ يابويح ايدزرعها لم تحصد
و ملوكه امسى يقوض ملكهم ☆ ابداً بسيف عنهم لم يغمد
فرحون باسم مملك لكنه ☆ لسواه كالمملوك والمستعبد
ويقوم فيهم من يسمى مصلحاً ☆ بين البرية و هو عين المفسد
او مرشداً هو احوج الاقوام لو -☆- عقل الامور الى اتباع المرشد
معبوده اما هوى او درهم ☆ فسوى الدراهم والهوى لم يعبد
او من يذم مقلداً لكنه ☆ لو كان يعلم ليس غير مقلد
او من يقلد دينه فيهم الى -☆- شخص لآثام الوري متقلد
او من يثير ضغائناً ما بينهم ☆ كادت تماث كأنها لم توجد
ويقوم باسم الدين يوحد نارها ☆ بغياً ولولا بغيه لم توقد
يقلب اخاه به و يظهر بغضه ☆ و يقوم مقترياً عليه و يعتدى
او من يروج في الانام ضلالة ☆ و يخالها رشداً و ان لم يرشد
في كل شارقة عرين يستبا -☆- ح لهم على الاساد من مستاسد
في كل غاربة لهم حصن يختر -☆- ب بعد حصن بالخراب مههد
في كل ناحية لهم شمل يبد -☆- د بعد شمل قبل ذاك مبدد
في كل يوم نحوهم سهم يسد -☆- د اثر سهم المنحور مسدد
قد اصبحوا ما بين ثاو خامل ☆ دان و آخر في البلاد مشرد

[ونداد] من قرى رى واسم ملك من ملوك الفارس وكورة فى جبال طبرستان
 [الونسرىسى] هو احمد بن يحيى المالكي المتوفى سنة ٩١٤ هو غير الونسرىسى
 سحنون بن عثمان « ون » بالفتح وشد النون من قرى قوهستان « ونك » من قرى الرى
 [وندون] بالتحريك من قرى بخارى « ونوفاغ » من قرى بخارى ايضاً .
 [ونوفخ] من قرى بخارى ايضاً « ونه » بالتحريك من قرى نسف ويقال ونج .
 [الوهابية] هم تبعه محمد بن عبد الوهاب بن سليمان التميمى الذى كان
 من رؤسائهم مولده سنة ١١١١ وتوفى سنة ١٢٠٦ (١٢٠٧) وكان عمره على قول
 ٩٦ سنة نشأ فى بلد العينية من بلاد نجد وقرأ على ابيه الفقه على مذهب ابن حنبل
 وكان فى صغره يتكلم فى كلمات لا يعرفها المسلمون فسافر الى مكة المشرفة بعد
 ما قضى نسكها سار الى المدينة المنورة فاخذ عن الشيخ عبدالله بن ابراهيم ثم رحل الى
 نجد ثم الى البصرة فلما ورد البصرة اقام فيها مدة وانكر اشياء كثيرة على اهل البصرة
 فاحس المسلمون بذلك فاخرجوه فلما خرج هارباً من البصرة ودخل النجد وانكر
 على اهلها ووقع بينه وبين ابيه منازعة وجدال فأجتمرى على اظهار عقائده بان جميع
 المسلمين كفار مشركون يحل اموالهم ودمائهم ويجوز اتخاذهم عبيداً واماؤه كما يظهر
 من كتاب تاريخ نجد لابن الآلوسى وقال سيدنا السيد محسن الامين العاملى فى كشف
 الارتباب ص ٣ اخذ فى اول امره عن كثير من علماء مكة والمدينة وكانوا يتفرسون
 فيه الضلال والاضلال .. وكان والده عبد الوهاب من العلماء الصالحين ، وكان يتفرس
 فيه ذلك ويذمه كثيراً ويحذر الناس منه ، و كذا اخوه سليمان انكر عليه ما احده
 و الف كتاباً فى الرد عليه ، و كان فى اول امره مولعاً بمطالعة اخبار مدعى النبوة
 كمسيامة الكذاب وسجاح والاسود العنسى ، و طليحة الاسدى و امثالهم - و اولاده الحسن و
 الحسين وعبد الله وعلى - فقام بالذعة عبدالله اكبرهم ولما مات خلف سليمان وعبد الرحمن
 و كان سليمان متعصباً تعصباً شديداً فى امرهم فقتله ابراهيم باشا سنة ١٢٣٣ و كان
 القائم بنصرة محمد بن عبد الوهاب ونشر عقيدته محمد بن سعود ثم ولده عبدالعزيز ثم
 ولده سعود الذى غزا العراق والحجاز ومنع المسلمين من الحج - وفى خلاصة الكلام

٢٢٢ شاعر (بيان) (الوليد) بن هشام المرادى امامى كان من اصحاب الكاظم عليه السلام ذكره الطوسى فى رجاله (الوليد) بن هشام بن معاوية بن هشام بن عقبة الاموى المعيطى الراوى عنه ابنه يعيش ضعيف .

(الوليد) بن يزيد البصرى اخو خالد بن يزيد عامى هو غير ابن يزيد العطار المعروف بابن ابى طلحة، و غير ابن يزيد الفارسى اليمانى المذكور فى اللسان ج ٦ ص ٢٢٩ [الوليد] بن يزيد بن عبد الملك بن مروان بن الحكم ابو العباس الاموى يلقب بالفاسق والحاده اشهر من كفر ابليس قتل سنة ١٢٦ كان شريفاً للمخمر متهتكاً حرمت الله من كفر ياته قد فتح المصحف فخرج (واستقتحوا و خاب كل جبار عنيد) فالقاه ورماه بالسهام كما مر فى ص ٢٩٠ س ١٤ ايضاً بالمناسبة فقال:

اتهددنى لجبار عنيد ☆ فيها انا ذاك جبار عنيد

اذا ماجت ربك يوم حشر ☆ فقل يارب مزقتى الوليد

[ولى الدولة] بن عميد الدولة ابى محمد الحسن بن ابى على العباس بن الحسن نقيب دمشق «لب» ط نجف ص ٢٣١ «ولى الله» بن نعمة الله الحسينى الحائرى الامامى الثقة العالم الفاضل المحدث له كتاب «مل» .

(الوليمة) بالفتح ثم الكسر هى طعام العرس وهى التزويج، و وليمة الخرس هى النفاس الولد، ووليمة العذار هى الختان، ووليمة الوكار هى الذى يشتري وبنى الدار ووليمة الوكار هى لقوم الرجل من مكة او مطلق السفر قال الشاعر:

وليمة عرس ثم خرس ولادة ☆ عقيقة مولود و كيرة ذى بناء

وضيمة موت ثم اعذار خائن ☆ نقيقة سفر و المآ دب للثناء

(الولى) بالفتح هو الذى له النصرة والمعونة ويدبر الامر يقال فلان ولى المرأة اذا كان يدبر نكاحها، والسلطان ولى امر الرعية ومنه قوله تعالى (انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا) الاية نزلت فى حق على عليه السلام وقيل الولى ما يقوم مقام فى غيره امور تختص به لعجزه كولى الطفل والمجنون وغيرهما .

(ونج) بالفتح ثم السكون من قرى نسف ويقال له ونه (ونجر) من رساتيق همدان.

البصرى، وغير ابن عمر والحرائى (الوليد) بن العيزار العبدى الكوفى عامى روى عن ابيه هو غير ابن عيسى بن وهب (الوليد) بن الفضل ابو محمد البغدادى عامى هو غير ابن القاسم بن الوليد الكوفى (الوليد) بن القاسم امامى كان من اصحاب الباقر عليه السلام يحتمل اتحاده مع سابقه (الوليد) بن القعقاع شاعر هو غير القمى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام (الوليد) بن قيس المصرى تابعى هو غير ابن قيس السكونى الكوفى، و غير العامرى (الوليد) بن كامل العجلى عامى هو غير ابن كثير المزنى، وغير ابن كثير المخزومى المدنى (الوليد) بن كريز عامى هو غير ابن مالك، وغير ابن محمد الاموى، وغير ابن محمد التميمى (الوليد) بن محمد السلمى الحجاج عامى هو غير ابن محمد بن صالح، وغير ابن محمد بن عيسى.

[الوليد] بن مدرك الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن مروان (ن) (الوليد) بن مزيد البيروتى ابو العباس المتوفى سنة ١٨٧ عامى وثقه ابو داود (يب) (الوليد) بن مسلم الاموى ابو العباس الدمشقى المتوفى سنة ١٩٥ عامى وثقه ابن سعد (يب) (الوليد) بن مسلم بن شهاب التميمى ابو بشر البصرى عامى وثقه ابو حاتم هو غير ابن مسلمة الازدى (الوليد) بن مصعب ابو مصعب المعروف بقرع بن موسى قدهم ذكره فى ج ٢٣ ص ١٩٣ (الوليد) بن معدان الصيفى تابعى روى عنه ابنه عبد الملك هو غير ابن المغيرة المصرى (الوليد) بن المغيرة المخزومى الحجازى تابعى ضعيف كان من المستهزئين بالنبى (خصال) ص ١٣٤ (الوليد) بن ميمون الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن نافع الراوى عن شعبة.

(الوليد) بن نمير الدمشقى الراوى عن ابيه وعنه ابنه نمير والدا الوليد بن مسلم (يب) [الوليد] بن الوليد بن زيد الدمشقى عامى هو غير بن الوليد العنزى الكوفى الامامى (الوليد) بن الوليد بن المغيرة المخزومى القرشى اخو خالد بن الوليد اسر يوم بدر كافراً (الوليد) بن هشام البصرى القرشى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن هشام الكوفى (الوليد) بن هشام القحذمى ابو عبد الرحمن البصرى المتوفى سنة

بنى مروان قيل هو افضل خلفائهم بنى الجوامع بدمشق والمدينة و غير ذلك بويج بدمشق فى اليوم الذى مات فيه ابوه سنة ٨٦ وكانت فى ايامه الزلازل التى هدمت كل شىء واقامت اربعين صباحاً مات بدمشق سنة ٩٦ كان عمره ٤٣ سنة وكان مدة خلافته ٩ سنة وثمانية اشهر، وابن اخيه الوليد بن يزيد بن عبد الملك هو الذى تفأل يومآفى المصحف فخرج له قوله تعالى واستقمه حواو خاب كل جبار عنيد فمزق المصحف وانشأ يقول.

اتوعد كل جبار عنيد ☆ فيها انا ذاك جبار عنيد

اذا ماجئت ربك يوم حشر ☆ فقل يارب مزقنى الوليد

فلم يلبث الا اياماً يسيرة حتى قتل شر قتلة وصلب رأسه على قصره ثم على اعلى سور بلده .

وكانت امه ولادة بنت العباس وابوه وجده، وبنوه ابراهيم ، وابوعبيدة ، وبشر ، وتمام وجرى ، وخالد ، وصدقة، وعبدالرحمن، ومبشر، والعباس ، وعمر ، ومحمد، ومسرور ، ويحيى ، ويزيد وغيرهم - واخوته سليمان ، وهشام ، ويزيد - وابن اخيه الوليد بن يزيد كما مر قبيل هذا وياتى ذكره ابن الاثير وغيره من اصحاب التراجم والسير والتواريخ .

[الوليد] بن عبدة بالتحريك كوفى يحتمل اتحاده مع مولى عمر بن العاص

المتوفى سنة ١٠٠ (الوليد) بن عبيد بن يحيى الطائى المتوفى سنة ١٩٩ شاعر هو غير ابن عتبة بن ابى سفيان (الوليد) بن عتبة الاشجعى ابو العباس الدمشقى المتوفى سنة ٢٤٠ هو غير ابن عتبة بن ربيعة (الوليد) بن عجلان عامى هو غير ابن عروة الشيبانى الامامى ، وغير ابن عصام الزبيدى (الوليد) بن عطاء المكى عامى هو غير الحجازى الراوى عن الحارث بن عبدالله بن ابى ربيعة .

[الوليد] بن عقبة بن ابى معيط الاموى اخو خالد ضعيف جداً قال الشاعر :

تكلم فى الصلوة وزاد فيها ☆ علانية وجاهر بالنفاق

ومج الخمر فى سنن المصلى ☆ ونادى والجميع الى افتراق

[الوليد] بن عقبة بن المغيرة الكوفى الطحان اخو محمد عامى وثقه ابو حاتم

هو غير ابن عقبة بن نزار (الوليد) بن العلاء الرصافى الكوفى امامى حسن له كتاب روى عنه ابن ابى عمير (جش) (الوليد) بن عمرو والد مشقى عامى هو غير ابن عمرو

[الوليد] بن ريان بن دومع المعروف بعزب مصر عمر ٧٠٠ سنة وابوه عمر ٢٧٠٠ سنة و جده عمر ٣٠٠ سنة (الوليد) بن زفر صحابي هو غير ابن زوران الرقي التابعي، وغير ابن سريع مولى آل عمرو بن حريث.

(الوليد) بن سعد مولى الكاظم عليه السلام امامي حسن هو غير ابن سعيد الراوي عن عبيد الله بن اقرم (الوليد) بن سفيان بن ابي مريم الغساني عامي الظاهر هو غير ابن سفيان الراوي عن علي عليه السلام (الوليد) بن سلمة الطبري الازدي عامي كذاب هو غير ابن سليمان القرشي ابو العباس (الوليد) بن شجاع السكوني الكندي الكوفي المتوفى سنة ٢٤٣ عامي وثقه ابو زرعة (يب) (الوليد) بن صالح النخاس بياع الرقيق عامي هو غير ابن صبيح الاسدي الامامي الثقة (الوليد) بن طريف الشيباني شاعر (حك) ج ٢ ص ١٧٩ هو غير ابن عامر اليزني (جيل) (الوليد) العامري او العماري الراوي عن الصادق عليه السلام وعنه ابنه القاسم الظاهر امامي ذكره الشيخ في (يب) ج ٢ ص ١١٠ س ٣١ وفي نسخة هو القاسم ابن الوليد هو غير ابن عباد (الوليد) بن عباد بن الصامت الانصاري المدني تابعي روى عن ابيه وعنه ابناه عباد ويحيى وثقه العجلي هو غير ابن العباس البصري، وغير ابن عبد الرحمن الجرجسي التابعي (الوليد) بن عبد الرحمن الهمداني عامي هو غير ابن عبد الرحمن بن حبيب الجارودي البصري .

(الوليد) بن عبد شمس القرشي المخزومي الصحابي ضعيف جداً امام حكيم بنت ابي جهل وجده المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم، وابن عمه خالد بن الوليد (الوليد) بن عبد العزيز الكوفي امامي كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن عبد الله بن ابي رباح الراوي عن عمه عطاء، وغير ابن عبد الله المرهبي الكوفي المتوفى سنة ١٧٢ .

(الوليد) بن عبد الله بن ابي شميلة عامي هو غير ابن عبد الله بن ابي مغيث (يب) (الوليد) بن عبد الله بن جميع الكوفي قيل شيعي وثقه ابن سعد روى عنه ابنه ثابت (الوليد) بن عبد الله بن صياد المدني الراوي عن المطلب بن حنطب تابعي لا بأس به .

(الوليد) بن عبد الملك بن مروان بن الحكم بن ابي العاص بن امية الاموي ابو العباس كان طويلًا بوجهه اثر جدري وكان دميمًا ظلومًا جبارًا غشومًا يعرف بفارس

كرهته ولاطالع انكرته ولاكنت الاكعاذب ورد ولاطالب وجد ، و قال والله ماكتمت
 وشيمة ولاكذبت كذبة ، وعن علي عليه السلام قال (ولوع) الرجل باللذات يغوى ويردى
 [الوليحة] بالفتح بطانة الانسان وخاصته ويقال هو وليجتهم اى انه لصيق بهم .
 (وليد آباد) بالفتح ثم الكسر من قرى همدان منها عبد الرحمن بن حمدان
 المتوفى سنة ٣٤٢ (الوليد) بالفتح ثم الكسر ابن ابان الضبي الرازي امامى كان
 من اصحاب الرضا عليه السلام هو غير ابن ابان الكرابيسى .

(الوليد) بن ابي ثور هو ابن عبدالله بن ابي ثور وهو غير ابن ابي زينب (ن)
 (الوليد) بن ابي مالك هو ابي عبد الرحمن بن مالك ابو العباس الدمشقي (يب) ج ١١
 (الوليد) بن ابي الوليد عثمان القرشي تابعى لابأس به هو غير ابن ابي هشام
 القرشي (يب) (الوليد) بن ابي النجم عامى هو غير ابن اسباط الكوفى الامامى
 الذى كن من اصحاب الصادق عليه السلام (الوليد) بن اسحاق الكوفى امامى (جنح)
 هو غير ابن اسماء الكوفى الامامى ، و غير ابن بشير .
 (الوليد) بن بكر بن مخلد العمرى المتوفى سنة ٣٩٢ عامى هو غير ابن
 بكير التميمى الكوفى ابو جناب .

(الوليد) بياع الاسفاط الراوى عن الصادق عليه السلام و عنه ابن مسكان حسن
 (كافي و المرأة) ج ٣ (الوليد) بن ثعلبة الطائى العبدى اخو المنذر عامى وثقه
 ابن معين هو غير ابن جابر الصحابى (الوليد) بن جبلة عامى هو غير ابن جميل
 القرشى الكنانى وغير ابن الحارث الكوفى الامامى .

(الوليد) بن الحجاج عامى هو غير ابن الحصين ، وغير ابن الحرب الاشعري
 الكوفى التابعى (الوليد) بن الحسين الحصين الكوفى عامى هو غير ابن الحكم ،
 وغير ابن حماد الرملى (ن) (الوليد) بن حنيفة التميمى شاعر « بيان » هو غير ابن
 خالد وغير ابن دينار السعدى « الوليد » بن رباح الدوسى والد محمد و مسلم تابعى
 مدنى روى عن ابي هريرة (يب)

فيكون وزره في عنق ابيه (قال) الصدوق ره حاء هذا الخبر هكذا وهو صحيح ومعناه ان الاصلاح للاب ان لا يأتي جارية ابنه و ان كان صغيراً وقد يجوز ان يأتي جارية الابن مالم يدخل بها الابن لانه ماله لابيّه - وان كان قد دخل بها الابن فليس له ان يدخل بها و الذي افتى به ان الجارية الابنة لا يجوز للاب ان يدخل بها .

[ولد الزنا] قال في المجمع في مادة شرر ولد الزنا شر الثلاثة قيل هو عام في كل من ولد من الزنا وانه شر من والديه اصلا و نسباً وولادة و لانه خلق من ماء الزاني و الزانية فهو ماء خبيث ، و قيل لان الحد يقام عليهما فيكون تمحيصاً لهما و هذا لا يدري ما يفعل به و من علائمه سوء المحضر و الحنين .

و في العمل ط ٢ ص ١٨٨ عن الصادق عليه السلام قال ان الله تعالى خلق الجنة طاهرة مطهرة فلا يدخلها الا من طابت ولادته طويبي لمن كانت امه عفيفة ، و قال يقول ولد الزنا يارب ما ذنبي فما كان لي في امرى صنع فينادية مناد فيقول انت شر الثلاثة اذنب والدك فتمت عليهما و انت رجس ولن يدخل الجنة الا طاهر و في حديث آخر ولد الزنا انكر اباه فقد اقر على نفسه بانه موأود من غير نكاح و من كان مولوداً بغير النكاح فهو ولد الحرام (ولو اليج) بالفتح ثم السكون و كسر اللام و الجيم بلد من اعمال بدخشان يبلغ منها عبدالرشيد المولود سنة ٤٦٧ .

[والذئبة] والذئبة نقيض الالم و اللذيد الشهى ، و الذي اسم موصول و فيه لغات و عن علي عليه السلام قال و الذي بعث بالحق نبياً لتبليبلن بلبلة و لتغر بلن غريلة و لتساطن سوط القدر حتى يعلوا سفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم و ليسبقون سابقون كانوا قصروا و ليقصرون سابقون كانوا سبقوا ، و قال و الذي فلق الحبة و برء النسمة ليظهرن عليكم قوم يضربون الهام على تأويل القرآن كما بداكم محمد صلى الله عليه و آله على تنزيله حكم من الرحمن عليكم في آخر الزمان ، و قال ما اسلموا و لكن استسلموا و اسروا الكفر - فلما وجدوا اعواناً عليه اعنلوا ما كانوا اسروا و اظهروا ما كانوا ابطنوا ، و قال و الله لا يعذب الله مؤمناً الا بسوء ظنه و سوء خلقه ، و قال و الله ما فجئني من الموت وارد

اذا بشر بولد لايسأل اذكر هوام انثى حتى يقول اسوى فاذا كان سوياً قال الحمد لله الذى لم يخلق منى شيئاً مشوهاً ثم قال فقد ارانى الله خلفى من نفسى و اشار بيده الى ابي الحسن عليه السلام ، وعن الصادق عليه السلام قال ان الله ليرحم الوالد لشدة حبه لولده وقيل له من ابر قال والديك ، وقال احب الصبيان وارحموهم واذا وعدتموهم شيئاً فوفوا لهم ، وقال عليه السلام رحم الله من اعان ولده من بره وهوان يعفو عن سيئته ويدعوله فيما بينه وبين الله ، وقال من قبل ولده كان له حسنة ومن فرحه فرحه الله يوم القيامة ، و من علمه القرآن دعى الابوان فكسبا حلتين يضىء من نورهما وجوه اهل الجنة - وجاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله وسلم فقال ما قبلت ولداً قط فلما ولى قال صلى الله عليه وآله وسلم هذا رجل عندنا من اهل النار -- وراى صلى الله عليه وآله وسلم رجلا من الانصار وله ولدان قبل احدهما وترك الاخر قال هل او اسيت بينهما وقال بعضهم شكوت الى الكاظم عليه السلام ابناً لى فقال لا تضربه واهجره ولا تطل انظر مكارم الاحلاق ط ٢ ص ١١٣ فى فضل الاولاد .

وقال على عليه السلام الولد العاق كالاصبع الزائدة ان تركت شانت وان قطعت آلمت وقال اذا تزوج الرجل فقد ركب البحر فان ولد له فقد كسره - وقال من ائرى كرم على اهله ، و املق هان على ولده ، وقال ولدىك ربحانك سبعاً ، و خادمك سبعاً (ثم) هو عدوك او صديقك .

وعن الرضا عليه السلام قال علة تحليل مال الولد للوالد بغير اذنه وليس ذلك للوالدة لان الولد موهوب للوالد فى قول الله تعالى (يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور) مع انه المأخوذ بمؤنته صغيراً وكبيراً او المنسوب اليه والمدعوه له لقوله تعالى (ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله) وقول النبى صلى الله عليه وآله وسلم انت و مالك لابيک ، وليست الوالدة كذلك لانها تأخذ من ماله الابانته او باذن الاب لان الاب مأخوذ بنفقة الولد ، ولا تؤخذ المرأة بنفقة ولدها - كما فى العلق ط ٢ ص ١٧٧ قال الراوى للصادق عليه السلام لم يحرم على الرجل جارية ابنه وان كان صغيراً ، واحل له جارية بنته قال عليه السلام لان الابنة لا تنكح والابن ينكح ، ولا يدري لعلمه ينكحها وتخفى ذلك على ابيه او يشيب ابنه فينكحها

وقال سعد امرؤ لم يمت حتى يرى خلفاً من نفسه وكما يأتى نظيره فى ص ٢٨٦ عن على عليه السلام قال ولد السوء يعز السلف ويفسد الخلف ويهدم الشرف ويشين السلف وولد عقوق محنة وشوم وغير ذلك من الاخبار والاحاديث الواردة فى هذا الباب وقدم التفصيل فى ج ٢ ص ٢٠ وفى ص ١٣٩ منه ، وفى ج ٥ ص ٢١ بعنوان الاطفال ، وفى ج ٦ ص ٤٦ بعنوان مبدء خلق الانسان ، وفى ج ٩ ص ٥٤ فى فضل النساء وفضل البنات على البنين ، وفى ج ١١ ص ٩٧ بعنوان الاولاد وغيرها فى مواضعها المناسبة فيها .

وفى عدة الداعى ص ٥٨ قال يستحب التوسعة على العيال و الاطفال و سرورهم بانجاز وعودهم وعن ابى الحسن موسى عليه السلام قال اذا و عدتم الصغار فافوقوا لهم فانهم يرون انكم انتم الذين ترزقونهم وان الله تعالى ليس بغضب بشى كغضبه للنساء و الصبيان وبادخال الفاكهة عليهم خصوصاً فى الجمع قال على عليه السلام اطرقوا اهل بيوتكم فى كل جمعة بشى من الفاكهة كى يفرحوا بالجمعة ، ويستحب اكرام الوالدين خصوصاً الام وعن الصادق عليه السلام قال افضل الاعمال الصلوة لوقتها وبر الوالدين والجهاد فى سبيل الله وفى الحديث ان موسى عليه السلام لما ناجى ربه راي رجلا تحت ساق العرش قائماً يصلى فغبطه بمكانه و قال يارب لم بلغت عبدك هذا ما ارى قال يا موسى انه كان باراً بوالديه ولم يمش بالنميمة - و جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وسلم وقال يا رسول الله لم اترك شيئاً من القبيح الا وقد فعلته فهل لى من توبة فقال له هل بقى من والديك احد فقال نعم ابى فقال صلى الله عليه وسلم اذهب وابرره فلما و اى قال صلى الله عليه وسلم (وكذا) لو كانت امه .

وعن الصادق عليه السلام قال لا يولد لنا مولود الا سميناه محمداً فاذا مضى سبعة ايام فان شئنا غيرنا والا تركنا ، وقال استحسنوا اسمائكم فانكم تدعون بها يوم القيامة قم يا فلان بن فلان الى نورك قم يا فلان بن فلان لانورك ، وقال اذا كان بامرأاً احدكم حمل او حمل فأتى لها اربعة اشهر فليستقبل بها القبلة وليضرب على جنبها وليقل (اللهم انى قد سميتك محمداً فانه يجعله ذكراً فان وفى بالاسم بارك الله فيه فان رجع عن الاسم كان لله فيه الخيار ان شاء اخذه وان شاء تركه - وعن النبى صلى الله عليه وسلم قال من كان له حمل فنوى ان يسميه محمداً او علياً ولد له غلام - وكان على بن الحسين عليه السلام

النبى ﷺ قال المولود من امتى احب الى مما طلعت عليه الشمس وعن على بن ابي طالب قال ضرب الوالد الولد كالسماد للزرع ، وفى حديث آخر قال لا تقسر والولادكم على آدابكم فانهم مخلوقون لزمان غير زمانكم ، وفى حديث آخر قال لا يجب عليك ان تشفق على ولدك من اشفاقك عليه ، وفى حديث آخر قال ابنك يأكلك صغيراً و يرثك كبيراً ، وابنتك تأكل من وعائك وترث من اعدائك ، وابن عمك عدوك وعدو وعدوك ، وزوجتك اذا قلت لها قومى قامت ، وقال لا تحمدن الصبي اذا كان سخياً فانه لا يعرف فضيلة السخاء وانما يعطى ما فى يده ضعفاً و قال اولى الاشياء ان يتعلمها الاحداث الاشياء التى اذا صاروا رجالا احتاجوا اليها .

وفى البحار ج ٣ ص ٣٣٠ س ١٣ قال توفى ابن لعثمان بن مظعون فاشتد حزنه عليه حتى اتخذ فى داره مسجداً يتعبد فيه فبلغ ذلك النبى ﷺ فأناه فقال له يا عثمان ان الله تعالى لم يكتب علينا رهبانة و رهبانة امتى الجهاد فى سبيل الله يا عثمان ان للمجنة ثمانية ابواب وللنار سبعة ابواب فما يسرك ان لاتأتى باباً منها الا وجدت ابنك الى جنبك اخذ بحجزتك يشفع لك الى ربك قال بلى الحديث .

و روى الكليني ره فى الكافى والمرآة ج ٣ ص ٥٢٨ فى كتاب العقيقة باب فضل الولد عن النبى ﷺ قال اكثر والولد اكثر بكم الامم غداً وقال الولد الصالح ريحانة من الله قسمها بين عباده ، وعن اسحاق بن عمار عن الصادق عليه السلام قال ان فلاناً رجلاً سماه قال انى كنت زاهداً فى الولد حتى وقفت بعرفة فاذا الى جانبي غلام شاب يدعوا ويبكى ويقول يارب والدى والدى فرغبتنى فى الولد حين سمعت ذلك ، وعن بكر بن صالح قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلام انى احببت طلب الولد منذ خمس سنين و ذلك ان اهلى كرهت ذلك وقالت انه يشتم على تربيتهم لقله الشىء فما ترى فكتب عليه السلام الى اطلب الولد فان الله عزوجل يرزقهم ، و عن الصادق عليه السلام قال ان اولاد المسلمين موسومون عند الله شافع ومشفع فاذا بلغوا اتمت عشرة سنة كانت لهم الحسنات ، فاذا بلغوا الحلم كتبت عليهم السيئات ، وقال من نعمة الله على الرجل ان يشبهه ولده ، وعن ابي جعفر قال من سعادة الرجل ان يكون له ولد يعرف فيه شبهه وخلقته وشمائله

لولاية علي عليه السلام لا كعبته في سقر، وفي ص ٢٨٣ قال عليه السلام من سره ان يجمع الله تعالى له الخير كله فليتوال علياً بعدى و ليوال اوليائه و ليعاد اعدائه ، و قال ولا يتى ولاية اهل بيتى امان من النار و قال من من الله عليه بمعرفة اهل بيتى و ولايتهم فقد جمع الله له الخير كله ، و قال من اقام فرائض الله و اجتنب محارم الله و احسن الولاية لاهل بيت نبى الله و تبرء من اعداء الله فليدخل من اى ابواب الجنة الثمانية ، و عن الصادق قال نزلت هاتان الايتان فى اهل و لايتنا و اهل عداوتنا (فاما ان كان من المقربين فروح و ريحان) يعنى فى قبره و جنة نعيم يعنى فى الآخرة (و اما ان كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم) يعنى فى قبره و تصليته جحيم يعنى فى الآخرة و فى ص ٣٣٩ منه قال قال الله تعالى لو اجتمع الناس كلهم على ولاية علي عليه السلام ما خلقت النار، و فى ص ١٤٢ قال قال الله تعالى ولاية علي بن ابي طالب حصنى فمن دخل حصنى اامن من نادى، و قال عليه السلام خلق الله تعالى مائة الف و اربعة و عشرين الف وصى فعلى اكرمهم على الله و افضلهم [الولد] بالتحريك هو العقب و الابن و كل ما ولدته شىء يطلق على الذكر و الانثى و المثنى و المجموع فعل بمعنى المفعول و فى الحديث ان لى ولداً رجلاً و نساءً ، و فى حديث آخر اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة فالولد يشبه اياه و عمومته ، و اذا سبق ماء المرأة على ماء الرجل يشبه امه و اخواته و خولته - و قد سئل عن الولد فقال عليه السلام ماء الرجل ابيض ، و ماء المرأة اصفر فاذا اجتمعا فعلا منى الرجل منى المرأة و لدت ذكراً باذن الله تعالى ، و اذا علامنى المرأة منى الرجل و لدت انثى باذن الله تعالى (١) و فى العلل ط ٢ ص ١٧٩ س ١٧ باب ٣١٤ عن

(١) و عن حماد قال للصادق عليه السلام ان انرى الدواب فى بطون امهاتها يديها الرقعتين مثل الكى فمن اى شىء ذلك فقال عليه السلام ذلك موضع منخريه فى بطن امه - و ابن آدم منتصب فى بطن امه و ذلك قوله تعالى (لقد خلقنا الانسان فى كبد) و ماسوى ابن آدم فرأسه فى دبره و يدها بين يديه - و عن علي عليه السلام قال اغسلوا صبيانكم من الغمر فان الشيطان يشم الغمر فيفرع فى رقاده و ينادى به الكاتبان .

والياً عليه وبعبارة اخرى الولاء نوعان ولاء العتاقة ويسمى ولاء نعمة وسبب هذا الولاء الاعتراف عند الجمهور انظر الكتب الفقهية .

[ولاستجرد] بالسين المهملة او المعجمة ولاية ذات العيون وفيها الفعين يجتمع ماؤها الى نهر واحد ومنها الى قصر اللصوص من نواحي همدان منها عبد الواحد ابن محمد ابو عمر « جم » وولاية الجور شرار الائمة «الولاية» بالكسر يطلق على بلاد وكور متفرقة كالمدينه والامارة والدولة قال الشاعر :

ان الولاية ليس فيها راحة ☆ الاثلاث يبتغيها العاقل

حكم بحق وازالة باطل ☆ او نفع محتاج سواها باطل

ويجىء بمعنى المحبة والنصرة منها محبة الله عز وجل والرسول والائمة عليهم السلام .
روى المجلسى ره فى البحار ج ٥ ص ٤٤٦ س ١ قال ان الله تعالى لم يبعث نبياً من آدم الى محمد صلى الله عليه وآله الا وقد عرض عليه ولاية اهل البيت عليهم السلام فمن قبلها من الانبياء سلم وتخلص ، ومن توقف عنها وتمنع من حملها لقي ما لقي آدم من المعصية ، وما لقي من نوح من الغرق ، وما لقي ابراهيم من النار ، وما لقي يوسف من الجب ، وما لقي ايوب من البلاء ، وما لقي داود من الخطئية الى ان بعث الله يونس فاوحى الله اليه يا يونس تولى علياً وائمة الراشدين من صلبيه فى كلام له قال فكيف اتولى من لم اره ولم اعرفه وذهب مغاضباً معطافاً فاوحى الله تعالى الى ان التقى يونس الحوت اربعين صباحاً (الحديث)

وروى الصدوق ره فى المجالس ص ١٧٣ س ١٠ عن النبي صلى الله عليه وآله قال من سره ان يجوز على الصراط كالريح العاصف ويلج الجنة بغير حساب فليمتول وليى ووصيى وخليفتى على اهلى على بن ابى طالب ، ومن سره ان يلج النار فليترك ولايته فوعزة ربه وجلاله انه لباب الله الذى لا يؤتى الامنه وانه الصراط المستقيم وانه الذى يسأل الله عن ولايته يوم القيامة وفى ص ٢٩٠ س ١٧ منه روى احمد البرقى الحديث الذى نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا محمد السلام يقرؤك السلام و يقول خلقت السماوات السبع وما فيهن و الارضين السبع و من عليهن ، وما خلقت موضعاً اعظم من الركن والمقام ولو ان عبداً دعانى هناك منذ خلقت السماوات والارضين ثم لقينى جاحداً

[الوقوف] الزماني عند الصوفية عبارة عن المحاسبة ، والوقوف العددي عندهم عبارة عن رعاية عدد في ذكره تعالى ، والوقوف القلبي عندهم عبارة عن التنبيه وحضور القلب في جنبه تعالى والقيام على هذا المقام بحيث لا يخطر في قلبه غيره تعالى [الوقية] بالضم ثم الكسرة هي جزء من اجزاء الرطل الاثنى عشر او سبعة مثاقيل او اربعون درهماً كما في المصباح (الوكاء) ككتاب حبل يشد به رأس القربة .
 «الوكار» بالكسر طعام البناء ووكر الطائر عشاين كان «الوكالة» بالفتح هو الحفظ والاعتماد و في الشرع نفويض التصرف في امر شرعى الى غيره اى اقامة الغير مقام نفسه في التصرف ممن يملك التصرف كما يأتي في الوكيل الاشارة اليها «الوكب» يقال وكب يوكب وكب التمر اسود لونه حين يضج وواكب على الامر واطبه «الوكد» بالفتح ثم السكون الممارسة والسعى والجهد والمراد والقصد وموضع بين الحرمين .
 «الوكر» بالفتح ثم السكون عش الطائر وضرب من العدو والوكيرة طعام يعمل عند فراغ من البناء [الوكر] بالفتح ثم السكون الضربة بجميع الكف على زقنه والضربة والدفعة ومنه وكزه موسى برجله «الوكس» بالفتح ثم السكون يجيىء بمعنى المنقص «الوكف» بالتحريك الجور والميل والثقل .

[الوكلاء] بالضم من الوكالة والوكيل هم جماعة كثيرة من الموثقين منهم وكلاء رسول الله وامير المؤمنين والائمة الطاهرين من الحسن الى الحجة عليهم السلام معروفون وفي الحديث وكل الرزق بالحق ، وكل الحرمان بالعقل ، وكل البلاء بالصبر [الوكيرة] بالفتح ثم الكسر طعام يعمل لفراغ البناء سيما بناء الدار (الوكيع) ارض لطى واسم جماعة «الوكيع» بن الجراح بن مليح الرواسي الراضى الكوفي الراوى عن ابيه وثقه ابن حنبل «خ» ج ١٣ ص ٤٦٦ «الوكيع» بن حسان التميمي الغداني شاعر يقال له ابن ابي الاسود «بيان» ج ٢ ص ١٨٦ .

[الوكيع] بن سفيان المرزى عامي «خ» ج ١٣ ص ٤٨١ هو غير وكيع ابن عدس الطائى «الوكيع» بن عمير القريعى السعدى شاعر هو غير ابن محرز بن وكيع الناجى البصرى «الولاء» بالكسر والفتح هو المتابعة ويقال والله الامر جعله

ثم اعلم بانّه اجمع القراء على لزوم اتباع المصاحف العثمانية فى الوقف ابداً لا وائباتاً وحذفاً ووصلاً وقطعاً الا انه ورد عنهم اختلاف فى اشياء باعيانها كالوقف بالهاء على ما كتب بالتاء ، وبالحاق الهاء فيما تقدم وغيره ، وبائبات الياء فى مواضع لم ترسم بها ، والواو فى يدع الانسان ويدع الداع وسندع الزبانية ويمح الله الباطل وبخلاف النون فى وكأين حيث وقع فان ابا عمرو يقف عليه بالياء ويوصل ايّاماً فى الاسرآء ، ومال فى النساء والكهف والفرقان والمعارج - وقطع ويكأن، وويكأنه، والا يسجدوا - ومن القرآء من يتبع الرسم فى الجميع والله اعلم .

وقال بعضهم تقييد للوقف اللازم بحرف (م) وللمطلق (ط) وللجائز (ج) وللمجوز (ز) و للمرخص للضرورة (ص) وما لا وقف عليه بعلامة (لا) والفرق بين الوقف والقطع ان الوقف ترك القرائة مع العزم على العود اليها ، والقطع ترك القرائة مع عدم العزم على العود اليها .

واما الرموز التى وضعوها ايضاً لاجل الوقوف منها السكت وهو قطع الصوت لا النفس -- والفرق بين السكتة والوقف ان الوقفة اقرب بالوصل ولكن الوقفة اقرب الى الوقف وعلامته وقفقة او سكتة او (س) ومنها وقف قد قيل جائز بقول ضعيف وعلامته (ق) ومنها وقف قد قيل ليس بجائز وعلامته (قلا) اصله قيل لا، ومنها الوقف اولى من الوصل وعلامته (صلى) وبالعكس وعلامته (صل) وكذلك (جه) اى لا وجدله فى الوقف . وقيل النجمة وضعوها لمطلق الآيات هكذا (☆) ووضعوا العلامة الاظهار (ن) وللادغام (°) وللإخفاء (ف) وللقلب (ب) او (م) وقال بعضهم (م) علامة وقف اللازم و « تا » علامة وقف المطلق و « ج » علامة وقف الجائز و « ز » علامة وقف المجوز و « س » علامة وقف المرخص و [لا] علامة لعدم الوقف عليها وغير ذلك من الرموز الواقعة فى التجاويد ان شئت انظر اليها .

[الوقود] تملأ النار واشتماله وعن على عليه السلام قال وقود النار يوم القيامة

كل بخيل بماله على الفقراء وكل عالم باع الدين بالدنيا .

رائحة الحركة بان هيأت العضو للنطق بها ، والغرض منه الفرق بين ما هو متحرك في الوصل فسكن للوقف وبين ما هو ساكن في كل حال .

واما هاء الكناية فان وقع قبلها ضمة او كسرة او واو او ياء نحو تخلّفه ، وبمزحزحه ، وعقلوه ، ولا يبه فبعضهم اجاز فيها الروم والاشمام اجراءً لهما على القاعدة ، وبعضهم منعهما لاستئصال الخروج من ثقل الى مثله وفائدته بيان الحركة التي تثبت في الوصل للحرف الموقوف عليه ليظهر للسامع والناظر كيف تلك الحركة الموقوفة عليها .

واما الابدال ففي الاسم المنسوب بالنون يوقف عليه بالالف بدلا من التنوين نحو احدى ، وفي الاسم المفرد المؤنث بالتاء يوقف عليه بالهاء بدلا منها نحو رحمة ، ونعمة وفيما آخره همزة متطرفة بعد حركة او الف فانه يوقف عليه عند حمزة بابدالها حرف مد من جنس ما قبلها (ثم) ان كان الفأ جازحذ فيها نحو اقرأ ، ويبدأ ، ويشأ ، وامثال ذلك .

واما النقل ففي ما آخره همزة بعد ساكن فانه يوقف عليه عند حمزة بنقل حركتها اليه فتحرك بها (ثم) تحذف هي سواء كان الساكن صحيحاً نحو المرأ ، والملاء ، والخبأ ونحوها ام ياءً وواواً اصليين سواء كانتا حرف مد نحو جيبى ، وبضيبى وان تبوء ومن سوء ونحوها ام حرف لين نحو شىء وسوء ونحو ذلك .

واما الادغام ففي ما آخره همزة بعد ياء او واو زائدتين فانه يوقف عليه عند حمزة ايضاً بالادغام بعد ابدال الهمزة من جنس ما قبله نحو النسيى ، وبرى ، وقروء .

واما الحذف ففي الياءات الزوائد عند من يثبتها وصلوا ويحذفها وقفاً .

واما الاثبات ففي الياءات المحذوفات وصلوا عند من يثبتها وقفاً نحو هاد ، ووال ، وراق ، وباق وقد ابسطنا الاكثر منها في محلها بسطاً مبسوطاً .

واما اللاحق فيما يلحق آخر الكلام عن هاءات السكت عند من يلحقها في عم ، وفيم ، وبم ، ولم ، والنون المشددة من جمع الاناث نحوهن ، ومثلهن ، والنون المقتوحة نحو العالمين ، والذنين ، والمفلحون ، والمشددة المبني نحو خلقت بيدى ، ومصرخى ، ولدى .

فى السكت على الساكن قبل الهمزة سكتة بسيرة ، وعن الكسائى سكتة مختاسة من غير اشباع وغير ذلك من الاقوال .

وقيل الوقف قطع الصوت زماناً قليلاً اقصر من زمن اخراج النفس لانه ان طال صار وقفاً فى عبارات آخر - والصحيح انه مقيد بالسمع والنقل ولا يجوز الا فيما صحت الرواية به لمعنى مقصود بذاته ، وقيل يجوز فى رؤس الآى مطلقاً حالة الوصل لقصد البيان .
واما الابتداء فلا يكون الا اختيارياً لانه ليس كالوقف تدعو اليه ضرورة فلا يجوز الا بمستقل بالمعنى موف بالمقصود وهو فى اقسامه كاقسام الوقف الاربعة وتتفاوت تماماً وكفاية وحسناً وقبيحاً بحسب التمام وعدمه وفساد المعنى واحالته نحو الوقف على ختم الله قبيح ، و الابتداء بالله اقبح .

فاعلم ان للوقف فى كلام العرب اوجه متعددة والمستعمل منها عند القرآء تسعة - السكون ، والروم ، والاشمام ، والابدال ، والنقل ، والادغام ، والحذف ، والاثبات واللاحق - فاما السكون فهو الاصل فى الوقف على الكلم المجركة وصلان معنى الوقف الترك والقطع ولانه ضد الابتداء فكما لا يبتداء بساكن لا يوقف على متحرك و هو اختيار كثير من القرآء .

واما الروم فهو عند القرآء عبارة عن النطق ببعض الحركة وقال بعضهم تضعيف الصوت بالحركة حتى يذهب معظمها وقال ابن الجزرى والروم هو الاثبات ببعض الحركة ومن ثمة ضعف صوتها لقصر زمانها ويسمى القريب المصغى دون البعيد ويختص بالمرفوع والمجرور والمضموم والمكسور بخلاف المفتوح والمنصوب فلا يروم فيهما لخفة الفتحة وسرعتها فى النطق اذا خرج بعضها خرج سائرهما فلا تقبل التبعيض .

واما الاشمام فهو عبارة عن الاشارة الى الحركة من غير تصويت ويختص بالرفع والضم خاصة نحو الرحيم ونستعين لانك لو ضمنت الشفتين فى غيرهما لاهمت خلافه . وحقيقة الاشمام ان تضم الشفتين بعد الاسكان اشارة الى الضم وتدع بينهما بعض انفراج ليخرج منه النفس فيراهما المخاطب مضمومتين فيعلم انك اردت بضمهما الحركة فهى شىء يختص بادراك العين دون الاذن فلا يدركه الاعمى بخلاف الروم واشتقاقه من الشم كانك اشممت الحرف

وقال جماعة على ان الوقف على خمس مراتب - لازم ، ومطلق ، وجائز ، و مجوز لوجه ، ومرخص للضرورة - فاللازم من الوقوف مالو وصل طرفاه غير المرام وشنع معنى الكلام ، والمطلق ما يحسن الابتداء بما بعده كالاسم المبتداء به ، والجائز فما يجوز فيه الوصل والفصل لتجاذب الموجبين من الطرفين ، والمجوز لوجه كقوله تعالى (اولئك الذين اشترؤا الحياة الدنيا بالآخرة) لان الفاء في قوله فلا يخفف لتعقيب يتضمن معنى الجواب والجزاء ، لاحقيقة الجواب واما المرخص للضرورة ما لا يستغنى ما بعده عن ما قبله الا انه يرخص الوقف ضرورة انقطاع النفس لطول الكلام ولا يلزمه الوصل بالعود لان ما بعده جملة مفهومة .

*) (وللوقوف الواقعة على آيات القرآن علامات ورموز) *

قال الجزري اول من نبه على المراقبة في الوقف ابو الفضل الرازي اخذه من مراقبه في العروض ، وقيل لا يقوم بالتمام في الوقف الانحوى عالم بالقراءة عالم بالتفسير والقصص وتلخيص بعضها من بعض ، وعالم باللغة التي نزل بها القرآن لان ذلك يعين على معرفة الوقف والابتداء لان في القرآن مواضع ينبغي الوقف على مذهب بعضهم ، ويمتنع على مذهب آخرين - ووضع الشيخ الحافظ ابو العلاء الوقوف على اربعة مراتب اعلاها تام وعلامته (م) ثم كاف وعلامته (ك) ثم حسن وعلامته (ح) وقبيح متروك ولم يذكر لوقف القبيح علامة .

اعلم ان الوقف والقطع والسكت عبارات يطلقها المتقدمون غالباً مراداً بها الوقف ، والمتأخرون فرقوا فقالوا لقطع عبارة عن قطع القراءة رأساً فهو كالانتهاء فالقارى به كالعرض عن القراءة و المنتقل الى حالة غيرها وهو الذي يستعان بعده للقراءة المستأنفة ولا يكون الاعلى رأس آية لان رؤس الآي في نفسها مقاطع .

والوقف عبارة عن قطع الصوت عن الكلمة زمناً يتنفس فيه عادة بنية استئناف القراءة لابنية الاعراض ويكون في رؤس الآي وواسطها ولا يأتي في وسط الكلمة ولا فيما اتصل رسماً ، والسكت عبارة عن قطع الصوت زمناً دون زمن الوقف عادة من غير تنفس . واختلف الالفاظ الائمة والتأدية عنه مما يدل على طولها وقصره - فعن حمزة

طاب **الوقف** في معنى قوله تعالى (ورتد القرآن ترتيلاً) انه قال الترتيل هو تجويد الحروف ومعرفة الوقوف - وقيل ومن تمام معرفة القرآن معرفة الوقوف والابتداء فيه ، وقيل ايضاً باب الوقف عظيم القدر جليل الخطر لانه لا يتأتى لاحد معاني القرآن ولا استنباط الادلة الشرعية منه الا بمعرفة الفواصل ، وقيل ان تعلمه اجماع من الصحابة وصح بل تواتر عند القراء والاعتماد به من السلف كأبي جعفر يزيد بن القعقاع و صاحبه نافع وابي عمرو وعاصم ويعقوب وغيرهم من ائمة القراء وكلامهم في ذلك معروف ونصوصهم عليه مشهورة في الكتب و من ثم اشترط كثير من الخلف على المجيز ان لا يجيز احداً الا بعد معرفة الوقف والابتداء والائمة القراء مذهب في الوقف والابتداء . وقال بعضهم والوقف على رؤس آى سنّة لرواية ام سلمة قال ان النبي **ﷺ** كان اذا قرء قطع قرائته آية آية يقول (بسم الله الرحمن الرحيم) ثم يقف ويقول (الحمد لله رب العالمين) ثم يقف ويقول (الرحمن الرحيم) ثم يقف وهكذا الى آخره ، وقال بعضهم الوقف على ثلاثة اوجه - تام ، وحسن ، وقبيح فالتام الذي يحسن الوقف عليه والابتداء بما بعده ولا يكون بعده ما يتعلق به كقوله تعالى (واولئك هم المفلحون) والحسن هو الذي يحسن الوقف عليه ولا يحسن الابتداء بما بعده كقوله (الحمد لله) لان الابتداء برب العالمين لا يحسن لكونه صفة لما قبله ، والقبيح هو الذي ليس بتام ولا يحسن كالوقف على اسم من قوله بسم الله - وقيل الوقف ينقسم الى اختياري واضطراري - فالاختياري ينقسم الى التام والكافي والحسن ، وقيل الوقف كامل وتام وحسن وناقص وهو الذي يسمى قبيحاً - والاضطراري فهو ما لم يتم الكلام وهو المسمى بالقبيح وقيل الوقف ينقسم الى اربعة اقسام - تام مختار ، وكاف جائز ، وحسن مفهوم . وقبيح متروك - فالتام هو الذي لا يتعلق بشيء مما بعده فيحسن الوقف عليه والابتداء بما بعده والكافي منقطع في اللفظ متعلق في المعنى فيحسن الوقف عليه والابتداء بما بعده ايضاً ، والحسن هو الذي يحسن الوقف عليه ولا يحسن الابتداء بما بعده ، والقبيح هو الذي لا يفهم منه المراد كالوقف بالحمد ، واقبح منه الوقف على (لقد كفر الذين قالوا ويبتدأ ان الله هو المسيح) لان المعنى مستحيل بهذا الابتداء .

الصخر او الجسد (الوقت) بالفتح ثم السكون المقدار من الزمن و اوقات السنة فصولها (الوقح) بالفتح والوقاحة هو الذى قل حياؤه يطلق على الذكر والانثى (وقدان) بالفتح ثم السكون ويقال له واقد ابو يعفور العبدى الكوفى تابعى روى عنه ابنه يونس (الوقد) بالفتح ثم السكون بمعنى الاشتعال واشد الحر يقال وقدت النار اى اشتعلته .

[الوقر] بالفتح ثم السكون الصدع فى العظم عن على عليه السلام قال و قر سمع من لم يسمع الداعية . وقر عر ضك بعرضك تكرم وتفضل تخدم ، واحلم تقدم ، ووقر قلب من لم تكن له اذن واعية ، وقال وقروا انفسكم عن الفكاهات ومضاحك الحكايات ومحال المزاحات ، وقال وقروا كباركم يوقركم صغاركم ، وقال وقروا الله سبحانه واجتنبوا محارمه واحبوا احبائه ، والوقر بالكسر الحمل الثقيل ، والوقرة المرة ، والوقرى راعى الغنم ، وقال وق نفسك ناراً وقودها الناس والحجارة بمبادرتك الى طاعة الله سبحانه وتجنبك معاصيه وتوخيك رضاه ، وقال وقوا اعراضكم ببذل اموالكم ، وقال وقوا انفسكم من عذاب الله بالمبادرة الى طاعة الله ، وقال وقوا ينكم بالاستعانة بالله سبحانه .

[الوقش] بالفتح ثم السكون الصوت والحركة وصغار الحطب ومدينة بالاندلس منها ابو الوليد هشام بن احمد الكناني الحافظ المتوفى سنة ٤٨٨ ، والوقش بالتحريك بلد باليمن (جم) (الوقع) بالفتح السحاب المطمع يقال وقع الشئ على الشئ سقط ووقع على امرأته جامعها ، وقال على عليه السلام وقوعك فيما لا يعنك جهل مضل (الوقف) بالفتح ثم السكون حبس العين على ملك الواقف او على ملك الله قال ابو البقاء فى كلياته ص ٣٣٢ .

[الوقف] يتعدى ويلزم واذا كان بمعنى حبس ومنع فهو متعد ومصدره الوقف ، واما اللازم فمصدره الوقوف وقيل الوقف كامل تام وحسن وناقص ، وقال بعضهم الوقف على كل كلام لا يفهم بنفسه ناقص ، وعلى كل كلام مفهوم المعانى الا ان ما بعده يكون متعلقاً بما قبله يكون كافياً ، وعلى كل كلام تام يكون ما بعده منقطعاً عنه يكون كلاماً تاماً وقال القزوينى سلطان القرآء فى جواهر القرآن الباب الثانى عشر فى الوقف و الابتداء و الاشماء و الروم و الاسكان - و بيان ما قرأ بثلاثة اوجه و قراء القرآن اعلم ان الوقف و الابتداء فن جليل به يعرف كيفية ادآء القرآن كما روى عن على بن ابي

القابه ج ٣ ص ٢٣٩ ، وغير عبد العزيز بن محمد - وغير الحسين بن علي و محمد ابن محمود (الوفاة) الموت كما مر في حرف الميم .

[الوغد] بالفتح ثم السكون بمعنى القدوم والورود على القوم والوفد ذروة الجبل وعن علي عليه السلام قال وفد الجنة ابداً منعمون ، ووفد النار ابداً معذبون (الوفرائي) هو عبيد الله بن محمد البخاري صاحب كتاب الصفوة وغيره من المؤلفات (الوفر) بالفتح ثم السكون هو الغنى من المال او المتاع والكثير الواسع ، ووفرة بعائني صحابي [الوفق] بالفتح ثم السكون المطابقة بين الشيمئين يقال وفقه الله تعالى سده (الوفور) الكثرة عن علي عليه السلام قال وفور الاموال بانتقاص الاعراض اؤم ، ووفور الدين والعرض موهبة سنبة ، ووفور المال عوض بابتدال ، وصلاح الدين في افساد الدنيا .

[الوفيات] جمع الوفاة هو الموت عن علي عليه السلام قال الحمد لله الذي تفرد بالبقاء ، و حكم على عباده بالموت و الفناء و كتب لكل نفس أجلا لا يتجاوزه عند الانقضاء ، وسوى فيه بين الشريف والمشروف والاقويا والضعفاء - وقد مات كل نبيل ، ومات كل فقيه ، ومات كل شريف وفاضل ونبية لا يوحنك طريق قال الشاعر بالفارسية :

روانست ييوسته از شهر هستي بملك عدم از يي هم قوافل

وقد ذكره ابن خلكان في وفيات الاعلام في تاريخه ، واليافعي في مرآة الجنان ، وذكرنا في هذا الكتاب من اوله الى آخره وفيات الاعيان في ترجمة كل واحد منهم على ترتيبهم (الوقاء) والوقاية ما وقيت به ، ووقاء بن اياس الوالبي الكوفي عامي

(الوقار) بالفتح الرزانة والحلم والعظمة عن علي عليه السلام قال وقار الشيب احب الى من نظارة الشباب ، ووقار الرجل يزينه وخرقه يشينه ، ووقار المعلم زينة العلم ، ووقار الشيب نور وزينة ، والوقور يطلق على الذكر والانثى .

[الوقاص] بالفتح وشد القاف هي شبك لصيد الطير (وقاص) بن ربيعة ابورشد بن تابعي هو غير ابن قمامة الصحابي ، وغير ابن مجرز المدلجي وغير والد نسبية الصحابي (الوقاصية) قرية بالسواد من ناحية بادوريا منسوب الى وقاص بن عبدة الحارثي (الوقبان) بالفتح ثم السكون الاحمق و الوقبة النقرة في

فداكثر الناس في المواعيد فما قولك فيها قال بئس الشيء الوعد مشغلة للقلب الفارغ متعبة للمبدن الخافظ خير مغائب وشر حاضر، وقيل الوعد وجهه والانهجاز محاسنه، وقيل الوعد سحابة والانهجاز مطر قال الشاعر :

لاخير في وعد اذا كان كاذباً * ولاخير في قول اذا لم يكن فعل

[الوعر] بالفتح ثم السكون ضد السهل (الوعساء) بالفتح ثم السكون موضع بين التعليمية والخزيمية (الوعظ) بالفتح ثم السكون النصيح والتذكير بالعواقب قد مر التفصيل فيه في ج ٢٨ ص ١٤٤ (الوعل) بالفتح ثم الكسر اسم الذكر من الشاة الوحش ويقال له التيس الجبلي و الراوي (وعلة) بالفتح ثم السكون هو ابن الحارث الجرمي شاعر جاهلي كان من الفرسان انظر تراجم الاعلام ج ٨ ص ١٣٣ .

[و علة] بن عبد الرحمن اليمامي الراوي عن ابيه عامي هو غير ابن عبد الله .
[الوعواع] بالفتح ثم السكون هو الزلال، والوعوع كجعفر هو ابن آوى وقيل هو الثعلب (الوعيد) بالفتح ثم الكسر من الرعد يستعمل في الشر بخلاف الوعد .
[الوعير] بالضم ثم الفتح موضع بالمدينة وقيل جبل معروف - وحصن من جبال الشراة (الوغا) بالفتح الجبلية والاصوات (الوغد) هو ضعيف العقل (الوغر) بالفتح ثم السكون الغيظ (الوغل) بالفتح ثم السكون الضعيف الدني المقصر والداخل على القوم في طعامهم وشرابهم (الوغليسي) هو محمد صالح المتوفى سنة ١٢٨٥

[الوفاء] بالفتح والمد ضد الغدر - وقال علي عليه السلام وفاء بالذم زينة الكرم (وفاء) الرفاعي هو محمد بن محمد وهو غير محمد بن محمد الشاذلي ، وغير وفاء ابن محمد القونى المصرى وغيرهم من الوفائيون .

(الوفائي) التستري الشاعر الفارسي هو الحاج مولى ففتح الله بن مولى حسن ابن مولى رحيم الفاضل العارف الصالح التقى المتوفى سنة ١٣٠٤ له ديوان بالفارسية وهو غير الشاذلي ابي المواهب ، وغير صاحب كتاب المصنف والنتائج ذكره القمي في

فإذا قامت الى الصلوة وتوجهت وقرئت اما الكتاب وما تيسر لك من السور ثم ركعت فاتممت ركوعها وسجودها وتشهدت وسلمت غفر لك كل ذنب فيها بينك وبين الصلوة التي قدمتها الى الصلوة المؤخرة فهذا الك في صلواتك الحديث - وروى الكليني في الكافي والمرآة ج ٣ ص ٣٤ باب النوادر عن الصادق عليه السلام قال من توضأ فتمنل كانت له حسنة فان توضأ ولم يتمنل حتى يجف وضوئه كانت له ثلاثون حسنة قال البحر العلوم في منظومته .

وليترك التجفيف والتمنل ☆ فتركه حتى يجف افضل

[الوساطى] هو جماعة منهم ابو حسان على بن محمد، وعلى بن يوسف، وابو العباس احمد بن محمد، والبرتقالى محمد بن محمد، والذبيح يحيى بن يحيى. والوزير يحيى بن زبان (الوطأ) بالفتح التهيى والتسهل ويقال وطأ برجله داسه ووطأ الفراش وغير ذلك (الوطر) بالتحريك هو الحاجة والبغية يقال قضى منه وطره واطاره اى نال بغية (الوطن) بالتحريك منزل اقامة الانسان الذى ولد فيه وفى الشرع الاوطان ثلاثة - الوطن الاصلى وهو موضع مولد الرجل فى البلد انظر الكتب الفقهية.

(الوطواط) بالفتح ثم السكون هو الضعيف الجبان وحيوان يقال له الخفاش ابصر فى الليل وقيل هو الخطاف اكل لحمه حرام، والوطواط لقب جمال الدين محمد بن ابراهيم بن يحيى الانصارى، ولقب رشيد الدين محمد بن محمد بن عبد الجليل البلخى الشاعر المتوفى سنة ٥٧٣ .

(الوطيح) بالفتح ثم الكسر حصن من حصون خيبر سمي بالوطيح بن مازن رجل من ثمود (الوطى) بالفتح ثم السكون المنخفض السهل اللين المذلل للقلب عليه ويطلق الوطى على الجماع (الوظيف) بالفتح ثم الكسر هو مستدق الذراع والساق من الخيل والابل، والوظيفة ما يقدر كل يوم من طعام او غيره من العمل والرزق (الوعاء) هو مطلق الظروف (الوعاظ) مبالغة فى الواعظ (الوعب) كالوعدهو الشيء فى الشيء، والوعث هو الطريق الشاق المسلك وفساد الامر .

(الوعد) بالفتح ثم السكون يستعمل فى الخير وقد يستعمل فى الشر قال اعرابى وعد الكريم نقد وتعجيل، ووعد اللئيم مطل وتسوف وتعطيل وتعليل، وقيل لرجل

ووضوء امير المؤمنين عليه السلام على طريق العامة روى الخطيب في تاريخه ج ٩ ص ٩٨ عن عاصم بن ضمرة ، وعبد خير قالوا توضع على بن ابي طالب عليه السلام فغسل كفيه ثلاثاً ، ثم تمضمض ثلاثاً ، واستنشق ثلاثاً ، وغسل وجهه ثلاثاً ، ثم غسل ذراعيه ثلاثاً ثلاثاً ، ومسح رأسه مرة ، ثم غسل قدميه ثلاثاً ثلاثاً ، ثم قال هذا وضوء نبيكم عليه السلام فافعلوه واما وضوئه عليه السلام على طريق الخاصة .

روى الصدوق ره في المجالس ص ٣٣١ س ١٠ عن الصادق عليه السلام قال بينما على ذات يوم جالس مع ابن الحنفية اذ قال يا محمد ائتني باناء من ماء اتوضأ للصلاة فاتاه محمد بالماء فاكفى بيده اليمنى على يده اليسرى ثم قال بسم الله والحمد لله الذي جعل الماء طهوراً لم يجعله نجساً قال ثم استنجى فقال اللهم حصن فرجى واعفه واستر عورتى وحرمنى على النار (ثم) تمضمض فقال اللهم لفتى حجتى يوم القاك واطلق لسانى بذكرك (ثم) استنشق فقال اللهم لا تحرم على ريح الجنة واجعلنى ممن يشم ريحها وروحها وطيبها (ثم) غسل وجهه فقال اللهم بيض وجهى يوم تسود فيه الوجود ولا تسود وجهى يوم تبيض فيه الوجوه (ثم) غسل يده اليمنى فقال اللهم اعطنى كتابى بيمينى والخلد فى الجنان بيسارى وحاسبنى حساباً يسيراً (ثم) غسل يده اليسرى فقال اللهم لاتعطنى كتابى بشمالى ولا تجعلها مغلولة الى عنقى واعوذ بك من مقطعات النيران (ثم) قال مسح راسه فقال اللهم غشنى برحمتك وبركاتك وعفوك (ثم) مسح رجليه فقال اللهم ثبت قدمى على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعى فيما يرضيك عنى ثم رفع رأسه فنظر الى محمد فقال يا محمد من توضأ مثل وضوئى وقال مثل قولى خلق الله تعالى من كل قطرة ملكا يقدهه ويسبحه ويكبره ويكتب الله تعالى له ثواب ذلك الى يوم القيامة .

وفى ص ٣٢٨ س ١٠ منه عن النبي عليه السلام قال للراوى اعلم انك اذا ضربت يدك فى الماء وقلت بسم الله تناثرت الذنوب التى اكتسبتها يداك ، فاذا غسلت وجهك تناثرت الذنوب التى اكتسبتها عيناك بنظرهما وفوك بلفظه ، واذا غسلت ذراعيك تناثرت الذنوب عن يمينك وشمالك ، فاذا مسحت رأسك وقدميك تناثرت الذنوب التى مشيت اليها - فهذا لك فى وضوءك -

قال قلت للصادق عليه السلام قال ان الله تعالى وضع الاسلام على سبعة اسهم على الصبر ، والصدق ، واليقين ، والرضا ، والوفاء ، والعلم ، والحلم (ثم) قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل الايمان .

ثم قسم لبعض الناس السهم ، ولبعض السهمين ، ولبعض الثلاثة الاسهم ، ولبعض الاربعة الاسهم ، ولبعض الخمسة الاسهم ، ولبعض الستة الاسهم ، ولبعض السبعة الاسهم فلا تحملوا على صاحب السهم سهمين ، ولا على صاحب السهمين ثلاثة اسهم ، ولا على صاحب الثلاثة اربعة اسهم ، ولا على صاحب الاربعة خمسة اسهم ، ولا على صاحب الخمسة ستة اسهم ، ولا على صاحب الستة سبعة اسهم - فتمثلوهم وتنفروهم ولكن ترفقوا بهم وسهلوا لهم المدخل (الحديث) وهو طويل، وعن علي عليه السلام قال وضع الصنيعة في اهلها تكسبت العدو وتقى السوء .

[الوضوء] بالفتح اسم للماء الذي يتوضأ به ، وبالضم كل غسل (بالفتح) ومسح يتعلق ببعض البدن بنية القرابة واصله من الوضائة وهى النظافة والحسن كما فى المجمع واما لى ابن الشيخ الطوسى ره ص ١٩ عن علي عليه السلام قال لمحمد بن ابي بكر انظر الى الوضوء فانه تمام الصلوة تفيض ثلاث مرات واستنشق ثلاثاً واغسل وجهك ثم يدك اليمنى ثم اليسرى ثم امسح رأسك ورجليك فانى رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصنع ذلك ثم قال واعلم ان الوضوء نصف الايمان - اقول لعل المراد به الوضوء هو النظافة والنظافة من الايمان ، وهو نور قال البحر العلوم فى منظومته :

- ان الوضوء غسلتان عندنا * والمسحتان والكتاب معنا
فالمسحلتان الوجه واليدان * والمسحتان الرأس والرجلان
وتوجب الوضوء احدى عشرة (قال الكاظمي) منها دماء المرأة المشتهرة
والبول والغائط والريح اذا * بالاعتقاد خرجت وهكذا
مسيس موتى الناس والنوم وما * يذهب بالعقل كسكر او غم
والشك فيه ييقن الحدث * اوبيقينين وجهل الاحداث
والنذر والشبه لمتدوب الوضوء * وشاع ان المذى ليس ينقض

[الوضاح] بالفتح وشدا المعجمة هو الابيض اللون الحسن الوجه البسام - والوضاح هو جذيمة بن مالك ، ووضاح بن حسان الانبارى عامى .

[الوضاح] بن خالد المشكرى الواسطى هو احد الحفاظ الحديث الثقات ، وهو غير ابي عوانة الحفاظ مولى يزيد بن عطاء (وضاح) بن خيثمة عامى هو غير ابن عباد ، وغير ابن عبدالله المشكرى الحفاظ (وضاح) بن عبد المجيد ابو الجراح البهرانى عامى هو غير ابن يحيى النهشلى الانبارى (ن) (وضاح) اليمن هو عبد الرحمن بن اسماعيل (الوضاحى) هو محمد بن الحسين المتوفى سنة ٣٥٥ .

[الوضع] بالفتح ثم السكون بمعنى الاثبات و الطرح و هو الهيئة الحاصلة للشيء بسبب نسبة بعض اجزائه الى بعض فى القرب و البعد و الى الامور الخارجة عنه كالقيام ، والوضعية الخسارة و الموضوع المكذوب . وقد وضع الغلاة و الخوارج والزنادقة من الاحاديث ما لا يحصى ، وفى الاصطلاح تخصيص شىء بشىء بحيث متى اطلق او احس الشىء الاول فهم منه الشىء الثانى - وفى الوضع اربع احتمالات (الاول) ان يكون كل من الوضع و الموضوع له خاصاً و (الثانى) ان يكون كل منهما عاماً و (الثالث) ان يكون الوضع عاماً و الموضوع له خاصاً و (الرابع) عكس الثالث ولا وجود له بخلاف الثالث الاول والوضع عند ارباب المعقول هو القبول للاشارة الحسية وقيل التحيز بالذات ولذا قالوا فى تعريف الجوهر الفرد جوهر ذو وضع اى قابل للاشارة الى سية ، وقد يطلق الوضع عندهم على الهيئة الحاصلة للجسم بنسبة بعض اجزائه الى اجزاء جسم آخر اى الى الامور الخارجة عنه كالقيام والقعود فان كلا منهما هيئة عارضة للشخص بسبب اعضاءه بعضها الى بعض و الى الامور الخارجة عنه و لكل مقام عندهم - والوضع بهذا المعنى عرض مقولة من المقولات التسع للعرض - و الوضع الجزئى بان يلاحظ الموضوع والموضوع له بخصوصهما فان خصوصية الاضافة باعتبار خصوصية الطرفين - والوضع الكلى بان يلاحظ الموضوع له بوجوده اعم كمافى المشتقات فانهم قالوا مثلاً ان اسم الفاعل موضوع لمن قام به الفعل او بان يلاحظ الموضوع له بوجه اعم كمافى الحروف والمضمرات والمبهمات - وفى النخصل ط ١ ج ٢ ص ٨ روى عن عمار بن الاحوص

قال عهدى الى الاكبر من ولدى - وفي حديث آخر عن ابي بكر الفهفكى قال كتب الى ابو الحسن الهادى عليه السلام ابو محمد ابني اوضح آل محمد واوثقهم حجة وهو اكبر من ولدى وهو الخلف واليه ينتهى عرى الامامة واحكامها - وفي حديث آخر عن داود بن القاسم قال سمعت ابا الحسن يقول الخلف من بعدى الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف فقلت و لم جعلنى الله فداك فقال انكم لاترون شخصه و لا يحل لكم ذكره باسمه فقلت فكيف نذكره فقال قولوا الحجة من آل محمد عليهم السلام .

[وصية] محمد بن الحسن صاحب الدار روى الكلينى فى الكافى عن محمد ابن على بن بلال قال خرج الى من ابي محمد عليه السلام قبل مضيه بسنتين يخبرنى بالخلف من بعده قلت باسيدي هل لك ولد فقال نعم فقلت فان حدث بك حدث فاين اسأل عنه قال بالمدينة ، وعن عمرو الا هو اذى قال ارانى ابو محمد ابنه و قال هذا صاحبكم من بعدى - و عن رجل من اهل فارس قال اتيت سامرآء ولزمت باب ابي محمد عليه السلام فدعاني فدخلت عليه و سلمت فقال ما الذى أقدمك قلت رغبة فى خدمتك فقال لى فالزم الباب فكنت فى الدار مع الخدم ثم صرت اشترى لهم الحوائج من السوق (الى ان قال) فخرجت على جارية معها شىء مغطى ثم نادانى ادخل فدخلت ونادى الجارية فرجعت اليه فقال لها اكشفي عمامك فكشفت عن غلام ابيض حسن الوجه وكشف عن بطنه فاذا شعر نابت من لبتة الى سرتة اخضر ليس باسود فقال عليه السلام هذا صاحبكم ثم امرها فحملته فمارأيته بعد ذلك حتى مضى ابو محمد عليه السلام .

[وصية] الخضر عليه السلام لموسى عليه السلام روى الصدوق فى لس مجلس ٥٢ ص ١٩٤ س ١٧ عن الصادق عليه السلام قال حين اراد موسى بن عمران ان يفارق الخضر عليه السلام قال له اوصنى فكان مما اوصاه ان قال له اياك واللجاجة اوان تمشى فى غير حاجة اوان تضحك من غير عجب و اذكر خطيئتكم و اياك و خطايا الناس وفيه اوصى حذيفة بن اليمان ابنه قال يا بنى اظهر الياس مما فى ايدى الناس فان فيه الغنى و اياك و طلب الحاجات الى الناس فانه فقر حاضر و كن اليوم خيراً من امسك و اذا انت صليت فصل صلاة مودع للدنيا كأنك لاترجع اليها و اياك و ما يعتذر منه .

[وصية] ابي الحسن الرضا عليه السلام روى الكليني في الكافي عن علي بن يقطين قال كنت جالساً عند ابي الحسن الكاظم عليه السلام فدخل عليه ابنه علي عليه السلام فقال لي يا علي هذا علي سيد ولدي وفي نسخة قال ان ابني علياً اكبر ولدي وابراهيم عندي واحبهم الي وهو ينظر معي في الجعفر ولم ينظر فيه الا النبي او وصي نبي كتابه كتابي وكلامه كلامي ورسوله رسولي وما قال فالقول قوله وهو وصيي وخليفتي من بعدي والقيم بامري.

[وصية] ابي جعفر الجواد عليه السلام قيل للرضا عليه السلام كيف تكون اماماً وليس لك ولد فأجابته عليه السلام شبه المغضب وماعلمك أنه لا يكون لي ولد والله لا تمضي الايام والليالي حتى يرزقني الله ولدأذكراً يفرق بين الحق والباطل - وفي حديث آخر عن الحسن بن الجهم قال كنت مع ابي الحسن عليه السلام جالساً فدعا بابنوه وهو صغير فاجلسه في حجرى فقال لي جرده وانزع قميصه فنزعته فقال لي انظر بين كتفيه فنظرت فاذا في أحد كتفيه شبيهه بالخاتم داخل في اللحم (ثم) قال اترى هذا كان مثله في هذا الموضع من ابي عليه السلام - وفي حديث آخر قال الراوى كنت عند ابي الحسن الرضا عليه السلام فيجئني بابنه ابي جعفر عليه السلام وهو صغير فقال هذا المواد الذي لم يولد مولوداً أعظم بركة علي شيعتنا منه - روى الكليني في الكافي ط جديد ج ١ ص ٣٢٢ عن علي بن جعفر عن الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين قال والله لقد نصر الله ابا الحسن الرضا عليه السلام فقال له الحسن اى والله جعلت فداك لقد بغى عليه اخوته فقال علي بن جعفر اى والله ونحن عمومته بغينا عليه فقال له الحسن جعلت فداك كيف صنعتم فاني لم أحضركم قال قال له اخوته ونحن ايضاً ما كان فينا امام قط حائل اللون فقال لهم الرضا عليه السلام هو ابني قالوا فان رسول الله قد قضى بالقافه فيبيننا وبينك القافه الحديث قد مر بتمامه في ج ١١ ص ٢٥٨.

(وصية) ابي الحسن الهادي عليه السلام روى الكليني في الكافي عن ابي جعفر الجواد عليه السلام قال انى ماض والامر صائر الى ابني علي وله عليكم بعدى ما كان لي عليكم بعد ابي (وصية) ابي محمد الحسن العسكري عليه السلام روى الكليني في الكافي عن علي بن مهزيار قال قلت لابي الحسن الهادي عليه السلام ان كان كون واعوذ بالله فالى من

ذوالعربين الى عائشة فقال لها انهم قد اقبلوا بالحسن ليد فنوامع النبي ﷺ فخرجت
مبادرة على بغل بسرج فكانت اول امرأة ركبت في الاسلام سرجاً فقالت نحووا ببنكم
عن بيتي فانه لا يدفن في بيتي ويهتك على رسول الله ﷺ حجاب - فقال لها الحسين
ﷺ قديماً هتكت أنت وابوك حجاب رسول الله ﷺ وادخلت عليه بيته من لا يحب قر به
وان الله سانك عن ذلك يا عائشة فمضى الحسين ﷺ الى قبر امه ثم اخرج فدفنه بالبقيع .

[وصية] الحسين بن علي ﷺ لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى فاطمة فدفن
اليها كناً بأملفو فأوصية ظاهرة وكان علي بن الحسين مبطوناً معهم لا يرون الا انه لما به
فدفعت فاطمة الكتاب اليه - قال الباقر ﷺ صار والله ذلك الكتاب الينا قال الراوي
ما في ذلك الكتاب قال فيه والله ما يحتاج اليه ولد آدم ﷺ منذ خلق الله آدم الى أن نفى الدنيا
والله ان فيه الحدود حتى أن فيه أرس الخدش، وفي حديث آخر لما صار الحسين ﷺ الى
العراق استودع اسلمة الكتب الوصية فلما رجع علي بن الحسين ﷺ دفعتها اليه .

[وصية] علي بن الحسين ﷺ الى ابنه ابي جعفر الباقر ﷺ فقال له مينئاً
لك يا بنى ما خصك الله به من رسوله من بين اهل بيتك لا تطلع اخوتك علي هذا فيكيدوا
لك كيدا كما كادوا اخوة يوسف ليوسف ﷺ لما سمع من جابر بن عبد الله انه قال ان
رسول الله ﷺ قال لي انك ستدرك رجلا من اهل بيتي اسمه محمد بن علي فأقرئته
منى السلام . (وصية) ابي جعفر الباقر ﷺ قال ابو علي بن الحسين يا محمد هذا الصندوق
انهب به الى بيتك قال اما انه لم يكن فيه دينار ولا درهم ولكن كان مملوفاً علماً .

[وصية] ابي عبد الله الصادق ﷺ قال ان ابي استودعني لما حضرته الوفاة
قال ادع لي شهوداً فدعوت له اربعة من قريش فيهم نافع مولى ابن عمر فقال اكتب هذا
ما اوصى به يعقوب بنبيه، واوصى محمد بن علي الى جعفر بن محمد وامر ان يكفنه في برده
الذي كان يصلى فيه لجمعة، وان يعمه بعمامة و ان يربع قبره ويرفعه اربع اصابع وأن
يحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصر فوارحكمم الله و التفصيل في الكافي

ج ١ ط جديد ص ٣٠٦ .

(وصية) موسى الكاظم ﷺ نقله الكليني في الكافي والمرآة ج ١ ص ٢٣٤ وفي ج ١

وعبد الله بن جعفر وعلي بن عبد الله بن عباس فقال اغسلوا ابن عمكم فغسلناه وحنظناه والبسناه اكفانه ثم خر جنبه حتى صلينا عليه في المسجد وان الحسين امر ان يفتح البيت فيجال دون ذلك مروان بن الحكم وآل ابي سفيان ومن حضر هناك من ولد عثمان وقالوا ايدفن امير المؤمنين عثمان الشهيد القتل ظلماً بالبقيع بشر مكان ويدفن الحسن عليه السلام مع رسول الله ﷺ والله لا يكون ذلك ابداً حتى تكسر السيوف بيننا وتنصف الراح وتنفذ النبل فقال الحسين عليه السلام ام والله الذي حرم النبي ﷺ للحسن بن علي عليه السلام احق برسول الله وبيته ممن ادخل بيته بغير اذنه وهو والله احق به (الى ان قال) قال فحملناه فاتيناه به قبر امه فاطمة عليها السلام فدفناه الى جنبها - قال ابن عباس وكنت اول من انصرف فسمعت اللفظ وخفت ان يعجل الحسين عليه السلام علي من قد اقبل ورأيت شخصاً علمت الشرف فيه فاقتبعت مبادراً فاذا انا بعايشة في اربعين ركباً علي بغل مرحل تقدمهم وتامرهم بالقتال فلما رأيتني وقالت الى ابن عباس لقد اجترأت علي في الدنيا توذونني مرة بعد اخرى تريدون ان تدخلوا بيته من لا اهوى ولا احب فقلت واسوأناه يوم علي بغل ويوم علي حمل تريدون ان تظفي فيه نور الله وتقاتلي اولياء الله وتحولني بين رسول الله وبين حبيبه ان يدفن معه ارجعى فقد كفى الله تعالى المؤنة ودفن الحسن الى جنب امه فلم يزد من الله تعالى الا قرباً وما ازددت منه والله الا بعداً يا سوأناه انصر في فقد رأيت ماسرك قال فقطبت في وجهي ونادت بأعلى صوتها واما نسيتم الجمل يا ابن عباس انكم لذووا احقاد فقلت ام والله ما نسيه اهل السماء فكيف ينساه اهل الارض فانصرفت وهي تقول فالقت عصاها واستقرت بها النوى كما فر عين بالاياب المسافر .

وفي رواية لما حضره الوفاة قال للحسين عليه السلام يا اخي اني اوصيك وصية فاحفظها اذا انامت فهيشني ثم وجهني الى رسول الله ﷺ لاحدث به عهداً ثم اصر فنى الى امي ثم ردني فادفني بالبقيع - واعلم انه سيصينني من عائشة ما يعلم الله والناس غيضاها وعداوتها لله ولرسوله وعداوتها لناهل البيت - فلما قبض الحسن وضع علي السرير ثم انطلقوا به الى مصلى رسول الله ﷺ الذي كان يصلى فيه على الجنائز فصلى عليه الحسين عليه السلام وحمل وادخل الى المسجد فلما وقف علي قبر رسول الله ﷺ ذهب

الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم، وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكراً على كل حال، وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير، ولا تاكلن تعلم طعاماً حتى تصدق منه قبل اكله و عليك بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر جليستك واجتنب عدوك و عليك مجالس الذكرو اكثر من الدعاء فاني لم آلك يا بنى نصحاً و هذا فراق بينى وبينك، واوصيك باخيك محمد خيراً فانه شقيقك وابن ابيك وقد تعلم حبى له فاما اخوك الحسين فهو ابن امك ولا ازيد الوصاية بذلك و الله الخليفة عليكم و اياه اسأل ان يصلحكم وان يكف الطغاة بلغة عنكم والصبر الصبر حتى ينزل الله الامر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وفي ص ٩١ س ١ قال على عليه السلام فى وصية اخرى ايضاً يا بنى لا فقر اشد من الجهل ولا عدم من العقل ولا وحدة اوحش من العجب ولا حسب كحسن الخلق ولا درع كالكف عن محارم الله ولا عبادة كالتفكر فى صنعة الله يا بنى العقل خليل المرء والحلم وزيره والرفق والده والصبر من خير جنوده يا بنى انه لا بر للعاقل من ان ينظر فى شأنه فليحفظ لسانه و ليعرف اهل زمانه يا بنى ان من البلاء الفاقة واشد من ذلك مرض البدن و اشد من ذلك مرض القلب وان من النعم سعة المال و افضل من ذلك صحة البدن و افضل من ذلك تقوى القلوب الى آخرها.

[وصية الحسن عليه السلام الى اخيه الحسين عليه السلام روى الشيخ فى الامالى ص ٩٩ عن ابن عباس قال عليه السلام فانى اوصيك يا حسين بمن خلفت من اهلى وولدى واهلبيتك ان تصفح عن مسيئتهم وتقبل من محسنهم وتكون لهم خلفاً ووالداً وان تدفنى مع جدى رسول الله صلى الله عليه وآله فانى احق به و ببيته ممن ادخل بيته بغير اذنه ولا كتاب جائهم من بعده قال الله تعالى فيما انزل له على نبيه صلى الله عليه وآله فى كتابه (يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبى الا ان يؤذن لكم) فوالله ما اذن لهم فى الدخول عليه فى حيوته بغير اذنه ولا جائهم الاذن بذلك من بعد وفاته ونحن مأذون لنا فى التصرف فيما ورثناه من بعده فان ابت عليك الامر فانشدك بالقرابة التى قرب الله تعالى منك والرحم الماسة من رسول الله صلى الله عليه وآله ان لانهر يق فى محجمة من دم حتى تلقى رسول الله صلى الله عليه وآله فتمقتسم اليه وتخبره بما كان من الناس اليها بعده ثم قبض عليه السلام - قال ابن عباس فدعانى حسين

(ثم) اخذ بيد علي بن الحسين (ثم) قال لعلي بن الحسين و آمرك رسول الله ﷺ ان تدفعها الى ابنك محمد الباقر واقراءه من رسول الله ومنى السلام وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال ان علياً عليه السلام حين سار الى الكوفة استودع ام سلمة كتبه والوصية فلما رجع الحسن دفعتها اليه واشهد علي وصيته الحسين ، ومحمد بن الحنفية وجميع ولده ورؤساء شيعة واهل بيته (ثم) قال لابنه الحسن عليه السلام يا بني انت ولي الدم وولي الامر فان عفوت فلك وان قتلت فضربة مكان ضربة ولا تأثم .

وصية علي عليه السلام لابنه الحسن عليه السلام ايضاً روى الشيخ في الامالي ص ٤ س ٢٢ عن الحسن عليه السلام قال لما حضرت والدي الوفاة اقبل يوصيني فقال هذا ما اوصى به علي بن ابي طالب عليه السلام اخو محمد رسول الله ﷺ وابن عمه وصاحبه اول وصيتي اني اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسوله وخيرته اختماره بعلمه وارضاة لخيرته وان الله يبعث من في القبور وسائل الناس من اعمالهم عالم بما في الصدور (ثم) اني اوصيك يا حسن وكفي بك وصياً بما اوصاني به رسول الله ﷺ فاذا كان ذلك يا بني الزم بيته ، و ابك علي خطيئتك ، ولا تكن الدنيا اكبر همك - اوصيك يا بني بالصلوة عند وقتها والزكوة في اهلها عند محالها والصمت عند الشبهة والاقتصاد والعدل في الرضا والغضب وحسن الجوار ، و اكرام الضيف و رحمة المجهود ، واصحاب البلاء ، و صلة الرحم وحب المساكين و مجالستهم ، والتواضع فانه من افضل العباداة وقصر الامل واذكر الموت ، وازهد في الدنيا فانك رهين موت وغرض بلاء وصر يعسقم اوصيك بخشية الله في سر امرك وعلانيتك ، وانهاك عن التسرع بالقول والفعل واذا عرض شيء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شيء من امر الدنيا فتانه حتى تصيب رشداً فيه ، و اياك ومواطن التهمة والمجالس المظنون به السوء فان قرين السوء يغير جليسه ، وكن لله يا بني عاملاً و عن الخنء زجوراً ، و بالمعروف آمراً وعن المنكر ناهياً وواخ الاخوان في الله واحب الصالح لصلاحه و دار الفاسق عن دينك و ابغضه بقلبك وزايله باعمالك كي لا تكون مثله ، و اياك والجلوس في الطرقات ودع المماراة و مجازات من لاعقل ولا علم له واقتصد يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك و عليك فيها بالامر

[وصية] على بن ابي طالب عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى به انه يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون ثم قال ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين - ثم انى اوصيك يا حسن وجميع اهل بيتي وولدي ومن بلغه كتابي بتقوى الله ربكم ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول صلاح ذات البين بلا قوة الا بالله العلي العظيم - انظروا ذوى ارحامكم فصلوهم يهون الله عليكم الحساب ، الله الله في الايتام فلا تغبوا افواههم ولا تضيعوا بخصر تكم (الخ) .

وله وصية اخرى في ماله وهى هذه بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى وقضى به في ماله عبد الله على ابتغاء وجه الله تعالى ليدخلني به الجنة ويصرفني به عن النار ويصرف النار عني يوم تبيض وجوه وتسود وجوه ان ما كان لي من ينبع من مال يعرف لي فيها وما حولها صدقة (الخ) كما ياتي بتمامها في ج ٣٠ بعنوان ينبع .

وله وصية اخرى ايضاً قال ان ولائدي اللاتي اطوف عليهن السبعة عشر منهن امهات اولاد معهن اولادهن ، ومنهن حبالي ، ومنهن من لا ولد لها فقضائي فيهن ان حدث بي حدث ان من كان منهن ليس لها ولد وليست بحبلى فهي عتيق لوجه الله تعالى ليس لاحد عليهن سبيل ، ومن كانت منهن لها ولد او حبلى فتمسك على ولدها وهى من حظها فان مات ولدها وهى حية فهي عتيق ليس لاحد عليها سبيل - هذا ما قضى به على في ماله (الى ان قال) كتب على بن ابي طالب بيده لعشر خلون من جمادى الاولى سنة تسع اوسبع وثلاثين - والتفصيل في الكافي والمرآت ج ٤ ص ١٣٥ .

وله وصية اخرى ايضاً روى الكليني في الكافي والمرآة ج ١ ص ٢٢١ عن سليم بن قيس قال شهدت وصية امير المؤمنين عليه السلام حين اوصى الى ابنه الحسن عليه السلام قال يا بنى امرني رسول الله ان اوصى اليك وان ادفع اليك كتبي وسلاحي كما اوصى الى رسول الله ودفع الى كتبه وسلاحه وامرني ان امرك اذا حضرك الموت ان تدفعها الى اخيك الحسين (ثم) اقبل على ابنه الحسين فقال له وآمرك رسول الله ان تدفعها الى ابنك هذا

الانبياء (ولقد ارسلنا من قبلك وانزلنا معهم الكتاب) وقال (واعلموا انما غنمتم من شئء فان لله خمسته والمرسول واذى القريبى) ثم قال (وآت ذا القربى حقه) فكان لمراد به امير المؤمنين عليه السلام حقه الوصية التى جعلت له والاسم الاكبر وميراث العلم وآثار علم النبوه فقال (قل لاسألكم عليه اجراً الا المودة فى القربى) ثم قال (واذا المودة سئلت بأى ذنب قتلت) اى بأى ذنب قتلتموهم ثم قال (فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون) هم آل محمد وهم اولوا الامر ثم قال (وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسئلون) .

[وصية] رسول الله صلى الله عليه وآله الى على عليه السلام بالاسم الاكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة والف كلمة والف باب يفتح كل كلمة وكل باب الف كلمة والف باب ، وفى حديث آخر اوصى اليه وهو فى مرضه الذى توفى فيه وقال ادعوا لى خليلى فارسى الى على فلما نظر اليه اكب عليه يحدثه فلما خرج قيل له ما حدثك خليلك فقال حدثنى الف باب يفتح كل باب الف باب - وفى حديث آخر قال له يا على اذا انامت فغسلنى وكفنى ثم اقعدى وسلى واكتب وغير ذلك من الاحاديث فى هذا الباب .

[وصية] فاطمة الزهراء عليها السلام روى ابن الشيخ فى اماليه عن الحسين ابن على عليه السلام قال لما مرضت فاطمة بنت محمد وصت الى على عليه السلام ان يكتب امرها ويخفى خبرها ولا يؤذن احداً بمرضاها ففعل ذلك وكان يمرضها بنفسه وتعينه على ذلك اسماء بنت عميس فلما حضرتها الوفاة وصت ان يتولى امرها ويدفنها ليلا ويعفى قبرها فيتولى ذلك على عليه السلام ودفنها وعفى موضع قبرها فلما انفض يده من تراب القبر هاج به الحزن وارسل دموعه على خديه وحول وجهه الى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وقال السلام عليك يا رسول الله عنى وعن ابنتك وحبيبتك وقره عينك وزائرتك والثابتة فى الثرى ببقعتك المختارة الله لها سرعة اللحاق بك (الخ) ولها وصية فى مالها قالت بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله صلى الله عليه وآله الى على بن ابي طالب فان مضى على فالى الحسن ، فان مضى الحسن فالى الحسين ، فان مضى الحسين فالى الاكبر من ولدى شهد الله على ذلك والمقداد بن الاسود ، والزبير بن العوام كما رواه الكلينى فى الكافى والمرآة ج ٤ ص ١٣٥

، والقدر حق ، والميزان حق . وان الدين كما وصفت ، وان الاسلام كما شرعت ، وان القول كما حدثت ، وان القرآن كما انزلت ، وانك انت الله الحق المبين جزى الله محمداً ﷺ خير الجزاء ، وحياء محمداً وآل محمد بالسلام اللهم يا عدتي عندك ربي ويا صاحبي عند شدتي ، ويا وليي في نعمتي الهى واله آبائي لا تكلني الى نفسى طرفه عين ابداً فانك ان تكلني الى نفسى طرفه عين (اكون) اقرب من الشر وابعده من الخير فانس في القبر وحشتي واجعل لي عندك عهداً يوم القيامة منشوراً) ثم بوصى بحاجته - وتصديق هذه الوصية فى القرآن فى السورة التى يذكر فيها مريم فى قوله تعالى (لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهداً) فهنا عهد الميت والوصية حق على كل مسلم ان يحفظ هذه الوصية ويعملها - وقال على عليه السلام علمنيها النبي صلى الله عليه وآله وقال علمنيها جبرئيل .

[وصية] الله عز وجل الى رسول الله ﷺ فى على والائمة عليهم السلام روى الكليني فى الكافي والمرآة ج ١ ص ٢٢ فى باب اثبات الامامة عن الصادق عليه السلام قال قال الله تعالى (اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم) نزلت فى على بن ابي طالب والحسن والحسين عليهم السلام قال المجلسي ره لعل التخصيص بالثلاثة لكونهم موجودين عند نزول الاية وقال (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا) وقال (واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله) وقال (انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا) وقال (الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) وقال (يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس) نزلت فى غدير خم وقال (اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى) وعن ابي جعفر الباقر عليه السلام قال فرض الله تعالى على العباد خمساً اخذوا اربعاً الصلوة والصوم والزكاة والحج وتركوا واحدة وهى الولاية ولما انقضى محمد ﷺ نبوته واستكمل ايامه اوحى الله تعالى اليه يا محمد قد قضيت نبوتك واستكملت ايامك فاجعل العلم الذى عندك والايمان والاسم الاكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة فى اهل بيتك عند على بن ابي طالب فاني لم اقطعها من ذريات

الاصبياء فوحي الله تعالى اليه يا آدم اوص الى شيث وهو هبة الله فوصى آدم الى شيث
واوصى شيث الى شيبان حتى انتهى الى نبينا محمد ﷺ كما اشرنا الى ذلك في
ج ١ ص ١٥ و ص ٤٣ ، و ص ٤٦ وفي ج ١١ ص ٧١ بعنوان الاصبياء .

[الوصب] بالتحريك المرض الدائم الثابت وقد يطلق على التعب والفتور في البدن
(الوصف) بالفتح ثم السكون كون الاسم دالاً على ذات مبهمه مأخوذة مع بعض
صفاتها سواء كان هذه الدلالة بحسب الوضع مثل احمر او بحسب الاستعمال مثل اربع
في مررت بنسوة اربع ، وقد يستعمل مرادفاً للنعث الذي كان من التوابع - وقيل
الوصف عبارة عمادل على الذات باعتبار معنى وهو المقصود من جوهر حرفه اي يدل
على الذات بصفة كأحمر فانه بجوهر حرفه يدل على معنى مقصود هو الحمرة - و
فرق بعضهم بينهما فقالوا الوصف يقوم بالواصف ، والصفة تقوم بالموصوف والتفصيل
في الكتب الكلامية والمنطقية (الوصل) بالفتح ثم السكون الاتصال وضده الهاجرة
وقيل الوصل عطف جملة على اخرى ضد الفصل (الوصم) بالفتح ثم السكون العار
والعيب ، والوصيد فناء الشئ .

(الوصول) وصول الناس من وصل من قطعه وعن علي عليه السلام قال وصول المرء الى
كل ما يبتغيه من طيب عيشه وامن سيرته وسعة رزقه بحسن نيته وسعة من خلقه ، ووصول
معدوم خير من جاف مكثر ، والوصيف والوصيفة الغلام والجارية .

(الوصية) بالفتح ثم الكسر وشد النحتانية فعيلة من وصى يوصى اذا وصل
الشئ بغيره لان الموصى يوصل تصرفه بعد الموت بما قبله - وفي الشرع هي تملك
العين او المنفعة بعد الوفاة روى الكليني في الكافي والمرآة ج ٤ ص ١٢٤ في كتاب
الوصايا عن الصادق عن النبي ﷺ قال من لم يحسن وصيته عند الموت كان نقصاً في مروته
وعقله قيل يا رسول الله كيف يوصى الميت قال اذا حضرته وفاته واجتمع الناس اليه
قال (اللهم فاطر السماوات والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اني اعهد
اليك في دار الدنيا اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك ، وان محمداً
عبدك ورسولك ، و ان الجنة حق ، وان النار حق ، وان البعث حق ، والحساب حق

وفيه عدة بلاد وقرى «وصاب» بن سهل اليماني بطن من حمير منهم احمد بن عبد الرحمن وموسى بن احمد الوصايان «م» «الوصاف» سكة بنسب منها عبدالله افندي ، وعبدالله ابن محمد ابوالعباس «الوصال» لقب جماعة منهم محمد شفيع الشيرازي الشاعر المتوفى سنة ١٢٤٠ وابناه محمد حكيم والميرزا محمد .

[الوصاية] بالكسر والفتح هي استنابة الموصى غيره بعدموته في التصرف فيما كان له التصرف فيه من اخراج حق واستيفائه او ولاية على طفل او مجنون يملك الولاية عليه - ومنه وصايا الله عز وجل ما ازم به عباده و اوجبه عليهم وقال يوصيكم الله قيل معناه يفرض عليكم لان الوصية من الله فرض وقوله «ووصينا الانسان بالديه حسنا» اي وصيناه بان يفعل خيرا وقوله «والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجاً وصية لازواجهم متاعاً الى الحول» وقوله «كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيراً الوصية للوالدين» وقوله «يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين» .

وقوله (يا ايها الذين آمنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم الموت حين الوصية الى قوله ذلك ادنى ان يأتوا بالشهادة على وجهها ويخاف ان ترد ايمان بعد ايمانكم) وغير ذلك من الايات في هذا الموضوع - ووصيته جل شأنه لادم في ولده شيث لما قتل هابيل جزع آدم فاوحى الله اليه اني مخرج منك نوري الذي اريد به السلوك في القنوات الطاهرة والارومات الشريفة واباهي فيه اوبه الانوار واجعله خاتم النبيين واجعل له خيار الائمة الخلفاء حتى اختم الزمان بمدتهم وانص الارض بدعوتهم وانيرها بشيعتهم فشمروا وتطهر وقدس وسبح ثم غش زوجته على طهارة منها فان وديعتى تنتقل منكما الى الولد الكائن بينكما فواقع آدم حواء فحملت لوقتها واشرق جبينها وتللا النور في مخايلها واملع من محاجرها حتى انتهى حملها فوضعت شيثاً - ولما كمل واستبصر ادى اليه آدم ووصيته وعرفه في محل ما استودعه واعلمه انه حجة الله بعده والخليفة في الارض والمؤدى حق الله الى اوصيائه - وفي حديث آخر ان آدم عليه السلام سأل الله تعالى ان يجعل له وصياً صالحاً فاوحى الله تعالى اليه اني اكرمت الانبياء بالنبوة ثم اخترت خلقي وجعلت خيارهم الاوصياء فقال آدم عليه السلام يارب فاجعل وصيى خير

يومئذ نبى ولا صديق ولا شهيد الا قال طوبى لمن كانت هذه الدرجة درجته فيأتى النداء من عند الله تعالى يسمع النبيين وجميع الخلق هذه درجة محمد فاقبل وانا يومئذ متزر بريطة من نور على تاج الملك واكليل الكرامة ، وعلى بن ابي طالب امامى و بيده لوائى وهو لواء الحمد مكتوب عليه لاله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله ، و اذا مررنا بالنبيين قالوا هذان ما كان مقربان لم نعرفهما ولم نرها ، و اذا مررنا بالملائكة قالوا هذان نبيان مرسلان (الى ان قال) فيأتى النداء من قبل الله تعالى يسمع النبيين والصديقين والشهداء والمؤمنين هذا حبيبى محمد وهذا وليى على طوبى لمن احبه و ويل لمن ابغضه وكذب عليه الحديث وهو طويل .

[الوشاء] بالفتح وشد الشين نسبة الى بيع الوشى وهو نوع من الثياب المعمولة من الابريسم المعروف بهذه النسبة جماعة من الرواة والادباء والشعراء منهم ابو العباس احمد بن عيسى البغدادى ، و احمد بن محمد بن عبدالعزيز ، و احمد بن محمد بن عبد الكريم ، و جعفر بن بشير و حاجز بن يزيد ، و الحسن بن على بن زياد ، و الحسن بن محمد ، و زياد بن الحسن ، و زياد بن الهيثم ، و العباس بن احمد بن الحسن ، و محمد بن احمد بن اسحاق ، و محمد بن شير ، و نصر بن عبد الرحمن ، و وثيمة بن موسى وغيرهم .
« الوشاح » بالفتح وشد المعجمة هوشىء ينسج من اديم شبه قلادة لابسها النساء « وشاح » بن عبد الله ابو الحسن مولى القاضى ابي تمام الزينبى المتوفى سنة ٤٢٥ عامى [وشقة] بالفتح ثم السكون بليدة بالاندلس منها ابراهيم بن عجيس المتوفى

سنة ٢٧٥ وابنه احمد « وشقة » بن عوف بطن منهم يحيى بن يعمر الوشقى .
« الوشك » بالفتح ثم الضم بمعنى السرعة والوشيك القريب والسريع « الوشل »

بالنحر يك مياه « الوشلى » هو المنصور محمد بن على المتوفى سنة ٩١١ عامى .
[الوشم] بالفتح ثم السكون هو نقوش تعمل على ظاهر الكف بالابرة والنيل وموضع باليمامة « الوشيع » خشبة الحائك وخشبة غليظة توضع على رأس البئر وعريش يبنى للرئيس فى العسكر حتى يشرف منه على عكسه « الوشى » بالفتح ثم السكون نقش الثوب ولقب عبد الله بن سعيد « وصاب » بالفتح وتخفيف الصاد المهملة جبل يحازى زييد باليمن

القلب من غير قصد ولا عقد ولا تكلم به لقصد التشهير والترويج - وربما يفرق بين الوسوسة وحديث النفس بان الوسوسة اكد مثل ان خطر ببالك النظر الى امرأة فهو حديث النفس ، وان حصلت الرغبة وحر كتمك الشهوة فهو الوسوسة ولا شيء فيهما - ومن اراد دفع كراهة ذلك وطرد الخبيث عن نفسه فليقل لاله الا الله اوليقل آمن بالله وبرسوله لاحول ولا قوة الا بالله اوليذكر الله وحده .

وقيل الفرق بين هواجس النفس ووسواس الشيطان ان النفس تدعو الى حظوظها مما الهافيه نصيب والشيطان يدعو العبد بوساوسه الى ما هو عصيان في الجملة ، وايضاً ان بالذكر يخنس الشيطان و تزول وساوسه ولا كذلك النفس ، وقيل الوسوسة القاء الشيطان المعنى في القلب من غير صوت - وقال الطريحي ره في المجمع الخناس الذي يوسوس في صدور الناس هو الشيطان .

وروى الصدوق ره في المجالس ص ٣٢٤ س ٢١ عن الصادق عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله ان آدم شكى الى الله تعالى ما يلقى من حديث النفس والحزن فنزل عليه جبرئيل فقال له يا آدم قل (لاحول ولا قوة الا بالله) فقالها فذهب عنه الوسوسة والحزن - وفي المكارم ط ص ٢٠١ س ٢٢ قال صلى الله عليه وآله يا على امان لك من الوسواس ان تقول (واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا) الاية في بنى اسرائيل وفي ص ٢٠٦ س ٨ قال قل لوسوسة القلب (واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم) سورة النحل آية (٩٧) وتقرء معوذتين وعن على عليه السلام قال اذا وسوس الشيطان الى احدكم فليعوذ بالله وليقل بلسانه وقلبه آمنت بالله ورسوله مخلصاً له الدين .

(الوسيلة) بالفتح ثم الكسر هي ما يتمقرب به الى الغير وحصل الوصول اليه وافضل درجات الجنة للنبي واله عليهم السلام روى الصدوقه في المجالس عن النبي صلى الله عليه وآله قال اذا سألتم الله تعالى فاسئلوه لى الوسيلة وهي درجتي في الجنة وهي الف مرقة ما بين المرقاة الى المرقاة حضر الفرس الجواد شهراً وهي ما بين مرقة جوهر الى مرقة زبرجد ومرقة ياقوت الى مرقة ذهب الى مرقة فضة فيؤتى بها يوم القيامة حتى تنصب مع درجة النبيين فهي في درج النبيين كالقمر بين الكواكب فلا يبقى

نقضت الوسمة اضراسي فمضغت هذا العلك لاشدها وكانت استرخت فشدتها بالذهب وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال قتل الحسين عليه السلام وهو مختضب بالوسمة وقال الخضاب بالسواد انس للنساء ومهابة للعدو .

وروى الصدوقه في المجالس ص ١٨٣ س ٧ عن علي بن المؤمل قال لقيت موسى بن جعفر عليه السلام وكان يخضب بالحمرة فقلت جعلت فداك ليس هذا من خضاب اهلك فقال اجل كنت اخضب بالوسمة فتحررت علي استناني ان الرجل كان اذا اسلم علي عهد رسول الله خضب امير المؤمنين عليه السلام بالصفرة فبلغ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك فقال اسلم فخضبه بالحمرة فبلغ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك فقال اسلم وايمان فخضبه بالسواد فبلغ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك فقال اسلم وايمان ونور .

[الوسواس] بالفتح مرض يحدث من ضعف الاعصاب وقيل مرض في المعدة ويعالج بازالة سببه ويجب الاعتناء بامر المعدة وتقوية الاعصاب بالرياضات الجسدية واقناع النفس وان ماهي فيه اوهام لاحقيقة لها وعدم الاسترسال في الفكر والخوف والعمل على تقوية الدم ما يمكن الامتناع عن المنهيات كالشاي وقهوة البن والاشربة الكحولية والتبغ والسهر واللحم وما شابهها - وفي الحديث من غسل رأسه بالسدر صرف الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يوماً، ومن صرف عنه وسوسة الشيطان لم يعص كما رواه الصدوقه في ثواب الأعمال ، وفي حديث آخر قال الخضاب يقل وسوسة الشيطان ، وقال من سرح لحيته سبعين مرة لم يقر به الشيطان اربعين صباحاً ، وقال من قرأ سورة يس لم يصبه وسواس - وفي عقاب الاعمال عن الباقر عليه السلام قال ان عمل الوسوسة واكثر مكائد الشيطان من اكل الطين ، وسئل الراوي الصادق عليه السلام عن الوسوسة وان كثرت فقال لاشيء فيها تقول لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله .

الفرق بين الوسوسة وحديث النفس روى الكليني في الكافي والمرآة ج ٢ ص ٤٠٦ قال المجلسي في الشرح الوسوسة حديث النفس مثل من خلق الله واين هو وكيف هو ومتى هو ، والوسواس في احوال الخلق ونسبه المعاصي اليهم كما هو احد معاني التفكير في الوسوسة في الخلق او ارادة المعاصي او الاعم وهو اذا خطر ذلك في

داود القاضي (وزير) الهادي العباسي هو الفضل بن سليمان الطوسي (وزير) هارون

الرشيدي هو علي بن يقطين ، والفضل بن الربيع ، ويحيى بن خالد البرمكي .

[وزير] هلاكو خان هو خواجه شمس الدين «وزيرة» بالتصغير ابن محمد بن

وزير الغساني الراوي عن الرضا عليه السلام وعن جده امامي حسن «جش» .

(الوزيرى) هو ابراهيم بن محمد ابي المتوفى سنة ٩١٤ (الوزيرى) هو فضل الله

ابن صالح القائد توفى سنة ٤٠٠ «الوزيرى» هو عبد الله بن اسعد ، ومحمد بن عبد الكريم

الامامى «الوزيرى» قريتان بمصر فى كورة الغربية «وساج» بن عقبه بن وساج الازدى

ابو عقبه المقدسى البيرسانى عامى (ب) ج ١١ ص ١١٦ .

«الوساد» بالكسر كل ما يتوسد به من قماش وتراب وغير ذلك والوسادة المخدة

[الوسخ] بالتحريك وجمعه الاوساخ هو ما يعلو الثوب ونحوه من الدرن لقله

تعبهه بالماء (الوسط) بالتحريك يطلق للمذكر والمؤنث ما بين طرفيه ويقال شىء وسط

اى بين الردى و لجيد (الوسع) باضم ثم السكون هو الطاقة والوسعة والسعة والاتساع

وهو ضد الضيق (الوسق) بالفتح ثم السكون هو ستون صاعاً وهو ثلاثمائة و عشرون رطلا

عند اهل الحجاز واربعمائة وثمانون رطلا عند اهل العراق على اختلافهم فى مقدار الاصواع

(وسقند) بالفتح ثم السكون وفتح القاف من قرى الرى منها ابو حاتم محمد بن

عيسى بن محمد و ابو القاسم .

[الوسمة] بفتح الواو والميم وكسر السين بينهما نيات يختضب بورقه ويقال هى

الخطر والكتم حار يابس قابض روى الكليني فى الكافى والمرآة ج ٤ ص ١١١ فى باب

السواد والوسمة عن سيف بن عميرة عن ابي بكر الحضرمى قال كنت مع ابي علقمة والحارث

ابن المغيرة ابى حسان عند ابي عبد الله عليه السلام وعلقمة مختضب بالحناء والحارث مختضب

بالوسمة ، و ابو حسان لا يختضب فقال عليه السلام كن رجل منهم ماترى فى هذا رحمك الله و اشار

الى لحيته فقال عليه السلام ما احسنه قالوا كان ابو جعفر مختضباً بالوسمة قال نعم حين تزوج

الثقفية اخذته جوارىها فخصبته ، وفى حديث آخر سئل عن الوسمة فقال لا بأس بها

لشيوخ الكبير ، وعن محمد بن مسلم قال رأيت ابا جعفر عليه السلام يعض على كفا فقال يا محمد

هو جمال الدين وهو غير وزير بن محمد المر داسي الامامي «وزير» المستظهر العباسي هو محمد بن ابي القاسم علي بن فيخر الدولة محمد ابو المعالي ولي الدولة .

[وزير] المستعين العباسي هو محمد بن ابي الشوارب ، ومحمد بن اسرائيل

« كما ذكره في البحيرة »

« وزير » المعتصم العباسي هو احمد بن اعجاز ، واحمد بن حماد ، وفضل

ابن مروان « خك » « وزير » المعتضد العباسي هو عبيدالله بن سليمان وابنه القاسم

« وزير » معز الدولة هو الحسن بن محمد « الوزير » المغربي هو الحسين بن علي

ابن محمد صاحب الديوان وغيره جليل فاضل من شعره :

ليس من الخسران ان ليالي ☆ تمر بالانفع وتحسب من عمري

روى عنه ابنه عبد الحميد ولد سنة ٣٧٠ وتوفي سنة ٤١٨ بميفارقين وحمل

الى النجف بوصيته (الوزير) المؤرخ هو عبدالله بن علي المتوفى سنة ١١٤٧ .

(وزير) المقتدر العباسي هو علي بن عيسى الاربلي ، وعلي بن موسى بن

الفرات ، ومحمد بن داود .

[وزير] ملكشاه السلجوقي هو طاهر بن سعد القمي ، وعميد الدولة بن فيخر الدولة ،

وتاج الملك «وزير» المنصور الدوانيقي هو سليمان بن ابي سليمان ، وعبد الملك بن احمد

وربيع بن يونس (وزير) المنتصر العباسي هو احمد بن الخطيب القاضي (وزير) الموصل

هو ابو جعفر جمال الدين محمد .

[وزير] مؤيد الدولة بن الحسن البويهى الديلمي هو صاحب بن عباد المتوفى

في ايام الطائع لله (وزير) المهدي العباسي هو ابو عبدالله بن معاوية بن عبدالله الاشعري

ويعقوب بن طحان (الوزير) المهلبى هو الحسن بن محمد وزير معز الدولة احمد

ابن بابويه الديلمي كما مر هنا ذكره (وزير) الناصر لدين الله العباسي هو مؤيد الدين

هو غير الوزير ناصر بن مهدي الحسنى الكاتب .

[وزير] نصير الدولة بن مروان هو فيخر الدولة محمد بن محمد وهو غير الوزير

نظام الملك (وزير) الواثق العباسي هو محمد بن عبد الملك الزيات ، واحمد بن ابي

[وزير] السلطان محمود السلجوقى هو الحسين بن على الطغرائى ، واحمد ابن عبدالصمد الشيرازى « وزير » سليمان بن محمد بن ملك شاه هو شهاب الدين عبدالعزيز الخراسانى « وزير » السمنانى شرف الدين هو غياث الدين ، ووزير شاه شجاع هو قوام الدين وكمال الدين الرشيد .

(وزير) الشاه طهماسب الصفوى هو على بن محمد بن ابراهيم بن على بن الحسن بن مراد « وزير » الشاه عباس الماضى هو صهره وخليفته سلطان العلماء الحسين ابن رفيع الدين « وزير » شهاب الدين الغورى هو مؤيد الملك ونظام الملك وعماد الدين ابوالبركات (وزير) صاحب الخيرات والمبرات الجليلة شمس الدين محمد ابن الوزير ركن الدين (وزير) صاحب دعوة العباس او العباسى هو سليمان بن كثير وهو غير وزير بن صبيح الثقفى ابوروح عامى (وزير) الطبسى هو خاجه جلال الدين بهرام شاه (وزير) الطائع بالله هو امير الرؤساء محمد (وزير) العاضد الفاطمى العبيدى بمصر هو شاو والسعدى (وزير) بن عبدالرحمن عامى (وزير) بن عبدالله الخولانى عامى .

(وزير) عبدالملك بن نوح هو جعفر العتبى (وزير) عثمان بن عفان وكاتبه هو ابن عمه مروان بن الحكم بن ابي العاص (وزير) عضد الدولة هو المطهر بن عبدالله هو غير الوزير العلقمى مؤيد الدين محمد بن على ابي طالب .

[الوزير] غياث الدين محمد بن احمد كان من وزراء شاه رخ هو غير الوزير غياث الدين محمد بن الرشيد « الوزير » غياث الدين محمد الشيرازى .
« وزير » فرخ زاد هو ابو بكر بن ابي صالح « بحيرة »

[وزير] القائم بامر الله هو ابو الفتح منصور الشيرازى « وزير » بن القاسم ابن عمر بن هاشم عامى « وزير » القاهر بالله العباسى هو محمد بن على بن مقلبة (وزير) كياردق هو ابو الفضل اسعد بن محمد (وزير) المأمون العباسى هو احمد بن ابي خالد ، والحسن بن سهل ، واخوه الفضل « خك » « وزير » محمد بن ملكشاه هوريب الدولة ابو منصور القرامطى و سعد الملك « وزير » المتوكل العباسى هو محمد بن عبد الملك الزيات ، و ابراهيم بن المدبر ، وفتح بن خاقان « وزير » محمد بن محمود بن ملكشاه

وقد نذكر المعروفين من الوزراء على ترتيب الحروف الهجائية منهم وزير آل جايتمو سعد الدين محمد (وزير) ابراهيم بن مسعود هو ابوسهل الجندى .

[الوزير] ابو القاسم محمد بن محمد المتوفى سنة ٧٣٠ .

«وزير» اسماعيل بن احمد هو ابو الفضل البلعمي «وزير» اسكندر بن فيلسوف هو اسطالميس «وزير» امير ارسلان هو فخر الدين الكاشاني «وزير» البطليوسي هو ابوبكر عاصم بن ايوب «وزير» بهاء الدولة الديلمي هو فخر الملك محمد بن علي .

«الوزير» تاج الدين هو ابوطالب الشيرازي «الوزير» التونسي هو محمد بن محمد المتوفى سنة ١١٤٩ .

«الوزير» التبريزي هو مير جعفر و هو غير جلال الدين السمناني .

[وزير] چنگيز خان هو مجد الدين محمد محمود بلوچ هو غير الوزير حباء الملك «وزير» حسام الدولة هو عبدالله بن عزيزه وزير «الحسنى» هو ناصر بن مهدي البطحاني «الوزير» خاجه سعد الدولة اليهودي هو غير الوزير خاجه سيف الدين كما ذكره في البحيرة ص ٣٩٧ «الوزير» خاجه كمال الدين هو ابو المعالي محمد وهو غير الوزير خاجه وجيه الدين اخي بهاء الدين .

«وزير» ركن الدولة هو ابو الفضل المعروف بابن العميد القمي الكاتب وهو عيرابي الفتح علي «وزير» سبكتكين هر ابو الفتح البستي هو غير احمد بن الحسن ، ومحمد بن ابراهيم ، وفضل الله بن احمد «وزير» السعدي هو محمد بن عبد القادر .

[وزير] سلاطين السلجوقية هو الحسن بن علي الطوسي المقتول سنة ٤٨٥ «كما في تممة المنتهى» «وزير» السلطان بر كيا روق هو مجد الملك سعد بن محمد القمي البراوستاني ، وعميد الملك «وزير» السلطان حسين البايقرا هو الامير علي شير ووزير السلطان سنجر هو فخر الملك عبد الحميد .

[وزير] السلطان طغرلبك هو خاجه ابو منصور ، وعبد الملك ابونصير ، وعلي ابن رجاء شرف الدين «وزير» السلطان محمد خوارزمشاه هو ركن الدين ضياء الملك الطالبی ، وشرف الملك علي الجندى .

سوسماروفى الحديث الوزغ رجس مسخ كله ينفخ فى نار ابراهيم وكان الضفدع يذهب بالماء ليطفى به وفى الحديث عن النبى ﷺ امر بقتل الوزغ وقال ليس يموت من بنى امية ميت الأمسخ وزغاً كما مر فى مروان بن الحكم ج ٢٧ ص ٢١١ وفى بعض الاحاديث قال من قتل الوزغ يستحب ان يغسل بعده ، وعن الصادق عليه السلام قال كنت مع ابى قاعدا فى الحجر فاذا بوزغ بولول بلسانه فقال ابى لرجل اتدرى ما يقول هذا الوزغ فقال لا اعلم قال عليه السلام يقول والله لان ذكرتم عثمان بشتمه لاشتمن علياً.

وقال الزمخشري فى باب ٩٨ عن ابن عباس قال الوزغ بريد الشيطان لانه يرسله ليفسد على الناس ملحمهم وقال رأيت اهل مكة احرص شىء على قتل الوزغ وعلى تحصين الملح وحفظه منه ويقولون اذا تمكّن منه تمر غ فيه تمر غ الدابة فى التراب وافسده على صاحبه وحو له مادة لتولد البرص وخطب ابن الاشعث فقال ايها الناس انه ما بقى من عدوكم الا كما بقى من ذنب الوزغة يضرب بها يميناً وشمالاً ثم لا يلبث ان يموت فمر به رجل من بنى قشير فقال قبح الله هذا ورأيه يا امر اصحابه بقلّة الاحتراس وبترك الاستعداد [الوزن] بالفتح ثم السكون عبارة عن القدر المعين الموزون بالميزان وقيل معناه عبارة عن العدل فى الآخرة وانه لا ظلم فيها.

[الوزير] بالفتح ثم الكسر من الوزر والوزارة بمعنى الحمل والثقل ويحمل على الملك ثقل التدبير ويعينه برأيه وعن على عليه السلام قال وزراء السوء اعوان الظلمة واخوان الائمة وقال ابن خلكان فى الوفيات ط مصر ج ١ ص ١٤٣ الوزير معناه الذى يعتمد عليه الخليفة او السلطان ويلتجى الى رأيه وقال اول من وقع عليه اسم الوزير وشهر بالوزارة فى دولة بنى العباس حفص بن سليمان الخلال الهمداني ولم يكن قبله من يعرف بهذا النعت لافى دولة بنى امية ولا فى غيرها من الدول - وكان السفاح يأنس به لانه كان ذا مفاكهة حسنة و ممتعاً فى حديثه وكان يدعى بوزير آل محمد فلما قتل عمل فى ذلك سليمان بن مهاجر البجلي :

ان المسائة قد تسر وربما ✪ كان السر وربما كرهت جديرا
ان الوزير وزير آل محمد ✪ اودى فمن يشناك كان وزيراً

بنت خويلد زوج النبي ﷺ والظاهر هو غير عمها الذي اختلف في اسلامه ومات قبل مبعث النبي ﷺ «م» ج ٩ ص ١٣١ « الوركاء » بالفتح ثم السكون موضع بناحية الروابي من حدود كسكر قال في «جم» ولد به ابراهيم عليه السلام ،

[وركان] محلة باصبهان منها ذوالنون المصري ، وعائشة بنت الحسن بن ابراهيم العالمة الواعظة التي روت عن محمد بن اسحاق بن مندة ، وقرية من قرى قاشان منها ابو الحسن محمد بن الحسن بن الحسين الاديب الشاعر وابناه ابو المعالي محمد ومسعود .

[الورك] بالفتح ثم السكون وقيل بكسر الراء وقيل بالكسر ثم السكون فيه ثلاث لغات ما فوق الفخذ (وركاكن) بالفتح ثم السكون وفتح الكاف من قرى بخارى منها محمد بن بكر بن خلف المتوفى سنة ٣٨٠ •

[وركوه] هو تعجيم ابرقوه ، والوركة من قرى بخارى ايضاً ، و(ورل) بالتحريك دويبة (الورم) بالفتح ثم الكسر مادة تداخل جرم العضو و اقسام ستة الاخلاط الاربعة والمائة (ورور) بالفتح حسن باليمن منها احمد بن الحسين بن القاسم بن اسماعيل الحسنى ، و عبد الله بن حمزة (الوريد) عرق والوريدان عرقان خلف النياط وقيل عرق ساكن يأتي من الكبد الى القلب (وزاغر) من قرى سمرقند (الوزان) هو محمد ابن عبد الكريم القاضى ينسب اليه ابي عيسى المهدي محمد وهو غير الوزان الحسن بن ابن طاهر ، وغير عبد الله الطيب ، وغير عمر بن محمد ، وغير محمد بن التهامي والمفتى محمد المهدي الوزانيان (الوزودلى) هو اسحاق بن ابراهيم •

[الوزر] بالكسر ثم السكون هو الاثم قال الله تعالى (ولا تزر وازرة وزر اخرى) اى لا تحمل حامله حمل اخرى وثقلهاى تؤخذ بذنب اخرى ووزر بن جابر ابن سدوس صحابى وعن على عليه السلام قال وزر صدقة المنان يغلب اجره .

[الوزغ] بالتحريك قال الدميرى فى حياة الحيوان طمصر ج ٢ ص ٣٩٩ دويبة من الحشرات المؤذيات يطلق على الذكر والانثى ويقال له سام ابرص يقال بالفارسية

المشهورين ولد سنة ١١٠ و مات سنة ١٩٧ .

[الورطة] بالفتح ثم السكون هي الشدة و المشقة و الهلكة و كل امر يعسر النجاة منه ، و ارض لا طريق فيها .

[الورع] بالتحريك هو اجتناب المشتبهات خوفاً من الوقوع في المحرمات ، و ملازمة الاعمال الحميدة و ترك الافعال السيئة ، و قيل الورع العفة و التجا في عن المحرمات و عما فيه شبهة الحرمة - و في الحديث صونوا دينكم بالورع و ملاك الدين الورع ، و اورع الناس من تورع عن محارم الله و هو الكف عن المحارم و التخرج منها و عن الاذى المؤمنين و اغتيا بهم - فمنه ما يخرج المكلف عن الفسق و هو الموجب لقبول الشهادة و يسمى ورع التائبين ، و منه ما يخرج به عن الشبهات فان من رتع حول الحمى يوشك ان يدخل فيه و يسمى ورع الصالحين ، و منه ترك الحلال الذي يتخوف انجراره الى المحرم و يسمى ورع المتقين و عليه حمل قوله ^{وَالشُّبُهَاتُ} لا يكون الرجل من المتقين حتى يدع ما لا بأس به مخافة ان يكون فيه بأس مثل ان يترك الكلام عن الغير مخافة الوقوع في الغيبة ، و منه الاعراض عن غير الله خوفاً من ضياع ساعة من العمر فيما لا فائدة فيه و يسمى ورع الصديقين ، و قيل الورع في المنطق اشد منه في الذهب و الفضة لانك لو استودعك اخوك ما لا لم تحدثك نفسك بخيانة و انت تغابه و لا تبالي ، و لا تعيش اهني من حسن الخلق .

و عن علي ^{عليه السلام} قال ورع الرجل على قدر دينه ، و ورع المرء ينزّهه عن كل دنية ، و ورع المؤمن يظهر في علمه ، و ورع المنافق لا يظهر الا في لسانه ، و ورع يعزّ خير من طمع يذلّ ، و ورع ينجي خير من طمع يردى .

«الورغمي» هو محمد بن محمد المتوفى سنة ٧٠٣ «ورقاء» بن زهير شاعر.

[ورقاء] بن عمر بن كليب ابو بشر الميشكري الكوفي عامي وثقه ابن معين سكن المدائن «الورق» بالتحريك من الشجر و القرطاس و الكاغذ و الجلد الذي يكتب فيها [ورقة] بن حابس التميمي صحابي حسن قدم مع الاحنف بن قيس نيسابوري ،

وورقة بلد باليمن «ورقة» بن نوفل بن اسد الجاهلي لا بأس به و هو ابن عم خديجة

المتوفى سنة ٤٠ هـ واحد المشار كين في قتل علي بن ابي طالب ملعون (م) ، وغير
وردان مولى النبي ﷺ ، وغير ابن مخزومة التميمي اخي حميدة الصحابيون، ووردان
سوق بمصر ، و وردانة اووردان من قرى بخارى كما يأتى منها ادريس بن عبدالعزيز
وابنه همام (الورد) بالفتح ثم السكون نور (بفتح النون) لكل شجرة و زهر كل
نبت ثم خص به هذا الورد الاحمر (ورد) بن خالد السلمى صحابي شجاع .

[الورد] بن زيد اخي كميث الاسدي وقد وفد على الباقر عليه السلام يخاطبه

كم جزت فيك من حران وابقاع ☆ واوقع الشوق بي قاعاً الى قاع

ياخير من حملت انثى ومن وضعت ☆ يد اليك عداسرى وايضاعي

اما بلغتك قالا نال بالغة ☆ بنا انى غاية يسعى لها الساعى

من معشر شيعه لله ثم لكم ☆ صور اليكم بابصار و اسماع

وعاقامر و نهى عن ائمتهم ☆ يوصى بها منهم داع الى داع

لايسأمون دعاء الخير ربهم ☆ ان يدركوا فاستودعوه الداع

[الورد] لقب احمد بن الحسين بن علي المرعش ابوالحسين المرعشى الشيرازى

الحسينى حسن (الوردى) هو عبدالقادر بن عبدالكريم الخيرانى المغربى ، والوردية
مقبرة ببغداد (جم) ج ٨ (الوردى) هو الحسن بن محمد ويقال له الحسين المروزى وهو

غير عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى •

[وردان] بالفتح ثم السكون من قرى بخارى وقد مر بعنوان وردانة وقرية

باصبهان (جم) (ورنين) بفتح الواو و الزاى بينهما راء هى من اعيان قرى الرى

كالمدينة كما ذكره فى (جم) ج ٨ منها على بن محمد المتوفى سنة ٢٧٠ .

[الورس] بالفتح ثم السكون نبات اصغر كالسهم يكون باليمن يصبغ به

الشياب والخبز وغيرهما (ورسان) بالفتح ثم السكون وقيل ورسنين قرية بسمرقند او محلة

منها «جم» ج ٨ ص ٤١٥ «الورشان» بالتحريك هى الحمامة البرية وقيل الورشين من

الحمام و القمارى « الورش » لقب ابي سعيد عثمان بن سعيد المصرى احد القراء

[ورام] بالفتح وشد الراء هو ابن ابي فراس ابوالحسين الامير الزاهد الفقيه وقيل هو ابن حمدان بن خولان بن ابراهيم بن مالك الاشتهر النخعي امامي ثقة روى عنه الشيخ منتجب الدين القمي له كتاب تنبيه الخاطر ونزهة الناظر المعروف بمجموعة ورام يظهر منه فضل صاحبه وهو كتاب معتمد فيها النصيحة مشتمل على احاديث جملة في مراتب الموعظة الحسنة والحكمة عن اهل بيت العلم والمعرفة والعصمة كما ذكره في (جب) ص ١٣، وفي الروضات ط ١ ص ٢٢٨ باب الميم وابن حجر في لسان الميزان ج ٦ ص ٢١٨ قال كان في اول امره من الاجناد يلبس القباء والمنطقة ويتقلد بالسيف ثم ترك ذلك وانقطع الى العبادة كما ذكره ابن ابي طي وذكروه كرامات وتوفي سنة ٤٥٠ - وورام بتخفيف الراء بلد بالري اهلها شيعة .

(ورامين) بليدة من نواحي الري منها الحارث الوراق ، والحسن بن ابي الحسن ، والحسين بن علوية ، والعباس بن علي ، وعتاب بن محمد بن احمد الرازي الحافظ المتوفى سنة ٣١٠ ، ومحمد بن ابي الحسن ، ومحمد شاه ابوالقاسم - وبها قبر علي بن عبدالرحمن الشجري الذي كان من ولد زيد بن الحسن عليه السلام ، وقبر سالم ، وعون ، ومظلوم ، ومعصوم بنو عبدالله بن الحسن عليه السلام هم شهداء .

(وراوى) بالفتح بليدة طيبة كثيرة الخيرات والمياه في جبال اذربيجان بين اردبيل وتبريز (ورثان) بالفتح ثم السكون ايضاً بلد باذربيجان منها ابوالفرج عبدالواحد بن بكر الصوفى (الورثة) هم جماعة الذين انتقل اليهم شيء من الميث واسباب التوارث ثلاثة رحم ونكاح وولاء (الورثيلاء) منسوب الى قبيلة بالمغرب هو الحسين بن محمد المتوفى سنة ١١٩٢ (عات) ص ١٩١٣ (ورثين) بالفتح ثم السكون من قري نسة ، منها ابوالحارث اسد بن حمدويه المتوفى سنة ٣١٥ .

(ورجلان) بالفتح ثم السكون وفتح الجيم كورة بين افرريقية وبلاد الجريد هي كثيرة النخل والخيرات منها يحيى بن ابي بكر المتوفى سنة ٤٧١ ، ويوسف بن ابراهيم المتوفى سنة ٥٧٠ (وردان) الاكبر هو ابو خالد الكابلي الملقب بكنكر امامي ثقة ، هو غير وردان بن اسماعيل الصحابي ، وغير وردان الجنى ، وغير وردان بن مجالد الكوفى

وديعه ابن جذام او ابن خدام صحابي هو غير ابن عمر وبن جراد الجهني البدرى الاحدى .
 [الوديني] هو خواجه مصطفى افندى صاحب كتاب تقرير المرآة فى الاصول
 (عات) ص ١٩٢٦ (ودى) بالضم ثم الفتح ابن جماز الحسينى بدر الدين المتوفى
 بعد سنة ٧٤٣ له نظم حسن (م) ج ٩ ص ١٢٦ (الودى) بالفتح ثم السكون وشد
 الياء هو الببل اللزج الذى يخرج من الذكر بعد البول وهو طاهر ولم يبطل بخروجه
 الوضوء والغسل كما مر فى ج ٢٣ ص ٢١٥ بعنوان الفرق بين المذى والودى والوزى ،
 والودى هو صغار النخل قبل ان يحمل والواحدة ودية .

[وذار] بالفتح قبل الذال المعجمة من قرى اصبهان واخرى من قرى سمرقند
 فيها جامع ومنازة وهى كبيرة كثيرة البساتين والزروع منها ابراهيم بن احمد بن عبد الله بن
 الحسن الخطيب (جم) ج ٨ ص ٤١١ (وذكابان) بفتح الواو والذال وسكون النون
 من قرى اصبهان منها محمد بن ابراهيم بن عمر ، ومحمد بن على بن محمد .

(الودى) بالفتح ثم السكون والذال المعجمة وقيل بالمهمله كما مر هنا هو الماء الذى يخرج
 عقيب انزال المنى (الوراق) بالمد يطلق على القدام والخلف ويقال ورائك برد شديد
 وقدامك برد شديد واستعمالها بالاماكن شايع قال الله تعالى (كان ورائهم ملك يأخذ
 كل سفينة غصبا) اى امامهم (الوراثه) بالكسر والترات والتوارث يقال ورث القوم بعضهم بعضاً
 المال والمجد وغير ذلك (الورد) الثقفى ابو سعيد الكوفى كاتب المغيرة بن
 شعبه تابعى فيه نظر ، والورادى هو حمزة بن عمر .

(الوراق) بالفتح يطلق على مورق الكتب والذى ينسخ الكتب و ينتخب
 الورق وهم جماعة من الادباء والعلماء والرواة منهم ابراهيم بن صالح ، و احمد بن
 عبد الله بن خلف ، و احمد بن محمد ابوالطيب ، و احمد بن الفرج ابوالحسن ، و اسحاق
 بن ابراهيم ، و جعفر والحسين بن عبد الله بن سالم ، و طاهر بن عيسى ، و طلحة بن محمد ،
 و العباس بن محمد ، و العباس بن موسى ، و على بن ابراهيم ، و على بن عبد الله ، و على بن عيسى ،
 و على بن محمد بن جعفر ، و محمد بن هبة الله ، و محمد بن هارون ، و هلال بن ابراهيم
 الوراقون وغيرهم المذكورون فى (م) ج ٩ ص ١٢٨ .

(الاخلاق) ط ١ ص ١٣٠ (وداعة) بن ابي زيد الانصارى تابعى حسن شهد صفين مع على **عليه السلام** قتل ابوه يوم احد (وادعة) بن ابي وداعة السهمى صحابى له وفادة هو غير ابن جذام او ابن حرام الصحابى (الوداعى) هو على بن المظفر بن ابراهيم الاديب البارع المحدث الكاتب علاء الدين عامى (وداك) بالفتح وشد الدال ابن سنان المازنى شاعر كان من الفرسان انظر ترجمة الاعلام (ودان) بالفتح وشد الدال المهملة قرية بين مكة والمدينة من نواحي الفرع قريبة من الجحفة منها الصعب الليثى، وعلى ابن اسحاق الاديب الشاعر له ديوان، وودان بن ذر الكلبي صحابى .

[الود] بالضم او بالفتح وشد الدال المهملة المودة قال الله تعالى (سيجعل لهم الرحمن ودا) اى محبة فى قلوب الصالحين، وقوله (ولا تذرن ودا ولا سواعاً ولا يغوث ويعوق ونسراً) هى اصنام للعرب من اصنامهم، ودمضم الواو لكلب، وسواع لهمدان، ويغوث لمذبح، ويعوق لمراد، ونسر لحمير واللات، والعزى ومناة والرجز والجبث والطاغوت والرشاد وبعل اصنام لغيرهم ولذلك سموا العرب الجاهلية اولادهم بعبدود، وعبديغوث ومنهم عمر وبن عبدود الملعون المقتول بيد امير المؤمنين **عليه السلام** قال الشاعر:

ما كان ودك اذ عبتك فى الجفا ☆ كابن الطفيل ولا ابنى حسان

وجبى ابا المقداد منك من الحيا ☆ والقلب منك حكى اباسفيان

(ودعان) بالفتح ثم السكون موضع قرب يثبع (الودغيرى) او الودفيرى لقب ادريس ابن عبد الله (الودق) بالتحريك هى ورم فى الملتحمة شبيه ببشرة بيضاء او الحمراء اذا كانت المادة دموية، وودقة بن اياس الانصارى الخزر جى صحابى وقيل ورقة بالراء بدل الدال واخوه اربيع وعمره (وديع) بالفتح ثم الكسرا بن جرجس المتوفى سنة ١٣٧١ نابتة موسيقى كان من اهل بيروت هو غير ابن شديد اللبنانى، وغير ابن فارس البستانى، وغير ابي فاضل اللبنانى (م)

(الوديعه) فى اللغة بمعنى المفعول وهو الترك ومنه التوديع، وفى الشرع امانة دفعت الى الغير للحفاظ وهو اخص من الامانة وكل وديعة امانة دون العكس فان الوديعه تسليط الغير على حفظ ماله و الامانة حفظ المال بلا تصرف فيه، و

[وحشى] بن حرب بن وحشى بن حرب الحمصى العبشى الراوى عن ابيه وعنه ابنه اسحاق تابعى (وحشى) بن حرب مولى جبير بن مطعم قاتل حمزة سيد الشهداء باحد ملعون انظر صفة الصفوة ج ١ ص ١٤٥ فى ترجمة حمزة بن عبدالمطلب (وحوح) بن الاسلت اخو الشاعر ابى قيس صحابى شهد الخندق لابس به (انظر اسد الغابة) .

[الوحيد] هو الذى انفرد بنفسه لقب آقا باقر البهبهانى ره ، ووحيد البغدادى هو سعد بن محمد المتوفى سنة ٣٨٥ ، ووحيد الزمان المولوى صاحب كنز الحقائق فى فقه خير الخلائق (الوحيدى) نسبة الى بنى الوحيد قوم من بنى كلاب منهم جعفر بن عثمان بن شريك الرحيدى ، والحسين بن عثمان ، وشبيب بن جراد ، وعامر بن الطفيل وغيرهم (الوحيدى) موضع بمكة .

(الوحى) بالفتح ثم السكون قال الصدوق ره اعتقادنا فى الوحى انه كان بين عينى اسرافيل لوحاً فاذا اراد الله تعالى ان يتكلم بالوحي ضرب ذلك اللوح جبين اسرافيل فينظر فيه ويقرأ ما فيه فيلقيه الى ميكائيل وميكائيل يلقيه الى جبرئيل وجبرئيل يلقيه الى الانبياء - وعن علي عليه السلام قال الوحي وحى النبوة ، ووحى الهام ، ووحى الاشارة قوله تعالى (فخرج على قومه من المحراب فاوحى اليهم) ووحى زادة هو محمد بن احمد المتوفى سنة ١٠١٨ (الوخاب) بالفتح وشد الخاء المعجمة بلد بقرب التبت بهامعادن الفضة والذهب (جم) (وخذة) بالفتح ثم السكون من قرى خيبر الحصينة (الوخرة) طعنة ، ووخراء مياه (الوخشى) بالفتح ثم السكون وخش كلمة عجمية مأخذها من العربية بلدة بنواحي بلخ ، وكورة متصلة بختل منها الحسن بن على بن محمد بن جعفر الاديب الحافظ المتوفى سنة ٤٧١ .

(الوداع) بالفتح للمسافر معروف من اراد ان يودع رجلاً فليقل (استودع الله دينك ، وامانتك ، وخواتيم عملك ، احسن الله لك الصحابة ، واعظم لك العافية ، وقضى لك العجة ، وزودك التقوى ، ووجهك للخير حيثما توجهت وردك الله سالماً غانماً) وودع عليه السلام حلاً فقال له سلمك الله وغنمك (انظر مكارم

، ويحيى بن صالح المتوفى سنة ٢٢٢ .

(الوحم) بالفتح أو الكسر من الوحم بالتحريك هو شهوة الاطعمة الردية الكيفية أو الادوية القوية (الوحدانية) كون الشيء بحيث لاثنائي له في ذاته ولا في صفاته قد مر بعنوان الواحد .

[الوحدة] بالفتح ثم السكون، والكثرة هما بديهيتان يمثل ما قالوا في الوجود فان تصور الوحدة جزء من تصور وحدة المتصورة بالضرورة وايضاً يعلم كل واحداته واحد بلاكسب منه وقس عليها الكثرة ولكنهم عرفوها توضحاً بانها كون الشيء بحيث لا ينقسم من حيث انه واحد - والكثرة بانها كون الشيء بحيث ينقسم من حيث انه كثير (ثم) ان الوحدة في الوصف العرضي والذاتي تتغير اسماؤها بتغير المضاف اليه فان الوحدة في النوع تسمى مماثلة - وفي الجنس مجانسة ، وفي الكيف مساواة ، وفي الوضع موازاة ، وفي الاضافة مناسبة ، وفي الاطراف مطابقة . وعليك ان تعلم ان الوحدة و كذلك الكثرة من الامور المتكررة الانواع، ووحدة الوجود تقدم في الواحد والوجود ، وعن علي عليه السلام قال وحدة المرء خير من جليس السوء وقد مر في الوحدة والعزلة عن الناس في ج ١٠ ص ٨ وفي ج ٢٢ ص ٢٨ وفي الحديث عن الصادق عليه السلام قال ما انعم الله تعالى علي عبد اجل من ان لا يكون في قلبه مع الله غيره ، وقال الصبر علي الوحدة علامة قوة العقل فمن غفل عن الله اعتزل من اهل الدنيا والراغبين فيها ورجب فيما عند الله وكان الله ايسره في الوحشة وصاحبه في الوحدة وغناه في القلة ومعزاه في غير عشيرة (الوحدتي) هو محمد المتوفى سنة ١٣٠ وهو غير الوحدى الرومي ابراهيم .

[الوحش] بالفتح هو ما لا يستأنس من دواب البر ، وكل شيء يستوحش من الناس فهو وحش (وكان اليباء في آخره للتوكيد) ومنه الوحشة من الناس وهو الانقطاع ويقال الوحشى من جميع الحيوان غير الانسان وهو الذي لا يركب منه الراكب ولا يجلب منه الجالب لان للدابة تستوحش عنده فتنفرد ، ووحشى لقب جعفر بن محمد الجمال الذي كان من ولد محمد بن جعفر الصادق عليه السلام يعرف بابن اخي الجور ، ولقب علي بن عبد الله بن محمد السيلقي بن عبد الله بن محمد بن الحسن الحسيني .

وهو على ما في الاعيان انتهى .

[الوجودية] اللادائمة هي المطلقة العامة المقيدة بالادوام لذاتي المشير الى المطلقة العامة مثل كل انسان ضاحك لادائماً اى لاشيء من الانسان بضاحك بالفعل .
[الوجودية] اللاضرورية هي المطلقة العامة المقيدة باللاضرورة الذاتية التي تشير الى الممكنة العامة مثل كل انسان ضاحك بالفعل لا بالضرورة اى لاشيء من الانسان بضاحك بالامكان العام ولا شيء من الانسان بضاحك بالفعل لا بالضرورة اى كل انسان ضاحك بالامكان العام .

(الوجودى) على معنيين احد هما الوجود وثانيهما ما لا يكون السلب او العدم جزءاً من مفهومه سواء كان موجوداً فى الخارج اولا فالوجود بهذا المعنى اعم منه بالمعنى الاول قال السيوطى فى الكنز ط ايران ص ١٢٩ فى هذا المقام الوجود بحر ، والعلماء جواهره ، والزهاد عنبره ، والتجار حيتانه ، والاشرار تماسيحه والجهال على ظهره كالزبد تطلب مشاركة الغانمين وما شهدت الحرب الغنيمة لمن شهد الواقعة .
[الوجه] بالفتح ثم السكون ما يبد و للناظر من البدن وفيه العينان والانف والفم ، و وجه الثوب ونحوه مستقبلي ، و وجه الدهر اوله ، والوجه ايضاً الجهة والقصد والنية ، و وجه الكلام السبيل المقصود به يقال فعل ذلك لوجه الله اى لمرضاته تعالى ، وقال على عليه السلام وجه مستبشر خير من قطوب مؤثر ، وقال وجهك ماء جامد يقطره السؤال فانظر عند من تقطره .

[الوجيبي] او الوجينى هو ابوسعيد عثمان بن حامد الكشى الامامى ثقة (وجيه الدولة) هو ذو القرنين المتوفى سنة ٤٢٨ وهو غير الوجيه بن الدهان سعيد بن المبارك المتوفى سنة ٦١٢ (وجيه الدين) هو عبدالرحمن بن على المتوفى سنة ٧٩٠ هو غير وجيه الدين العلوى الكجراتى الهندى (وجيه القائف) عامى (ن) ج ٦ ص ٢١٨ (وجيه) بن محمد بن احمد ابو الحسن البغدادى هو غير ابن هبة الله (وجيه الناس) من تواضع مع رفعة وذل مع منعة (وحاطة) بالضم اسم قبيلة ويقال له احاطة بن سعد بن اوف منهم زيد بن الحسن الواضى

في زيد قائم وجودان وجود في نفسه ووجود لغيره (الاول) محمولي، و(الثاني) رابطي.
اعلم ان اطلاق الوجود على وجود الشيء في نفسه حقيقة وعلى وجوده لغيره
مجاز ووجود الشيء على صفة معناه في قولهم ان باب الافعال يجيء لوجود الشيء
على صفة الفاعل وجد المفعول موصوفاً بصفة من اصل ذلك الفعل - (اعلم) ان
للشيء في الوجود اربع وجودات (الاول) وجوده الحقيقي وهو حقيقة الموجودة
في نفسها و(الثاني) وجوده الذهني وهو وجوده الظلي المثالي الموجود في الذهن و(الثالث)
وجوده اللفظي وهو وجود لفظه الدال على الوجود الخارجي و(الرابع) وجوده
الكتابي وهو وجود النقوش الدالته على اللفظ الدال على الشيء، والوجودان الاولان
لا يختلفان باختلاف الامم، والاخيران قد يختلفان باختلافهم باختلاف اللغة العربية
والمفارسية والخط العربي و الفارسي والهندي - وبهذه الوجودات الاربع صرح
التمتازاني بقوله ان للشيء وجوداً في الايمان، ووجوداً في الاذهان، ووجوداً في العبارة
، ووجوداً في الكتابة فالكتابة تدل على العبارة - وهي على ما في الاذهان

→ والوضع شرط صدق تائير على	☆	ماقارن الفاعل فيه فاعقلا
كذا التناهي مطلقاً ويختلف	☆	قسريها ان القوابل اختلف
وبالفواعل اختلف ما اختلف	☆	من الطبيعي بعكس ما سلف
كل محل متقوم بما	☆	يقبل صورة له سنخاً سما
وانما الغاية وهي ما التحق	☆	علة عليّة علة سبق
وللطبيعيات غايات كذا	☆	للاتفاقيات فادر المأخذ
فمطلق العلة كالفعلية	☆	بسيطة ذاتية كلية
مختصة مخصوصة بعيدة	☆	وادر مقابلاتها العديدة
والعدم السابق للحادث من	☆	بعض المبادئ العرضيات زكن
وفاقة الاثاردون مين	☆	مقصورة في واحد الصنفين
وغير اسباب الوجود ما تنسب	☆	الى الهويات وللنفى سبب

وفي اصطلاح اهل المنطق الوجود المحمولى وهو وجود الشئ فى نفسه فهو مفاد كان التامة فيكون الوجود حينئذ محمولا على ذلك الشئ كقولك الانسان موجود ، والوجود الرابطى هو وجود الشئ وثبوته للغير وهو مفاد كان الناقصة ويكون ذلك الشئ محمولا على ذلك الغير ويجعل الوجود رابطة لحمله على ذلك الغير فالوجود الذى بالقيام فى نفسه وجود محمولى ووجوده وثبوته لزيد فى زيد قائم وجود رابطى فللقيام

- | | | |
|-----------------------------|----|------------------------------|
| → والسلب والايجاب اذ ترافعا | ☆ | تناقضا و فى القضايا وقعا |
| و بالشرائط الثمان حقا | ☆ | تناقض الشخصيتين مطلقا |
| وزيد فى المحصورة التاسع من | ☆- | تناقض السور وبالشرط قمن |
| ضدية الكلمتين ما سبق | ☆ | والصدق فى الجزئيتين ماصدق |
| و فى الموجهات عاشرونا | ☆ | هو اختلاف القيد فادر المأخذا |
| والجنس والفصل اذا ما انجعلا | ☆ | فواحداً جعلهما قد جعللا |
| ومبدأ الصدور علة على | ☆ | اطلاقه معلولها الذى تلا |
| ومبدأ التأثير فاعل ولا | ☆- | ينفك عن معلوله ان كمالا |
| الواجب الوجود منتهى العلل | ☆ | بالاعتبارين لتطبيق الجمل |
| والبعض ان كان مؤثراً لزم | ☆ | تأثيره فيه وما به يتم |
| والكل علة تماما اقتضى | ☆ | وان يكن جزءاً لها تناقضا |
| والنسبتان فى النقيضين هما | ☆ | ما يتمكافئان فليلتزما |
| والفعل والقبول قد تناقيا | ☆ | مع اتحاد النسبتين فادريا |
| ومن تنافى لازميهما هما | ☆ | تناقيا وفيهما ما التزما |
| وليس شخص عنصرى مسجلا | ☆ | بعلة ذاتية وهو انجلا |
| وذاك لاستغنائه عنه بما | ☆ | سواه وامتناع ان يقدما |
| يحتاج كل فاعل منالى | ☆- | تصور مخصص ليفعلا |
| والشوق والتحرك بالارادة | ☆ | والسير نحو كل ما اراده ← |

ثم اعلم ان الوجود صورة وللعدم صورتان اى للوجود صورة علمية واحدة يعرف
 بها فله معرف واحد باعتبار ذاته وللعدم صورتان علميتان اى معرفان (احدهما) باعتبار
 ذاته و (ثانيهما) باعتبار انه عدم ملكة الوجود هو عدم الوجود فافهم واحفظ قال الشاعر بالفارسية:
 در اين مشهد ز گويای مز ندم ☆ سخن را ختم کن و الله اعلم

→ ويحصل التركيب عما قدما	☆	ذهنا وخارجاً وجوداً عدما
وذاك علة الغنى عن السبب	☆	وحاجة البعض الى البعض وجب
تشخص الشيء اعتبارى ومن	☆	غناه عقلا بتشخص قمن
وما به التشخص الذات ولا	☆	تكثر اذناك فيه مسجلا
وهو بسنخ الذات فد تخصصا	☆	ان كان من نعوته تشخصا
ليس ولا يحصل دون مين	☆	من ضم كليين عقليين
وهو سوى الوحدة وهى اذ صدق	☆	على الكثير عن وجوده افترق
تعريفها بغير شرح اللفظلا	☆	يجوز وهى ساوقته مسجلا
وليستما امرين عينيين	☆	فمن ثوانى العقل دون مين
ونقطة ان كان ذا وضع بلا	☆	مفهوم ذى وضع مفارقا قلا
وانما الوحدة مبدأ العدد	☆	لانها مقوماً له يعد
فيحصل الاثنان من مثلها	☆	اذا اضيف مثلها اليها
وتعرض الشركة للوحدة مع	☆	تقيضها الكل اعتبارياً وقع
وقد يضاف باعتبارين الى	☆	معلولها وقس به المقابلا
وقد تضاف ذالما قابلها	☆	بثالث وقس مقابلا لها
فالسلب ولايجاب راجع الى	☆	قول وعقد دون قول عقلا
بعد خصوصية الاعداد ما	☆	به انسلاب الملكات فافهما
ثم وجوديان لن يجتمعا	☆	ضدان و هو فى القضايا واقعا
ثم تقابل التضائف انطوى	☆	فى الجنس مطلقا عارض حوى ←

فاعلم ان في تعريف الوجود ثلاثة مذاهب (الاول) انه بديهى التصور ولا يجوز ان يعرف الاتعريفاً لفظياً و (الثانى) انه كسبى يمكن ان يعرف و (الثالث) انه كسبى لا يتصور اصلا - وتفصيل هذا الاجمال انهم قالوا ان كل ما فى الخارج وله آثار مختصة تترتب عليه ما يحتاج فى ترتب تلك الآثار الى ضميمة ما لم ينضم بها ولم يترتب عليه فى ذلك الترتيب بل يترتب عليه الاثار بلا اشتراط انضمام امر مغائر له ، والاول يعبر عندهم بالممكن ، والثانى بالواجب تعالى وتلك الضميمة بالوجود .

- | | | |
|-----------------------------|---|----------------------------|
| → للعقل ادراك النقيضين معا | ☆ | للمحكم و الرفع و لن يمتنع |
| و ليس يستدعى هوية فان | ☆ | فرضتها فهى هو الذى زكن |
| والحمل يقتضى اتحاد ما اكتنف | ☆ | حكماً ومن وجه تغاير الطرف |
| و ما به اتحاده الثالث ما | ☆ | لم يك بعض الطرفين فافهما |
| لا يقتضى ثبوتها ذهنياً وان | ☆ | كان لزومه لها به قمن |
| لا يقتضى الثبوت والتميز فى | ☆ | سلب الوجود وانتفاه فاعرف |
| و ليس الاتصاف ثابتاً على | ☆ | ذات و الادار او تسلسلا |
| اعادة المعدوم مما امتنعا | ☆ | للفرق بينه وما قد وقعا |
| وانما الموجود واجب وما | ☆ | سواء ممكن الوجود فاعلما |
| والعلة التى بها بقاء ما | ☆ | قد احدثت لفاقة تقدا |
| والممكن القديم لو امكن لا | ☆ | يوجده المختار وهو ما انجلا |
| وانما القديم عادم العدم | ☆ | لانه الواجب او به التزم |
| و ما به يجب عن ما هو هو | ☆ | مهمية مشتقة عن ما هو |
| و هى هوية واثية ما | ☆ | حقيقة يسمى و ذاتاً و سماً |
| واعتبرت بشرط الاشياء و شىء | ☆ | و هى بدون ذين لا بشرط شىء |
| منها بسيط و هو ما لا جزء له | ☆ | والضد ما للعقل ان يحلله ← |

والصوفية و (الثانى) انه زائد عليها فى الكل وهو مذهب المتكلمين و (الثالث) انه نفسها فى الواجب تعالى وزائد فى الممكن وهو مذهب الحكماء و (الرابع) انه نفس الواجب تعالى مع المباينة المخصوصة وهو مذهب الاشرفيين ، وليس مرادهم بالوجود المعنى المصدرى المعبر عنه بالكون و الحصول فانه عرض عام فى جميع الموجودات ومن المفهومات الاعتبارية التى لا تحقق لها الا فى الذهن .

- امكانها بضعف رابط يثق ☆ والامتناع والوجوب ما وثق
- ☆ اعم الامكانيات حيث حققا ☆ سلب ضرورة الخلاف مطلقا
- ☆ وهو اعتبارى بدون مين ☆ - للذور وانتفا الضروريين
- ☆ والفرق بين النفى والمنفى لا ☆ يستلزم الثبوت عند العقلا
- ☆ وصدق الامكانين ان يمتنعا ☆ فيصدقان باعتبارين معا
- ☆ وحاجة الممكن ظاهر ولا ☆ يعقل او لوية فليعقلا
- ☆ ثم الوجوب فعلى ولا ☆ لزوم فى هذا الوجوب مسجلا
- ☆ وليس الاستعداد امكانا سبق ☆ والضعف والشدة ما به التحق
- ☆ ما كان مسبوقاً بغير وعدم ☆ فحادث والضدماله القدم
- ☆ السبق بالعلية الذى استبق ☆ بالطبع والزمان قد يأتى السبق
- ☆ ومطلقا برتبة او بالشرف ☆ يجىء كالداتى عند من عرف
- ☆ ويعرض السبق الذوات دائما ☆ زماناً او مكاناً او غيرهما
- ☆ ولا زمان للحقيقيين لا ☆ غير والا دار او تسلسلا
- ☆ وصدق ذاتى الوجوب لم يصح ☆ على المركبات وهو يتضح
- ☆ لا يعرض الوجود مطلقا هنا ☆ له والا ليصير ممكنا
- ☆ فى العقل يحمل الوجود ان بطل ☆ حلولة وبرؤه عن المحل
- ☆ وهكذا مشهية عقلية ☆ جنسية ذاتية كلية
- ☆ نوعية كذا المقابلات من ☆ عوارض المعقول اولاً زكن ←

عين الماهيات ام لا وجمهور المتكلمين على ان الوجود زائد عن الماهيات في الواجب
والممكن ، و الحكماء في الواجب عينه وفي الممكن زائد عليه ولعل هذا اقرب (اعلم) ان
في الوجود ثلاثة مذاهب (الاول) انه مشترك معنى بين الجميع و(الثاني) انه ليس بشترك
و (الثالث) انه مشترك لفظاً بين الواجب والممكن لكنه مشترك معنى بين الممكنات
وفيه اربعة مذاهب ايضاً (الاول) انه نفس الماهية في الكل وهو مذهب الاشعريه

- | | | |
|------------------------------|-----|-----------------------------|
| → ولا يعرف الوجود والعدم | ☆ | حداً ورسماً و البيان لم يلم |
| اذا لوجود اعرف المعاني | ☆ | لسبقه فيسبق الثواني |
| تردد الجازم بالوجود مع | -☆- | وحدة مفهوم نقيضه منع |
| من اشترك اللفظ وهو غير ما | -☆- | له الوجود لانفكاك لزما |
| قيامه به لذاته فأن | -☆- | حلل في العقل فبالز ندقمن |
| وانما الذهني صورة لما | ☆ | في العين بالتجريد عما لزما |
| ليس الوجود ما بالحصول بل | ☆ | حصوله عين حصول ما حصل |
| وانما الوجود محض الخير من | -☆- | دون اشتداد وتزايد زكن |
| ليس له ضد ولا مثل ولا | -☆- | يكون ضداً لسواه مسجلا |
| وهو يرادف الثبوت والعدم | ☆ | النفى فالتثليث غير ملتزم |
| قد يعقلان مطلقاً معاً | ☆ | لا يتقا بلان حيث اجتمعا |
| قد يؤخذ الموضوع شخصياً وقد | ☆ | يؤخذ نوعياً وجنسياً ورد |
| لذاك موضوعاته قد كثرا | ☆ | وهي اذا تكثرت تكثرا |
| لا شيء بالاطلاق ثابتاً ولا | -☆- | يمتاز الاعدام سوى ما فصلا |
| وهي ثلاثة ففي المعلول قد | -☆- | استند الذي لما به استند |
| في الشرط ما يعاند المشروط في | ☆ | ضد مصحح النقيض فاعرف |
| والمترتبان بالعموم ما | -☆- | ينعكسان مطلقاً ان عدما |
| ان حمل الوجود ذهنياً او جعل | ☆ | رابطة به الجهات تنجعل ← |

فى فرائضه نفت عنه الفقر وجلبت اليه الرزق وتدفع عنه ميّمة السوء، ومن قرأ الجهد والتوحيد فى فريضة من الفرائض غفر الله له ولوالديه وما ولدا وان كان شقيماً محى من ديوان الاشقياء واثبت فى ديوان السعداء واحياه الله سعيداً وامانه شهيداً.

وعن الصادق عليه السلام قال من اصابه مرض او شدة فلم يقرء فى مرضه او شدته بقل هو الله احد ثم مات فى مرضه او فى تلك الشدة التى نزلت به فهو من اهل النار، وقال من آوى الى فراشه فقرأ قل هو الله احد احدى عشرة مرة حفظ فى داره وفى دويرات حوله، وعن الرضا عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اصاب احدكم صداع او غير ذلك فبسط يديه وقرأ فاتحة الكتاب وقل هو الله احد والمعوذتين ومسح بهما وجهه ذهب عنه ما يجده وغير ذلك من الايات والاخبار الواردة فى هذا الباب انظر ان شئت وفى ج ٨ ص ٢٩٩ فى علاج الاوجاع والاهراض من الرأس الى القدم بالمناسبة من هذا الكتاب، وفى ج ٢٤ ص ٢٨ بعنوان القرآن *

[و جناء] الراوى عن ابيه او جده و عنه ابنه محمد وحفيده الحسن حسن كمال الدين ط ١ ص ٢٤١ (الوجنانى) هو ابو محمد الراوى عنه على بن محمد يحتمل هو من ولد سابقه كفى والمرآة ج ١ ص ٢٤١ *

[الوجوب] بالضم بمعنى اللزوم يكون فاعله مثاباً وتاركه مستحقاً للزجر والعقاب شرعاً والوجوب العقلى هو ما لزم صدوره عن الفاعل بحيث لا يتمكن عن الترك بناءً على استلزامه محالاً - بينه و بين الجواز تقابل العدم والملكة اذا فسر الجواز بتساوى الطرفين، واما اذا فسر الجواز بعدم الامتناع فيبينهما عموم وخصوص مطلقاً لان الجواز بهذا المعنى اعم مطلقاً من الوجوب وهو اخص وقسم منه و اشرنا اليه فى الواجب *

[الوجود] بالضم خلاف العدم قال السيد محمد تقى ره فى منظومته (١) واختلف فى انه

☆	وبعد حمد واجب الوجود	☆	على فيوضات مرأى الوجود
☆	والصلوات والسلام مطلقاً	☆	على محمد وآله التقى
☆	فهذه نهاية التحريز فى	☆	علم الكلام بالنظام الاشراف ←

الصادق عليه السلام قال من قرأ الحمد على ميت سبعين مرة ثم ردت فيه الروح ما كان عجباً ،
وعن الباقر عليه السلام قال اذا كانت بك علة تتخوف على نفسك منها فقرأ سورة الانعام فانه
لا ينالك من تلك العلة ما تكره ، وقال من قرأ سورة النحل في كل شهر كفى المغرم في الدنيا
وسبعين نوعاً من انواع البلاء هونها الجنون والحذام والبرص ، وقال من قرأ سورة ياسين
قبل ان ينام و كل الله به الف ملك يحفظونه من كل شيطان رجيم من كل آفة وان
مات في يومه ادخله الله الجنة ، وفي حديث آخر قال تقرأ للدنيا والآخرة وللحفظ
من كل آفة و بلية في النفس والاهل والمال .

و في حديث آخر قال من كان مغلوباً على عقله قرئت عليه ياسين فان كتبته
بماء الزعفران في اناء من زجاج فهو خير فانه يبرأ ، وعن الصادق عليه السلام قال من قرأ
سورة الصافات في كل يوم جمعة لم ينزل محفوظاً من كل آفة مدفوعاً عنه كل بلية في
حياة الدنيا مرزوقاً باوسع ما يكون من الرزق ولم يصبه الله في ماله ولا ولده ولا بدنه
بسوء من شيطان رجيم ولا من جبار عنيد ، وفي رواية تقرأ للشرف والجاه والعز في الدنيا
والآخرة ، وقال من قرأ سورة الزمر في يومه اوليلته اعطاه الله شرف الدنيا والآخرة و
اعزه بلاعشيرة ولا مال ، وقال من قرأ سورة الطور جمع الله تعالى له خير الدنيا والآخرة ،
وقال من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة جمعة احبه الله و حبه الى الناس اجمعين ولم
ير في الدنيا بؤساً ابداً ولا فقراً ولا فاقة ولا آفة من آفات الدنيا وهي سورة امير المؤمنين
واولاده عليهم السلام ، وعن علي بن الحسين عليهما السلام قال من قرأ سورة الممتحنة في فرائضه و
نوافله امتحن الله قلبه للايمان ونور له بصره ولا يصيبه فقر ابداً ولا جنون في بدنه ولا في ولده ،
وقال من اكثر قراءة قل اوحى لم يصبه في حيات الدنيا شيء من امين الجن والانس
ولا السحرة ولا نفثهم ولا سحرهم ولا كيدهم ، وقال من قرأ سورة التازعات لم يدخله الله
الجنة الآريان ولا يدركه في الدنيا شقاء ابداً وشفاء لمن سقى سماً اولدغة ذوحمة
من ذوات السموم ، و من قرأ انا انزلناه في كل فريضة من الفرائض نادى
مناد يا عبد الله قد غفر لك ما مضى فاستأنف العمل ، ومن قرأ انا انزلت الارض في نوافله لم تصبه
زلزلة ابداً ولم يمته بها ولا بصاعقة ولا بآفة من آفات الدنيا ، ومن قرأ ويل لكل همزة

اربع خصال يرفع عنه القلم، ويأمر الله تعالى الملك فيكتب له كل فعل كان يعمله في صحته ويتبع مرضه كل عضوفى جسده فيخرج ذنوبه منه فان مات مغفوراً له وان عاش عاش مغفوراً له، وفي حديث آخر قال اذا مرض المسلم كتب الله له كأحسن ما كان يعمل في صحته وتساقطت ذنوبه كما يتساقط ورق الشجر، وعن الصادق عليه السلام قال ان الله اذا احب عبداً نظر اليه واذا نظر اليه اتحفه بواحدة من ثلاث - اما حمى او وجع عين او صداع، وعن الكاظم عليه السلام قال ان المؤمن اذا مرض اوحى الله تعالى الى اصحاب الشمال لا تكتبوا على عبدى مادام فى حبسى و وثاقى، و اوحى الى اصحاب اليمين ان اكتبوا لعبدى ما كنتم تكتبونه له فى صحته من الحسنات .

❦ (فى معالجة الامراض البدنية بالدواء والدعاء) ❦

روى فى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال تداووا فان الله تعالى لم ينزل داء الا وانزل له شفاء، وقال موت الانسان بالذنوب اكثر من موته بالاجل و حياته بالبر اكثر من حياته بالعمى، وقال تجنب الدواء ما احتمال بدك الداء فاذا لم يتحمل الداء فالدواء، وقال ان نبياً من الانبياء مرض فقال لا تداوى حتى يكون الذى امرضى هو الذى يشفينى ف اوحى الله تعالى لاشفيك حتى تتداوى فان الشفاء منى والدواء منى فجعل يتداوى فاتى الشفاء، وعن الرضا عليه السلام قال لو ان الناس قصر و افى الطعام لاستقامت ابدانهم، وقال الحمية رأس الدواء والمعدة بيت الداء (ثم) قال الاستشفاء بالقرآن عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله، وعن الصادق عليه السلام قال من قرأ آية من آى القرآن شاء ثم قال سبع مرات يا الله فلو دعا على الصخور قلبها، وفي حديث آخر عن ابي الحسن عليه السلام قال اذا خفت امرأ فقرأ ماة آية من القرآن من حيث شئت ثم قل (اللهم اكشف عني البلاء) ثلاث مرات وقال من استكفى بآية من القرآن من المشرق الى المغرب كفى اذا كان بيقين، وقال فى القرآن شفاء من كل داء ثم قال من نالته علة فليقرأ عليها ام الكتاب سبع مرات فان سكنت والافليقرئها سبعين مرة فانها تسكن، وعن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال فى الحمد لله سبع مرات شفاء من كل داء فان عوز بها صاحبها مائة مرة و كان الروح قد خرج من الجسد رد الله عليه الروح، و عن

ويرد عليه بالتكلف ، والوجدانيات البديهيات والتجربيات والمشاهدات ، والوجداني مايجده كل احد من نفسه ما يدرك بالقوى الباطنة ، وعن علي عليه السلام قال وجدت الحلم والاحتمال انصرلى من شجعان الرجال ، و وجدت المسالمة ما لم يكن و هن فى الاسلام انجع من القتال (الوجد) بالفتح ثم السكون منقح الماء وبضم الواو و كسره المحبة والفرح والقدرة .

[الوجدى] بالفتح ثم السكون لقب محمد بن علي المتوفى سنة ١٠٣٣ هـ غير محمد فريد وجدى المتوفى سنة ١٣٧٣ صاحب كتاب دائرة المعارف فى اللغة العربية والعلوم العقلية والكونية والعقلية بجميع اصولها و فروعها فى عشر مجلات قدم ذكره فى ج ٢٣ ص ٢٢٢ بعنوان فريد وجدى .

[الوجر] بالفتح ثم السكون من قرى بهجر ، ووجرة بين مكة والبصرة كما ذكره فى (جم) ج ٨ ص ٤٠٠ (وجرى) بالفتح ثم السكون والقصر فى آخره هى مدينة قريبة من ارمينية شديدة البرد (جم) ج ٨ (وجز) بن غالب بن عمرو ابوقيلة صحابى له وفادة ذكره ابن الاثير فى اسد الغابة ج ٥ ص ٨٣ .

(الوجع) بالفتح هو ادراك المحسوس المنافى من حيث هو منافى - والواجع على انواع واقسام منها فى معالجة الامراض البدنية بالدواء والدعاء كما ذكرنا عن ابن سينا فى ج ٥ ص ١٣٥ روى الطبرسى ره فى المكارم ط ١ ص ١٩٥ س ٤ عن الصادق عليه السلام قال اما انه ليس من عرق يضرب ولا نكبة ولا صداع ولا مرض الا بذنب وذلك قوله تعالى فى كتابه (وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم ويعفون كثير) ثم قال وما يعفو الله اكثر مما يأخذبه ، وفى حديث آخر قال ما يكون من علة الا من ذنب وما يعفو الله تعالى عنه ، وعن علي عليه السلام قال المرض لا اجر فيه ولكن لا يدع ذنباً الا حطه - وانما الاجر بالقول واللسان والعمل باليد والرجل وان الله تعالى ليدخل بصدق النية والسريرة الخالصة جماً من عباده الجنة .

وعن الرضا عليه السلام قال المرض للمؤمن تطهير ورحمة ، وللكافر تعذيب وللعنة وان المرض لا يزال بالمؤمن حتى ما يكون عليه ذنب ، وعن النبي صلى الله عليه وآله قال للمريض

سنة ٤١٠ هـ واحد الشجعان الاشراف ذكره في الاعلام ج ٩ ص ٢٤ او (وئاب) بن سعد بن علي الحلبي الشيخ الفقيه الاديب الامامى الثقة حسن دين (جب) ص ١٣ (الوثن) بالتحريك هو الصنم سواء كان من خشب او حجر او غيرهما ، ومحمد بن عباد الوثنى محدث .

[الوثنية] فى عرف الفلسفة الدينية اقامة الاوثان وعبادتها فهى بهذا المعنى منتشرة فى جميع اصقاع الارض بل تدل الاحصاءات ان عبدة الاوثان اكثر اهل الاديان عدداً - من قولهم هذا اصل التدين فأين اثر الفطرة فيه ، وهذا أصل الاديان فأين مكان الوحي منها - الجواب نعم لاننكر عليكم ان هذا اصل الدين ، ولكن لو كان الانسان خلق فى جنات النعيم حيث لا جوع ولا عرى ولا حاجة ولا موت اترى ان كان يعيش متجرداً عن التدين والدين كلالا انكم اذا اعترفتم بأنه خلق مفطوراً على أن ينظر ويفكر ويتأمل ويتخيل ويقيس ويحكم ووجب عليكم ان تقبلوا بأن هذه الخصائص كانت تحمله على البحث فى علة وجوده وعلاقته بمجموع الكون وفى الفاعل المستتر وراء النواميس فكان ينشأه التدين كما نشأه تحت تأثير المزعجات الطبيعية سواء بسواء لانه ليس بالكائن الذى يقنع بالشيء دون السؤال عن علته ولا بالموجود دون الوقوف على سر وجوده - فمادام الانسان ينظر ويفكر لا يتردد فيها عاقل ولا ينازع فيها اجاهل أو متجاهل - والتفصيل فى دائرة الوجدى ج ١٠ ص ٦٣٨ ، وقال الكلبي فى مادة ود (بفتح الواو وكسره وضمه) اسم صنم قريش وسواع ويغوث ويعوق ونصر اصنام قوم نوح ، وقوم ادريس ثم قال ان آدم لمامات جعله بنوشيث فى مغارة فى الجبل الذى اهبط عليه آدم بارض الهند ويقال للجبل نودوهو اخصب جبل فى الارض .

(وثيمة) بن موسى بن الفرات ابو يزيد الفسوى المصرى المتوفى سنة ٢٣٧ يلقب انوشاء الفارسى كان يتجر فى الوشى هو الذى صنف كتاباً فى اخبار القبائل التى ارتدت بعد وفاة النبى ^ﷺ وما جرى بينهم وبين المسلمين وهو كتاب جيد يشتمل على فوائد كثيرة ابوه وابنه عمارة قدمر ذكرهما هو غير محمد بن احمد صاحب الموشى (الوج) بالفتح وشد الجيم عيدان يتداوى بها ويحىء بمعنى السرعة ، ووج بن عبد الحق من العمالقة [الوجدان] بالصم ثم السكون وقيل بكسر الواو من الوجد وهو ما يصادف القلب

في كانون الاول ليلة ينزل فيها وباء لا يمر باناء ليس عليه غطاء او سقاء ووكاء الانزل فيه من ذلك الوباء - وقيل الطاعون الموت الكثير وهو بشرووم مؤلم جداً يخرج من لهب ويسود ما حوله او يخضر ويحصل منه خفقان القلب والقي ويخرج في المرافق والاباط وقال في كتاب تسهيل الدواء والدعاء لتحصيل الشفاء المذكور في هامش المنهاج العارفين ص ٢١٧ بالفارسية بجهة دفع وباء وطاعون بعد ازهر فريضه هفت مرتبه بخواند ودر هر بار يك مرتبه صلوات بر محمد وآل او بفرستد اينست (يا من لطيف لم يزل. الطف بنا فيما نزل. انت القوي نجنا. عن قهرك يوم الخلل) و در نسخه ديگر ذكر شده كه بسيار تكرر نمايد (لى خمسة اطفى بهم حر الوباء العاطمة المصطفى والمرضى وابناهما والفاطمة .

[وبار] من الوبر وهو صوف الابل والارانب هي مسماة بوبار بن ارم بن سام بن نوح **عليه السلام** الذي انتقل اليها وقت تبلبلت الاسن فابتنى بها منزلاً واقام به وهي ما بين الشجر (بالكسر) الى صنعاء ارض واسعة زهاء ثلثمائة فرسخ في مثلها وقيل كانت من محال عاد بين رمال يبرين واليمن فلما هلكت عاد اورث الله ديارهم الجن فلم يبق بها احد من الناس وقيل ارض يسكنها النسناس - وكان وبار وجاسم وصحار بنى ارم وكانت ارض وبار اكثر الارضين خيراً واخصبها ضياعاً واكثرها مياهاً وشجراً وتمرّاً فكثرت بها القبائل وكانوا قوماً جبابرة ذوى اجسام فلم يعرفوا حق نعم الله تعالى فبدل الله خلقهم وجعلهم نسناساً للرجل والمرأة منهم نصف رأس ونصف وجه وعين واحدة ويد ورجل واحدة.

[وبرة] باسكان الموحد بن ابى دليمة الطائفي رجل عامي هو غير ابن عبد الرحمن الحارثي الكوفي التابعي ، وغير ابن مشهر ، وغير ابن يحيى الخزاعي الصحابي وغيرهم (الوتر) بالفتح من العدد خلاف الشفع ومنه صلاة الوتر والشفع في أو آخر الليل وهما ثلاث ركعات والوترية يطلق على الركعتين بعد صلاة العشاء من جلوس وبالقيام افضل ، والوترية بالضم الوردة الصغيرة والمداومة على الشيء .

[الوترى] هو احمد بن محمد المتوفى سنة ٩٨٠ ، ومحمد بن على المتوفى سنة ١٣٢٢ ، ويحيى بن القاسم المتوفى سنة ١٣٢١ (وئاب) بن سابق النميري المتوفى

يتصدق عنهما فيكون الذى صنع لهما اوله مثل ذلك فيزيد الله ببره خيراً كثيراً ، ومن حق الوالد على الولد ان لا يسميه باسمه ولا يمشی بين يديه ولا يجلس قبله ، وقال رجل يارسول الله ما حق ابني هذا قال تحسن اسمه وادبه وتضعه موضعاً حسناً .

وعن النبي ﷺ قال من سعادة الرجل الولد الصالح ، وقال الولد للموالد ريحانة من الله يشهها بين عباده وان ريحانتي الحسن والحسين سميتهما باسم سبطي نبي اسرائيل شبراً وشبيراً - (ثم) قال ميراث الله من عبده المؤمن ولد يعبد من بعده ثم تلا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْعُوا إِلَىٰ آبَائِهِمْ بِمَا هُمْ حَقُّوا ذَٰلِكَ عَدْلٌ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَشَدُّ وَجْهًا لَّعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** (رب هب لي من لدنك ولياً يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضياً) وعن النبي ﷺ قال من ولد له اربعة اولاد لم تسم احدهم باسمي فقد جفاني وفي حديث آخر قال لا يدخل الفقر بيتاً فيه اسم محمد او احمد او على او الحسن او الحسين او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمة من النساء ، وفي حديث آخر قال ان الشيطان اذا سمع منادياً ينادى يا محمد يا على ذاب كما يذوب الرصاص ، وعن الرضا **ع** قال البيت الذي فيه اسم محمد يصبح اهله بخير ويمسون بخير ، ويأتي في الولد . [والريانا] ويقال الوالريان معناها جيد السير نبات معمر جميل و النفصيل في دائرة الوجدى ج ١٠ ص ٦٢٢ (والس) من سكان اصبهان منها على بن القاسم الخطيب ومحمد بن قاسم بن محمد الوالسيان (وانشر يش) بفتح الشين الاولى جبل بين مليانة وتلمسان بالمغرب ينسب اليه محمد بن عبدالله .

(الوانوغى) هو محمد بن احمد المتوفى سنة ٨١٩ ، ويوسف بن ابراهيم المتوفى سنة ٨٣٨ (الوانى) هو محمد بن مصطفى (الوأوأ) لقب محمد بن احمد الدمشقى ابو الفرج الغساني الشاعر ولقب عبد القاهر بن عبدالله المتوفى سنة ٥٥١ (واهب) بن عبدالله المصرى المتوفى سنة ١٣٧ .

[الوباء] بالفتح والمد او بالقصر المرض العام ويعبر عنه بالطاعون وقيل فساد يعرض الجوهر الهواء لاسباب سماوية او ارضية قال السيوطى فى الكنز ص ٥٩ وقع

الولد والوالده فقال عليه السلام ليس له جزاء الا في خصلتين ان يكون الوالد مملوكاً فيشترى به فيعتقه او يكون عليه دين فيقضيه عنه ، وفي ص ٣٠٥ س ٢٤ منه قال موسى بن عمران يارب اوصني قال اوصيك بي فقال يارب اوصني قال اوصيك بي ثلاثاً قال يارب اوصني قال اوصيك بامك قال يارب اوصني قال اوصني قال اوصيك بابيك قال فكان يقال لاجل ذلك ان اللام ثلثي البر وللأب الثلث وفي ص ٣٠٦ س ١٨ وقال النبي ﷺ مر عيسى عليه السلام بقبر يعذب صاحبه ثم مر به من قابل فاذا هو ليس يعذب فقال يارب مررت بهذا القبر عام اول فكان صاحبه يعذب ثم مررت به العام فاذا هو ليس يعذب فواحي الله عز وجل اليه ياروح الله انه ادرك له ولد صالح فاصلح طريقا و آوى يتيماً فلهدنا غفرت له بما عمل ابنه .

وقيل لعمران لى اما بلغ بها الكبر انها لاتقضى حاجتها الا وظهرى لها مطية فهل اديت حقها قال لانها كانت تصنع بك ذلك وهى تتمنى بقائك وانت تصنع بها وتتمنى فراقها ، وقيل من حق الولد على والده ان يوسع عليه ماله كيلا يفسق وعن النبي ﷺ قال ملعون ملعون من اتهمى الى غير ابيه وادعى غير مواليه ، وقال حق كبير الاخوة على صغيرهم كحق الوالد على ولده ، واتى رجل الى النبي ﷺ وقال ان والدى يأخذ مالى وانا كاره فقال اما علمت انت ومالك لايبك ، وقال ابر البر ان يصل الرجل اهل وده قال الله تعالى (والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب) وقال الرحم شحنة من الرحمن قال لها من وصلك وصلته ومن قطعك قطعته ، وقال لو علم الله شيئاً من العقوق ادنى من اف لحرمه فليعمل العاق ماشاء ان يعمل فلن يدخل الجنة وليعمل البار ماشاء فلن يدخل النار - وفي الديوان:

واطع اباك بكل ما وصى به ☆ ان المطيع اباه لا يتضع

وفي حديث آخر قال من سره ان يمد في عمره ويبسط له في رزقه فليصل ابويه فان صلتهم من طاعة الله ، وقال رجل للمصدق عليه السلام ان ابى قد كبر فنجح نحملة اذا اراد الحاجة فقال عليه السلام ان استطعت ان تلى ذلك منه فافعل فانه جنة كذا غداً ، وقال ما يمنع احدكم ان يبر والديه حين وميتين يصلى عنهما ويصوم عنهما و

والله ان الله لا يبد لها حتى يقتل عن آخرهم ، وسئل عنه عليه السلام قوم قد وقفوا على ابيك يزعمون انه لم يمت قال كذبوا وهم كفار بما نزل الله تعالى ، وقال جعلت فداك ما حال قوم قد وقفوا على ابيك موسى عليه السلام قال لعنهم الله ما شد كذبهم ، وسئل عنه عليه السلام عن هذه الاية (و جوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة) قال عليه السلام نزلت في النصاب والزيدية و الواقفة من النصاب ، و سئل عنه عليه السلام اعطى هؤلاء الذين يزعمون ان اباك حتى من الزكاة شيئاً قال لا تعظمهم فانهم كفار مشركون زنادقة وغير ذلك من الاحاديث المذكورة في حقهم هناك ومنهم عباس بن الفضل الواقفي المتوفى سنة ١٨٦ (والان) ابو عمرة المرادي عامي هو غير ابن بهيس او ابن فرقد العدوي الراوي عن حذيفة (ن) وعن علي عليه السلام قال والظلم غشوم خير من فتنة تدوم (والبة) موضع باذر بيجان، و بطن من بنى اسد منهم اسحاق ابن غالب الاسدي ، وعلي بن ربيعة ، وعمران بن زائدة ، وابن حبان الاسدي الكوفي ، وغيرهم كما ذكره ابن حجر في اللسان ج ٦ ص ٢١٦ وفي تراجم الاعلام ج ٩ ص ١٢٣ . و الببة بن حباب ابو اسامة شاعر خ ج ١٣ ص ٣٨٧ (والببة) بن الحارث بطن من بنى اسد بن خزيمه منهم سعيد بن جبير احداً ثمة التابعين و الببة بن الدولة الازدي (الوالي) هو مسلم بن معبد ، ومصعب بن محمد [الوالدان] قال الله تعالى في سورة بنى اسرائيل آية ٢٢ (وقضى ربك الاتعبدوا الاياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيراً) وفي سورة الاحقاف آية ١٦ قال (والذى قال لوالديه اف اتعداننى ان اخرج وقد خلت القرون من قبلى وهما يستغيثان الله و يلك آمن ان وعد الله حق) الاية وروى الصدوقه في المجالس ص ٢٧٦ س ٢٣ عن الصادق عليه السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال انى راغب فى الجهاد قال صلى الله عليه وآله جاهد فى سبيل الله فانك ان تقتل كنت حياً عند الله تعالى ترزق ، وان مت فقد وقع اجر ك على الله ، وان رجعت خرجت من الذنوب كما ولدت فقال يا رسول الله ان لى والدين كبيرين يزعمان انهما يانسان بى ويكرهان خروجى فقال صلى الله عليه وآله اقم مع والديك فوالذى نفسى بيده لانسهما بك يوماً وليلة خير من جهاد سنة - وفى حديث آخر قال الراوى للباقر عليه السلام هل يجزى

ابى محمد العسكري عليه السلام فادعوا له ولداً و سموه الخلف الصالح فمات قبل ابيه -
وقد حكم الامامية حكايات مضطربة قال بعضهم الواقف كافر ، والنائب مشرك وفي
العلل والعيون قال يونس بن عبدالرحمن لمامات الكاظم عليه السلام وليس من قومه احد
الا و عنده المال الكثير وكان ذلك سبب و فقههم و ججودهم لموته عليه السلام وكان عند
زياد القندي سبعون الف دينار، وعند على بن ابى حمزة البطائنى ثلاثون الف دينار
قال فلما رأيت ذلك و تبين لى الحق و عرفت من امر ابى الحسن الرضا عليه السلام ما عرفت
تكلمت و دعوت الناس اليه قال فبعثنا الى وقالالى ما يدعوك الى هذا ان كنت تريد المال
فنحن نغنيك و ضمنا لك عشرة الاف دينار ، و قالالى كف فأبيت و قلت لهما انارويانا
عن الصادق عليه السلام انهما قالوا اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه فان لم يفعل
سلب نور الايمان عنه .

وقال الصدوق ره لم يكن موسى الكاظم ممن يجمع المال ولكنه كان في وقت
الرشيد و كثر اعدائه ولم يقدر على تفريق ما كان يجتمع من المال الا على القليل
ممن يثق بهم في كتمان السر و اجتمعت هذه الاموال لاجل ذلك و اراد ان لا يحقق على
نفسه قول من كان يسعى الى الرشيد و يقول انه تحمل اليه الاموال و يعتقد له الامامة
و يحمل على الخروج عليه و لولا ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الاموال على انها لم
تكن من اموال الفقراء و انما كانت من امواله عليه السلام يصك بها ما يهه ليكون له اكراماً منهم
وروى الكشى في رجاله ط ١ ص ٢٨٤ وفي ط ٢ ص ٣٨٦ عن الرضا عليه السلام قال
الواقف عاند عن الحق و مقيم على سيئة ان مات بها كانت جهنم مأواه و بس المصير
يعيشون حيارى و يموتون زنادقة و هم قالوا الامام بعد موسى فرد الله عليهم (و اليدا
مبسوطتان) و اليد هو الامام في باطن الكتاب و انما عنى بقولهم لا امام بعد موسى بن
جعفر - و قال لمحمد بن عاصم يا محمد بلغنى انك تجالس الواقعة قلت نعم جعلت
فداك اجالسهم و انا مخالف لهم قال عليه السلام لا تجالسهم فان الله تعالى يقول (وقد نزل
عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها) يعنى بالآيات الاوصياء الذين
كفروا بها الواقفه ، وفي قوله تعالى (ملعونين اينما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقيلاً) الاية

١٣٠ والمتوفى سنة ٢٠٧ وهو ابن ٧٠ سنة و دفن ببغداد قال ابن النديم فى فهرسته ص ١٤٤ يتشيع حسن المذهب يلزم التقية و هو الذى روى ان علياً عليه السلام كان من معجزات النبى صلى الله عليه وآله وسلم كالصا لموسى عليه السلام وكان من اهل المدينة انتقل الى بغداد وولى القضاء بها وكان عالماً بالمغازى والسير والفتوح و اختلاف الناس فى الحديث والفقه والاحكام والاخبار، وذكره فى معجم الادباء فى ج ٨ ص ٢٧٧، والخطيب فى تاريخه ج ٣ ص ٣، وفى تهذيب ابن حجر ج ٩ ص ٣٦٣، وفى القاب القمى ج ٣ ص ٢٣٠ وفى الروضات ط ١ ص ١٥٦ باب الميم، وفى ط ٢ ص ٦٦٦ وفى دائرة الوجدى ج ١٠ ص ٦٢٠ [الواقع] و نفس الامر فيهما اختلاف قال بعضهم هما ما تقتضيه الضرورة او البرهان، وقيل انهما عبارتان عن العقل الفعال، وقيل الواقع قضية صادقة وحينئذ يلزم تقدم العقل الفعال على الواجب تعالى لتقدم الظرف على المضروف، وقيل هما بمعنى النسبة الخارجية عن الذهن - والحق انهما عبارتان عن كون الموضوع بحيث يصح عليه الحكم بانه كذا وتلك الحسية قد تكون ذات الموضوع كما حمل الذاتيات والوجود فى الواجب (الواقعة) لقب نعيم بن قعنب.

[الواقفة] هم الذين و قفوا على جعفر بن محمد وابنه موسى الكاظم عليه السلام وهم ثلاث فرق «منهم» من يشكون فى حياة الكاظم عليه السلام ومما تده ويسمون بالممطورة و(منهم) من يجزمون بموته ويسمون القطعية و(منهم) من يقولون بحياته ويسمون بالواقفية - وانما قفوا على الكاظم عليه السلام بزعمهم انه القائم المنتظر اما بدعوى حياته وغيبته او بموته وروى الصدوق فى كمال الدين ط ١ ص ٢٠٤ س ٧ عن على بن رباط قال للرضا عليه السلام ان عندنا رجلا ن يذكر ان اباك حى وانك تعلم من ذلك الى ما تعلم فقال عليه السلام سبحان الله مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولم يمت موسى بن جعفر عليه السلام بلى والله لقد مات وقسمت امواله ونكحت جواريه .

وقال فى ص ٦٠ س ٨ منه واما الواقفة على موسى الكاظم عليه السلام فسيبيلهم سبيل الواقفة على ابي عبدالله الصادق عليه السلام و«منهم» فرقة قطعت على موسى الكاظم عليه السلام وائتموا بعده بابنه على الرضا بالوراثة والوصية ، وبعده فى ولده حتى اتموا على

والمعروف منهم ابن الجوزي عبدالرحمن بن علي ، وابوالحسين الصوفي ، وابوعبدالله محمد بن عبدالله بن احمد ، وابوعثمان سعيد بن اسماعيل ، والحسين بن علي الكاشفي ، والحسين بن القتح ، ورفيع الدين محمد ، وعزيزي الشافعي و من المعاصرين ايضاً جماعة كثيرة منهم سيدنا المعروف بآل طه ، والسيد مرتضى البرقي ، والشيخ مرتضى الانصاري بقم ، والفلسفي بطهران ، والسيد مهدي القزويني الحلبي ، والسيد مرتضى القزويني ، والشيخ مهدي المازندراني ، والشيخ عبدالزهراء الكعبي ، والسيد صدر الدين الشهرستاني ، والسيد حسين الشامي ، والسيد محمد كاظم القزويني ، والشيخ هادي الخفاجي بكر بلاء ، والشيخ احمد الوائلي ، والميرزا هادي الخراساني ، والشيخ محمد علي الخراساني بالنجف الاشرف وغيرهم من الخطباء .

[الوافد] من الوفد يجي بمعنى الوارد والقادم على شخص شريف كالوافدين من الصحابة على النبي ﷺ ، ووافد بن سلامة الراوي عن يزيد الرقاشي وعنه ابن وهيب عامي (ن) ج ٦ ص ٢١٥ ، وعن علي بن ابي طالب قال ووافد الموت تقطع الاجل ويفضح الامل ويبيد المهل ويدنى الاجل ويبعد الامل (واقد) اسم جماعة من الرواة والمحدثين منهم ابو مرواح الليثي الصحابي هو غير ابن ابي واقد الليثي .

[واقد] بي ابي شميل ابوالحسين الواقدي الدقاق هو ابن عبيدالله بن عبدالرحمن الاتي ذكره (خ) (واقد) بن الحارث الانصاري المصري صحابي هو غير واقد بن الحافظ الخليلي ابي زيد (ن) (واقد) بن عبدالرحمن الانصاري تابعي هو غير ابن عبدالله بن عبد مناف حليف بنى عدى (واقد) بن عبدالله اليربوعي صحابي هو غير الراوي عن ابيه ، وغير ابن عبيدالله الراوي عن ابيه .

[واقد] بن عمر والانصاري المدني تابعي مات سنة ١٢٠ وثقه ابو زرعة الذي يقال له الاشهلي (واقد) بن محمد بن زيد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب العدوي المدني الراوي عن ابيه وثقه ابن معين (واقد) مولى النبي ﷺ هو غير مولى زيد بن خليفة ابي عبدالله الكوفي الراوي عنه الثوري .

[الواقدي] هو ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد الاسلمي المدني المولود سنة

البخارى المتوفى سنة ٤٥٠ صوفى قدم بغداد (واصل) بن حيان الاحدب الاسدى الكوفى
بياع السابرى المتوفى سنة ١٢٠ تابعى وثقه العامة .

[واصل] الخراسانى امامى حسن كان من اصحاب الرضا عليه السلام (كس)

ط ١ ص ٣٧٧ هو غير ابن السائب البصرى (واصل) بن سليمان او ابن سليم المنقرى
امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام روى عن عبدالله بن سنان (كفى والمرآة) ج
١ ص ١٠٥ هو غير ابن عبد الاعلى الاسدى ابو القاسم المتوفى سنة ٢٢٤ ، وغير ابن
عبدالرحمن البصرى (واصل) بن عطاء ابو حذيفة الغزال معتزلى هو احد الا عاجيب ولد
سنة ١٨٠ ومات سنة ١٨١ ذكره ابن خلكان فى ج ٢ ط مصر ص ١٧٠ ، وفى الروضات ط ١ ص ٢٣٠ ،

وفى اللسان ج ٦ ص ٢١٤ له مؤلفات ، والوجدى فى الدائرة ج ١٠ ص ٦١٥ ، وفى
الاعلام ج ٩ ص ١٢١ (الواصلة) والمستوصلة يعنى الزانية والقوادة وفى رواية
الواصلة هى التى اتصل شعر المرأة بشعر امرأة غيرها والمستوصلة هى التى يفعل ذلك
بها قال النبى صلى الله عليه وسلم لعن الله الواصلة والمستوصلة (الواصلة) بن الحبيب القرشى صحابى
الظاهر هو وثلة بن الخطاب و (الواصلة) هم اصحاب واصل بن عطاء الذين يقولون
بنفى صفات البارى تعالى من العلم والقدرة والارادة والحياة (دائرة الوجدى) ج ١٠
[الواضح] الخامل والحسب ، و واضح البصرى تابعى هو غير واضح غلام

تركى كان من اصحاب الحسين عليه السلام بكر بلاء (الواضحة) هى التى تبدو اسمائها عند
الضحك و (الواضع) موضع باليمن ويقال هذا الحديث موضوع فى مطروح وعن على عليه السلام
قال واضع العلم عند غير اهله ظالم له ، و واضع معروفه عند غير مستحقه مضيع له
وقال و اعجبات تكون الاخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة .

[الواعظ] من الوعظ قال الله تعالى الموعظة الحسنة قيل هى القرآن ، وفى
الدعاء اعوذ بك ان تجعلنى عظة لغيرى بان يتعظى بالموعة عظة عبارة عن الوصية بالتقوى
والحث على الطاعات والتحذير عن المعاصى والاعتذار بالدنيا وذخارفها ، والوعظ النصح
والتذكير بالعواقب وقد اشبعنا الكلام فيه بعنوان الموعظ فى ج ٢٨ ص ١٦٥ وقد
يطلق الواعظ على جماعة كثيرة من الخطباء الذين كانوا من اهل المنابر والمجالس

دجلة ، وواسط بن الحارث تابعي ينسب اليها جماعة من اهل العلم والادباء منهم احمد ابن عبد الرحمن ، وتقى الدين بن عبد المحسن ، وخلف بن محمد ، و عبد الواسع ابن يحيى ، وعلى بن الحسن بن احمد ، وعلى بن الحسين بن حماد ، و واسط من قرى بلخ منها ابان بن مصعب ، و ابراهيم بن حيان ، و ابراهيم بن عطية ، و ابو بكر محمد بن الحارث ، و ابو عبدالله احمد بن واسط ، و ابو عبدالله محمد بن احمد بن شاه ، و ابو عبدالله محمد بن زيد المعتزلى وغيرهم المذكورون في تراجم الاعلام ج ٩ ص ١٢١ •

[واسط] الاندلس منها احمد بن ثابت بن ابي الجهم ، و بسطام بن سابور ، و بشر بن ميمون ، و الحسين بن عبيد الله ، و سعيد بن ابي سعيد ، و على بن حسان ، و على بن الحسين بن حماد ، و على بن عيسى بن على ، و عيسى بن فاتك ، و محمد بن اسماعيل ، و محمد بن حرب ، و محمد بن الحسن ، و محمد بن الحسين ، و محمد بن عمر بن على ، و محمد ابن محمد بن ابراهيم ، و موسى بن بكر و غيرهم ، و بها قبر الحسين بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن الحسين الاصغر .

[الواسع] من الوسع و الوسيح ضد الضيق ، و واسع بن حبان الانصارى المازنى صحابى [الواسم] من الوسم جبل بين الدهنج و المندل من ارض الهند قيل ان آدم و حواء هبطا عليه (و اشجرد) بفتح الشين المعجمة و كسر الجيم و ذال فى آخره هى من قرى ماوراء النهر و قيل مدينة هناك (و اشج) بن الحارث الازدى بطن منهم القاضى سليمان بن حرب وغيره الذين نزلوا البصرة •

[الواشمة] هى التى تشم و شمماً فى يد المرأة او فى بدنها بآبرة حتى يؤثر فيه ثم تحشوه بالكحل او بالنورة فيخضر ، و الواشرة هى التى تشر اسنان المرأة و تفلجها و تحدها و فى الحديث عن على عليه السلام قال لعن رسول الله ﷺ الناعصة و المنتمصة و الواشرة و المستوشرة و الواصلة و المستوصلة و الواشمة و المستوشمة كما فى المعانى [الواصل] ضد الهاجر و عن على عليه السلام قال واصلوا من تواصلوا فى الله و اهجروا

من تهجروا فى الله (واصل) بن ابي جميل ابو بكر السلامانى تابعى هو غير ابن ابي سعيد الراوى عن محمد بن جبير (واصل) بن حمزة بن على بن احمد بن نصر ابو القاسم

عبيدة (جم) ج ٨ ص ٣٧٥ و(وادى) القصور هو فى بلاد هذيل ، و وادى القصب موضع كان فيه يوم من ايامهم .

[وادى] موسى بن عمران هو فى قبلى بيت المقدس بينه وبين ارض الحجاز وهو كثير الزيتون يقال له وادى موسى لانه خرج من التيه ومعه بنو اسرائيل ومعه الحجر الذى ذكره الله تعالى فى سورة البقرة آية ٥٩ (واذا استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا) الاية كان اذا ارتحل حمله معه فاذا نزل القاه الى الارض وخرجت منه اثنتا عشرة عينا تفرق على اثنى عشر سبطاً ولما وصل الى هذا الوادى وعلم بقرب اخله ومات بقى الحجر على امره هناك قال الحموى فى المعجم ج ٨ ص ٣٧٦ حدثنى القاضى جمال الدين ابو الحسن انه رآه هناك وانه فى قدر رأس العنز .

[وادى] المياه كان بين الشام والعراق بسماوة كلب وقيل بنواحى اليمامة (جم)

[وادى] النمل الذى خاطب سليمان عليه السلام النمل فيه قيل هو بين جيرين و

عسقلان هو غير وادى هبيب و(وادى) يكللا كان بنواحى صنعاء باليمن

(وادين) بلدة بقرب مدائن لوط (جم) ج ٨ ص ٣٧٧ •

[واذار] من قرى اصبهان يحتمل اتحادها مع واذنان منها محمد بن احمد بن

عمر العارف (الوارث) هو الذى انتقل اليه شىء من شخص بعد موته يقال ورث الرجل

مالا جعله ميراثاً له « الوارث » بن كعب الخروصى اليحمدى المتوفى سنة ١٩٢ كان

من ائمة الاباضية فى عمان (م) ج ٩ ص ١٢٠ •

[الوارثى] هو احمد بن عبد الرحمن المتوفى سنة ١٠٤٥ ، وعن على عليه السلام قال

وارد الجنة مخلد النعماء ، و اورد النار مؤبد الشقاء •

[الوازع] الراوى عنه ابنه ذريح رجل صحابى هو غير ابن نافع العيلى الجزرى

[الوازع] اليشكرى شاعر ذكره الجاحظ فى البيان ج ٢ ص ٢٩٧ هو غير الوازم

الكلبى الصحابى (الواسانى) هو ابو القاسم الحسين بن الحسن صاحب القصيدة النونية

[الواسط] سميت به لانه متوسطة بين البصرة والكوفة الى كل

واحدة منهما خمسين فرسخا بناها الحجاج وهى غير واسط العراق بشرقى

الاعتزال في ج ١٠ ص ٨ (الواحدى) نسبة الى واحد الدين بن مهرة هو على بن احمد بن محمد بن على بن متوية (الواح) مفرد الواحات وهى مدينة بالنوبة بهانخل ومياه جمّة وبهاقبائل من البربر وغيرهم منها عبدالغنى بن بازل بن يحيى ابو محمد المصرى الذى كان فى سنة ٤٦٧ (وادع) رجل صحابى روى عنه بنتمه ام ابان هوغير وادع بن سليمان ابى مسلم القاضى المتوفى سنة ٤٨٩ .

(وادعة) بطن من همدان منهم ابو على الاقمر، ومحمد بن جعفر بن محمد الهمدانى الوادعى وهم جماعة كثيرة ، و عن على عليه السلام قال وادوا من توادونه فى الله، و ابغضوا من تبغضونه فى الله تعالى ، وقال ودابناء الاخرة لا ينقطع دوام سببه ، و ود ابناء الدنيا ينقطع لانقطاع اسبابه .

[الوادى] منفرج بين جبال او آكام يكون منفذاً للسيل والجمع الاودية وهى كثيرة فى الصحارى والبرازى والمعروف منها وادى الايمن بكر بلاء والنجف وغيرهما معروف يؤمن اهلها من العذاب و(وادى) الحجارة بالاندلس وبلد هناك منها عبد الباقي بن محمد المتوفى سنة ٥٠٢ ، و (وادى) الحمل من قرى يمامة هوغير وادى خبان باليمن ، و (وادى) الزمار بقرب الموصل ، و (وادى) السباع من نواحي الكوفة (جم) ج ٨ ص ٣٧٣ .

[وادى] السلام موضع بظهر الكوفة مزار معروف بالنجف الاشرف روى الكلينى ره فى الكافى والمرآة ج ٣ ص ٩٨ عن حبة العرنى قال خرجت مع على عليه السلام الى الظهر فوقف بوادى السلام كأنه مخاطب لاقوام فقمت بقيامه (الى ان قال) قال عليه السلام مامن مؤمن يموت فى بقعة من بقاع الارض الا فيل لروحه الحقى بوادى السلام وانهالبقعة من بقاع جنة عدن وغير ذلك من الاحاديث بهذا المعنى المقدم ذكرها بعنوان الارواح وبعنوان النجف و(وادى) الشياطين موضع بين الموصل وبلط وفيه دير ذكره الحموى فى المعجم ج ٨ ص ٣٧٤ و(وادى) القرى هى بين المدينة و الشام من اعمال المدينة كثيرة القرى فتحها النبى صلى الله عليه وآله عنوة سنة سبع بعد خيبر ثم صلحوا على الجزية منها عمر بن داود مولى عثمان ، و يحيى بن ابى

وما أنا شاعر وجميع نظمى	☆	بعيد عن مدى شعر المعنى
و ميز بين الهام و شعر	☆	و صرح بالمقام ولا تكنى
ولا تكفر بجهلك فى كلامى	☆	ودعه لمن يوحد يا معنى
ولا تعجل على ما است تدرى	☆	فانك سوف تدرى بالتأنى
نصحتك فاستطع صبر اعمى ان	☆	سلكت عن الروا فض نهج سنى
تعالى أصلنا عن كل فرع	☆	وجل عن التزوج والتبنى
وكل فتى على مقدار ما قد	☆	سقاها بكفه الساقى يغنى
وحين رويت عنه روت بصدق	☆	جميع رجال هذا العصر عنى

[واجرون] موضع بين همدان و قزوين كانت فيه وقعة للمسلمين سنة ٢٩ مع الفرس والديلم (الواجم) هو الذى اشتد حزنه حتى امسك عن الكلام والتفصيل فى دائرة الوجدى ج ٧ ص ٢٢٣ (الواحات) هى ثلاث كور فى غربى مصر (الواحد) من الوحدة مفتوح العدد يقع على الذكر والانثى يقال واحد واثنان وثلاثة و يكون بمعنى جزء من الشيء فالرجل واحد من القوم اى فرد من افرادهم ويقال الواحد اول العدد وفرد من افراده [الواحد] والاحد يطلق على البارى تعالى وفى الحديث الواحد هو الفرد الذى لم يزل وحده ولم يكن معه آخر - وسئل الجواد عليه السلام ما معنى الواحد فقال اجماع الالسن عليه بالوحدانية لقوله تعالى (ولان سأتمهم من خلق السماوات والارض ليقولن الله) الواحد والاحد اسمان دالان على معنى الوجدانية والواحد الحقيقى ما يكون منزله الذات عن التركيب الخارجى والذهنى - والفرق بين الواحد والاحد على وجوه (الاول) ان الواحد هو المتفرد بالذات ، والاحد هو المتفرد بالمعنى (الثانى) ان الواحد اعم مورداً لكونه تطلق على من يعقل وغيره ولا يطلق الاحد الا على من يعقل (الثالث) ان الواحد يدخل فى الضرب والعدد ويمتنع دخول الاحد فى ذلك ، والواحد هو اول الاعداد وعن الرضا عليه السلام قال هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الاحد الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد - وقد مر الكلام فى ج ٣ ص ١١٥ بعنوان الاحد انظر هناك وفى دائرة الوجدى ج ٧ ص ٢٩ وياتى فى الوحدة والوجدانية ومر بعنوان

وما عليه اختفى تبدى	☆	له جهاراً بلا توانى
و صار يبديه كل شيء	☆	قد كان أخفاء باجتمان
و للمثنانى آيات حق	☆	تظهر فى نعمة المثنانى
ينذوقها كل ذى فؤاد	☆	بنيل قرب الاله عانى
سماوه بالغرام شقت	☆	و ورده صار كالدهان
يموت بالفكر ثم يحيى	☆	بالذكر فى القلب واللسان
و يستريب الجهول منه	☆	و الله يلقيه فى امتحان
و لا تراه يعيش الا	☆	فى فرط ذل و فى هو ان
و ان يمت فالجزاء نار	☆	لانه للضلال جاني
و افتراء و باعداء	☆	انكر حقاً و بامتهان
ولا يضيع الاله شيئاً	☆	فكيف ايداء ذى العيان

* واه ايضاً *

أنا النور المبين ولا اكنى	☆	أنا التنزيل يعر فنى ابن فنى
يضل الله بى خلقاً كثيراً	☆	ويهدى بى كثيراً فاستبنى
ولكن لا يضل سوى نفوس	☆	بانكار بغت و بسوء ظن
وانى الملك والملكوت فضلا	☆	وانى صخرة الوادى وانى
ولما كنت منه بغير فصل	☆	ولا وصل شهدت الكل منى
أحقق من اريد بعلم حقى	☆	وأسكر من أشاء بخمر دنى
وأسعد باللقايوم وأشقى	☆	بهجرى آخريين وبالتجنى
مقامى ليس يحصل بالترجى	☆	وحالى ليس يدرك بالتمنى
وما باب الهبات ولا العطايا	☆	بمسدود على اهل التهنى
ولكن القلوب لها عليها	☆	من الاغيار ينشأكل كن
وبالتوحيد يعرف كل شيء	☆	ويجهل كل شيء بالتمنى
هى الابواب قد سدت جميعاً	☆	سوى بابى فدع عنك التمنى

وليس غير الوجود فيها	☆	بقائم والجميع فاني
وهو على ما عليه قدماً	☆	بلا انتقال ولا اختزان
ولا اتصال ولا انفصال	☆	ولا افتراق ولا اقتران
ولا التفتات ولا جهات	☆	ولا زمان ولا مكان
ولا حلول ولا اتحاد	☆	ولا تنائي ولا تداني
فان تكن فاهماً والا	☆	فدع كلامي لمن يداني
ولا تعب ما جهلت منه	☆	بقلبك القاصر الجبان
وخل ماقلته لقوم	☆	يطرب اسماعهم اذاني
فان داعي الكمال مني	☆	يسمع من شاء بما تمنان
وكل شيء للمحق شأن	☆	والحق بادفي كل شأن
مسك له الكل طيب عرف	☆	معنى له الكل كالمباني
نحن التقادير منه فيه	☆	كالكيف والكم والمكان
وهو الوجود القديم صرفاً	☆	وماله في الوجود ثاني
رآه موسى الكليم تاراً	☆	عنه بدالكل كالدخان
ورام منه بأن يراه	☆	فجاء عنه لن تراني
لكونه رائياً فلولم	☆	يرى رآه اليه داني
لكن علاشوقه عليه	☆	منه غدا مالك العنان
وزاد حتى أزال عنه	☆	تثبتاً كان في الجذنان
ومنة قد صار في زهول	☆	وفي اندهاش لما يعاني
والشوق بوهي العقول جداً	☆	في رؤية الاوجه الحسان
حتى انا ذلك منه طور	☆	وعاد في الصعق في اکتمان
أفاق مستغفراً منيباً	☆	مسبحاً طالب الامان
ماقال اني رأيت أوما	☆	رأيت اذ كان في عيان
كان محباً له فأضحى	☆	محبوبه الرائق الدنان

والسعي في الايمان تقدير العوض ☆ و هو من الله ومن به انتهض
قد يجب الاصلاح حيث يقتضى ☆ فقد المنافي مع وجود المقتضى

* وقال بعض الاعلام في هذا المقام *

لمائه كلمنا أوانى ☆ ونحن في نفسه معانى
و الكل عن أمره ظلال ☆ وذاته الشمس في البيان
مراتب الوجود صارت ☆ حقائق الغيب والعيان
عن كل أوصافه أبانت ☆ عند الورى مثل ترجمان
وجوده لا يزال منها ☆ يطلى بنيل و زعفران
و بظلام و بضياء ☆ و بضراب و بطعان
و بجماد و بنبات ☆ و بأناس و حيوان
و برجال و بنساء ☆ وأهدل شيب و عنفوان
وكل عقل وكل حسن ☆ و المتمنين و الامانى
وكل فهم وكل وهم ☆ وكل وقت وكل آن
و ملكوت و جبروت ☆ وكل انس وكل جان
وكل ساق وكل كأمر ☆ وكل خمر وكل حان
و بحسان و بقباح ☆ و بهوم و ابتهانى
وكل شيء صرفت عنه ☆ ولم يصرح به لسانى
توهمات الجميع فيه ☆ من فرط عز و رفع شأن
يجل عنها و عن مقالى ☆ يجعل فيما به سباني
والعلم بالجهل قد تساوى ☆ عجزهما عنه فى قران
وكل عبد بمالديه ☆ فى محنة منه وافتنان
وقد تجلى بكل شيء ☆ والشىء من عالم الكيان
فضاء منه فضاء كل ☆ كالنور فى صبغة القناني
وفيه كانت فصار فيها ☆ والقلب ينبىك عن بيان

- للدور وانتفاهما و يختلف ☆
 والعلم والقدرة والغناء دل ☆
 ولا ينافى الامتناع ان عرض ☆
 قبح ارادة القبيح قد علن ☆
 والعلم تابع وفعل العبد له ☆
 والعلم والايجاد والعودوما ☆
 اعلام الاحكام قضا و قدر ☆
 اضلاله الخذلان والاهلاك لا ☆
 بالحسن التكليف مطلقا حسن ☆
 موضوعه علم وظن وعمل ☆
 وعلة الحسن تعم والضرر ☆
 ومثمر تكليفه وان نقض ☆
 والقبح منتف ولطف من كفر ☆
 تعذيبه به مع المنع منع ☆
 والالم الذى يجوز عنه لم ☆
 وحسنه للنفع او دفع الضرر ☆
 يجوز كونه عقاب من ظلم ☆
 الانتصاف واجب عقلا ولا ☆
 فطلسعيد بعد تفريق على ☆
 لغيره اسقاط ما قد حملة ☆
 والحى لا يدوم فى هذا الوحل ☆
 يجوز ان يكون لطف لسوى ☆
 والرزق ما يصح الانتفاع به ☆
 والسعى فى تحصيله قد يستحب ☆
 تصوراً وبلاضافة يختلف ☆
 بنفى قبح و به الشان اشتمل ☆
 ويلزم اللغو اذا انتفى الغرض ☆
 وهكذا ترك ارادة الحسن ☆
 ضرورة بقدرة مستكملة ☆
 سواء ممنوع وسمع حكما ☆
 لا الخلق والجبر وحل فى الاثر ☆
 تضليل او انشاء والهدى انجلى ☆
 للعدل والانذار وانتفا القتن ☆
 ينبت اجماعا لاجر ما فعل ☆
 لامنه بل من اختيار من كفر ☆
 واللطف واجب ليحصل الغرض ☆
 محقق ولا فساد فى الخبر ☆
 والذم معه فيه ليس يمتنع ☆
 يمتنع و تختص بمطلق الالم ☆
 ان فضلا عليه او ظلم غير ☆
 وليس يكفى اللطف فى حسن الالم ☆
 يجوز تمكين بلا نفع تلا ☆
 اوقاته تضعيفه تفضلا ☆
 مفرقاً بحيث لا يظهر له ☆
 وقت بطلان حياته الاجل ☆
 من هو فيه لانتفاع احتوى ☆
 ولا يجوز المنع منه فانتبه ☆
 قد لا يباح قد يباح قد تجب ☆

ج ٤ ص ٢٨٨ وعند بعض الحكماء هو الموجود الذي يمتنع عدمه فان كان وجوده لذاته اى لا يكون محتاجاً في وجوده الى غيره فهو الواجب لذاته. و واجب الوجود لذاته ، وان كان لغيره فهو واجب الوجود لغيره - والامتناع بالغير وهو امتناع عدمه تعالى لان وجود الواجب ضرورى فامتناع عدمه بالذات فلو وجود العقل الاول وجوب بالغير وامتناع بالغير وعدم العقل الاول من حيث انه ممتنع بالغير مستلزم للمحال الذى هو عدم الواجب الممتنع بالذات لامن حيث انه ممكن بالذات - فثبت ان الممكن من حيث انه ممكن لا يلزم منه محال قال سيدنا السيد محمد تقي في منظومته.

- | | | |
|------------------------------|----|------------------------------|
| الواجب الوجود موجود بلا | ☆ | ريب و الا دار او تسلسلا |
| ويمتنى الايجاب للحدوث مع | ☆ | ان توسط القواهر امتنع |
| وعمت النعوت ان عم العلل | ☆ | فصح ما قالته ارباب الملل |
| ولاستناد الكل والاحكام مع | ☆ | تجرد الاول جهله امتنع |
| بمقتضى التخصيص للايجاد في | ☆- | وقت لاثبات الارادة اكتفى |
| وهى هو الداعى والا لزم | ☆ | تسلسل او ازباد القدا |
| ثم عموم قدرة الاول دل | ☆ | على الكلام والقديم قد بطل |
| ولانتفاء القبح بالصدق وصف | ☆ | و للوجوب بالدوام يتصف |
| وهو على نفى الشريك والمثل | ☆ | والمثل والتركيب والخذ يدل |
| والاتحاد والحلول مطلقا | ☆ | و كل ما استلزم نقصاً سبقاً |
| ولامتناع الرؤية التأويل في | ☆- | سؤال موسى و جوابه يفى |
| ليس في الاشتراك كيف حصل | ☆ | دلالة على الاشتراك في العلل |
| مع انتفاء التعليل والحصر ومن | ☆- | وجوبه بالوجود والملك قمن |
| والواجب القيوم والحق بلا | ☆ | ليس ومحض الخير عند العقلا |
| رد اليدين والرضا والقدا | ☆ | و ما يضاها لما تقدا |
| الفعل للوصف قبيح و حسن | ☆ | عقلا لما في الظلم والعدل علن |

[وآ] من الواى هو الوعد الذى يؤثقه ال جل على نفسه ويعزم على الوفاء به (وابش)
 وادوجبل بين وادى القرى والشام ينسب اليه عبد الله بن سعيد ابو محمد ، وبحر بن عدى
 ابويحيى ، وبشر بن ميمون ، وخصيب بن عبد الرحمن ، وشريس الوابشيون (وابصة)
 بكسر الموحدة ابن معبد ابو الشعثاء الاسدى صحابى و فد على النبي ﷺ سنة ٩
 لابس به روى عنه ابنه سالم وعمرو ، وحفيده ابو الفضل عبد السلام بن عبد الرحمن
 (وابل) بكسر الموحدة الدطر الشديد الضخم ، ووابلة اسم ل طرف رأس العضد و طرف
 الكتف (لوائق) بالله لقب احمد بن الحسين الحسينى فقيهه ناظر صالح زيدقرء على
 رشيد الدين الرازى فاستبصر (جب) .

[الوائق] بالله العباسى هو هارون بن المعتصم بن هارون الرشيد المولود سنة ١٩٦
 وولى الخلافة سنة ١٢٧ واحسن الى الطالبين وبرهم ويبالغ فى اكرامهم والاحسان
 اليهم وفرق فى الحرمين اموالا عظيمة حتى انه لم يبق فى الحرمين فى ايامه سائل
 ولكن اعلم الخلفاء بالغناء وشرب الخمر حتى مات سنة ٢٣٩ بسامراء هو غير ابراهيم
 ابن محمد ، وغير عمر بن ابراهيم (الوائق) الحفصى المتوفى سنة ٦٧٩ هو يحيى بن
 محمد و هو غير الرسولى ابراهيم بن يوسف ، وغير الزيدى (الوائق) بن عبد الملك
 ابن احمد ابوالقاسم الطبرى سبط الشبلى عامى مات سنة ٥٢٠ (ن) (الوائق) المرينى
 المتوفى سنة ٧٨٩ هو محمد بن ابى الفضل ، وهو غير المؤمنى ادريس بن محمد
 (الوائق) بن المستمسك بن الحاكم قيل هو ابراهيم بن محمد بن احمد بن ابى
 المجد (وائلة) بن الاسقع ابو قرصاقة الليثى صحابى اسلم قبل تبوك كان من
 اصحاب الصفة مات سنة ٨٣ (وائلة) بن الخطاب العدوى صحابى هو غير ابن
 خليفة السدوسى ، وغير الليثى والدابى الطفيل .

[الواجب] من الوجوب بمعنى اللزوم وعند الفقهاء هو ما ثبت بدليل شرعى
 ظنى ومنه الواجبات الشرعية وهى الف ومائة وخمس وثلاثين واجباً كما ذكره بعض
 الاعلام ومنها الواجبات فى الصلاة وهى الف واجب كما ذكره الشهيدان فى الالفية و
 النفلية - و الواجب يجىء بمعنى الثابت الدائم غير قابل للعدم والفناء كما مر فى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ان الولاية ليس فيها راحة ☆ الأثلاث يبتغيها العاقل
حكم بحق اواز الة باطل ☆ او نفع محتاج سواها باطل

[الواو] احد حروف الهجاء واسم من اسماء الله تعالى بمعنى واحد احد فرد صمد لم يلد ولم يولد (وا) حرف نداء مختص للمندبة نحو وازيداه و او يلايه وقد يقال واهاً لسلمى ثم واهاً واهاً (وائل) بن ابي القعيس ويقال له ابن افلح عم عائشة من الرضاعة صحابي (وائل) بن حجر بن سعد بن مسروق الحضرمي ابو هند او ابو هنيذة الكندي صحابي روى عنه ابنه عبد الجبار وعلقمة كان من ملوك حضرموت اتى النبي ﷺ رغباً في الاسلام طائعاً هو الذي دعى له النبي ﷺ وقال اللهم بارك في وائل و ولده وهو الذي شهد صفين مع علي بن ابي طالب ومات في خلافة معاوية .

[وائل] بن حجر الظاهر حسنه وابوه علي الظاهر هو ابن عدى بن جبلة الكندي المقتول بامر معاوية بن ابي سفيان ذكره ابن الاثير في كامله ج ٣ ص ٢٤٠ س ٤ ، والطبري في تاريخه ج ٤ ص ٢٠٢ س ٢٠ (وائل) بن حمير كان من ملوك اليمن في الجاهلية بعد ابيه ذكره في الاعلام ج ٩ ص ١١٧ (وائل) بن داود التيمي ابو بكر الكوفي تابعي وثقه الخليلي روى عن جماعة وعنه ابنه بكر (وائل) بن شريم الضبي الجاهلي شاعر فارس (انظر تراجم الاعلام) ج ٩ ص ١١٨ (وائل) بن صريم الغبري تابعي مات سنة ٥٠ (وائل) بن عبد المنعم ابو همام الجواليقي المتوفى سنة ٣٣١ عامي هو غير ابن علقمة الصحابي (وائل) بن عوف بن ثعلبة جاهلي هو بطن من القحطانية منهم عمرو بن عدى هو غير ابن مران (وائل) بن مهانة التيمي الكوفي تابعي روى عن ابن مسعود وعنه زهر بن عبدالله المرحلي (وائل) قرية بسبحةستان منها ابو نصر الحافظ عبدالله بن سعيد صاحب التصانيف وقبيلة من العرب (وائلة) الايادي النزارى كان من ولد معد بن عدنان هو غير ابن عمرو الفهري (وائلة) بن مازن بطن من بكر ابن هوازن منهم ام نوفل بن عبد المطلب وعامر بن خلف .

فى هذا النوع بان لايزيده اطلاعهم هزة فى العمل بل يستوى حالته فى اطلاعهم و
عدمه وان وجد من النفس هزة وزيادة فى النشاط فليعلم انه مرء فليجتهد فى ازالته
برادع العقل والا فهو من الهالكين .

واما المذموم فهو ان يكون فرحه لقيام منزلته عندهم ليمدحوه ويعظموه و
يقوموا بقضاء حاجاته ويقابلوه بالاكرام والتوقير ، فهذا رياء حقيقى وانه محبط للعمل
ونافله من كفة الحسنات الى كفة السيئات ومن ميزان الرجحان الى ميزان الخسران
ومن درجات الجنان الى دركات النيران .

والتفصيل ما ذكره احمد بن الفهد الحلبي اعلى الله مقامه فى عدة الداعى من
ص ١٥٧ الى ص ١٦٩ وقد ذكرنا فى هذا الكتاب فى ج ١٨ ص ٣٠٠ بعنوان الرياء،
وفى ج ٢٣ ص ٧٣ بعنوان العمل - انتهى الى هنا حرف النون وبتلوها حرف
الواو والهاء والياء الى آخر الكتاب انشاء الله تعالى .



الاخلاص على ما عرفت الاخلاص بقوله صَلَّى ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يجب ان يحمد على شيء من عمل الله وان الانسان يعمل لله مخلصا لکن اذا عرفه الناس ربما اتنى عليه بذلك فيسره ولا يكاد ينفك عن هذا الا فيما يقل وكذا الانسان يكون في الصلوة والدعاء مخلصا لله سبحانه فر بما اطلع عليه مطلع فيسر ذلك - وقد ذكرت ان الرياء مع ما فيه من فوت الثواب يؤدي الى اليم العقاب (فاعلم) ان رسول الله صَلَّى سئل عن ذلك فيماروا المفسرون عن سعيد بن جبیر قال جاء رجل الى النبي صَلَّى فقال انى اتصدق واصل الرحم ولا اصنع ذلك الا لله فيذكر منى واحمد عليه فيسر في ذلك واعجب به فسكت النبي صَلَّى ولم يقل شيئا فنزل قوله تعالى (قل انما انا بشر مثلکم يوحى الى انما الهکم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا) والحقيقة ان السرور باطلاع الناس ينقسم الى قسمين محمود ومذموم - والمحمود ثلاثة (الاول) ان يكون من قصده اخفاء الطاعة والاخلاص لله تعالى ولكن لما اطلع عليه الخلق علم ان الله تعالى اطعمهم عليه واطهر لهم الجميل من عمله تکرما منه وتفضلا وهو من صفاته تعالى .

الاتراه يدعا (يا من اظهر الجميل وستر القبيح) وفي بعض وحيه تعالى عملك الصالح عليك ستره وعلى اظهاره فيستدل بذلك على حسن صنع الله تعالى به ونظيره له ولطفه به فان العبد يستر الطاعة والمعصية والله بكرمه ستر المعصية واظهر الطاعة ولالطف اعظم من ستر القبيح واظهار الحسن فيكون فرحه بجميل صنع الله لا بحمد الناس وحصول المنزلة في قلوبهم قل بفضل الله وبرحمته وبذلك فليفرحوا (الثاني) ان يستدل باظهار الجميل وستر القبيح في الدنيا الا ستر عليه في انه تعالى كذلك يفعل به في الآخرة اذ قال رسول الله صَلَّى ما ستر الله على عبد في الدنيا الآخرة (الثالث) ان يحمد المطلاعون عليه فتمسره طاعتهم لله في ذلك ومحبتهم لمحبتهم طاعة الله ومن اطاعه وميل قلوبهم الى الطاعة فان من الناس من يرى اهل الطاعة فيمقتهم ويحسدوهم ويهزء لهم وينسبهم الى التصنع - فهذا النوع من الفرح حسن ليس بمذموم وعلامة الاخلاص

لا تريد ان يحمدك عليه الا الله تعالى . زيد ليالى الزمان في شيا الهديك فيه تصال
 فى خلوص النية (١) قال ابن فهد الحلبي فى عدة الداعي ط ١ ص ١٦١ س ١٤ اعلم
 ان الواجب عليك مرعات قلبك ولا عليك اذاروك واشهرت وقلبك واحد مع علمهم بك
 وعدمه وكيف لا تشتهر وهو تعالى يقول عليك ستره وعلى اظهاره بل عليك التحفظ من قلبك
 فالعلاج حينئذ لاصلاح قلبك ان لا يكون فيه ميل لمحبة ذلك بالفكر فى قلة الجدوى
 بمدحهم وذمهم والزهد فيهم والنظر الى احتياجك فى عرصة القيامة الى عملك والفكر
 فى نعيم الآخرة فلا تترك العمل فان الافة كل الافة فى ترك العمل فان العمل مطردة للشيطان
 وسبب الخشوع وتنشط النفس وتشوقها الى عمل الآخرة وترك العمل على الضمن ذلك.
 فان قلت بمنعنى عن الدعاء وعن كثير من الافعال البر تعذر الايمان بها على حقيقة

(١) وفى خلوص النية الاخلاص عدم خلط الشئ بغيره واما عرفاً فهو ان لا يتخذ
 الهه هواه ولا يلتفت الى ما سواه وهذا المعنى قيل فى تفسير قوله **صلى الله عليه وسلم** من قال لا اله
 الا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة ولعمري ان هذا التفسير شامل للتوحيد فاذا اردت
 اعطنا العبادة حقها وجدت حلاوة المناجات واستأنست بكتاب الله اشتغلت عن الخلق
 واستوحشت صحبتهم وكلامهم كما فى الخبر ان موسى **عليه السلام** كان اذا رجع من المناجات
 استوحش من الناس وكان يجعل اصبعه فى اذنيه كيلا يسمع كلامهم وكان كلامهم
 عنده فى ذلك الوقت كاصوات الحمير - وعن ابى جعفر الجواد **عليه السلام** قال افضل العبادة
 الاخلاص ، وعن ابى الحسن الهادى **عليه السلام** قال لو سلك الناس وادياً وسيماً سلكت وادى
 رجل عبد الله وحده مخلصاً ، وعن ابى محمد العسكري **عليه السلام** قال لو جعلت الدنيا كلها
 لقمة واحدة لقمتهما من يعبد الله مخلصاً ولرأيت ابنى مقصر فى حقه ولو منعت الكافر منها
 حتى يموت جوعاً وعطشاً ثم اذقته شربة من الماء لرأيت وائى قد اسرفته .
 فهذه جملة الادوية العملية القالعة مغارس الرياء السادة مسام الهوى - واما
 الدواء العملى فان يعود نفسه اخفاء العبادات لله ويغلق دونها الابواب كما يفعل بالفواحش
 ويقنع باطلاع الله وعلمه ولا ينازع نفسه الى طلب علم غير الله فلا دواء انجع من ذلك.

والبجة من جانبها الشرقى فلا يزال جارياً بين جبلين بينهما قرى و بلدان والتفصيل
فى معجم الحموى ج ٨ ص ٣٤١ قال الشاعر:

اماترى الرعد بكى واشتكا	☆	والبرق قد اومض واستصحكا
فاشرب على غيم كصبغ الدجا	☆	اضحك وجه الارض لما بكنا
وانظر لماء النيل فى مده	☆	كأنه صندل او مسكا
ارى ابدأ كثيراً من قليل	(وله)	وبدرأ فى الحقيقة من هلال
فلا تعجب فكل خليج ماء	☆	بمصر مسبب لخليج مال
زيادة اصبع فى كل يوم	☆	زيادة اذرع فى حسن حال
شربنا مع غروب الشمس شمساً	(وله)	مشعشة الى وقت الطلوع
وضوء الشمس فوق النيل باد	☆	كاطراف الاسنة فى الدروع

[النيلوفر] بالكسر وضم اللام كلمة عجمية مركبة من النيل والجناح نبات
معروفة من الرياحين رطب فى الثانية وقيل يابس وهو من الادوية القلبية يقوى القلب
ويسكن الصداع وشرابه ينفع السرسام والحميات الحادة وغير ذلك انظر تذكرة الانطاكى
(النيوى) بالكسر ثم السكون وفتح النون والقصر قرية يونس بن متى عليه السلام
بالموصل قرب الخازر تشتمل على قرى يجمعها هذا الاسم ومنها قرية يقال لها بافكى
واخرى بسواد الكوفة ناحية يقال لها نيوى منها كبرياء التى قتل بها الحسين بن على
عليه السلام مع اصحابه كما ذكره الحموى فى المعجم ج ٢ ص ٤٣ ، وفى ج ٨ ص ٣٢٨ .
(النية) بالكسر وشد التحتانية فى اللغة القصد ويجيئى بمعنى انبعث القلب
وقيل النية قصدك الشئى بقلبك وتحرى الطلب منك له وبعبارة اخرى النية عن انبعث
القلب نحو ما يراه موافقاً لغرض من جلب نفع او دفع ضرراً حالاً او مالا والشرع خصصها
بالارادة المتوجهة نحو الفعل ابتغاءاً لوجه الله تعالى امثالاً لحكمه وفى الحديث عن
الباقر عليه السلام قال نية المؤمن افضل من عمله وذلك لانه ينوى من الخير ما لا يدركه
وفى حديث آخر قال الاوان النية العمل لقوله تعالى (قل كل يعمل شاكته) يعنى
على نيته ، وقال الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل والعمل الخالص الذى

وقبر محمد بن الحسن بن علي بن عمر الاشرف ، وفي ص ٦٦٣ قال بالفارسية در نيمفر سخی
 نيسا بوراست بقعه بسيار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد بن زيد الشهيد المعروف
 با مامزاده محروق در مطلع الشمس است که او را بفرمان يزيد بن مهلب حاکم
 خراسان بقتل رسانيدند وبعد بدنش را سوزانيدند وايشان بقعه بسيار عالی دارند در
 ميان باغ باصفائی وقبه وگنبد بسيار قشنگی از کاشی سبز دارند (اقول) زرته في اوائل
 بلوغی في حدود سنة ١٣٣٥ وفي جنبه قبة اخرى في داخل البقعة صورة القدمين
 على حجر اسود منصوب على حائطها ، وفيه قبر عمر الخيام ، ولكن في عمدة الطالب ط
 نجف ص ٢٩١ س ١٨ في الهامش قال الفاضل المعاصر هو محمد الاكبر قبره بمر و ،
 وفي ص ٢٩٣ س ١١ قال توفي بمر وسقاه المأمون السم سنة ٢٠٢ وكان ابن عشرين
 سنة - قال صاحب المنتخب بالفارسية بعيد استکه ايشان را در مرو کشته باشند
 وبنيسا بور آورده باشند (اقول) والله العالم بالصواب .

(النَيْفُ) بالفتح والشد وقد يخفف هو الزيادة من احد الى ثلاث نحو عشرة ونيف ونحو ذلك
 [النيل] قيل بكسر النون الذي تصبغ به الثياب وبليدة في سواد الكوفة قرب
 الحلج منها ابو سعيد الشاعر ، والحسن بن علي بن ابى سارة ، والحسين بن احمد بن
 الحجاج ، والحسين بن ردة ، وخالد بن دينار الشيباني ، وصالح بن الحكم هو من نيل
 مصر ، وعلي بن عبدالله الخديجى .

ونيل مصر نهر من انهار الرقة حفره الرشيد وقال القضاى ومن عجائبه صر النيل
 جمعه الله لها سقياً يزرع عليه و يستغنى به عن مياه المطر في ايام القيظ انا نصبت
 المياه من سائر الانهار فيبعث الله في ايام المد الرياح الشمالى فيغلب عليه البحر الملح
 فيصير كالسكر - واجمع اهل العلم انه ليس في الدنيا نهر اطول من النيل يصب من
 الجنوب الى الشمال قيل روى عن عمرو بن العاصى انه قال ان نيل مصر سيد الانهار
 سخر الله له كل نهر بين المشرق والمغرب وفيه عجائب كثيرة و له خصائص لا توجد
 فى غيره من الانهار - واصل مجراه يأتى من بلاد الزنج فيمر بارض الحبشة مسامتاً
 لبحر اليمن من جهة ارض الحبشة حتى ينتهى الى بلاد النوبة من جانبها الغربى

ابن محمد بن عبدربه، وابوبكر محمد بن داود بن سليمان، وابو الحسن احمد بن محمد ابن الحسين، وابو الحسن محمد بن اسماعيل البندقي، وابو الحسين محمد الزاهد العالم الحسيني المتوفى سنة ٣٣٩، وابناه شيخ العترة ابو محمد يحيى نقيبها، وابو منصور الغازي، وابو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن اسحاق، وابو عبدالله الحسين بن داود الحسنى والد محمد، وابو علي محمد بن احمد بن يحيى المعازي، وابو القحوح الرضى وابو الفضل احمد المدرس الحنفى، وابوه محمد بن الحسين المحدث، وابو الفضل محمد بن احمد الحسنى، وابو محمد القاسم، وابو محمد بن الحسن محمد البطحاني، وابو محمد يحيى بن محمد، وابوه ابو الحسين، واخوه ابو منصور، وابو المعالى اسماعيل نقيبها، وابو نصر المؤدب، وابو واسع محمد بن احمد، واحمد بن الحسين بن احمد المروزي، واحمد بن سليمان، واحمد بن محمد صاحب التفسير المقدم ذكره هنا، واسحاق بن اسماعيل، والامام الحافظ ابو علي الحسين بن علي الصائغ، وبشر بن بشار والحاكم احمد بن بابلس، هو غير الحاكم المعروف بابن البيع، وحسان بن سليمان، والحسن بن محمد القمي، وسعيد بن محمد ابورشيد، وعبد الحميد بن عبد الرحمن، وعبدالله بن علي، وعبد الواحد بن محمد، وعلي بن محمد الواحدى، وعلي بن الحسن الخياط، وعلي بن محمد القتيبي، وعلي بن المظفر، والفضل بن شاذان، ومحمد بن الحسن، ومحمد بن شاذان، ومسعود بن محمد الشافعى، ونوح بن شعيب وغيرهم.

وبها قبر احمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن عمر الاشرف وقبر ابيه ايضاً كما فى مقاتل الطالبين، وقبر الحسين بن ابراهيم بن علي بن عبد الرحمن بن القاسم ابن محمد بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام المتوفى سنة ٢٣٠، وقبر الداعى بن عبدالله بن الحسين بن جعفر بن الحسين بن علي بن محمد بن جعفر الصادق عليه السلام، وقبر فضل بن شاذان على فرسخ منها الذى توفى سنة ٢٦٠ وله قبة كما فى منتخب التواريخ ص ٦٦٨، وقبر فريد الدين العطار محمد بن ابراهيم المتوفى سنة ٦٢٧ فى خارج نيسابور له قبة كما فى المنتخب ايضاً ص ٦٧٩، وقبر محمد بن جعفر بن الحسن بن علي بن عمر الاشرف، وقبر محمد بن عبدالله بن زيد الحسنى،

ذات فضائل جسيمة سميت بذلك لان سابور مر بها و فيها قصب كثير فقال يصلح ان يكون هنا مدينة ويقال سابور خواست كان بينها وبين طوس ثلاثة مراحل والى سرخس اربعين فرسخا والى الري ١٦٠ فرسخاً وبها قرى كثيرة في طول ثمان فراسخ متصلة يقولون قراها اربعة آلاف قرية يجرى مائها من قنوتها من الشمال الى الجنوب مستقبلة القبلة وهي كثيرة الفواكه والخيرات - و كان المسلمون فتحوها في ايام عثمان على يد عبدالله بن عامر بن كرز في سنة ٣١ صلحا وبنى بها جامعاً وغير ذلك وفي الحديث لما نزل الرضا عليه السلام نيسابور بمحلة فوزا وامر ببناء حمام وحفر قناة وصنعة حوض فوقه صلى فاغتسل من الحوض وصلى في المسجد.

روى الصدوق ره في المجالس ص ١٤٢ س ٢ عن اسحاق بن راهويه قال لما وافى ابو الحسن الرضا عليه السلام نيسابور واراد ان يرحل منها الى المأمون اجتمع اصحاب الحديث فقالوا له يا بن رسول الله ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستقيده منك وقد كان قعد في العمارة فاطمعه رأسه و قال سمعت ابي موسى بن جعفر يقول سمعت ابي جعفر بن محمد يقول سمعت ابي محمد بن علي يقول سمعت ابي علي بن الحسين يقول سمعت ابي الحسين بن علي يقول سمعت ابي امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول سمعت جبرئيل يقول سمعت الله عز وجل يقول (لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي) فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها، وانا من شروطها ، وفي حديث آخر عن علي بن بلال عن علي بن موسى الرضا عن موسى ابن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علي بن علي بن الحسين بن علي بن علي بن علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله تعالى (ولاية علي بن ابي طالب حصني فمن دخل حصني امن ناري) قدم في ج ١٥ ص ٣١٦ •

و قال الحموي في المعجم ج ٨ ص ٣٥٦ نيسابور كان معدن الفضلاء و منبع العلماء والمحدثين منهم ابراهيم بن عبدة ، و ابراهيم بن محمد بن فارس، و ابو اسحاق الثعلبي صاحب التفسير احمد بن محمد بن ابراهيم المتوفى سنة ٢٢٧ ، و ابو بكر احمد

فی الحمل اعلم ان النیروز نیروزان نیروز المجوس، و نیروز السلطان و یقال هو اول
یوم من فروردین اول الربیع و فی الحدیث روی المعلى بن خنيس قال دخلت على
الصادق عليه السلام فی صبیحة یوم النیروز فقال عليه السلام یا معلى اتعرف هذا الیوم قلت لا
ولکنه یوم تعظمه العجم و تتبارک فیہ قال عليه السلام کلا والبیات العتیق الذی بیطن مکة
ما هذا الیوم الا لامر قديم افسره لك حتى تعلمه قلت لعلمی هذا من عندك احب الی
من ان یعیس اترابی و یهلك الله اعدائکم - قال یا معلى یوم النیروز هو الیوم الذی
اخذ الله فیہ میثاق العباد ان یعبده و لا یشرکوا به شیئا، وان یدینوا لرسله و حججه
واولیائه و هو اول یوم طلعت فیہ الشمس و هبت فیہ الریاح اللواحق و خلقت فیہ زهرة
الارض و هو الیوم الذی استوت فیہ سفینة نوح (ع) على الجودی و هو الیوم الذی
احیا الله فیہ القوم الذین خر جوامن دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
ثم احیاهم و هو الیوم الذی هبط فیہ جبرئیل على النبی صلى الله عليه و آله و سلم و هو الیوم الذی کسر
فیہ ابراهیم اصنام قومه و هو الیوم الذی حمل فیہ النبی صلى الله عليه و آله و سلم علیاً على منکبه حتى رمی
اصنام قریش من فوق بیت الحرام الحدیث بطوله و ذکره ابن فهد ره فی المهدب ،
و الطوسی ره فی اواخر المصباح کما مر بتمامه فی ج ۵ ص ۲۱۴ .

[نیریز] بالفتح ثم السكون بلد بنواحی شیراز من اعمال فارس منها الحسين بن علی بن جعفر
[النیسا بور] بالفتح ثم السكون و یقال العامة نشا وور و نیشا بور هی مدینة عظيمة

→ و همیشه اکابره شش روز در میان این دوروز حاجتهای مردم را برمی آوردند
و شادی می کردند - شاعر می گوید :

میمون و خجسته باد بر تو	☆	نوروز بزرگ روز تحویل
چو برگفتی سرود نو بهاری	(وله)	عرق گشتی گل از بس شرمساری
ببلخ گزین شد بدان نو بهار	(وله)	که یزدان پرستان بدون روزگار
مطر بان ساعت بساعت بر نبای زیر ویم	(وله)	گاه سردستان زنند آروز گاهی اشکنه
گاه زیر قیصران گاه تحت اردشیر	☆	گاه نوروز بزرگ و گاه بهار اشکنه

[نیاز] بن ظالم الانصارى النجارى صحابى شهيد اهداً وبدراً مع اخيه ابو الاعور
 « بن مسعود الانصارى صحابى شهيد اهداً مع ابيه هو غير ابن مكرم الاسلامى
 [نیازی] بالكسر قرية بين كس (بالكسر) ونسف منها ابو نصر احمد بن محمد، و احمد
 ابن اسحاق (نيبطن) محلة بدمشق منها عمرو بن سعيد الازدى ، ونيرب بالفتح من
 قرى دمشق ايضاً (نيرمان) بالفتح ثم السكون من قرى همدان من ناحية الجبل
 منها محمد بن على بن خلف وابنه ذوالمفاخر .
 [النيروز] بالفتح ثم السكون معرب نوروز (۱) وهو اول يوم من نزول الشمس

(۱) قال المجلسى ره فى البحار ج ۱۴ ط ۱ ص ۲۲۰ س ۹ وجدت فى بعض الكتب
 المعتبرة ان جمشيد ملك الدنيا وعمر اقليم ايران فاستوى له اسبابه و استقامت له
 اموره يوم النيروز اول فروردين القديم فصار اول سنة العجم وهو يوم ولد فيه كيومرث
 ابن هبة الله بن آدم عليه السلام و (اما) النيروز السلطاني يوم نزول الشمس اول دقيقة من برج
 الحمل : فوضع فى عهد السلطان جلال الدين ملكشاه بن البارسلان: واتفق يوم الخميس
 التاسع من شهر رمضان سنة احدى وسبعين واربعمائة - والمهرجان هو يوم النصف من
 مهر ماه قصد افريدون الضحاك و اسره بارض المغرب وسجنه بجبل دماوند هذا
 اليوم اعنى مهرجان فقال افريدون لاصحابه بالفارسية « اين كار كه من كردم مهرجان
 بان هست قسمي لذلك مهرجان » واول من وضع رسم التهنية فى النيروز والمهرجان
 افريدون و ذكرنا فى ج ۱۳ ص ۱۵۳ س ۲ و در برهان الجامع ص ۱۹۶ ميگويد
 بالفارسية نوروز دوروز است *

«اول» معروف است و آنرا نوروز عامه كوچك گویند و آن رسيدن آفتاب باول حمل
 كه اول فروردین ماه است كه در این روز جمشيد در اذربيجان بر تخت مرصع نشست
 و آفتاب وقت طلوع آن تابيد و مردم شادى كردند *
 «دوم» روز ششم فروردین ماه است و آنرا خرداد و نوروز خاصه نيز مى گویند
 كه جمشيد دو باره بر تخت مرصع بنشست و بار عام داد و رسمهاى نيكو نهاد ←

اقتضاء الامر بالشئ النهي عن ضده والعام اعنى تركه مما لا ينبغي الريب فيه - قال المحشى
و الحججة عليه بان الامر بالشئ دال على وجوبه ووجوبه يتركب من الاذن فى
فعله فالمنع من تركه و الدال على المركب دال على كل جزء من اجزائه بالتضمن
فاذن الامر بالشئ دال على المنع من تركه بالتضمن ولا نعنى باستلزام الامر
بالشئ و النهي عن ضده الا هذا القدر (الى ان قال) قال النهي للتحريم للتبادر ولذم
العبد عن الفعل بعد قول السيد لاتفعل ، ولفحوى قوله تعالى (وما نهاكم عنه فانتهوا)
و قال لا يخفى انه لا يلزم منه كون صيغة النهي مجردة عن المواد للتحريم و ذلك
حيث انه يفهم منه ذلك من قوله فانتهوا (الى ان قال) قال ثم النهي للدوام عند الاكثر ، وقال
النهي فى العبادة لعينها او جزئها او شرطها يدل على فسادها الكشفه عن قبح الماتى
به فهو غير المأمور به الى آخر ما قاله . *القول بانه لا يمتنع ان لا يتعمد*
اقول و ظاهر صيغة النهي يدل على التحريم كما ذهب اليه الاكثر ، ويدل على
الكرهية مع القرينة كما يظهر من ظواهر الكتاب والسنة والتفصيل فى الكتب الاصولية -
و المناهى عن الرسول ذكرنا بتماها فى ج ٢٨ ص ١١٠ . *الكتاب المنكر منه : ما*
و النهي عن المنكر عن على ^{عليه السلام} قال فى الامرين بالمعروف والناهين عن المنكر
(فمنهم) المنكر بيده ولسانه وقلبه فذلك المستكمل الخصال الخير و (منهم) المنكر
بلسانه وقلبه والتارك بيده فذلك المتمسك بخصلتين من خصال الخير ومضيعة خصلة
و (منهم) المنكر بقلبه والتارك بلسانه ويده فذلك مضيعة اشرف الخصلتين من الثلاث
و متمسك بواحدة و (منهم) تارك لانكار المنكر بقلبه ولسانه وبده فذلك ميت بين الاحياء
[النيابة] بالكسر تجرى فى العبادات المالية المحضة عند العجز والقدرة ولم
تجر فى البدنية المحضة بحال ، وفى المركب من المالية والبدنية تجرى عند العجز
فقط كالحج والمفروض - ويجوز للانسان ان يجعل ثواب عمله لغيره كثواب الصلاة
و الصوم والصدقة وغيرها خلافاً للمعتزلة - و اما جواز النيابة بحيث يسقط الفرض
عن المنيب باداء النائب ففيه تفصيل والصواب سقوطه عنه والتفصيل فى الكتب الفقهية

النهي ولم يغفر ذنب ابليس لانه كان من باب الامر - كما ذكره الاصوليين بالنثر و
النظم في اصول الفقه في الاوامر والنواهي منهم العالم الجليل الشيخ عبدالرحيم
التمستري الذي كان من تلامذة الشيخ المرتضى الانصارى ره في منظومته :

- | | | | |
|---|--------------------------------|---|-------------------------------|
| ☆ | وما نهيكم فانتهوا وجهه يفي | ☆ | النهي للتحريم و للسبق وفي |
| ☆ | من الكلام انفاً تقدا ما | ☆ | به لديهم وفي زينك ما |
| ☆ | بالفعل و العرف ولى كلام | ☆ | و مقتضاه الفور و الدوام |
| ☆ | مقيد بحال عذر قد عرض | ☆ | و النهي في الحيض و ايام المرض |
| ☆ | دليلها تظهر للذى رجع | ☆ | و سائر الاقوال و المختار مع |
| ☆ | و مطلق الحكم عن الحق عدل | ☆ | و في العبادات على الفساد دل |
| ☆ | بمعنى الصحة لن يشتمها | ☆ | و وجهه لكل من تنبها |
| ☆ | ما يقتضى الاطلاق فارجع و انتبه | ☆ | و ليس في احتجاجهم عليه به |
| ☆ | لا تتنافيان عند من عقل | ☆ | و حكمة الترك و صحة العمل |
| ☆ | يناقض التحريم قيل باطلة | ☆ | و ان دليل صحة المعاملة |
| ☆ | من بعده غنى عن التبيان | ☆ | و في فساد الفرض و البطلان |
| ☆ | ان دخلت فهي بدا متصفة | ☆ | و الجزاء كالعين و لكن الصفة |
| ☆ | عن الذى عنوه من شهادة | ☆ | و ليس في النهي عن العبادة |
| ☆ | معروفة المختار عند الطلبة | ☆ | فان في المكروه منها اجوبة |
| ☆ | و هكذا مسألة التداخل | ☆ | و مثل زين ندبها في الامثل |
| ☆ | سزية راجحة مشتملا | ☆ | لان معنى الندب كونه على |
| ☆ | و جعل مستنداً وجه شطط | ☆ | و بالحرام الفرض ربما سقط |

الى آخر ابياته المذكورة في منظومته الاصولية كما اشرنا الى بعضها في ج ٥
ص ٥٨ بعنوان الاصول، وله منظومة في آداب العلم ذكرنا في ج ٢، وفي ج ٢٢ ص ٨٩
وله منظومة في الاذان و الاقامة ذكرنا في ج ٤ ص ١٣١ وله منظومة في شكوك الصلاة ذكرنا
بتمامه مع حواشيه في ج ٢٠ ص ٨١ و غير ذلك من مؤلفاته - و قال شيخنا البهائي ره في زبدته

اليها جماعة من اهل العلم والادب منهم ابراهيم بن دينار، والحسن بن احمد العلاف ، ومحمد بن علاء الدين احمد ، ومحمد بن يزيد ، وميثم التمار وبهاقير سليمان بن على بن محمد الذى كان من ولد موسى الجون كما ذكره الاعرجى فى مناهل الضرب والتفصيل فى معجم الحموى ج ٣ ص ١٧٠ س ١٤ وفى ج ٨ ص ٣٤٧ .

[نهشل] بالفتح ثم السكون ابن حسان عامى هو غير ابن زيد الاعرابى النهوى ، وغير نهشل بن سعيد الخراسانى ، وغير نهشل بن عبدالرحمن ، وغير ابن كثير النهشلى ، وغير ابن مجمع الكوفى ، ونهشلى منسوب الى احد سوابقه هم قبيلة منهم حصين بن اويس ، وغير شبيب بن عبدالله البصرى الامامى الشهيد بالطف ، وغير محمد بن تميم ، وغير محمد بن يعقوب الذى كان من اصحاب الرضا عليه السلام .

(نههم) بالكسر ثم السكون بطن من همدان وهو ابن عمرو منهم ابراهيم بن سليمان وسهل بن شعيب وحبشة بن قيس وعبدالواحد بن الصباح النهميون (نهوذ) بالفتح بلد بالمغرب (نهيك) بالفتح ثم الكسر الابل القوى والسيف القاطع وابن سنان البجلي الكوفى تابعى هو غير ابن عبدالله السلولى الكوفى .

(نهيك) بن مالك القشيري الملقب بمنهب الوراق قدم مكة ومعه بعير عليها طعام ومتاع فانهب ماله بعكاظ ثلاث مرات فعاتبه خاله فقال :

ياخال زرنى و مالى ما فعلت به	☆	وخذ نصيبك منه اننى هود
ان نهيكاً ابى الا خلائقه	☆	حتى تبيد جبال الحرة السود
فلن اطيعك الا ان تخلدنى	☆	فانظر بكيدك هل تستطيع تخلدى
الحمد لله لا يشترى الا له ثمن	☆	ولن اعيش بمال غير محمود

(النهى) بالفتح ثم السكون هو طلب ترك الفعل لمن دونه وهو ضد الامر واعلم ان الثواب فى ترك المنهى عنه اكثر منه فى اتيان المأمور به قال النبى صلى الله عليه وسلم ترك ذرة مما نهى الله تعالى خير من عبادة الثقلين - والسرفيه ان ترك المنهى عنه اشق من فعل المأمور به اذ المكلف بالامر يخرج عن عهده بفعلة مرة - فاما المكلف بالنهى لا يخرج عن عهده مالم يتمتع مدة عمره و لناغفر ذنب آدم عليه السلام لانه كان من باب

[نوند] بالفتح ثم السكون سكة بنيسابور منها عبدالله بن جمشاد المتوفى سنة ٣٢٦ (جم) ج ٨ س ٣٢٨ «النووي» منسوب الى نوى قرية بارهستان منها محمد بن عمر بن عربي بن علي ابو المعطى احد علماء القرن الرابع عشر له مؤلفات كثيرة ، و يحيى بن شرف محى الدين ابوزكريا الشافعى المتوفى سنة ٦٧٧ •

[نويرة] بالضم ثم الفتح تصغير النار ناحية بمصر واسم رجل من الصحابة روى عنه ابنه مالك (النويرى) هو شهاب الدين الكندى احمد بن عبد الوهاب المتوفى سنة ٧٣٣ منسوب الى قبيلة (نويرة) مصغراً من قرى سرخس منها محمد بن احمد ابو سعد الصوفى المتوفى سنة ٥٣٣ (النوى) هو احمد بن طاهر الصوفى ، والنضر بن عثمان منسوبان الى قرية بارهستان كما مر بعنوان النووى •

[النهار] بالفتح معروف وهو من طلوع الفجر الى غروب الشمس شرعاً ، وعرفاً من طلوع الشمس الى غروبها وهو فى مقابل الليل ويقال بياض النهار وسواد الليل لا واسطة بينهما وفى رواية النهار كان اثنا عشر ساعة وكذا الليل وبين الطلوعين ساعة من ساعات الجنة. [النهالى] هو محمد صاحب كتاب الطراز المذهب فى الدخيل والمعرب مات سنة ١١١٥

[النهاوند] بالفتح مدينة فى قبيلة همدان على ثلاثة ايام قيل انها من بناء نوح عليه السلام منها ابراهيم بن اسحاق الاحمرى ، والحسن بن محمد ، والحسين بن على ، والشيخ على اكبر المعاصر الساكن بمشهد الرضوى ، وعبد الجبار ، وعبد الوهاب ، و على بن ريدويه ، و على بن محمد بن عامر •

[النهد] بالتحريك قبيلة باليمن من بنى نهد بن زيد ونهد بن مر حبة ومنهما ابوزهير وابو عثمان عبد الرحمن التابعى ، والاسود بن ابى الاسود ، والاشعث بن سويد ، وجعفر بن شبيب وحمدان ، وداود بن محمد ، ومالك بن اسماعيل ، ومحمد بن احمد والهيثم بن ابى مسروق النهديون «النهر» بالفتح مجرى الجارى المتسع والجمع الانهار قد ذكر نافي ج ٤ ص ٢٧٤ (النهر وان) بالفتح وقيل بالكسر وهى ثلاث نهر وانات الاعلى ، و الاوسط ، والاسفل كورة واسعة بين بغداد و واسط فيها عدة بلاد منها الاسكاف وجر جرايا و الصافية وكان بها وقعة لامير المؤمنين عليه السلام مع الخوارج وهم خمسمائة فارس ينسب

في كلمة او منفصلة عنها في اخرى - والتنوين لا يكون الامتصاص في سائر الاحكام نحو
 يثا ون ومن آمن، وعز اب اليم، وقوم هاد، وحكيم عليم وامثال ذلك - واما الادغام وهو ما يكون
 مدغمين عند ستة احرف مجتمعة في كلمة يرملون وهي الياء، والراء، والميم، واللام، والواو،
 النون - فكل القراء ادغموا التنوين والنون الساكنة في حرف اللام والراء من غير غنة
 نحو من رب رحيم، فالادغام للتقارب وترك الغنة لتنزلهما منزلة المثلين من شدة القرب
 ولاغنة في ادغام المثلين وجزا ادغامهما بغنة وبه قرأ جماعة ولكن المشهور الاول و عليه
 العمل واجمع القراء على ادغام التنوين والنون الساكنة في حروف .
 [يمون] وهي الياء، والميم، والواو، والنون مع الغنة نحو من يشاء، ومن ماء مهين
 ، ومن وال وامثال ذلك ، واما الغنة فلانه ليس التقارب الحاصل بينهما وبين حرف
 الغنة كالتقارب الحاصل بينهما وبين اللام والراء الى ان قال .

واما حقيقة الغنة وهي صوت يخرج من الخيشوم ينقطع بشدة، وبعبارة اخرى صوت
 حادث يخرج من الخيشوم لاعمل للسان فيه عند امساك الانف - واجمع القراء على
 اظهار النون الساكنة عند الواو والياء اذا التقيتا في كلمة نحو دنيا، وصنوان، وقنوان،
 وبنيان وانما اظهروا خوفا من ان يلتبس بالمضاعف حالكونه مشدداً وهو ما تكرر احد
 اصوله - واما الاقلاب وهو قلب التنوين والنون الساكنة ميماً اذا التقيتا مع الباء نحو
 هنيئاً بما ان بورك، واما الاخفاء وهو عند باقى الحروف وهي خمسة عشر حرفاً وهي
 التاء ، والثاء ، والجيم ، والدال ، والذال ، والراء ، والسين ، والشين ، والصاد ، والضاد ، والطاء ،
 والظاء ، والفاء . والقاف ، والكاف قال الشاعر بالفارسية:

تنوين و نون ساكنه حكمش بدان اي هوشياره كاز حكم آن زينت بود اندر كلام كردگار
 ادغام كن در يرملون (يرملون) * اظهار كن در حرف حلق
 مقلوب كن در حرف باء * در ما بقى اخفا بيار
 باغنه كن نزد يمون «يمون» * بي غنه كن در نزد لر «لر»
 ويك نكته ديگر كه بايد فهميد اينستكه نون ساكن و تنوين اگر بحرف باء
 برسند قلب بميم مي شو ندمثل عليم بالظالمين ومن بعد.

لا لا لا لا لا شددت شددت شددت سدت بسورة بسورة سورة صفة صفة صفة صفة صفة
 ختمت بخاتم سليمان بن داود عليه السلام للمدرب العالمين وقال ايضاً لمن يبول في النوم
 روى عن الائمة عليهم السلام قال يؤخذ من سعد جزء ومن الزعفران جزء ويدق كل واحد
 منهما على حدة وينخل السعد بحريرة صفيقة ويخلطان جميعاً ويعجنان بعسل منزوع
 الرغوة (ثم) يبنّدق ويكتب في جام جديد بزعفران (بسم الله الرحمن الرحيم ان الله
 يمسك السماوات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان
 حليماً غفورا) يملأ الجار من هذه الاية مرة بعد اخرى (ثم) يغسله بماء بارد ويصب
 في اناء نظيفة ويؤخذ ورق ويكتب فيه بمداد هذه الاية و فاتحة الكتاب والتوحيد ثلاث
 مرات والمعوذتين وآية الكرسي كما انزلت الله لاله الا هو الحي القيوم (الى هم فيها
 خالدون) وكذا (لو انزلنا هذا القرآن) الاية وآخربنى اسرائيل ثم يكتب بسم الله
 الرحمن الرحيم ان الله يمسك السماوات الايه ويكتب يا من هو هكذا لا هكذا غيرك امسك
 عن فلان بن فلان ما يحد من غلبة البول و يعلق التعويذ على ركبته ان كانت اثني
 وان كان غلاماً على موضع العانة وعلى اهليلجه ويؤخذ بندقة ويسقيه اياها حين يأخذ
 مضجعه بشيء من ذلك الماء المعوذ و ليقل من شرب الماء فاذأ ذهب ما يجد من غلبت
 البول انشاء الله تعالى فليحل التعويذ اثلاً يعتر به الحصر .

[النون] بالضم حرف من حروف الهجاء تلحق بفعل المضارع في ثنيتيه و جمعه
 في آخرهما بدلا عن الرفع في مفردهما دون الماضي والحال، ونونا الثقيلة والخفيفة تلحقان
 بهما للتاكيد و الثقيلة مكسورة مختصة بالثنية وجماعة النساء والخفيفة ساكنة وفي نحو
 المتبعان ليست للتاكيد قال في جواهر القرآن الباب الثامن في احكام النون الساكنة
 والتنوين اعلم ان التنوين نون ساكنة تلحق آخر الكلمة لفظاً لا خطأً لغير توكيد نحو
 ضرب زيد ولو كانت للتوكيد نحو وليكوناً ولنسفعاً فتثبت لفظاً وخطاً ووصلاً ووقفاً
 ولهما عند حروف الهجاء اربعة احكام - اظهار و ادغام و قلب و اخفاء - واما
 الاظهار و هو ان يكونا مظهرين عند حرف من حروف الحلق وهي الهمزة ،
 والهاء ، والحاء ، والخاء ، والعين ، والغين ، وسواء كانت هذه الحروف متصلة مع النون

في كل ليلة يأتي الناس في المنام ولهذا يرى الاضغاث •
 وفي حديث آخر قال **عليه السلام** ان الله تعالى خلق الروح وجعل لها سلطاناً فسلطانها
 النفس فاذا نام العبد خرج الروح وبقي سلطانه فيمر به جيل من الملائكة وجيل من
 الجن ومهما كان من الرؤيا الصادقة فمن الملائكة ومهما كان من الرؤيا الكاذبة فمن الجن
 وفي عقاب الاعمال قال ثلاثة **عليه السلام** يعذبون يوم القيامة من صور صورة من الحيوان
 يعذب حتى ينفخ فيها وليس بنافخ فيها . والذي يكذب في منامه يعذب حتى يعقد
 بين شعيرتين وليس بعاقدهما .

* من اراد رؤية احد من الانبياء والائمة وغيرهم في النوم *

قال الطبرسي في مكارم الاخلاق من عرض له مهم واراد ان يعرف وجه الحيلة
 فيه يقرأ حين يأخذ مضجعه سورة الشمس والليل كل واحد منهما سبع مرات ويقول
 اللهم اجعل لي فرجاً ومخرجاً فانه يرى شخصاً يأتيه ويعلمه وجه الحيلة فيه والنجاة
 منه . وقال بعضهم من اراد رؤيا ميت في منامه فليقل (اللهم انت الحي الذي لا يوصف
 والايمان يعرف منه منك بدعت الاشياء واليك تعود فما اقبل منها كنت ملجاه ومنجاه
 وما ادر منها لم يكن له ملجاء ولا منجاء منك الا اليك اسئلك بلا اله الا انت اسئلك
 ببسم الله الرحمن الرحيم بحق نبيك محمد **صلى الله عليه وآله** سيد النبيين وبحق علي خير الوصيين
 وبحق فاطمة سيدة نساء العالمين وبحق الحسن والحسين اللذين جعلتهما سيدي شباب
 اهل الجنة ان تصلي علي محمد وآل محمد وان تريني ميتي في الحال التي هو فيها)
 وفي الروضات ط ١ ص ١٦٤ باب الميم في ترجمة محمد بن جرير الطبري الذي قال
 في كتاب الاداب الحميدة عن الحارث بن روح عن ابيه عن جده انه قال لبنيه يا بني اذا
 دهمكم امرأ فاهمكم فلا يبيتن احدكم الا وهو طاهر علي فراش ولحاف طاهرين ولا
 يبيتن ومعه امرأة (ثم) ليقرأ والشمس سبعاً والليل سبعاً (ثم) ليقل (اللهم اجعل
 لي من امري فرجاً ومخرجاً) فانه يأتيه آت في اول ليلة او في الثالثة او في الخامسة واظنه
 قال او في السابعة يقول له المخرج فما انت فيه كذا .

(ثم) ليعلم ان من جملة مناسبات هذه الحكاية هو ما ذكره ايضاً بعض اعظم

القيامة قال الله تعالى الا ان بيوتى فى الارض المساجد تضىء لاهل السماء كما تضىء النجوم لاهل الارض - الاطوبى لمن كانت المساجد بيوته - الاطوبى لعبد توضع فى بيته ثم زارنى فى بيتى - وفى ص ١٦٣ س ١٠ عن الرضا عليه السلام قال فى قول الله تعالى (فالمقسمات امرأ) الملائكة تقسم ارزاق بنى آدم ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فمن نام فيما بينهما نام عن رزقه، وقال الصادق عليه السلام نومة الغداة مشؤمة تطرد الرزق ، وتصفر اللون ، وتقبجه ، وتغيره وهو نوم كل مشؤم ان الله تعالى يقسم الارزاق ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فياكم وتلك النومة .

وروى الصدوق زه فى المجالس ص ٨٨ س ١٣ عن الراوى قال للصادق عليه السلام المؤمن يرى الرؤيا فتكون كما رآها ، وربما رأى الرؤيا فلا يكون شيئاً - فقال عليه السلام ان المؤمن اذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة صاعدة الى السماء فكلما رآه روح المؤمن فى ملكوت السماء فى موضع التقدير والتدبير فهو الحق - وكلما رآه فى الارض فهو اضغاث احلام - قال فقلت لودتصعد روح المؤمن الى السماء قال نعم - قلت حتى لا يبقى منه شيء فى بدنه فقال لا لو خرجت كلها حتى لا يبقى منه شيء اذا لمات - قلت فكيف يخرج فقال اما ترى الشمس فى السماء فى موضعها وضوئها وشعاعها فى الارض فكذلك الروح اصلها فى البدن وحركتها ممدودة - وفى حديث آخر قال عليه السلام ان العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الى السماء فمارأت الروح فى السماء فهو الحق ومارات فى الهواء فهو اضغاث - الا وان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف ، وما تناكر منها اختلف فاذا كانت الروح فى السماء تعارفت وتباغضت فاذا تعارفت فى السماء تعارفت فى الارض ، واذا تباغضت فى السماء تباغضت فى الارض وفى حديث آخر عن على عليه السلام قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل ينام فيرى الرؤيا فربما كانت حقا وربما كانت باطلا فقال صلى الله عليه وسلم يا على ما من عبد ينام الا عرج بروحه الى رب العالمين فما راى عند رب العالمين فهو حق (ثم) اذا امر الله تعالى برد روحه الى جسده فصارت الروح بين السماء والارض فماراته فهو اضغاث احلام - وقال ان لابليس شيطان يقال له هزاع يملاء ما بين المشرق والمغرب

وقال من قال حين يأوى الى فراشه لا اله الا الله مائة مرة بنى الله له بيتاً في الجنة ، ومن استغفر مائة مرة تحات ذنوبه كما يسقط ورق الشجر ، وقال ان الله تعالى اوحى الى نبي انبياء من بنى اسرائيل ان احببت ان تلقاني غدأ في حظيرة القدس فكن في الدنيا وحيداً غريباً مهموماً محزوناً مستوحشاً من الناس بمنزلة الطير الواحد الذي يطير في ارض القفار ويأكل من رؤس الاشجار ويشرب من ماء العيون فاذا كان اوى الليل وحده ولم ياو مع الطيور وكان الصادق عليه السلام اذا قام آخر الليل رفع صوته حتى يسمع اهل الدار يقول (اللهم اعني على هول المطلاع ووسع عليّ صبق المضجع وارزقني خير ما قبل الموت وارزقني خير ما بعد الموت) وقال عليه السلام ما من عبد الا وهو يستيقظ مرة او مرتين او مراراً في الليل فان قام والا فحجج الشيطان فبال في اذنه الا ترى احد كم اذا كان ذاك منه قام ثقيلاً وكسلاناً ، وفي حديث آخر قال اذا نام شجر الشيطان برجله فبال في اذنه وقال كفى بالرجل شراً ان يبول الشيطان في اذنه ، و قال ان الليل شيطاناً يقال له الزهاء فاذا استيقظ العبد واراد القيام الى الصلوة قال له ليست ساعتك فنام ثم يستيقظ مرة اخرى فيقول فلم يأن لك (يا أتك) فما يزال كذلك يزيله و يحبسه حتى يطلع الفجر فاذا طلع الفجر بال في اذنه ثم يمصع بذنبه فخراً وبصيح .

وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا استيقظ من نومه خر لله تعالى ساجداً وقال سبحان الذي يحيى الموتى وهو على كل شئ قدير والحمد لله الذي بعثنى من مرقدى والحمد لله الذي احيانى بعد ما ماتنى واليه النشور وقال اذا سمعت صراخ الديك فقل (سبوح قدوس رب الملائكة والروح) الخ وقال تعلموا من الديك خمس خصال المحافظة على اوقات الصلوة ، والغيرة ، والسخاء والشجاعة ، وكثرة الطرقة ، وتعلموا من الغراب ثلاث خصال استتاره بالسفاد ، وبكوره في طلب الرزق وحذره ، ومن صلى على محمد وآله مائة مرة بين ركعتي الفجر وركعتي الغداة وقى الله وجهه حر النار ، ومن قال مائة مرة سبحان ربي العظيم و بحمده استغفر الله ربي واتوب اليه بنى الله تعالى له بيتاً في الجنة ، وقال من مشى الى المسجد لم يضع رجليه على رطب ولا يابس الا سبغ له الى الارضين السابعة ، وفي التوراة بشر المشائين في الظلمات الى المساجد بالنور الساطع يوم

والريح بالهوى معلقة الى وقت ما يتحرك صاحبها باليقظة فاذا اذن الله تعالى برد تلك الروح على ذلك البدن جذبت تلك الروح الريح و جذبت الريح الهوى فاستكنت في بدن صاحبها وان لم ياذن الله برد تلك الروح على ذلك البدن جذبت ذلك الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلا ترد على صاحبها الى وقت ما يبعث .

وقال على عليه السلام لا ينام الرجل وهو جنب، ولا ينام الا على طهور فان لم يجد الماء فليتميم فان روح المؤمن ترفع الى الله ويقبلها ويبارك عليها فان كان اجلها قد حضر جعلها في كنوز رحمته وان لم يكن اجلها قد حضر بعث بهامع الملائكة فيردونها في جسدها ، وقال من نام على وضوء ان ادركه الموت ليله فهو عند الله شهيد ، وقال اذا نام وضع يده اليمنى تحت خده واستقبل القبلة وكان النبي صلى الله عليه وسلم ينام على الحصير ليس تحته شيء وكان يستاك اذا اراد ان ينام و اضطجع على شقه الا يمن و اذا استيقظ يقول الحمد لله الذي احيانى بعدما اماننى واليه النشور وسجد لله - وقال اياكم بنومة بين الطلوعين لان الله يقسم الارزاق بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فمن نام تلك الساعة لم ينزل نصيبه واذا انتبه فلا يرى نصيبه واحتاج الى السؤال والطلب وكذا النوم قبل غروب الشمس وفي اوقات مهب الرياح العجاج بالوانها .

وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اراد شيئاً من قيام الليل فاخذ مضجعه فليقل اللهم لا تؤمنى مكرك ولا تمنى ذكرك ولا تجعلنى من الغافلين اقوم انشاء الله ساعة كذا وكذا فان الله تعالى يوكل ملكاً يقيمه تلك الساعة و في حديث آخر قال من اراد شيئاً من قيام الليل فغلبته عيناه حتى يصبح كان نومه صدقة من الله عليه ويتمم الله تعالى قيام ليلته، وفي حديث آخر قال ما من احد يقرأ آخر سورة الكهف (قل انما انا بشر مثلكم) الاية حين ينام الا استيقظ وسطع له نور من مضجعه الى بيت الحرام حشود ذلك النور ملائكة يستغفرون له حتى يصبح. وفي حديث آخر قال عليه السلام من اراد الاقباته من النوم يقول (اللهم ابغنى من مضجعي لذكرك وشكرك وصلواتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك يا رحم الراحمين) وفي حديث آخر يقول (واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامناً واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى وعهدنا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيته للطائفين والعاكفين والركع السجود)

في ذم كثرة النوم عن علي عليه السلام قال من خاف البيات قل. نومه، وعن الصادق عليه السلام قال ثلاث فيهن المقت من الله تعالى - نوم من غير سهر ، وضحك من غير عجب ، واكل على الشبع، وقال موسى عليه السلام يا رب اى عبادك ابغض اليك قال جيفة بالليل بطل بالنهار وقال عليه السلام ان الله يبغض كثرة النوم وهو مذهبة للدين والدنيا، فان كثرة النوم يدع صاحبه فقيراً يوم القيامة وكثرة الفراغ مذموم .

و روى الصدوق ره في المجالس ص ١٤١ س ٢ عن النبي صلى الله عليه وآله قال قالت ام سليمان بن داود يابنى ايك وكثرة النوم بالليل لانه تدع الرجل فقيراً يوم القيامة ، وفي ص ٢١٥ س ١ - اوحى الله تعالى الى موسى عليه السلام يا بن عمران كذب من زعم انه يحبني فاذا جنه الليل نام عنى اليس كل محب يحب خلوة حبيبه ها انا ذا - يا بن عمران انا مطلع على احبائى اذا جنهم الليل حولت ابصارهم من قلوبهم و مثلت عقوبتى بين اعينهم يخاطبونى عن المشاهدة ويكلمونى عن الحضور يا بن عمران هب لى من قلبك الخشوع ومن بدنك الخضوع ومن عينك الدموع فى ظلم الليل وادعنى فانك تجدنى قريباً مجيباً، وفي ص ٢٩٩ س ١٠ قال ان المؤمن ليحول عليه فى منامه فتغفر له ذنوبه وانه ليمتھن فى بدنه فتغفر له ذنوبه. وعن النبي صلى الله عليه وآله قال ما من احد ينام الا ضرب على صماخه بحرير معقد فان هو استيقظ وذكر الله انحلت عقدة فان هو توضأ حلت عنه عقدة اخرى فان قام وصلى حلت العقد كلها لهيئتها والابال الشيطان فى اذنه كما ذكره الزمخشري فى ربيع الابرار باب ٨٧ *

وفى غيبة النعمانى ص ٢٧ س ١٣ قال اقبل امير المؤمنين عليه السلام ذات يوم و معه ابنة الحسن وسلمان الفارسي وهو متكى على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذا قبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم وجلس (ثم) قال يا امير المؤمنين اسألك عن ثلاث قال عليه السلام سلنى عما بدالك - فقال الرجل اخبرنى عن الانسان اذا نام اين تذهب روحه ، وعن الرجل كيف يذكر وينسى ، وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امير المؤمنين عليه السلام الى الحسن وقال اجبه يا با محمد فقال ابو محمد عليه السلام للرجل اماما سألت عنه عن امر الرجل اذا نام اين تذهب روحه فان روحه معلقة بالريح

اللهم انى اسلمت نفسى اليك و وجهت وجهى اليك و فوضت امرى اليك و الجأت
 ظهري اليك توكلت عليك رهبة منك و رغبة اليك لاملجأ و لا منجأ منك الا اليك آمنت
 بكتابك الذى انزلت و برسولك الذى ارسلت .

و يسبح تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلام و من اصابه فزع عند منامه فليقرء اذا آوى
 الى فراشه المعوذتين، و آية الكرسي فان من قرأها اذا اخذ مضجعه امنه الله على نفسه
 و جاره و جار جاره و الايات حوله، و قال من قرء التوحيد حين يأخذ مضجعه غفر الله له
 ذنوب خمسين سنة و عن الصادق عليه السلام قال قرء قل هو الله احد، و قل يا ايها الكافرون عند منامك
 فانها برائة من الشرك كما مر فى ج ١٨ ص ٩٥ و قال وان فزعت من الليل فقل عشر مرات
 (اعوذ بكلمات الله من غضبه و من عقابه و من شر عباده و من همزات الشياطين و ان يحضرون)
 و عن على عليه السلام قال اذا اراد احدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خده الايمن و ليقل
 (بسم الله وضعت جنبى لله و على ملة ابراهيم و دين محمد و ولاية من افترض الله طاعته
 ماشاء الله كان و ما لم يشألم يكن اشهد ان الله على كل شىء قدير) فان من قال ذلك عند
 منامه حفظ من اللص و الهدم و تستغفر له الملائكة، و قال اذا خفت من الاحتلام و الجنابة
 فقل فى فراشك (اللهم انى اعوذ بك من الاحتلام و من سوء الاحلام و من ان يتلاعب بى
 الشيطان فى اليقظة و المنام) و اذا خفت الهدم عند الزلزلة فاقرء عند منامك (ان الله يسمك
 السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان حكيما غفورا)
 و روى الصدوق فى المجالس ص ٢٣٤ س ٨ عن الصادق عليه السلام قال يقوم الناس على فرشهم
 على ثلاثه اصناف صنفت له و لا عليه، و صنفت عليه و لا له و صنفت لاعليه و لا له - فاما الذى له و لا عليه
 فهو الذى يقوم من منامه و يتوضأ و يصلى و يذكر الله عز و جل، و الصنف الذى لم يزل فى
 معصية الله حتى نام فذاك الذى عليه لاله و الصنف الذى لاله و لا عليه فهو الذى لا يزال
 نائما حتى يصبح - و فى مكارم الاخلاق ط ١ ص ١٥١ س ٢٣ قال عليه السلام ان الله تعالى يبغض كثرة
 النوم و كثرة الفراغ و كثرة مذهبة للدين و الدنيا و فى ص ١٢ س آخر قال من
 بات على طهر فكانما احبب الليل كله .

مخفت ای دیدہ غافل ومست ☆ چه هو شمارا بر آوردر جهان دست

که چندان خفت خاهی در دل خاک ☆ که فرموش کند دوران افلاک

وعن سلمان ره قال انى لاحتسب نومتى كما احتسب يقظتى، وعن النبى ﷺ قال قيلوا فان الشيطان لا تقيل ، وقال النوم فى أول النهار خرق ، واوسطه خلق ، و آخره حمق - اما الخرق فنومة الضحى تشتغل عن امر الدنيا والاخرة ، واما الخلق الجميل فنومة الهاجرة التى نذب اليها رسول الله وقال قيلوا فان الشيطان لا تقيل ، واما الحمق فنومة ما بين العصر والمغرب اوبين العشاءين لم يندمها الا احمق اوسكران - وقال النوم على اربعة انحاء -- استلقاء وهو نوم الانبياء للتفكر فى مخلوقات الله ، و نوم على الجنب الايمن وهو نوم العباد والعلماء ، ونوم على الجنب الايسر وهو النوم الاطباء والملوك ، ونوم على الوجه وهو نوم الكفار والشياطين وعن على عليه السلام قال النوم على اربعة اصناف - الانبياء تنام على اقيمتها مستلقية واعينها لا تنام متوقفة لوحى ربها ، والمؤمن ينام على يمينه مستقبل القبلة ، والملوك وابنائها تنام على شمالها ليستمرؤا ما يأكلون ، وابليس واخوانه وكل مجنون وذى عاهة تنام على وجهه منبطحاً .

قال المجلسى ره فى المراجعة ص ٣٢٧ فى نوم الانبياء على اقيمتهم لتوجههم الى السماء انتظاراً للوحى ، و نوم الاطباء على مياسرهم وشمائلمهم ليشتمل الكبد على المعدة و يصير بمنزلة دثار عليها فيسخنها بما فيها من الحرارة القوية فاذا تم الهضم تماد الى اليمين ليحين على الانحدار الى جهة الكبد بميله الطبيعى الى الاسفل، ونوم المنافقين والشياطين على وجوههم لانه على هيئة اللوطة التى اخترعها اللعين او المراد بالشياطين اتباعهم من الانس العاملين بهذا العمل ، ونوم المؤمنين على ايمانهم لقناعتهم فى بطىء هضم الغذاء وقال من تطهر ثم آوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده، وان ذكر انه على غير وضوء فليتييمم من دثاره كائناً ما كان فان فعل ذلك لم يزل فى الصلوة وذكر الله عز وجل ، وقال اذا دخل عليك المصباح فقل (اللهم اجعل لنا نوراً نمشى به فى الناس ولا تحرمنا نورك يوم نلقاك اللهم اجعل لنا نوراً لك نور لا اله الا انت) و اذا انطفى السراج فقل (اللهم اخرجنا من الظلمات الى النور) وقال اذا توسد الرجل يمينه فليقل (بسم الله

الروح اى انقطاع تعلقه عن ظاهر البدن و باطنه - والنوم انقطاعه عن ظاهر البدن فقط، والسنة والنعاس بمعنى واحد وهو الفتور الذى فى الحواس مقارنة النوم - وقيل السنة فى الرأس ، والنعاس بالضم فى العين والنوم فى القلب - وقد نفى الله تعالى ذلك عن نفسه بقوله (لا تأخذ سنة ولا نوم) لانه آفة وهو سبحانه وتعالى منزه عن الافات ولا يغيره شىء و اشار الى ذلك الوجدى فى الدائرة ج ٧ ص ٤٦٧ ، وقيل النوم حالة تعرض للمحيوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات الانجرة المتصاعدة بحيث تقف الحواس الظاهرة عن الاحساس رأساً ، و بعبارة ثالثة هو حالة طبيعية تمتعل بها القوى بسبب ترقى البخارات الى الدماغ - وفى الحديث النوم راحة للجسد والنطق راحة للروح ، والسكوت راحة للعقل •

وقيل نومة الضحى فى الصيف مبردة ، وفى الشتاء مسخنة ، وقال ابن سيرين الاحتمام عرس النساء وقال ان الضحى مختلفة للمفن و اذا غشى النعاس فى غير وقت نوم تناولت كتاب من كتب الحكم فاجدها تزاى للفوائد فقال :

الا ان لومات الضحى تورث القتى ☆ خوالا و نومات العصير جنون غيرت موضع مرقدى ليلا فارقتنى السكون ☆ قل لى فاول ليلتى فى حفرتى انى يكون وقال انى لاجب ممن يستلقى على فراشه و يطبق عينيه يبتغى النوم كيف لا يقوم يصلى حتى تغلبه عيناه فلا نوم الذى من ذلك النوم ، وقيل لان تختلف الشياطين على ظهري احب الى من ان انام يوم الجمعة والامام يخطب ، وقال من آوى الى فراشه ثم لم يتفكر فيما صنع فى يومه فان عملاً خيراً حمد الله فان اذنب استغفر الله - وقيل لعبد الواحد بن سليمان بن عبد الملك ما ذهب ملككم قال نوم الغدواة وشرب العشيات - وفى الديوان قول :

نوم امرء خير له من يقظة ☆ لم يرض فيها الكاتبين الحفظة

ينام اذا حضر المسكرات (وله) وعند الدنانة تستمبه

وقال **ابن سينا** ينام الرجل على الشكل ولا ينام على الحرب يعنى انه يصبر على

قتل الولد ولا يصبر على سلب المال قال الشاعر بالفارسية :

ظالمى راخفته ديدم نيم روز ☆ گفتم اين فتنه است خوابش مرده به

كما في مجالس الصدوق ص ٢٤ س ١ (نوفل) بن فروة الاشجعي ابو فروة الكوفي الراوى

عنه ابنه فروة صحابى او تابعى ملعون *

[نوفل] لقب الياس صاحب اليتيمة فى الطب، ولقب جرجس الدمشقى ولقب

عبدالله بن ميخائيل الطرابلسى صاحب كتاب قرّة العين والنفس (عات) .

[نوفل] بن مساحق القرشى العامرى صحابى هو غير ابن مسعود السهمى المدنى التابعى

«نوفل» بن معاوية الدثلى ابو معاوية صحابى شهد الفتح روى عنه ابن اخته عبد الرحمن

[النوفلى] هم جماعة منهم ابو محمد مصنف مجالس الرضا عليه السلام، و احمد بن

محمد بن موسى واسحاق بن عبدالله بن الحارث، و جبير بن مطعم، و جعفر بن محمد

الراوى عن الرضا عليه السلام، والحسن بن محمد بن سهل، و ربيعة و زيد بن نوفل. و سليمان

ابن عبدالله، و الصلت بن عبدالله و اخوه محمد، و عبد الرحمن بن عبدالله، و عبدالله بن الفضل

وعلى بن محمد بن سليمان، و محمد بن ابراهيم، و محمد بن القاسم، و يزيد بن

عبد الملك، و يزيد بن الفضل و غيرهم .

[نوقات] بالضم محللة بسجستان منها محمد بن احمد و ابنه عمر و اخوه عثمان بن

احمد «نوقان» احد قصبتي طوس و فيها تخت القدور البرام، و محللة بنيسابور منها

الحسن بن على بن نصر، و محمد بن عمر الذى شاهد من نوقان نوراً من مشهد الرضا عليه السلام

[نوقد] بالفتح قرية بنسف منها ابراهيم بن محمد المتوفى سنة ٢٢٥ و محمد

ابن ابراهيم، و عبد القادر المتوفى سنة ٥٢٧، و عبدالله بن محمد المتوفى سنة ٤٠٠،

و محمد بن سليمان «النوق» بالضم من قرى بلخ منها احمد بن قدامة بن محمد ابو حامد

المتوفى سنة ٣٢٣ و النوقة بالفتح الحذاقة .

[النوم] بالفتح ثم السكون غشية ثقيلة تهجم على القلب فتبطل عمل الحواس

تمنعه المعرفة بالاشياء و بعبارة اخرى النوم ريح تقدم من غشية الدماغ فاذا وصل الى

العين فترت، و اذا وصل الى القلب نام - و حده الفقهاء بذهاب حاسة السمع والبصر

و غيبة ادراكهما عنهما تحقيقاً او تقديراً قيل الفرق بين السنة بالكسر والنعاس والموت

والوسن ثقل النوم والرقاد النوم الطويل او هو خاص بالليل والموت عبارة عن انقباض

والمرأة، وفي عرف المنطقيين هو كل من مقول على كثيرين متفقين بالحقيقة و هو النوع الحقيقي لان منشأ نوعيته هو الحقيقة المتحدة في افراده ، واما النوع الاضافي فهو الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس في جواب ما هو قولاً اولياً فلا ينتمض التعريف المذكور بالصنف كالتركي والرومي و انما سمي هذا النوع بالاضافي لانه لا بد من نوعيته من اندراجه مع نوع آخر تحت جنس فيكون مضافاً له انظر الكتب المنطقية [النوف] بالضم السنام العالي وبطن من همدان، وابن فضالة الحميري البكالي التابعي ابو يزيد الشامي الراوي عن علي عليه السلام حسن روى الزمخشري في ربيع الابرار باب ٨٧ رأى نوف صاحب علي عليه السلام كأنه يسوق جيشاً ومعه رمح طويل في رأسه شمعة تضيء للناس فتأولها بالشهادة فخرج الى الغزو فلما وضع رجله في الركاب قال اللهم ارملي المرأة وايتم الولد و اكرم نوما بالشهادة فوجدوه وفرسه مقتولين مختلطاً دمه بدم الفرس وقد قتل رجلين هو الذي قال النبي ﷺ له يا نوف طوبى للزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة اولئك الذين اتخذوا ارض الله بساطاً ومائها طيباً وترابها فراشا وجعلوا القرآن شعاراً والدعاء دثاراً و رفضوا الدنيا رفضاً على منهاج عيسى بن مريم وقد مر ذكره في ج ٢٨ ص ١٦٨ بعنوان المواعظ .

[نوفر] بالفتح من قرى بخارى منها الياس بن محمد بن عيسى ابو المظفر عامي ذكره في (جم) (نوفل) بالفتح البحر والعطية من النفل والزيادة وبطن من زيد من القحطانية و بطن من بنى عبد مناف من العدنانية منهم نوفل بن ثعلبة وقيل ابن عبد الله ابن ثعلبة الانصاري الصحابي (نوفل) بن الحارث بن عبد المطلب بن عم النبي ﷺ ابو الحارث المتوفى سنة ١٤ حسن (نوفل) بن سالم شاعر هو غير ابن سليمان البلخي ، وغير ابن طلحة الانصاري الصحابي ♦

[نوفل] بن عبد الملك بن المغيرة الهاشمي الراوي عن ابيه هو غير ابن عبد الله التابعي [نوفل] بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن فهر بن غالب اخو المطلب وهاشم [نوفل] بن عمارة الراوي عنه محمد بن الضحاك قول اوصى قصي بن كلاب بنيه فقال يا بني اياكم و شرب الخمر فانها ان اصلحت الابدان افسدت الازهار

[نور الدين] على بن يوسف صلاح الدين بن ايوب المملك الافضل «انظر الوفيات»
 « بن فخر الدين بن عبد الحميد العاملي الكركي كان من تلامذة
 الشهيد الثاني فاضل « النور » على شاه هو آغا محمد علي بن الميرزا عبد الحسين
 المعروف بفيض علي شاه هو وابوه كانا من الصوفية « نورالله » التستري هو المعروف
 بالقاضي نورالله المرعشي قدم ذكره في ج ٢٣ ص ٢٩٧ « النوروز » او النيروز كما يأتي
 وقدم في ج ١٣ ص ١٥٢ بالمناسبة عن معجم الحموي ج ٢ ص ٢٢٢ س ٢٠.

[النوري] هو ابو موسى عمران بن عبدالله البخاري الحافظ، وابو علي الحسن بن
 علي بن احمد المتوفى سنة ٥١٨ منسوبان الى قرية ببخارى وبلد بمازندران كما ذكره
 الشيرازي في بستانه ص ٥٩٨ منها الحاج ميرزا حسين النوري صاحب المستدرک الوسائل
 وغيره، والشيخ شعبان هو احد الاعلام الذي كان من تلامذة آفا ضياء العراقي وغيره
 من الاعلام المعاصرين بالنجف وكان في المدرسة القوامية هناك في سنة ١٣٤٠ ثم رجع
 بعد تكميله الى بلده لترويج الاحكام الشرعيه ثم لقيته بمشهد الرضا عليه السلام سنة
 ١٣٧٠ وهو احد اصدقائي ومنها الشيخ علي الصفا قسي صاحب كتاب غيث النفع في
 القراءات السبع (نوسا) بالتحريك من قري مصر و كورة من سمند و نوشان قصر
 و قرية بلخ (جم) ج ٨ ص ٣٢٦ .

[نوشجان] بالضم ثم السكون وفتح المعجمة مدينة بفارس و قيل مدينة علي
 نهر سيحان بما وراء النهر وهي اربع مدن كبار منها سهل بن القاسم الراوي عن الرضا
عليه السلام وعنه عون بن محمد الامامي الثقة (نوشروان) البغدادي الضير الشاعر المعروف
 بشيطان العراق كما ذكره الحموي في المعجم ج ١ ص ١٧٤ س ٧ .

[نوشروان] بن خالد الوزير شرف الدين الامامي فاضل اديب ثقة ويقال له نوشروان
 كما ذكره في (جب) ص ١٣ (نوشروان) العادل كسري صاحب الايوان بالمداين
 المذكور ترجمته في ج ١٠ ص ٣٢٧ بعنوان نوشروان (نوش) بالفتح بلد من بلاد مرو
 منها ابوالحسن علي بن محمد المتوفى سنة ٤١٠ ، واحمد بن محمد ومحمد بن محمد
 [النوع] في عرف الاصوليين هو كلى مقول على كثيرين متفقين بالاغراض كالرجل

بقائهن سنة ٧٩٥ والمتوفى هناك في سنة ٨٦٨ له كتاب انسان نامہ ورسالة العقيدة يدل على حسن عقيدته وكان من تلامذة ابن فهد الحلي وذكره القاضي نورالله في مجالس المؤمنين وقال كان ذو فضل وعلم فاق اهل زمانه فحسده بعض اهل عصره قيل هو تيمورلنگ فامرہ بان يطرحه في بئر ثم مر ذات ليلة بعد ان طرح في البئر فوجد نوراً ساطعاً و مبدئها من البئر و اشرف عليها فاذا السيد فارش سجادته على ظهر الماء وهو يعبد الله تعالى فصرخ صرخة فخر صريعاً فلما افاق قال اخرجوه فلقاه نور الى آخر ما ذكره - ثم اطلق هذا اللقب على اولاده الطائفة النوربخشية ، وقد يطلق النوربخشية على بنى ركن الدين بن روح الله ابن اخيه وهم حزب من اهل التسنن مختلفة الآراء كانوا في الهند وستان وغيرها .

[نورپور] بلندن بالادب نجات اهلها من اهل الهند ذكره الشرواني في بستانه ص ٥٩٨ (النورحسن) الحسيني ابو الخير الحمفي هو غير النورحسن الطبيب ابي الخير صاحب المصنفات (عات) (نور الدولة) شاهنشاه بن نجم الدين ايوب بن شاذي بن مروان اخو صلاح الدين « انظر الوفيات » « نور الدولة » ملك العرب ابو الاغر هو ديبس بن صدقة بن منصور (خك) (نور الدين) ابراهيم بن يحيى بن محمد بن موسى بن محمد الموسوي النسابة بمصر (لب) ط نجف ص ٢٢٩ « نور الدين » اخو صاحب المدارك هو ابن الحسين بن ابي الحسن الموسوي العاملي الامامي الثقة .

[نور الدين] التستري الجزائري احد الاعلام المعاصرين بالحائز الشريف المولود سنة ١٣١٣ والمتوفى بها واخوه السيد احمدها من اجلاء السادة الجزائرية و ابوه محمد جعفر بن عبد الصمد بن احمد « نور الدين » التستري هو ابن السيد نعمة الله الجزائري وبنوه ابوطالب وعبدالله ومحمد .

[نور الدين] بن علي بن علي بن ابي الحسن الموسوي العاملي امامي ثقة قدم ذكره في حرف العين « نور الدين » علي بن محمد بن جماز بن ادريس الحسنی هو وابوه وجده كانوا من سادات العراق (نور الدين) علي بن محمد بن عبدالله بن ابي نمي الحسنی عميد السادات امامي ثقة قدم ذكره في حرف العين .

عليه السلام كما ذكره ابو الفداء في تاريخه ص ٩ .

[نوح] بن هاشل امامي هو الذي كتب في جواب مسائله الشيخ عبدالله البحراني (ضا) ط ١ ص ٣٦٩ س ٣٠ (نوح) بن الهيثم الخراساني عامي هو غير نوح بن يزيد البغدادى المؤدب الذي وثقه في (خ) ج ١٣ ص ٣١٩ .

[النوحة] [بالفتح البكاء على الميت مع الجزع والصوت روى الكليني في الكافي والمرآة ج ٣ ص ٩١ في باب الصبر والجزع والاسترجاع عن جابر قال لابي جعفر الباقر عليه السلام ما الجزع قال اشد الجزع الصراخ بالويل والعيول و لطم الوجه والصدر وجز الشعر من النواصي ومن اقام النواحة فقد ترك الصبر واخذ من غير طريقه الحديث قال المجلسي ره في الشرح قال الشهيد في الذكرى تحريم اللطم والخدش وجز الشعر اجماعاً وقاله الشيخ في المبسوط لما فيه من السخط بقضاء الله تعالى ثم قال واستثنى الاصحاب الا ابن ادريس شق الثوب على موت الاب والاخ لفعل العسكري على الهادي عليه السلام وفعل الفا طميات على الحسين عليه السلام وقال العلامة في النهايه ولا يجوز على غيرهما ولا يجوز النوح بالكلام الحسن و تعداد فضائل الميت (الى ان قال) فروع (الاول) الندب لا بأس به وهو عبارة عن تعديد محاسن الميت وما يلقون بفقده بلفظ الندب ابوامثل قولهم وارجلاه وامصميتاه غير انه مكروه و (الثاني) النياحة بالباطل محرمة اجماعاً اما بالحق فجائز اجماعاً و اشرنا اليه بعنوان المصائب ج ٢٧ [نودز] بالفتح القلعة الجديدة و «نوذ» جبل بسر نديب عنده مهبط آدم عليه السلام ونورد قصبه بكازرون فارس «النور» بالضم الضواء كما كان وهو خلاف الظلمة وقيل النور كيفية تدركها الباصرة اولا بواسطتها سائر المبصرات وبعبارة اخرى النور هو الجوهر المضىء وكذلك النار غير ان ضوء النار مكدر مغمور بدخان محذور عنه .

«نورامين» هو عز الدين الفقيه ابو الفتح محمد بن القاسم بن محمد بن علي الحسيني حسن (لب) ط نجف ص ٣١٠ س ١٢ .

[نوربخش] [كلمة فارسية قال الاستاد ره في الذريعة ج ٢ ص ١٩٠ س ١٦ نوربخش هو السيد العارف محمد بن محمد بن عبدالله الموسوي الخراساني المولود

ومن آمن معك فقال بالسريانية (هيلوليا الفأ الفأ ياماريا اتقن) قال فاستوى القلص واستمرت السفينة فقال نوح ان كلاماً نجاني الله به من الغرق لتحقيق ان لا يفارقتي قال فنقش في خاتمه (لا اله الا الله الف مرة يارب اصلح) كما مر بتمامه بعنوان النقش قبل اقامت السفينة في الماء مائة وخمسين يوماً وقيل اقامت احد عشر شهراً ، وكان الطوفان في رجب ووقف على الجودي في المحرم وامر نوح ان تفتح ابواب السفينة فادعى الله تعالى الى نوح ان يخرج من السفينة و من معه فاخرج البهائم و الهوام فنزل نوح وبنوه سام وحام ويافث ولما كثر اولاده قسم الارض بينهم وجفت الارض في سبعة وعشرين يوماً وبنى قرية بالموصل وسماه سوق الثمانين .

وروى الصدوق ره في العيون ط ٢ ص ٢٣١ عن ابي الصلت الهروي قال قلت للرضا **عليه السلام** يا بن رسول الله لاي علة اغرق الله تعالى الدنيا كلها في زمن نوح **عليه السلام** وفيهم الاطفال وفيهم من لا ذنب له فقال **عليه السلام** ما كان فيهم الاطفال لان الله عز وجل اعقم اصلاب قوم نوح و ارحام نساءهم اربعين عاماً فانقطع نسلهم فغرقوا ولا طفل فيهم و ما كان الله تعالى ليهلك بهذابه من لا ذنب له - واما الباقون من قوم نوح فاغرقوا للتكذيب بهم لنبي الله نوح **عليه السلام** وسائرهم اغرقوا برضاهم بتكذيب المكذبين ومن غاب عن امر فرضى به كان كمن شهده واتاه وكانت امه شمشا بنت انوش ، و بنوه سام وحام ويافث وامر أنه واغلة وهي غير عمورة والدة سام وغير هيكل قال الله تعالى في سورة التحريم (ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما) وعن ابن عباس قال امرأة نوح كانت كافرة تقول للناس انه مجنون ، وامرأة لوط تدل على اضيافه فكان ذلك خيانتهم لهما وما بغت امرأة نبي قط وكانت خيانتهم في الدين وقيل لم يغرق الطوفان البلاد الشرق ولم يتعد عقبه حلوان و الاصح كان جميع اهل الارض من ولد نوح لقوله تعالى (وجعلنا ذريته هم الباقين) فجميع الناس من ولد سام ، وحام ، ويافث اولاد نوح - فسام ابو العرب وفارس والروم ، وحام ابو السودان ، ويافث ابو الترك و يأجوج و ماجوج والفرنج والقبط - وهم ٧٢ شعبا وولد لسام بعد الطوفان بسنتين (ارفضد) و الدقينان والدشالنج والدعابر والدفالنج والداعو والدساروع والدناحور والد تارح والدابراهيم الخليل

لقومه لا ينكح النساء خمسمائة عام ثم اوحى الله اليه ان ينكح هيكل بنت ناموس ابن ادريس
وفي حديث آخر دعانوح عليه السلام قومه الى الله تعالى حتى انقرضت ثلاثة قرون
منهم كل قرن ثلاثمائة سنة يدعوهم سرأ و جهراً فلايزدادون الاطغباناً وكان الرجل
منهم يأتي بابنه وهو صغير فيقيمه على رأس نوح فيقول يا بنى ان بقيت بعدى فلا تطيعن
هذا المجنون وكانوا يثورون الى نوح فيضربونه حتى يسيل مسامعه دما حتى لا يعقل
شيئاً مما يصنع به فاوحى الله تعالى اليه انه لمن يؤمن من قومك الامن قد آمن فعند
ذلك اقبل على الدعاء عليهم فاعقم الله اصلا بهم وارحام النساء فلبثوا اربعين سنة لا يولد لهم ولد
وقحطوا في تلك الاربعين سنة حتى هلكت اموالهم واصابهم الجهد والبلاء (ثم) قال لهم نوح
استغفروا ربكم انه كان غفارا فاعذرهم فلم يزادوا الا كفراً فلما يبس اقصر عن كلامهم
ودعاهم فلم يؤمنوا فدعا عليهم وقال رب لا تذرعلى الارض من الكافر ين ديارا فاحي
الله تعالى اليه يا نوح اصنع الفلك واسعها وعجل عليها باعيننا ووحينا وامر جبرئيل
ان ينزل عليه ويعلمه كيف يتخذها طولها فى الارض الف وما تى ذراع ، وعرضها
ثمانمائة ذراع ، وطولها فى السماء ثمانون ذراعاً فقال يا رب من يعيننى على اتخاذها
فاوحى الله تعالى اليه ناد فى قومك من اعانتى عليها فنادى نوح فيهم بذلك واعانوه عليه
فجعل لها ثلاث بطون فحمل فى بطن الاسفل الوحوش و السباع والهوام ، وفى الاوسط
الدواب والانعام ، وفى الاعلى هو ومن معه وما يحتاج اليه من الزاد - وقيل غير ذلك
وكان منزله فى مسجد الكوفة فلما اراد ان يركب السفينة جاء الى التنور ففض الخاتم
ورفع الطين وانكسفت الشمس وجاء من السماء ماء منهم رصبت بلا قطر وتفجر الارض
عيوناً فالتقى الماء على امر قد قدر فقال اركبوا فيها بسم الله مجراها ومرساها ونظر نوح
الى ابنه يام يقع ويقوم فقال يا بنى اركب معنا فكان ساوى الى جبل وقال يعصمنى
فقال نوح لاعاصم اليوم الى اخر الحكاية المذكورة فى سورة هود .

وعن الصادق عليه السلام قال هو ليس بابنه انما هو ابن امرأته وهو لغة طى يقولون لابن
الامرأة ابنه واسمه كنعان - وفى حديث آخر قال عليه السلام ان نوحاً لما ركب السفينة
اوحى الله اليه يا نوح ان خفت الغرق فهلمنى الفأ ثم سلنى النجاة انجك من الغرق

وقال الطريحي في المجمع في مادة نوح هو اول نبي بعد اديس وولد في العام الذي مات فيه آدم ﷺ قبل موت آدم في الالف الاولى ، وبعث في الالف الثانية وهو ابن اربعمائة سنة - وقيل بعث وهو ابن خمسين سنة - وابث في قومه الف سنة الا خمسين عاماً وكان في تلك الالف الثالثة عاش وعمر فيهم وكان يدعوهم ليلاً ونهاراً وكان يضربه قومه حتى يغشى عليه فاذا اقام قال اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون - وروى الصدوق ره في المجالس ص ٣٠٦ س ٧ عن الصادق ﷺ قال عاش نوح الف سنة وخمسمائة سنة منها ثمانمائة وخمسون قبل ان يبعث والى سنة الا خمسين عاماً في قومه يدعوهم ، وماتى سنة في عمل السفينة و خمسمائة او سبعمائة بعد نزوله من السفينة ، ونضب الماء ومصر الامصار واسكن ولده في البلدان (ثم) ان ملك الموت جائه وهو في الشمس فقال السلام عليك فرد عليه السلام وقال له ما جاء بك يا ملك الموت قال جئت لاقبض روحك فقال له تدعني اتحول من الشمس الى الظل فقال نعم فتحول نوح فقال يا ملك الموت كنت مامر بي من الدنيا مثل تحولي من الشمس الى الظل فامض لمامرت به فاقبض روحه سنة ٢٥٩٢ بعد هبوط آدم ﷺ ودفع علم النبوة الى ابنه سام وبشر اولاده يهود وامرهم بالتباعد وفيه كان بين نوح وبين ادم عشرة ابناء نبياء و اوصياء كلهم وانما خفي ذكرهم في القرآن ولم يسموا كما سمي من استعلن من الانبياء لان قابيل اتى الى هبة الله بعد موت آدم فقال له ان ابي قد خصك من العلم بما لا اخص انا و هو العلم الذي دعا به اخوك هابيل فتقبل به قربانه وانما قتلته لكيلا يكون له عقب يفتخرون على عقبي و انك ان اظهرت من العلم الذي خصك به ابوك شيئاً فقتلتك كما قتلت اخاك هابيل - فلبث هبة الله و العقب منه مستخفين بما عندهم من العلم و الايمان حتى بعث الله نوحاً - فقله تعالى (كذبت قوم نوح المرسلين) يعنى من كان بينه وبين آدم ﷺ ممن كانوا لا يصدقون بنبوتهم يعنى الذين قبل نوح ولم يقر بانبيوتهم انتهى كلامه ره ، وروى الزمخشري في ربيع الابرار ان نوحاً كان في بيت من شعر الفأ و اربعمائة سنة فكلما قيل له يا رسول الله لو اتخذت بيتاً من طين تأوى اليه قال انا ميت غدأ فتاركه او تر كه فلم يزل فيه حتى فارق الدنيا ، وفي حديث آخر اقام في عبادة الله والدعاء

قال لاطاقة لى بهم و لوعرفونى لقتلونى قال له فان اعطيت القوة تجاهدهم قال نوح
واشوقاه الى ذلك فقال له نوح من انت فصاح جبرئيل صيحة واحدة تداعت فاجابته املائكة
بالتلبية ورجت الارض فبقى نوح مرعوباً فقال جبرئيل انا صاحب ابويك آدم وادريس
والرحمن يقرئك السلام وقد اتيك بالبشارة وهذا ثوب الصبر واليقين والنصرة والرسالة
والنبوة وامر لك ان تتزوج بعمورة بنت ضمران بن ادريس فانها اول من تؤمن بك فمضى
نوح يوم عاشوراء الى قومه وفى يده عصا بيضاء وكانت العصا تخبره بما يمكن به قومه
وكان رؤسائهم سبعين الف جبار عند اصنامهم فى يوم عيدهم فنادى لا اله الا الله آدم
المصطفى ، وادريس الرفيع ، وابراهيم الخليل ، وموسى الكليم ، وعيسى المسيح خلق
من روح القدس ، ومحمد المصطفى آخر الانبياء و هو شهيدى عليكم انى قد بلغت
الرسالة فار تجت الاصنام و حمدت النيران واخذهم الخوف - فقال الجبارون من هذا
فقال نوح انا عبد الله وابن عبده بعثنى الله رسولا اليكم ورفع صوته بالبكاء وقال انى لكم
نذير مبين - وسمعت عمورة كلام نوح فآمنت به فاعا بتها ابوها وقال ايؤثر فيك قول
نوح فى يوم واحد واخاف ان يعرف الملك بك فيقتلك فقالت عمورة يا ابت اين عقلك
وفضلك وحلمك نوح رجل و حيد ضعيف يصيح فيكم تلك الصيحة فيجرى عليكم
ما يجرى وتوعدها فلم ينفع فاشار الى اهل بيته بحبسها ومنعها الطعام فحبسها فبقيت فى
الحبس سنة وهم يسمعون كلامها فاخرجهما بعد سنة وقد صار عليها نور عظيم وهى فى
احسن حال تتمتعون من حياتها بغير طعام فسألوها فقالت انا استعنت برب نوح وان
نوحاً كان يحضر عندها بما تحتاج اليها (ثم) ذكر الطبرى تزويجه بها وانها ولدت
له سام بن نوح ، وفى اثنى عشرة اختار الله تعالى نوحاً بخمسة اشياء جعله ابا البشر لان
الناس كلهم غرقوا وصار ذريته هم الباقين ، وانه طال عمره ، واستجاب دعائه على الكفار و
على المؤمنين ، وحمله على السفينة وهو اول من نسخ به الشرايع وكان قبل ذلك
لم يحرم تزويج العمات والخالات ، وكانت قومه عبدة الاصنام وامرهم بالتوحيد
والاخلاص وخلع الانداد، والصلوة والصوم والحج والاوامر والنواهي والحلال والحرام
ولم يأمر باحكام المواريث والحدود .

بن معين (جنح) «نوح» بن ميمون بن عبد الحميد العجلي ابو سعيد البغدادي المروزي
 امي مات سنة ٢١٨ وثقه في خ ج ١٣ ص ٣١٨ .

[نوح] النبي ﷺ لسانه السريانية ومولده ١٦٤٢ بعد هبوط آدم ﷺ هو
 بن لامك اول ملك او مالك بن متوشلخ بن ادريس هو اسم منصرف مع العجمة والتعريف
 يسكون وسطه كلوط سمي نوحاً لانه كان ينوح على نفسه خمسمائة عام ونحي نفسه
 لما كان فيه قومه من الضلالة وكان اسمه عبدا لعلي او عبدا لغفار او عبدا لملك وكان
 جاراً دقيق الوجه في رأسه طول عظيم العينين دقيق الساقين كثير لحم الفخذين
 مخم السرة طويل اللحية عريضاً طويلاً جسيماً قال الله تعالى في وصفه انه كان عبداً
 لكورا وقال (ولقد نادينا نوحاً فلنعم المجيبون ونجينا نوحاً واهله من الكرب العظيم
 جعلنا ذريته هم الباقين وتركنا عليه في الاخرين سلام على نوح في العالمين انا كذلك
 جزى المحسنين انه من عبادنا المؤمنين) وغير ذلك من الايات الواردة في وصفه في
 سورة الاعراف، ويونس وهود والانبيا والمومنين والشعراء والعنكبوت والافات والقمر
 التحريم والحاقة ونوح وغيرها وكان اذا لبس ثوباً او اكل طعاماً او شرب ماءً شكر الله
 قال بسم الله في اوله والحمد لله في اخره واذا اصبح او امسى قال اللهم اني اشهدك ان
 ما اصبح او امسى بي من نعمة في دين او دنيا فممنك وحدك لا شريك لك لك الحمد ولك
 الشكر بها على حتمى ترضى وبعدا لرضا - وهذا كان شكره ، وكان حين امر بالغرس
 لم ابليس الى جانبه فلما اراد ان يغرس العنب قال هذه الشجرة لى فقال نوح كذبت
 فقال ابليس فمالى منها فقال نوح لك السلطان وفي حديث آخر قال له ملك ان لك
 بها شريكاً في عصيرها فاحسن مشاركته قال نعم له السبع ولي ستة اسباع قال وله الملك
 حسن فانت محسن قال نوح له السدس فرضى - وفي حديث آخر اخذ الناس ثلاثة من
 لثة اخذوا الصبر عن ايوب، والشكر عن نوح، والحسد عن بنى يعقوب .

وفي حديث آخر ان الله تعالى اكرم نوحاً بطاعته والعزلة لعبادته يسكن في الجبال ويأكل
 من نبات الارض ولباسه الصوف وكان جائه جبرئيل بالرسالة وقد بلغ عمره ٤٦٠ سنة
 قال له ما بالك معتر لاقال لان قومي لا يعرفون الله فاعتزات عنهم فقال له فجاهد

ابو حمزة الثمالي الثقة كأخوته حمزة، وعلي، ومحمد، ومنصور المذكور تراجمهم بعناوينهم
 [نوح] بن جابر بن نوح الراوى عن ابيه عامى هو غير ابن جرير، وغير
 ابن جعونته (نوح) بن الحارث بن عمرو والمخزومي امامى حسن هو الذى دفع اليه
 على عليه السلام راية المهاجرين (نوح) بن حبيب القومسى ابو محمد عامى مات سنة ٢٤٢
 هو غير ابن الحسن ابى محمد الراوى عن احمد بن محمد و عنه مكى بن احمد بن
 سعدوية المذكور فى العجل باب ٥٣ (نوح) بن الحكم ابواليقطان الكوفى المرهبى
 الهمداني الامامى الثقة الراوى عن الصادق عليه السلام (نوح) بن حكيم الثقفى المقرئ
 يحتمل اتحاده مع سابقه وهو من ولد عمرو بن مسعود .

(نوح) بن خلف بن محمد ابو عيسى البجلي المولود سنة ٢٥٠ والمتوفى سنة ٣٤٤
 عامى وثقه فى (خ) ج ١٣ ص ٣٢١ .
 (نوح) بن دراج النخعي الكوفى القاضى امامى ثقة قيل له لم دخلت فى اعمالهم
 فقال لم ادخل فى اعمالهم حتى سالت اخى جميلا فقلت لم لم تحضر المسجد فقال
 ليس لى ازار و هو من اصحاب الصادق عليه السلام ابوه كان بقالا و كان يكتب الحديث
 وابنه ايوب، واحفاده احمد، والقاسم، ومحمد بنوايوب، وابنا حفيداه جعفر بن احمد
 واحمد بن القاسم، واخوه جميل كلهم من حسان الامامية كما فى كش ط ١ ص ١٦٣
 س ٨ وغيره من كتب التراجم وفى تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٣١٥ .

«نوح» بن زكريا البصرى الراوى عن اخيه ايوب تابعى هو غير ابن ربيعة البصرى
 «نوح» بن سعد بن دينار الراوى عنه ابنه محمد عامى هو غير ابن شعيب
 البغدادي الامامى (نوح) بن صالح البغدادي امامى حسن يحتمل اتحاده مع سابقه
 هو غير ابن صعصعة الحجازى .

«نوح» بن طلحة بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى بكر بن ابى قحافة الراوى عن ابيه
 (نوح) بن عمرو بن نوح الشامى عامى هو غير ابن قيس الجذامى، وغير ابن محمد الايلى
 (نوح) بن المختار النخعي الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام وثقه

[النواجي] هوشمس الدين محمد بن الحسن بن علي الشافعي الأديب الشاعر النحوي القاهري (النواس) بن سمعان الكلابي الأنصاري قيل هو ابن سمعان الصحابي الراوي عن النبي ﷺ (نوباغ) بالضم معناه بالفارسية البستان الجديد من قرى خوارزم منها محمد بن عثمان الاسكافي .

(نوبخت) بالفتح ثم السكون كلمة فارسية بمعنى جديد البخت فلما استعمله العرب ضموا النون لمناسبة الواو طائفة كبيرة منهم العلماء و الأدباء و المنجمين و الفلاسفة و الحكماء و المتكلمين و الكتاب و الامراء و كانت لهم مكانة و تقدم - اول من اسلم منهم جددهم نوبخت الذي ينسبون اليه عشيرته منهم ابنه ابوسهل و والد اسحاق، و اسماعيل بن علي بن اسحاق، و الحسن بن موسى ابو محمد، و الحسن بن الحسين بن علي، و الحسين اخوه النوبختيون المذكور تراجمهم بعناوينهم في هذا الكتاب و ذكره في معجم الأدباء و في لسان الميزان و تاريخ الخطيب و ابن خلكان و في جواهر المضية و القمي في القابه و النجاشي في فهرسته و غيرهم من كتب التواريخ و السير .

(نوبندگان) بلد بفارس قرب هزار باب خانه دارد و چند قرية از مضافات او است اهل آن شيعي مذهبند (النوبهار) بالفتح بالفارسية اسم لبيت النار للمجوس ببلخ و اسم لبيت الاصنام ايضاً هناك (نوبة) بلد و كورة من بلاد السودان منها القمان الحكيم اهلها بشجاعت معروف (بستان السياحة) ص ٥٩٨ (النوجاباذ) بالضم من قرى بخارى منها محمد ابن علي بن محمد ابو بكر الزاهد المتوفى سنة ٥٣٣ (نوح) بن ابراهيم الموصلی امامی كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن ابى بلال المدني (نوح) بن ابى مريم القرشي ابو عصمة المرزى قاضيها عامي روى عن ابيه مات سنة ١٧٣ (نوح) بن احمد بن ايمن الراوى عنه ابن شاذان لا بأس به هو غير ابن احمد بن الحسين الحسيني الامامي (نوح) افندي الحنفي مفتي بلاد الروم هو الذي افتى بوجوب مقاتلة الشيعة وقتلهم

و نهب اموالهم و سبى زرايهم ضعيف جداً كما ذكره في الروضات ط ١ ص ٣٠٩ س ٢٢ (نوح) بن تغلب الجريري القيسي اخو ابان امامي حسن كأييه الذي كان مع علي عليه السلام (نوح) بن ثابت بن ابى صفية دينار حسن قتل مع زيد الشهيد ابوه

الامن هؤلاء الاربعة بالاجماع و الاستقراء لانهم حجة علينا فيها والقائمون بها.
 رواه الصدوق ره فى كمال الدين ط ١ ص ٢٦٦ الى ص ٢٨٨ - احوالهم - وروى
 حيدر على بن ميرزا محمد الشروانى فى رسالته فى احوالهم (اعلم) ان الابواب والنواب
 الاربعة ابا عمرو عثمان بن سعيد العمري بفتح العين وهو ثقة جليل ، و ابو القاسم الحسين
 ابن روح النوبختى ، و ابو الحسن على بن محمد السمرى ، و ابو جعفر محمد بن عثمان
 ابن سعيد ، وفى غيبة الشيخ الطوسى ره ط نجف ص ٢١٤ قال فاما السفراء الممدوحون
 فى زمان الغيبة فاولهم من نسيبه العسكريين هو الشيخ الموثق عثمان بن سعيد العمري
 ، وثانيهم ابنه ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد ، وثالثهم ابو القاسم الحسين بن روح
 النوبختى ، ورابعهم ابو الحسن على بن محمد السمرى وذكر احوالهم الى ص ٢٢٩ منه ذكرنا
 احوال كل واحد منهم فى مواضعها منهم فى ج ١٩ ص ١٨٦ بعنوان السفراء .
 ومنهم جماعة التى كتبوا الرقعة الى الحجّة عليه السلام و يسألهم الدعاء عنه فدعى لهم
 وهم ابو القاسم بن ابي حليس كما فى كمال الدين ط ١ ص ٢٧١ س ١٥ ، و ابو دبيس
 او بورميس ، و ابو الحسين محمد بن محمد بن خلف ، و اسحاق بن الجنيد ، والحسن
 ابن هارون الهمداني و ابو هارون ، والقاسم و ابو محمد و جده على و جد ابيه ابراهيم
 ابن محمد هم وكلاء الناحية ، و محمد بن كشمرد و ابنه احمد ، و بسطام بن على ،
 والعزيب بن زهير ، و محمد بن محمد القصرى ، و محمد بن يزداد وغيرهم .

[النواب] حامد عليخان اللكنهوى الذى كان من نواب رامپور سلطان الهند
 توفى سنة ١٣٥٠ و كان شيعياً و جاء بجنازته بالنجف الاشرف و دفن بمقبرة السيد محمد
 كاظم اليزدى ره فى الايوان الصحن الشريف فى خلف الحضرة و جاء برسمه و تصويره
 و نصبوا على الحائط فوق قبره و عمروا الايوان و المقبرة و عينوا الموقوفات له كما
 فى الذريعة ج ٥ ص ٣٨ .

(النواب) اللاهيجانى الاصبهانى هو الميرزا محمد باقر صاحب شرح النهج البلاغة
 والتفسير فى اربع مجلدات بالفارسية توفى بالرى ، و ابنه الميرزا محمد و حفيده الميرزا
 محمد ابراهيم المتوفى سنة ١٣٦٦ كلهم من اجلة العلماء الامامية .

السمن فانه زيادة في الاجزاء الزائدة ، وبخلاف الورم فانه ازدياد لكنه ليس بنسبة طبيعية - والمراد بالاجزاء الاصلية في بعض الحيوانات هي المتولدة من المني كالعظم والعصب والرباط ، والزائدة فيه هي المتولدة من الدم كاللحم والشحم والسمن [نمير] بالضم كزبير هو ابن اوس الاشعري قاضى دمشق عامى مات سنة ١٢٢ روى عنه ابنه الوليد (نمير) بن الحارث الاوسى الظفرى صحابى هو غير ابن خرشة الثقفى الصحابى ، وغير ابن دعلة ، وغير ابن عامر النميرى ، وغير ابن غريب الهمداني ، وغير ابن مالك الازدى البصرى الصحابى (نمير) بن الوليد الاشعري الراوى عن ابيه عن جده عامى هو غير ابن يزيد الشامى الراوى عن ابيه (نميرة) هضبة بين النجد والبصرة منها عمر بن خليفة ، والفضل بن ابى الربيع ، ومحمد بن نصير ، وموسى بن اكيل ، ونمير بن عامر ، ويزيد بن سلمة ، وابوالمرهف المصرى الشاعر (نميلة) ابن عبد الله الكلبى صحابى هو غير الفزارى التابعى ، وغير الهمداني ابى ماوية الامامى (النميمة) قد مر بعنوان النمام وفي الحديث عن على عليه السلام قال من مشى بالنميمة بين العباد قطع الله له نعلين من نار يغلى منهما ماد ماغه مزرقه عيناه يتالججج لسانه ينادى بالويل والثبور وقيل النميمة انشاء السر وهتكه عما يكره كشفه .

(النوا) بالفتح جمع نواة التمر وغيره وبليدة بدمشق وهى منزل ايوب عليه السلام وبها قبر سام بن نوح عليه السلام فيما زعموا ، وقرية بسمرقند منها محمد بن المكى النوائى ، ومحمد بن سعيد وغيرهما .

(النواب) الاربعة الذين كانوا فى زمن الغيبة الصغرى فى مدة تسع وتسعون سنة او اربع وسبعون سنة اولها سنة ٢٦٠ و آخرها سنة ٣٢٨ (٣٢٩) فى النصف من شعبان ولا تتم معرفة الامام الحجة المهدي المنتظر الا بمعرفتهم والاقرار بفرض طاعتهم والتسليم لامرهم ونهيهم لان كل واحد منهم طريق الى معرفته عليه السلام للنصوص الكثيرة المتواترة - فلما كان الحجة عليه السلام كالشمس تحت السحاب والطريق الى معرفته بالنصوص الحاصلة منجزة فلا بد فى معرفته بالمعجزات والايات والعلوم والانتفاع به وبعلومه واسطة ظاهرة وحجة باهرة فلم نجد من الطريق والوصول اليه

على وادى النمل) قعد سليمان على كرسيه وحملته الريح فمرت به على وادى النمل وهو وادى نبت فيه الذهب والفضة وقد وكل به النمل وهو قول الصادق عليه السلام ان لله وادياً ينبت الذهب والفضة وقد حماه الله باضعف خلقه وهو النمل لورامته البخانى ما قدرت عليه (قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم) الاية وعن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام فى قوله عز وجل فتبسم ضاحكاً من قولها قال لما قالت النملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده حملت الريح صوت النملة الى سليمان وهو مار فى الهواء والريح قد حملته فوقف وقال على بالنملة فلما اتى بها قال سليمان يا ايها النملة اما علمت انى نبي الله وانى لا اظلم احداً قالت النملة بلى قال سليمان فلم تحذرينهم ظلمى وقالت يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم قالت النملة خشيت ان ينظروا الى زينتك فيفتنوا بها فيعبدون غير الله عز وجل ثم قال النملة انت اكبرام ابوك داود قال سليمان بل ابى داود قالت النملة فلم زيد فى حروف اسمك حرف على حروف اسم ابيك داود عليه السلام قال سليمان مالى بهذا علم قالت النملة لان اباك داود عليه السلام داوى حرحه بود فسمى داود وانت يا سليمان ارجوان تلحق بابيك ثم قالت النملة هل تدري لم سخرت لك الريح من بين ساير المملكة قال سليمان مالى بهذا علم قالت النملة يعنى عز وجل بذلك لو سخرت لك جميع المملكة كما سخرت لك هذه الريح لكان زوالها من بين يديك كزوال الريح فحينئذ تبسم ضاحكاً من قولها كما رواه فى العمون ط ٢ ص ٢٣٣ واهدت اليه نبتة فوضعتها فى كفه :

« نملة » بن ابى نملة الانصارى المدنى صحابى وقيل تابعى روى عن ابيه وعنه الزهرى و (النموذج) بالفتح معرب نمونة وهو مثال الشيء .

[النمو] بالضم ازدياد حجم الاجزاء الاصلية للجسم بما ينضم اليه و يداخله بجميع الاقطار والاطراف بنسبة طبيعية اى على تناسب تقتضيه طبيعة الجسم بخلاف

→ حتى لا تقع عليه الشمس وترفع ريح الصبا البساط مسيرة شهر من الصباح الى الراح ومن الراح الى الصباح كما مر الاشارة الى بعضها فى ترجمة سليمان عليه السلام فى ج ١٩ ص ٢٣٧ .

كذلك يموت النمل من هذا المكان وينذهب بقدره الله - ومما جرب ايضاً فوجدناه نافعاً ان يكتب على لوح ماعزو ويوضع على قرية النمل فانه يرحل وهو - ق - و - ل - ه - ا - ل - م - ل - ك - الله - الله - الله (وما لنا ان لا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل المتوكلون . قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده وهم لا يشعرون) آهياشرا هيأ ا - د - و - فائى أصباؤت آكل شدائى ارحل ايها النمل من هذا المكان بحق هذه الاسماء وبالف الف لاحول ولا قوة الا بالله العلى العظيم - ف ، ق ، ج ، م ، خ ، م ، ت ، م .

وكانت يحفر قريتها بقوائمها وانا حفرها جعل فيها تعاريج لئلا يجرى اليها ماء المطر ، وتجمع غذاء سنين لوعاش ولا يكون عمره اكثر من سنة - ومن عجائبه انخان القرية تحت القرية وفيها المنازل ودهاليز وغرف وطبقات تملؤها حبوباً و ذخائر للشتاء ، ولها شامة عجيبة .

وروى في الصافي في ذيل الاية الشريفة في سورة النمل (١) (حتى اذا اتوا

(١) وقال بعضهم كان سليمان اذا اراد سفراً امر فيجمع له طوائف من هؤلاء الجنود على بساطهم يأمر الريح فحملهم بين السماء والارض ومعسكره مائة فرسخ خمسة وعشرون منها الانس ، وخمسة وعشرون للجن ، وخمسة وعشرون للوحش ، وخمسة وعشرون للطير - وكان له الف بيت من قواريب على الخشب فيها ثلاثمائة صريحة ، وسبعمائة سرية فيأمر الريح العاصف فترفعه ويأمر الرخاء فتسير به فاوحى الله تعالى اليه وهو يسير بين السماء والارض انى قد زدت فى ملكك انه لا يتكلم احد من الخلائق بشئى الا جاءت به الريح فاخبرتك - وقيل نسجت الشياطين لسليمان بساطاً فرسخاً فى فرسخ ذهباً فى ابريسم وكان يوضع فيه منبر من الذهب فى وسط البساط فيقعد عليه وحواله ثلاثة الاف كرسى من ذهب وفضة فيقعد الانبياء على كرسى الذهب ، والعلماء على كرسى الفضة وحوالهم الناس وحوال الناس الجن والشياطين وتظل الطير باجنحتها ←

الغالى ولا يسبقنا التالى ذكره الطريحي فى الدجمع وفى الكافى والمرآة ج ١ ص ٧٢ ،
ونمط ابن قيس الهمداني صحابى .

[النمل] بالفتح ثم السكون معروف وفى الحديث نهى النبى ﷺ عن قتل
سنة وعدمنها النملة اذالم يتاذى الناس والاجاز قتلها ، وقيل لان الناس قحطوا على عهد
سليمان عليه السلام ثم خرجوا يستسقون فاذا نملة قائمة على رجلها مادة يدها الى السماء
وهى تقول « اللهم انا خلق من خلقك لاغنى بناعن فضلك فارزقنا من عندك ولا تؤاخذنا
بذنوب سفهاء ولد آدم » وقال لهم سليمان ارجعوا الى منازلكم فان الله تعالى قد سقاكم
بدعاء غيركم وهى لم يتزاوج ولا يتناكح انما يسقط منها شىء حقير فينمو حتى يصير
بيضاً حتى يتمكن منها وهى عظيم الحيل فى طلب الرزق و من طبعها يحتمل قوته
من زمن الصيف لزمن الشتاء وقسم الحبوب نصفين خوفاً من الانبات تحت الارض
واذا خاف العفن على الحب اخرجها الى ظاهر الارض ونشره فى الليل فى ضوء القمر
وليس لها جوف قال الشاعر :

واذا استوت للنمل اجنحة	☆	حتى يطير فقد دنا عطبه
الم ترنا نهدي الى الله ماله	☆	وان كان عنه ذاغنى فهو قابله
ولو كان يهدى للجليل بقدره	☆	لقصر عنه البحر حين يسائله
ولكننا نهدي الى من نحبه	☆	فيرضى به عنا ويشكر فاعله
وماذاك الا من كريم فعاله	☆	والا فمافى ملكنا من يشا كله

فقال سليمان عليه السلام بارك الله فيكم فهم بتلك الدعوة اشكر خلق الله واكثرهم
توكلا على الله ، قيل لاذهاب النمل ان يكتب فى اناء نظيف هذه الاسماء وتغسل
بماء وترش فى بيت فانه يذهب ولا يقطع وهو (الحمد لله آهيا شراهما سارىكم آهيا
شراهما) وقيل ان يكتب على اربع شقف نيمات اى الخزف وتجعل فى اربع اركان
المكان الذى فيه النمل فان النمل يرحل وربما مات (واذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب
لامقام لكم فارجعوا) لاتسكنوا فى منزلنا فتفسدوا (والله لا يصلح عمل المفسدين الم
ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا) فماتوا

ف فعل ما امر به فامر ابليس الشياطين بطاعته وليكون معه - فبنى له ابليس قصرأ وصفحه بالذهب المكلمة بالجواهر تضيء ما حوله و دفع اليه سيفاً يتلألؤ نوراً في راسه ثعبان يمتد الى من يؤمى اليه فيقتله فلما رأى الناس ذلك اذعنوا له بالطاعة ثم دعاهم الى عبادته فامر ان يبنى له صرح من الحجارة والكس فلم يبق احد الا عمل فيد وقال يكون حصناً لكم ، وعاونه الابالسة فبنى صرحاً عظيماً فبلغ ارتفاعه في الجوى تسعمائة ذراع وكان عرض كل حائط من حيطانه الاربع الف ذراع ، وما بين ذلك من الطبقات جعلها كلها مخازن وملا جميعها من المال والطعام والشراب وجميع الآلات وكل ما يخاف ان يحتاج اليه يوماً من الدهر بما يقوم به هو واهله مدة من الدهر و امر الناس ان يعبدوه ومن امتنع عن عبادته امر به فطرح من اعلى الصرح الى اسفله فامر الله الرياح الاربع فاقبلت على ذلك الصرح من جوانبه فجعلته دكاً دكاً وكانت مدة ملكه تسع وثلاثون سنة والتفصيل في اخبار الزمان ص ٨٣ وص ١٢٢ وفي معجم الحموى ج ١ ص ١٨٤ س ٢٢ وفي ج ٣ ص ٣١٢ س ١٨ وفي البحار ط ١ ج ٥ ص ١٢٣ س ١٥ وفي قصص الانبياء قال سلط الله عليه البقرة وقدم في راميس ج ١٨ ص ٢٠٤ .

[نمرة] بالفتح ثم الكسر ناحية بعرفة قيل هي الجبل الذي عليه انصاب الحرم عن يمينك اذا خرجت من المأزمين تريد الموقف وبلد بنواحي مصر منها ابو عبد الله الحسين بن على اللغوى ، وزيد بن المعدل ، وصهيب بن سفيان الرومى ، ومنصور بن سلمة الشاعر البغدادي الذي كان مع هارون الرشيد وقيل كان محباً لاهل البيت في الباطن يظهر من شعره :

آل الرسول خيار الناس كلهم ❦ وخير آل رسول الله هارون

[النمس] بالكسر قيل دويبة عريضة قصيرة اليمين والرجلين كأبن عرس لحمه حرام قيل مرارته تداف ببياض البيض ويضمد بها العين فتلقط الحرارة وتقطع الدمعة ودمه يسعط منه المجنون وزن قيراط مع لبن امرأة او يبخر به يفيق انظر حياة الحيوان [النمط] بالتحريك الجماعة من الناس ، وثوب يطرح على اليهودج من صوف ذلون وفي الحديث عن على عليه السلام قال نحن خير هذه الامة النمط الاوسط لا يدركنا

فيقول له الملك يا خاطي اما تستحي من خالقك حين عملته في الدنيا و تستحي الان
فيرفع الملك العمود ليضربه فيقول العبد ارفع عني حتى اكتبها فيكتب فيها جميع
حسناته و سيئاته ثم يامر ان تطوى و تختتم فيقول باى شئى اختمه وليس معى خاتم
فيقول اختمه بظفرك و علقه فى عنقك الى يوم القيامة كما قال الله تعالى (وكل انسان
الزمانه طائر فى عنقه و نخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً) كما ذكره الطريحي
فى المجمع فى مادة طير (النمارق) بالفتح جمع نمرة هى الوساده و فى الحديث
نحن نمرة الوسطى بنا يلحق التالى و الينا يرجع الغالى و موضع بالكوفة (النمام)
بالفتح و شد الميم نبت له بزر كالريحان عطرى قوى الرائحة ، و الذى قوم الى قوم على
وجه السعاية و الافساد ، و قيل لا يكون أحد نماماً الا و فى نسبه شئى ، و قيل النمام هو الذى
يمشى بين الناس بالنميمة و يلقي بينهم العداوة (نمران) بالكسر ثم السكون هو
ابن جارية الحنفى الراوى عن ابيه هو غير ابن عتبة الذمارى (نمران) بن محمر
او محبر ابو الحسن الرحبي عامى هو غير النمر بن تولى الشاعر الصحابى المعمر .
(النمر) بالفتح ثم الكسر حيوان مفترس اخبث من الاسد منقط الجلد نقطا سوداً و بيضاء
معجب بنفسه شديد العداوة للحيوانات اكل لحمه حرام و قال الدميرى فى حياة الحيوان
ط مصر ج ٢ ص ٣٦٤ و شعره اذا بخر به الميت هربت العقارب .

[نمرود] بالضم او الكسر ابن كنعان قيل اسمه راميس و قيل اسمه صال بن
حصليم كان بينه و بين آدم ثلاثة آلاف و اربعمأة و ثلاث عشرة سنة ، و فى السنة الرابعة
والعشرين من ملكه ابتلى ابراهيم عليه السلام و كان اول ملك من ولد حام بن نوح و النمرود
الاول بن كوش بن حام و كان جباراً اسود احمر العينين مشوهاً فى جبهته كالقرن
، و كان اول اسود يرى بعد الطوفان صار هكذا لدعاء نوح عليه السلام على ابنه حام و لم يكن
اشد تجبراً و تكبراً و عتواً من النمرود الاسود .

وكان له بعض كهان فاتاه ابليس فقال له انا كاهن من الكهان و لم ارا احداً يعادلك فى
الكهانة و انا معينك و متمم امرك و جاعلك ملك الملوك على ان تذبح لى و لك قر باناً
و نصلى لى ثلاث صلوات فاقلدك و اكون معك و اجعلك كاهناً كاملاً تاماً و اقيمك مقامى

و تعيين ماعيته من بين الماهيات وان كان تعقله لا ينفك عن ذلك لكن فرق بين حصول الشئ وملاحظته وحضور الشئ واعتبار حضوره وهى اذا كانت فى سياق النفى مبنية مع لا على الفتح مثل لارجل فى الدار ، او مقترنة بمن ظاهرة مثل ما من رجل فى الدار ، والنكرة تعم الافراد بوصف عام هو شرط فى عمومها ، والنكرة الموضوعة لفرد من الجنس يستعمل تثنيته وجمعها وهى على اصل وضعها ، والنكرة يجوز استعمالها فى المحدود وغيره ثم اعلم ان الضمير الراجع الى النكرة الواقعة فى سياق النفى لا يجب ان يكون راجعاً اليها من حيث عمومها الا ترى انك اذا قلت لارجل فى الدار وانما هو على السطح لا يلزم منه ان يكون جميع العالم على السطح حتى يكون صادقاً اذ يصدق بوجود واحد من الرجال على السطح - والظاهر عندى ان الضمير ان كان فى جملة وقعت النكرة المنفية فيها يجب حينئذ رجوعه اليها من حيث عمومها والا فلا لانه حينئذ يكون فى سياق النفى كوقوع النكرة فيه فيعم ايضاً فافهم وانظر الكتب النحوية (نكر) بالضم ثم السكون او بالكسر وفتح الكاف اسم رجل وبلد من بلاد الهند وقرية من قرى نيسابور ومنها بو حاتم مكى بن عبدان المتوفى سنة ٣٢٥، وابو محمد عبد العزيز بن الحسين النكرى وغيرهما (النكلاوى) العسوى هو الدكتور قنديل ، والدكتور محمد على حكيم باشى النكلاوى ان (عات) (النكل) بالكسر القيد الشديد من اى شئى كان وبالفتح الرجل القوى المجرب والنكهة بالفتح ريح الفم (نكيدا) بالفتح ثم الكسر مدينة قديمة بقيسار به اجتمع فيها الحكماء الذين يعرفون منهم بقراط الحكيم (جم) ج ٨ ص ٣١٥ [النكير] والمنكر هما ملكان يدخلان على الميت فى القبر كما ورد عن عبد الله ابن سلام قال سألت النبى ﷺ عن اول ملك يدخل فى القبر على الميت قبل نكير ومنكر فقال ﷺ ملك يتلألا وجهه كالشمس اسمه رومان يدخل على الميت ثم يقول له اكتب ما عملت من حسنة وسيئة فيقول باى شئى اكتب اين قلمى ودواتى ومدادى فيقول ريقك مدادك وقلمك اصبعك فيقول على اى شئى اكتب وليس معى صحيفة قال صحيفة كفتك فيكتب ما عمله فى الدنيا خيراً فاذا بلغ شيئاً ته يستحي منه

- ثم ارتداد زوجها الملى هنا ☆ كسبها الوطى طلاقاً زكناً
 وفي الجبالى فى وفات زوجها ☆ اقصى من الوضع ومن مدتهن
 لذات قرء ذات قرئين يعد ☆ ان لم تحيضاً اربعون فى العدد
 يوماً بضم خمسة الايام ☆ فارجع اليهن لدى استعمال
 ☆ (فى النساء المطلقات بطلاق البائئات) ☆

- سبع من المطلقات بائنة ☆ فاربع عدتهن صائنة
 من لم تمس من بسن الصغر ☆ من يئست من حيضها بالكبر
 و بائئات العدد استقصوها ☆ تسع و ثنتان كما الفوها
 فاربع منها عرفت آنفاً ☆ وعدة فى كون زوج قاذفاً
 زوجته الصما او الخرساء ☆ و مالموت اولعان جاؤا
 و عدة عن رضة محرمة ☆ او ردة الفطرى وعدة الامة
 عن عبد مولاها لدى التفريق ☆ وعدة للمفسخ بالتحقيق

تنبه قيل دماغ العصفور والبصل والبيض يزيد فى الباء قال اربعة اشياء تزيد فى الجماع
 اكل العصافير واكل الاطريف الا كبر واكل الفستق واكل الجوز مع الجبن - و اربعة
 اشياء تقوى البدن اكل اللحم وشم الطيب وكثرة الغسل من غير جماع ولبس الكتان ،
 و اربعة اشياء توهن البدن - كثرة الجماع وكثرة اللهم وكثرة الشرب على الريق وكثرة اكل
 الحموضة ، ومن اكثر من الجماع اورثه حكة فى بدنه ، وضعفاً فى قوته وبصره وعدم
 لذة المجامعة وشاب عا جلا ، ومن دافع البول والغائط ضعف مثانته واورثه ، حرق
 البول والحصاة وضعف البصر ، ومن اكثر من حك رجليه بالنخالة والملاح احد بصره
 وعوفى من ضعفه . ومن بصق فى بوله وادم من على ذلك امن من وجع الصلب كذا نقله
 فى حياة الحيوان طمصر ج ٢ ص ١٢١ من ابقراط .

[النكته] بالضم ثم السكون هى مسألة لطيفة اخرجت بدقة نظر اوامعان فكر ،
 وبعبارة اخرى هى الدقيقة التى تحصل بامعان النظر سميت بهالتأثيرها فى النفوس
 (النكرة) بالفتح ثم الكسر مالا يدل على مفهوم غير دلالة على تمييزه وحضوره

- لكن دايمل بعض ذلك العدد ☆ فيد تامل لدى اولى الرشد
وقذف زوج زوجة لها خرس ☆ او صمم وفسخ من يدلس
بحرة ينكحها بانث امة ☆ كشرط بنت حرة محترمة
ينفسخ الزوج ان تبين بنت امة ☆ وفسخ حرة تكون مسلمة
اذارات زوجاً بها تزوجا ☆ من اليهود والنصارى زوجا
لحب زوج والوجاء ففسخ النساء ☆ وللمجنون والجنانم والنخصى
والعنن والبرص العبدية ☆ حيث اشترطن معه الحرية
قيلا وفسخ الزوجة نكاح من ☆ لقوم انما وكذبه علن

في النساء المطلقات وعدتهن

- في فقهن اقد صار اقسام العدد ☆ واحدة و عشرة من العدد
قرء و قرآن ثلاثة القروء ☆ والقرء بالشهرين ثم الاشهر
ثلاثة و تسعة و اربعة ☆ مع عشرة الايام هذى سابقة
والخمسة الايام و بالشهرين ☆ ووضع حمل ابعده الوقتين
و خمسة و اربعون يوماً ☆ فالقرء للتي اشتريت سوماً
من ذات حيض كان مولاها واطى ☆ ولم يكن بعد الجماع استبرى
بالحيض والقرآن للمستمتعة ☆ و للطلاق في الاماء و اتبعة
ردة زوجهن لاعن فطرة ☆ و وطئن شبهة للسترة
والاعتداد بالقروء المطلقة ☆ لذات حيض حرة مطلقة
و وطى شبهه كتلك الردة ☆ هنا مماثل الطلاق عدة
عتق الاماء بعد واطى المملك او ☆ بعد طلاق الرجعة كما راوا
يوجب الاعتداد كالحرائر ☆ والقرء الشهران للعواقر
بالسن في العدة اذ رأينا ☆ اول قرء ثم لم يرينا
بضع من النساء قد وجدنا ☆ بالا شهر الثلاثة اعتدنا
الحررة الطالق لا تحيض ☆ لكنها بسن من تحيض

قبل ان يكفر ، وتزويج المشركة ، وتزويج الرجل امرأة قد طلقها للعدة تسع تطليقات ، وتزويج الامة على الحرة ، وتزويج الذمية على المسلمة ، وتزويج المرأة على عمتها وخالتها ، وتزويج الامة من غير اذن مولاها ، وتزويج الامة على من لم يقدر على تزويج الحرة ، والجارية من السبي قبل القسمة ، والجارية المشتركة ، والجارية المشترية قبل ان يستبرئهما ، والمكاتبه التي قدادت بعض المكاتبه فرض الله تعالى على الناس من الجمعة الى الجمعة خمساً وثلاثين صلوة قال السيد محسن الكاظمي ره في منظومته :

- | | | |
|----------------------------|---|------------------------------|
| راوا مزيلات النكاح تنحصر | ☆ | في الخمس والعشرين حيث ما ذكر |
| الموت و اللعان و الطلاق | ☆ | ان كان بائناً و الاسترقاق |
| في احد الزوجين بالسبي وان | ☆ | تملك لذى ذا اوله ذاذى تبين |
| ردة كل قبل ان يمسا | ☆ | و الرجل الفطرى حيث مسا |
| و ينظر الملى الى ان ينقضى | ☆ | عدتها و بيع رق مارضى |
| ابقاؤه على النكاح المشترى | ☆ | او الذى باع طلاق معترى |
| لواسلمت كافرة لا بعلمها | ☆ | الى انقضاء العدة لابعلمها |
| وان اصر فالنكاح زائل | ☆ | و الحكم فى العكس الى ذآئل |
| فى كافرات غير اهل ذمة | ☆ | كما روينا على الائمة |
| قبل الدخول فى المقامين يقع | ☆ | فسخ النكاح حين الاسلام وقع |
| و عمة تنكح عليها بنت اخ | ☆ | بفسخها النكاح ايضاً بفسخ |
| فى بنت اخت مع خالة وفى | ☆ | مملوكة مع حرة اذا اقتفى |
| و حرة عاقلة لا دارية | ☆ | استنكحت مزوجاً بالجارية |
| فى عقد نفسها لها الخيار | ☆ | فالفسخ فى بطلانه معيار |
| خيار عتق الامة المزوجة | ☆ | لفسخ عقدها كذاك استخرجة |
| فسخ الرجل انكحة اللواتى | ☆ | عبرن بالعفلاء و المفضاة |
| رتفاء و القراء و المجنونة | ☆ | عمياء و البرصاء و المجذومة |
| وذات الاقعاد و فى العرجاء | ☆ | خلف كذا محدودة الزناء |

☆ (في مواضع التمي تحل بالاعقد) ☆

☆	بضع وعشرون بالاعقد يحل	☆	فما من الدرهم قيمة يقبل
☆	والشاة والطعام في البرية	☆	و كافر باق على الحرية
☆	و ماله و ولده و هكذا	☆	ما بلغ الدرهم اذ عرف بذنا
☆	والبقر المتروك و البعير	☆	في القفر من جهد كذا يصير
☆	مثلهما الحمولة الثلاث	☆	والارض والديات و التراث
☆	و حق قيم على اليتيم	☆	وما به اقتص على الغريم
☆	و عبد استوعبه جنابة	☆	والكنز والشئ الذي باحه
☆	قد علمت كذاك ما اقر به	☆	والاكل من نخل لمن يمر به
☆	بل مطلق الثمار ثم النقطة	☆	ان وجبت له كذاك الصدقة

☆ (في عد عقود تلزم فيها ذكر الاجل) ☆

☆	في تسعة يلزم تعيين الاجل	☆	نكاح تمتيع و عقد من كفل
☆	كذا الضمان و المساقات و من	☆	زارع او اسلف فليأتمن
☆	ونسية كذا وفي الاجارة	☆	فتارة شرط وليس تارة

روى الصدوق ره في الخصال ج ٢ ص ١٠٨ س ٨ سئل الصادق عليه السلام عما حرم الله تعالى من الفروج في القرآن ، و عما حرمه رسول الله صلى الله عليه وآله في سنة فقال الذي حرم الله عز وجل اربعة و ثلاثين وجهاً - سبعة عشر في القرآن ، و سبعة عشر في السنة - فاما التي في القرآن فالزنا قال الله تعالى (ولا تقربوا الزنا) و نكاح امرأة الاب قال الله تعالى (ولا تنكحوا ما نكح ابواؤكم من النساء و امهاتكم و بناتكم و اخواتكم و عماتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات الاخت) الاية المذكورة في سورة النساء ، و الحائض حتى تطهر قال الله تعالى (ولا تقربواهن حتى يطهرن ، الا ما قد سلف) و النكاح في الاعتكاف قال الله تعالى (ولا تبشروهن و انتم عاكفون في المساجد) .

اما التي في السنة فالموافعة في شهر رمضان نهائياً ، و تزويج الملائنة بعد اللعان ، و التزويج في العدة ، و الموافعة في الاحرام ، و المحرم يتزوج او يزوج ، و المظاهر

(اريد ان اذكحك احدى ابنتى) وقد يستعمل مع من كما نقل عن بعض الاخبار وان لفظ التزويج قد يستعمل مع الباء كما يرشد اليه قوله تعالى (وزوجناهم بحور عين) وان المنقول عن المشهور تقديم المنكوحه على الناكح ، والمذكور فى الآيات بالعكس وان قصد الانشاء واجب فى جميع صيغ العقود فمراعاة الاحتياط تقتضى ان يذكر كل واحد من اللفظين بانفراده على وجه يقتضيه من طرق الاستعمال (ثم) جمع بينهما على وجه التنازع على طريق صحيح بان يستعملا متعديين الى المفعول الثانى بنفسها مرة ، وبمن اخرى دون الباء لان شرط التنازع ان يكون تعلق كل واحد من العاملين بالعمول المتنازع فيه صحيحاً - وقد سبق ان لفظ النكاح لم يستعمل متعدياً بالباء. و عدم الوجدان كاف فى الحكم لان ذلك من الامور التوقيفية - و على جميع الصور يقدم الناكح على المنكوحه مرة و بالعكس اخرى فنقول المنكوحه مع الناكح انكحمتك نفسى على المهر المعلوم - فيقول الناكح قبلت النكاح لنفسى على المهر المعلوم - والتفصيل فى كتب الفقهية وكتب صيغ العقود منها رسالة الفهم محمد جعفر الاسترابادى قال هذه رسالة فى بيان صيغ عقد النكاح وصيغ الطلاق جمعتهما على وجه بلغنا من علمائنا و مشايخنا زادهم الله تعالى قدراً وعدداً اجابة لمن لم يكن لى محيص من طاعته جعله الله وسائر الاحباء من المطيعين بالله - وقد ذكرنا بتمامه فى مقدمة كتاب النساء وقال السيد محسن الكاظمى اعلى الله مقامه فى منظومته الفقهية:

لوازم العقود ستة عشر	☆	البيع بعدها الخيار قد غبر
والصلح والضمان والكفالة	☆	والسبق والنكاح والحوالة
عقد الامان واليمين والهبة	☆	للولد الصغير والمكاتبة
عقد اجارة و جزية و ما	☆	بالرهمى او بالزرع والسقى انما
من جايز العقود عدأ الهبة	☆	اغير مامر كذا المضاربة
والشركة الوصية الجعالة	☆	اعارة و دبعة و كالة
والبيع مادام الخيار لهما	☆	والرهن المرهن حيث لزم

☆ (في مواضع التي يجب فيها مهر المثل) ☆

- وجوب مهر المثل للنساء في -٥- ثمان حالات راوه فاقتمف
 لو لم يتم المهر والزواج دخل ☆ والشرع في الغصب على الفرج جعل
 هذا مع القتل ومن بالاصبع ☆ اقتض بكرة فيه ذا ابضأرعى
 وليس فيه القتل بل يعزر ☆ وهكذا لو مثل خمر مهر
 و عند جمع بطل النكاح ☆ كذاك مهر المثل يستباح
 لو شرطاً في العقد نفى المهر ☆ كمن اتى صغيرة با لقهر
 كذاك بالزنا بذات جنه ☆ او نسوة جاهلة با لسنة
 لقرب عهد هن بالاسلام ☆ كما حكي البعض من الاعلام

☆ (في مواضع التي لا يجوز فيها المهر) ☆

- لامهر في المواضع الثمانية ☆ تزويج مولى عبده بالجارية
 كذا اذا دلسها با لخرة ☆ مزوجاً فما هنا بالمره
 شىء من المهر اذا الزوج فسخ ☆ كامراه لعيب زوج يفسخ
 قبل الدخول ان كان ذا غير العنن ☆ اذ فيه اخذ النصف قد تبين
 وفي الخصى الاشهر اخذها لكل ☆ اذا خلى بها و لو لم يدخل
 فى فسخه بعينها وان دخل ☆ لو دلست بنفسها المهر بطل
 وفي انفساخ العقد من ردتها ☆ قبل دخول الزوج لامهر لها
 من لم يسم المهر ثم طلق ☆ او مات قبل المس فالمحقق
 ان ليس مهرها هنا بل متعة ☆ بقدر حال مقتر او ناسعة
 كذا لموت من اليه فوض ☆ تعيين عقد المهر ايما فرض
 من زوج او من زوجة ما لم يقع ☆ دخول او تعيين مهر يتبع
 و المهر فى العقد مر يضاً يبطل ☆ كالارث لو مات ولما يدخل

☆ (في صيغ عقد النكاح وغيرها) ☆

اعلم ان العقد يتحقق بكل واحد من لفظى النكاح ، والتزويج وان كل واحد
 منهما يتعدى الى المنعول الثانى بنفسه كما يشهد به قول الله تعالى (زوجناكها) وقوله

من قد عرفتم حاله وجلاله دعاه رضا نفسه واناكم ايثاراً لكم ، واختياراً لخطبة فلانة بنت فلان كرىمتمكم وبذل لها من الصداق كذا وكذا فتلقوه بالاجابة واجيبوه بالرغبة واستخيروا الله فى امركم يعزم لكم رشدكم انشاء الله نسأل الله ان يلحم ما بينكم بالبر والتقوى ويؤلفه بالمحبة والهوى ويختمة بالموافقة والرضا انه سميع الدعاء لطيف لما يشاء ، وقد مرفى ج ٢ ص ٢٢ خطبة اخرى منه .

☆ (مهر النساء على الرجال فى النكاح) ☆

روى الصدوق ره فى العلل ط ٢ ص ١٧٠ عن الحسين بن خالد قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن مهر السنة كيف صار خمسمائة درهم فقال ان الله تعالى اوجب على نفسه ان لا يكبر مؤمن مائة تكبيرة ، ويحمد مائة تحميدة ، ويسبح مائة تسبيحة ، ويهلل مائة تهليلية ويصلى على محمد وآل محمد مائة مرة ثم يقول اللهم زوجنى من الحور العين الازوجه الله تعالى حوراً من الجنة وجعل ذلك مهرها فمن ثم اوحى الله الى نبيه صلى الله عليه وآله ان يسن مهر المؤمنات خمسمائة ففعل ذلك صلى الله عليه وآله - وفى حديث آخر سئل كيف صار مهر النساء خمسمائة درهم اثنى عشر اوقية ونش قال ان الله اوجب على نفسه ان لا يكبره مؤمن مائة مرة الى آخر الحديث بعينه كما اشرنا الى ذلك فى مقدمة ج ٩ ص ٥٢ وقال بعضهم الدرهم هنا نصف مثقال الصير فى و خمسة .

وفى حديث آخر سئل الرضا عليه السلام علة المهر و وجوبه على الرجال قال لان على الرجال مؤنة المرأة ولان المرأة بايعة نفسها والرجل مشتريها ولا يكون البيع بلا ثمن ولا الشراء بغير اعطاء الثمن مع ان النساء محظورات عن التعامل والمتجر مع علل كثيرة - وعن على عليه السلام قال انى لاكره ان يكون المهر اقل من عشرة دراهم ائلا يشتبه مهر البغى - قال الصدوق والذى اعتمده وافتى به ان المهر هو ما تراضيا عليه ما كان ولو ثمناً سكرة ، وعن محمد بن اسحاق قال قال لى ابو جعفر عليه السلام اتدرى من اين صار مهور الناء اربعة آلاف درهم قلت لا قال ان ام حبيبة بنت ابي سفيان كانت بالحبشة فخطبها النبى صلى الله عليه وآله فساق عنه اربعة آلاف درهم فمن ثم هؤلاء يأخذون به فاما المهر فائنى عشر اوقية ونش قال المحسن الكاظمى ره:

قال قلت لاقال تزوج تستعف مع عفتك ولا تتزوجن خمساً قال زيد من هن يارسول الله فقال **عليه السلام** - لا تتزوجن شهيرة، ولا لهيرة، ولا نهيرة، ولا هيذرة، ولا لفوتا - فقال زيد يارسول الله ما عرفت مما قلت شيئاً و انى بامرهن لجاهل - فقال **عليه السلام** الستم عرباً - اما الشهيرة فالزرقاء البذية، واما اللهيرة فالطويلة المهزولة، واما النهيرة فالقصيرة الذميمة واما الهيذرة فالعجوز المدبرة، واما اللفوت فذات الولد من غيرك، وفي العلل ط ٢ ص ١٧١ عن علي **عليه السلام** قال المرأة اذا زنت قبل ان يدخل بها يفرق بينهما ولا صداق لها لان الحدث كان من قبلها - و سئل الرجل اذا زنا قبل ان يدخل باهله ايرجم قال لا قلت يفرق بينهما قال لا .

* في خطبة النكاح المنقولة عن الرضا **عليه السلام** *

نقله الطبرسي في هامش المكارم ط ١ ص ١٠٥ اولها - الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه وافتتح بالحمد كتابه وجعل الحمد اول جزاء محل نعمته، و آخر دعوى اهل جنته و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له - شهادة اخلصهاله و ادخرها عنده وصلى الله على محمد خاتم النبوة وخير البرية وعلى آله آل الرحمة وشجرة النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة ، و الحمد لله الذي كان في علمه السابق و كتابه الناطق و بنائه الصادق - ان احق الاسباب باصلة و اولى الامور بالتقدمة سبب اوجب نسباً و امراً اعقب حسباً - فقال جل وعز و هو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً و كان ربك قديراً، و قال (و انكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكون فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم) و لولم يكن في المصاهرة و المناكحة آية محكمة و لا سنة متبعة لكان فيما جعل الله من البر القريب ، و تقرب البعيد ، و تأليف القلوب ، و تشبيك الحقوق ، و تكثير العدد ، و توفير الولد لنوائب الدهور ، و حوادث الامور ما يرغب في دونه العاقل اللبيب ، و يسارع اليه الموفق المصيب و يحرم عليه الاديب الاريب - فاولى الناس بالله من اتبع امره و انفذ حكمه و امضى قضاؤه و رجا جزائه - و فلان بن فلان

وذات دين ذات شعر حسن	☆	وذات طيب النكهة فاستحسن
﴿فى النساء التى يحرم او يكره نكاحهن فى حال دون حال﴾		
ستكرهوا عشرين فى النكاح	☆	سخابة كثيرة الصياح
همازة تعيب والولاجه	☆	تحمل البعل نقيض الراحة
حسنةء سوء الاصل والكرديه	☆	كذلك السوداء سوى النوبية
كذلك ذات الحقد والخراجه	☆	وعافر سليطة ولاجه
وغير مستضعفة الجهور	☆	كذات سوء الخلق والفجور
كذلك من ليست عفيفة ومن	☆-	ليس سديداً رايها فليعلمن
وبنت زوجة الاب ان تلدها	☆	بعد فراقه فلا تردها
ذليلة الاهل عزيزة على	☆-	بعل كغير قانعات اجعلا
مكروهة وهكذا المربية	☆	وضرة الام وقيل الجارية
كذا مع الطول وهذا اشهر	☆	لكن جل القدماء قدحظروا
وحرمة الملاءعات اشتهرت	(وله)	كحرمة المفوضة اذا صغرت
عشرون مرآة واربع يحل	☆	نكاحها حالاً وحالاً لا يحل
فذات بعل اخذت زوجك خامسة	☆	مريضة ربيبة والسادسة
معقودة فى العدة جهلا ولم	☆-	يدخل بها بالحائض السبع استتم
معقودة المحرم جهلا هكذا	☆	عدا اليهودية ايضاً فخذنا
كذلك نصرانية اذبهما	☆	جاز التمتع لانكاح دائماً
منهن اخت امة وطئتها	☆	ملكاً وبنت الاخ على عمتهما
ومثل هذى بنت اخذت زوجتك	☆	وحررة تنكح زوج امتك
والعكس والصغيرة فى عقدك	☆	وحررة ثالثة لعبدك
ثالثة الاماء الاحرار	☆	وذات الاستبرامن الجوارى

وفى النخال ج ١ ص ١٥٣ س ٧ عن زيد بن ثابت قال قال لى رسول الله ﷺ يا زيد تزوجت

آية ٣٥) سبحانه الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن انفسهم ومما لا يعلمون) وغيرها من الآيات الواردة في النكاح و التزويج .

وكذا في الأحاديث كما مر في ج ٢ ص ٢٠ في آداب التزويج منها عن الباقر عليه السلام قال لا أحب ان لي الدنيا وما فيها وان ابنت ليلة وليس لي زوجة ، وقال تزوجوا ولا تطلقوا فان الطلاق يهتزم منه العرش وقال ثلاثة اشياء لا يحاسب عليهن المؤمن - طعام ياكله ، وثوب يلبسه ، وزوجة سالحة تعاونه يحصن بها فرجه وقال صلى الله عليه وآله من سره ان يلتقى الله طاهراً مطهراً فليقله بزوجة وقال من تزوج لله واصلة الرحم توجه الله تاج الملك ، وقال من كان موسراً ولم ينكح فليس مني ، وقال من تزوج والقمر في العقب لم يرى الحسنى ويكره في محاق الشهر - وقال الراوى للصادق عليه السلام ان صاحبتي هلكت وقد هممت ان اتزوج فقال عليه السلام انظر اين تضع نفسك ومن تشركه في مالك وتطلعه على دينك وسرك وامانتك فان كنت لا بد فاعلا فبكرراً ولوداً ودوداً تعين زوجها على دهره وتساعده على دنياه وآخرته - وعن علي عليه السلام قال تزوج عينا سمراء عجزاء ربوعة ، وقال اذا اراد احدكم ان يتزوج فليسال عن شعرها فان الشعر احد الجمالين ، وقال خمس خصال من فقدنهن واحدة لم يزل اقص العيش زائل العقل مشغول القلب (اولهن) صحة البدن ، والثانية والثالثة السعة في الرزق والدار والرابعة الانيس الموافق ، والولد الصالح والخليط الصالح ، والخامسة وهي تجمع هذه الخصال الدعة ، وقال ما استفاد امرؤ فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر اليها وتطيعه اذا امرها وتحفظه اذا غاب عنها في نفسها وماله ، وقال الشجاعة في اهل خراسان ، والباءة في اهل البربر ، والسخاء والحسد في العرب فتخيروا لنطفكم ، وقال من اراد الباءة فليتزوج بأمرأة قريبة من الارض بعيدة ما بين المنكبين سمراء اللون وقال المحسن الكاظمي ره :

تختار للمكاح تسعة تعد	☆	ثلاثة عشرة التي البعل ترد
ذليلة بالخدمات اللائقة	☆	عزيزة في الهل والموافقة
والبكر والولود والسمراء	☆	ربوعة عجزاء والدرماء
وذات نسبة الى الكرام	☆	والطيبات اللبس والكلام

[النقطة] بالضم ثم السكون شيء ذو وضع لا يقبل القسمة لاعقلا ولا وهماً ولا قطعاً ولا كسراً فان كان جوهر أ فالنقطة الجوهرية والجزء الذى لا يتجزى ، والجوهر الفرد وان كان عرضاً فالنقطة العرضية والجزء الذى لا يتجزى باطل عند الحكماء (اقول) ابطاله مبنى على امتناع التداخل والتداخل ممتنع فى الجواهر دون الاعراض (فاعلم) انه لانقطة بالفعل فى سطح الكرة الحقيقية ويجوز ان تحصل فى سطحها نقطة بعد تماسها بالسطح الحقيقى كما تحصل بعد حركتها على نفسها من غير ان تخرج من مكانها نقطتان غير متحركتين هما قطبا الكرة (النقل) بالفتح ثم السكون اعم من الحكايات لان الحكايات نقل كلمة من موضع الى موضع آخر بلا تغيير صيغة ولا تبادل حركة والنقل نقل كلمة من موضع الى موضع آخر اعم من ان يكون فيه تغيير صفة وتبدلها. والنقل اللفظى هو ان يكون فى تركيب صورة ثم ينقل الى تركيب آخر، والمعنوى نقل بعض المركبات الى العلمية، وفى النقل لم يبق المعنى الذى وضعه الواضع مرعياً وفى التغيير يكون باقياً لكنه زيد عليه شيء آخر .

[النقوى] بالفتح ثم السكون من قرى صنعاء منها ابو عبدالله محمد بن احمد، وعبد السلام بن محمد النقوى، والنقوى منسوب الى الامام على بن محمد النقى وهم جماعة يقال لهم ابن الرضا ايضاً (النقيب) بالفتح ثم الكسر الكفيل والبصير بمعرفة القوم قد مر بعنوان النقباء ومنهم نقيب بن حاجب (نقيب) زادة هو الشيخ عبد القادر بن يوسف الحلبي، ونقيب بن فروة الانصارى الصحابى (النقيب) بالفتح ثم الكسر النكمة فى ظهر النواة، ونقيب والد ضرب صحابى هو غير نقيرة الصحابى (النقيب) بالفتح ثم الكسر شراب يتخذ من زبيب فينقع فى الماء - والنقيعة طعام القادم من السفر .

[النكاح] بالكسر يجىء على معان منها بمعنى الوطى والتلذذ والانتفاع والتزويج والعقد وغير ذلك قال الله تعالى فى اول سورة النساء (فانكحوا ما طاب لكم من النساء منثى وثلاث ورباع فان خفتم الاتعدلوا فواحدة) الاية وفى آية ٢٤ منه قال (فانكحوهن باذن اهلهن) الاية وفى سورة النور آية ٣١ قال (وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم) وقال فى سورة يس

وجه الارض غيره سلطت عليه عدوك وعدوه فاوحى الله عز وجل اليه اسكت انما يعجل العبد الذى يخاف الفوت مثلك فاما انا فانه عبدى اخذه اذا شئت قال فطابت نفس جبرئيل فالتفت الى ابراهيم عليه السلام فقال هل لك من حاجة فقال اما اليك فلأفاهبط الله عز وجل عندها خاتماً فيه ستة احرف (لاله الاالله محمد رسول الله لاحول ولا قوة الا بالله فوضت امرى الى الله اسندت ظهري الى الله حسبى الله) فاوحى الله عز وجل اليه ان تختتم بهذا الخاتم فانى اجعل النار عليك برداً وسلاماً .

قال وكان نقش خاتم موسى عليه السلام حرفين اشتقهما من التوراة اصبر توجر اصدق تنج ، قال و كان نقش خاتم سليمان عليه السلام سبحان من الجم الجن بكلماته ، وكان نقش خاتم عيسى عليه السلام حرفين اشتقهما من الانجيل طوبى لعبد ذكر الله من اجله و ويل لعبد نسي الله من اجله ، وكان نقش خاتم محمد صلى الله عليه وآله وسلم لاله الاالله محمد رسول الله ، وكان نقش خاتم امير المؤمنين الملك لله ، وكان نقش خاتم الحسن عليه السلام العزة لله ، وكان نقش خاتم الحسين عليه السلام ان الله بالغ امره ، و كان على بن الحسين عليه السلام يتختم بخاتم ابيه الحسين ، وكان محمد بن على الباقر يتختم بخاتم الحسين عليه السلام ، وكان نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام الله وليى و عصمتى من خلقه ، و كان نقش خاتم ابي الحسن موسى عليه السلام حسبى الله - قال الحسين بن خالد وبسط ابو الحسن الرضا عليه السلام كفه وخاتم ابيه فى كفه حتى ارانى النقش - وذكره فى الخصال ط ١ ص ١٦٢ س ٢٠ صدر الحديث الى ابراهيم بعينه وفى مكارم الاخلاق ط ١ ص ٢١ خاتم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما مر فى ج ١٧ ص ١١٠ .

(النقض) بالفتح ثم السكون الخسران فى الحظ والنقصان اسم للقدر الذاهب من المنقوص و النقيصة الواقعة فى الناس (النقض) بالتحريك ضد الا برام كالا تناقض والتناقض ومنه النقض العهد وفى الاصطلاح بيان تخلف الحكم الذى اورد لثبوته او نفيه دليل دال عليه فى بعض الصور و قيل هو ابطال دليل المعلى بعد تمامه متمسكاً بشاهد يدل على عدم استحقاقه للاستدلال به لاستلزامه فساداً ما وغير ذلك المذكور فى موضعه .

يعمى بن الحسين النسابة والد الحسن .

(نقره كار) هو عبدالله بن محمد بن احمد جلال الدين الحسينى النيسابورى صاحب شرح الشافية (النقشبندية) هم جماعة من الصوفية منسوبون الى بهاء الدين نقشبندى ونقشبند من قرى بخارى (انظر بستان السياحة) ص ٥٩٣ وقال بعضهم نقش فى قلب الشيخ الكثير الذكر قيل بالفارسية.

اى برادر در طريق نقشبند ☆ ذكر حق را بر دل خود نقش بند

(النقشبندى) هو خالد الكردى المتوفى سنة ١٢٤٢ هـ هو غير الشريفي زين الدين و ضياء الدين احمد، والعثماني خالد البغدادي، ومحمد امين الكردى، والمكاوى عبدالقادر بن محمد.

(النقش) بالفتح ثم السكون الاثر فى الارض وغيره اما نقش على الشىء من صور والوان كما مر فى النقاش روى الصدوقه فى المجالس مجلس ٧٠ ص ٢٧٣ س آخر عن الحسين بن خالد الصير فى قال قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام الرجل يستنجى و خاتمه فى اصبعه ونقشه لاله الا الله فقال اكره ذلك فقلت له جعلت فداك اولىس كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وكل واحد من آبائك يفعل ذلك و خاتمه فى اصبعه قال بلى و لكن اولئك كانوا يتختمون فى اليد اليمنى فاتقوا الله وانظر والانفسكم - قلت ما كان نقش خاتم امير المؤمنين عليه السلام فقال ولم لا تسألنى عنى كان قبله قلت فانى اسئلك قال كان نقش خاتم آدم لاله الا الله محمد رسول الله هبط به معه وان نوحاً عليه السلام لما ركب السفينة اوحى الله عز وجل اليه يا نوح ان خفت الغرق فهلمنى الفاً ثم سلمنى النجاة انجك من الغرق ومن آمن معك - قال فلما استوى نوح عليه السلام ومن معه فى السفينة ورفع القلس عصفت الريح عليهم فلم يأمن نوح الغرق فاعجلته الريح فلم يدرك ان يهلل الفمرة فقال (بالسريانية هلوليا الفاً الفاً يا ماريا اتقن) قال فاستوى القلس واستمرت السفينة فقال نوح عليه السلام ان كلاما نجاني الله به من الغرق لحقيق ان لا يفارقنى - قال فنقش فى خاتمه (لا اله الا الله الفمرة يارب اصلحنى) قال وان ابراهيم عليه السلام لما وضع فى كفة المنجنيق غضب جبرئيل عليه السلام فاوحى الله عز وجل اليه ما يغضبك يا جبرئيل قال يارب خليلك ليس من يعبدك على

الدين ، وابوه ابو ظاهر محمد ، وابو علي الحسن بن محمد بن عبد الله «لب» ص ٢٥٥
س ١٥ ، واحمد ابو هاشم الحسيني ، ونزار زوج خديجة بنت الحسين بن علي بن اسماعيل
ابن جعفر الصادق عليه السلام .

[نقباء] نصيبين هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن عميد الله بن الحسين بن ابراهيم
ابن علي بن عميد الله ، وابو يعلى محمد بن الحسين ، وابو الحسن علي الحراني والد
ابي القاسم نظام الدين . (نقباء) النيسابور هم جماعة منهم الحسن بن محمد بن الحسين ،
ومن احفاده ابو القاسم ، ويحيى بن محمد الحسيني «نقباء» النيل هم جماعة منهم
محمد بن الحسن بن زيد بن الحسين بن محمد بن الحسن بن يحيى بن عبد الله .

[نقباء] الواسط هم جماعة منهم ابو البركات محمد ، وابو جعفر محمد بن
اسماعيل الاحول «لب» ص ٣٠٦ س ١١ ، وابو الحسن بن جعفر الجواني «لب» ص ٣١٣
وابو علي محمد بن ابي الحسن ، ومحمد بن عميد الله بن عمر .

«نقباء» الهاشميين هم جماعة منهم ابو اسحاق ابراهيم بن الحسن (لب) ص ٢٣ ،
وابو جعفر فخر الدين محمد العمري ، وابو الحسن علي بن ابي طالب محمد ،
وابو الفتح علي بن رضى الدين ، وابو الفضل علي بن احمد ، وابو محمد الحسن بن علي
اللغوى ، واحمد بن حمزة بن جعفر الملك ، وتاج الدين علي بن محمد هو غير
الواسطي و جلال الدين جعفر الحسيني ، و جلال الدين علي اخو عميد الدين
الحلي «لب» ص ٣٢٦ ، و جلال الدين علي بن اسامة بن عدنان بن اسامة ، وابنه زيد
واخوه علي «لب» ص ٢٦٩ ، و جلال الدين علي بن زيد بن علي (لب) ص ٢٧٥ و شمس
الدين ابو عبد الله احمد والد نجم الدين (لب) ص ٢٦٨ ، و شمس الدين محمد بن فخر
الدين علي اخو جلال الدين جعفر «لب» ص ٢٩٦ س ٥ ، وصفي الدين ابو الحسين زيد بن
علي بن احمد (لب) ص ٢٧٥ ، والظاهر جلال الدين احمد بن الحسن ، والظاهر جلال
الدين ابو القاسم علي ، وفخر الدين علي بن شمس الدين محمد ، والقاضي ثابت ، وقوام
الدين احمد بن علي ، والناسب ابو جعفر الشجري (لب) ص ٧٤ س ١٦ ، ونجم الدين اسامة
والنسابة زين العابدين ، هو غير عز الدين الحسن ، وغير عز الشرف محمد بن علي وغير

محمد بن محمد الاعرج (نقباء) العمان هم جماعة منهم ابوطالب زيد بن الحسين بن محمد ، وعيسى بن يحيى بن القاسم العريضي .

[نقباء] الغرى هم جماعة منهم احمد بن مسهر ، وفخر الدين صالح بن محمد بن علي بن عبد الحميد ، وعلي بن محمد بن ابي الفتح وجماعة من اولادهم وآبائهم يقال لهم نقباء الطايبين بالعراق (نقباء) هم جماعة منهم احمد بن علي بن محمد الحسيني ، و احمد بن محمد بن موسى المبرقع ، وعلي بن حمزة بن احمد الشاعر ، وفخر الدين علي بن المرتضى بن محمد بن مطهر (لب) ط نجف ص ٢٤٥

[نقباء] الكاظمية هم جماعة منهم علي بن محمد بن هبة الله ، و ابو عبدالله بن المحسن بن يحيى بن جعفر (لب) ص ٣١ (نقباء) الكوفة هم جماعة منهم ابو عبدالله احمد بن محمد الاشتهر ، و ابو عبدالله الحسين و غيرهما (لب) ص ٧٣ .

[نقبا] المدائن هم جماعة منهم ابو احمد محمد بن ابي عبدالله الرئيس وابوه وابنه محمد (لب) ص ٣٤٣ (نقباء) المدينة هم جماعة منهم جعفر بن الحسن بن محمد الموسوي ، و عبيد الله بن محمد بن الحسن .

[نقباء] مصر هم جماعة منهم ابو الحسن علي بن محمد بن احمد الحسيني ، و ابو يعلى حمزة بن الحسن بن عباس القاضي هو وابوه وابنه مجد الدولة احمد ، و احمد بن محمد الشعرائي الحسيني ، و حفيده الحسين بن علي الشعرائي ، و ابوه ابو عبدالله ، و الحسن بن العباس بن الحسن الذي كان من ولد الصادق عليه السلام . و القاسم النسابة الشاعر (لب) ص ٣١٣ س ٧ [نقباء] مكة هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن علي بن اسماعيل الحسيني (لب) ص ٣١٠ ، و ابن حفيده ميمون بن احمد بن علي (لب) ص ١٨ ، و ابو الحسين المعروف بابن ناعمة الحربية و الد محمد الموسوي .

[نقباء] الممالك الابي سعيدية هم جماعة منهم ابو ذرعة محمد بن علي بن حمزة بن ابراهيم [نقباء] الموصل هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن اسفيد باج ، و ابو الحديد الحسن بن محمد الجعفرى وابنه علي « لب » ص ٢٣١ و ص ٣٣٤ س ١٨ ، و ابو عبدالله جعفر بن محمد بن الحسن الحسيني ، و ابو عبدالله زيد بن ابي طاهر محمد ، و ابن اخيه نظام

قم، وابو علي عبيد الله بن محمد بن الحسن، وابو محمد بن جعفر بن محمد، والحسين ابن القاسم بن اسماعيل، ويحيى بن محمد عز الدين الحسيني، وابنه محمد وغيرهم [نقباء] السامراء هم جماعة منهم ابوالبركات سعد الله بن الحسين بن الحسن ابن احمد بن موسى الثاني والتقوى بن ابي طاهر، والرضا بن الداعي، وعلي الشعرائي، ويحيى بن محمد وغيرهم .

[نقباء] السوراء بقرب الحلة الذي بها قبر القاسم بن موسى الكاظم عليه السلام هم جماعة منهم ابوتغلب علي بن الحسن الاصم الحسيني، وزين الدين هبة الله، وتاج الدين ابوالغنائم، و طاهر بن زين الدين، وابوتغلب عميد الدين، و بنو الضياء، و بنو نصر الله كما في (لب) ص ٢٧٣ وغيرهم .

« نقباء » الشيرازهم جماعة منهم ابوالحسين الحسيني المرعشي، و محمد قطب الدين الرسي « لب » ص ٣٤٣ س آخر، وابو عبد الله عماد الدين الحسين، وجعفر بن اراهيم بن علي، وشرف الدين محمد بن اسحاق .

« نقباء » الطالبيين هم جماعة منهم ابوالغنائم المعمر بن محمد بن المعمر، وابوقيراط محمد بن جعفر المحدث، والحسين بن موسى الابرش والدارضي والمرضي وحفيده عدنان، وعماد الدولة الحسين، وعلي بن اسحاق .

« نقباء » الطبرستان هم جماعة منهم ابو علي عيسى بن حمزة، ومحمد بن حمزة بن محمد بن الحسن

« نقباء » الطرم هم جماعة منهم ابو محمد القاسم بن جعفر بن احمد بن حمزة العريضي

« نقباء » الطوس هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن موسى بن احمد بن محمد

ابن القاسم الموسوي .

[نقباء] العراق هم جماعة منهم اسامة بن احمد بن علي الحسيني، وتاج الدين ابو عبد الله جعفر بن محمد بن معية الحسنی (لب) ص ١٣١ س ٧، وزكي الاول الحسن بن

احمد بن المحسن الحسنی، و زكي الثاني ابوطالب محمد بن سابقه، وزكي الثالث

الحسن بن محمد بن زكي الثاني، وجلال الدين القاسم ابن الزكي الثالث (لب) ص ١٥٣

[نقبا] العكبرى هم جماعة منهم ابوالغنائم محمد بن احمد بن محمد، و ابوالغنائم

المذرى ، و محمد بن الداعى الصغير الحسنى كما فى ص ٦٩ س ١١ ، و ناصر بن مهدي الحسنى وغيرهم .

(نقباء) البلاد هم جماعة منهم الحسن بن احمد بن المحسن الحسين بن القصرى الحسنى وهو اول نقيبها . (نقباء) البلخ وملوكها هم جماعة منهم ابو الحسن بن الحسن بن ابي على ، وابوه ابوطالب ، وابوعبدالله نعمة بن عبيدالله .

(نقباء) بغشور بخراسان هم جماعة منهم على بن احمد بن مسلم بن على بن احمد الحسنى الامامى (بحر الانسان) (نقباء) بنى العباس هم جماعة منهم شمس الدين على بن عميد الدين على وهو آخر نقبائهم . (نقباء) الجر جان هم جماعة منهم ابو الحسن على بن محمد بن عبدالله بن عيسى بن احمد بن محمد بن عيسى .

(نقباء) الحائر هم جماعة منهم ابو جعفر احمد بن ابراهيم الموسوى ، وابو جعفر محمد بن الحسن بن ابراهيم الحسينى ، وابو الحسن على بن محمد الاشقر ، وابوشامة احمد ابن محمد بن على الحسينى ، وابو المعالى على بن محمد بن الحسن ، واحمد بن مسهر بن مالك ابوالفواز وغيرهم .

[نقباء] الحلب هم جماعة منهم ابو ابراهيم محمد بن جعفر بن محمد (لب) ص ٢٤١ ، و ابو عبدالله جعفر بن ابراهيم محمد الحرانى الشاعر هو وابوه ، و عبدالله بن جعفر بن زيد بن جعفر الذى كان من ولد الصادق عليه السلام (نقباء) الحلة هم جماعة منهم حسام الدين على بن شرف الدين سنان الحسينى (لب) طنجف ص ٢٩٠ س ١٤ (نقباء) دمشق هم جماعة منهم ابو الحسن موسى ، وابو محمد اسماعيل

المتوفى سنة ٣٤٧ ، و الحسين بن اسماعيل الذى كان من ولد جعفر الصادق عليه السلام «لب» ص ٢٣١ س ١ ، و محمد ابو الحسن احمد بن ابي يعلى حمزة وغيرهم . «نقباء» الدينور هم جماعة منهم على بن ابي الحسن على بن محمد بن على بن اسماعيل ، وعلى بن الحسن بن الحسين .

«نقباء» الرملة هم جماعة منهم القاضى ابوالسرايا احمد بن محمد بن زيد بن على الحسينى «لب» ص ٦٨ «نقباء» الرى هم جماعة منهم ابو الحسن على بن محمد بن على نقيب

ابن محمد بن الحسن وجده وجدايه كلهم من النقباء كما في (اب) ص ٢٥٥ س ١٢
والحسين بن القاسم بن حمزة كما في ص ٢٦٠ س ٩ ، وابطاهر الحسين بن ابي الحسين
محمد ، وعلى بن الحسن بن الحسين بن ابي الحسن ، وحفيده حمزة بن المحسن ،
وابو المعالي بن علي بن عبد الرحمن .

[نقباء] البصرة هم جماعة منهم ابوالحسن احمد بن القاسم بن محمد
الذي كان من ولد عبدالله رأس المذري ، و ابوالحسن محمد بن الحسن بن احمد
ابن علي ، و ابو محمد جعفر كما في (لب) ص ٢٧٩ س ٥ ، و ابو محمد الحسن بن ابي القاسم
علي الحسيني هو وابوه كما في ص ٢٨٩ س ١ ، و احمد بن شمس الدين محمد الحسيني
كما في ص ٢٧٢ س آخر ، و احمد بن محمد بن علي بن الحسين الخطيب ، والحسن
ابن ابي تغلب هبة الله ، و الحسن بن محمد بن الحسن كما في ص ٢٧٢ س آخر ،
والحسين بن احمد بن محمد بن علي ، و مجد الدين محمد ابوالغنائم واخوه فيخر الدين ،
و مجد الدين ابوالقاسم علي كما في ص ٢٥٩ س ١٤ ، و محمد بن ابي الغنائم محمد
الحسيني كما في ص ٢٥٩ س ١٦ ، و محمد بن علي بن ابي زيد الحسني كما في ص ١٧٧
س ٦ ، و محمد تقى بن احمد بن محمد ، و حفيده ناصر بن احمد ابوالعز .

« نقباء » البطائح هم جماعة منهم ابوالحسن علي بن محمد بن جعفر العلوي
(لب) ص ٣٥٧ س ٤ ، والحسن بن علي بن الحسين الحسيني ، و علي بن زيد بن محمد
الاطروش الحسيني كما في ص ٣٠٣ س ٩ ، و عيسى بن يحيى بن القاسم الجعفرى وغيرهم .
[نقباء] بغداد هم جماعة منهم ابوالبركات بن ابي محمد ، و ابوالحسن احمد بن
علي بن محمد « لب » ص ٢٤٥ س ٤ ، و ابو الحسن محمد بن الحسن بن يحيى كما
في ص ٢٧٢ س ٩ ، و ابوالحسن بن جعفر بن محمد ، و ابوالحسن الملقب بابي
قيراط محمد ، و ابوالحسين محمد بن الحسين النسابة كما في ص ٢٧٨ س ١ ،
و ابوطاهر عبدالله بن محمد كما في ص ٣١٥ ، و ابو عبدالله الحسين بن الحسن كما في
ص ٢٥٤ س ١٦ ، و ابو محمد الحسن بن احمد بن القاسم الذي كان من ولد عبدالله رأس

[النفيح] بن المعلى بن لوزان المقتول صحابى هو غير ابن العلاء، وغير ابن مسروح الصحابى (النفيلى) هو محمد بن عبدالله بن سوار بن وراق الراوى عن عبد الغفار بن الحكم (كمال الدين) ط ١ ص ١٥٨ س ١٦.

(النقادة) بالضم ابن عبدالله بن خلف الاسدى الحجازى الراوى عنه سعد صحابى لأبأس به (النقار) مبالغة هو من نقر الخشب و الحجارة هم جماعة منهم الحسن بن داود ، وعبدالله بن طاهر.

(النقاش) بالفتح و شد القاف حرفة يزين ويلون الاشياء يعرف به هو احمد آفندى البدوى حكيم له كتاب مدينة القرآن ويقال فلسفة الاسلام ، وجان بك آفندى وسليم بن خليل و مارون بن الياس ، ومحمد بن بكران ، ومحمد بن الحسن بن محمد البغدادى صاحب تفسير شفاء الصدور (النقاع) بالفتح اناء ينقع فيه الشىء و بشد القاف مبالغة المدعى بما ليس عنده من الفضائل والنقاعة اسم ما نقع فيه الشىء .

[النقباء] بالضم جمع النقيب هو شاهد القوم و ضمينهم وكفيلهم وسيدهم وعريفهم ومنه ان النبى ﷺ كان قد جعل كل من بايعه فى ليلة العقبة نقيباً على قومه وجماعته لىأخذوا عليهم الاسلام ويعرفوهم شرائطه وكان من الشروط الواجبة توفرها فيمن يتولى النقباء ان يكون عليمًا با نساب السادة بطناً بعد بطن و يتولى ديوان المظالم ويوضع الخيرات على المستحقين - فعيّنوا فى كل قطر من الاقطار الاسلامية نقيباً هم جماعة منهم نقباء آبة ابو محمد الحسن بن على ، الحريرى الحسينى اخو احمد ومحمد (لب) ط نجف ص ٣٣٣ س ٣ .

«نقباء» الأبهـر هم جماعة منهم ابو عبدالله رضى الدين محمد بن على بن عرشاه الحسنى وغيره (نقباء) الأرجان هم جماعة منهم ابو الحسن على بن الحسين بن عبيدالله بن على الباغر ، وابو محمد الحسين بن زيد بن جعفر الموسوى والد ابى جعفر محمد ، وزيد بن محمد ابن القاسم النسابة (لب) ص ٢١١ (نقباء) الأصهبان هم جماعة منهم محمد بن محمد الاقطينى الحسينى كان تقيماً فاضلا كان فى سنة ٧٧٩ .

[نقباء] الأهواز هم جماعة منهم ابو منصور هبة الله بن ابى البركات هو وابوه محمد

- وكل ما به لتنظيف الجسد ☆ وغيره من ميعارف البلد
- واجود القولين ان الامتعة ☆ لم تك مملوكة هذى الامراة
- فلم تكن لها عليها السلطنة ☆ بالبيع والبذل بذات المسكنة
- وانما قام اتفاق معتبر ☆ بانها لا تملك المقر
- ولكن الطعام كالادام ☆ تملك في صبيحة الايام
- فجاز للزوجة نقل النفقة ☆ ببيعها او صرفها في الصدقة
- ولو قد اضطرت باشيء النساء ☆ من غيرها في حكم سكنى والكسا
- وانما للزوجات النفقة ☆ ديناً على بعولة محققة
- فالزوج يقضى نفقات زوجته ☆ بتركه اذ هذه في ذمته
- والاب كالام لينفق ولده ☆ وولد ولد لهما كالحفده
- ولينفق الولد وولداً للولد ☆ والاب والام كجدة وجد
- ولينفق الغنى ذات المسكنة ☆ منهم لاجل فقدهم قوت السنة
- وليس فيهم شرط الاستقامة ☆ وعفة في الدين والسلامة
- ولتك فيهم صفة الحرية ☆ ولا تكن من فرق حربية

[النفل] بالفتح ثم السكون هو الغنيمتة والزيادة والفضل ويقال لولد الولد نافلة ومنه النافلة في الصلوات (النفير) بالفتح ثم الكسر من النفر بالتحريك كالنفور والرهط والقوم جماعة الرجال ليس فيهم امرأة لمدون العشرة من الرجال وغير ذلك كما مر ولقب ابن مجيب الثمالى هو غير والد جبير الصحابى .

(النفيس) بالفتح ثم الكسر المال الكثير والشىء العزيز النادر العظيم ولقب احمد بن ابى القاسم اللخمي المتوفى سنة ٦٠٣ (النفيسى) هو بشر بن ابى بكر الراوى عن ابى بكر بن ابى مريم وعنه عبدالرحمن بن ابراهيم الدمشقى (النفيع) بن الحارث بن كلدة الثقفى ابو بكر الصحابى قيل اسمه مسروح واخوه لامة زياد بن ابى الملعون ونافع هو غير ابن الحارث الهمداني ابى داود السبيعى الكوفى اخى مالك وعطية .

(النفيع) بن رافع الصائغ ابورافع المدنى مولى ابنة عمر تابعى روى عنه ابنه عبدالرحمن

المقرآن جلس للقراءة اكثر من خمسين سنة ، وكان يبتدى في مجلسه بالمقرآن على رواية عاصم ثم يقرأ الكتب . ومن كتبه اعراب القرآن والمقتنع في النحو ورياض النعيم ، وقال الخطيب في تاريخ بغداد ج ٦ ص ١٥٩ واثنى عليه وقال كان صدوقاً وذكر ابن حجر في لسان الميزان ج ١ ص ١٠٩ واطهر فيه تشييعه كما ذكره القمى ره في القابه ج ٣ ص ٢١٧ س آخر ، والياقوت في معجم الادباء ج ١ ص ٢٥٤ وفي الروضات ط ١ ص ٤٣ ، وفي الوفيات ط مصر ج ١ ص ١٠ و ١١ والوجدى فى الدائرة ج ١٠ ص ٣٤٤ وغيرهم فى كتب التراجم والتواريخ والسير وقد مر ذكره فى هذا الكتاب فى ج ٢ [النفقة] بالتحريك اسم من الانفاق تنفقه من الدراهم وغيره - وفى الشرع النفقة ما يتوقف عليه بقاء شىء نحو ما كول وملبوس وسكنى فيتناول ومنها نفقة الزوجة ، والابوين واولاد الصغار وهى واجبة وزاد بعضهم نفقة القرابة ان كانوا من الفقراء والمملوك - وقال العلامة فى التبصرة النفقات اما الزوجة فيجب لها النفقة مع العقد الدائم والتمكين التام مع القدرة ، وان كانت ذمية او امة فان طلقت بائناً او مات الزوج فلا نفقة لها مع عدم الحمل ونقضى مع الفوات ، واما الاقارب فيجب للابوين وان علوا ، والاولاد وان نزلوا خاصة بشرط الفقر والعجز عن التكسب وعلى الاب نفقة الولد فان فقد او عجز فعلى اب الاب وهكذا ، فان فقدوا فعلى الام فان فقدت فأبؤها (وقل صاحب العروة وبالعكس ولو كان الاب والابن موسران فعليهما بالسوية) ثم قال ويجب النفقة للمبهمات فان امتنع اجبر على البيع او الذبح ان كانت مذكاة او الانفاق قال الوكيلى :

- | | | | |
|---|------------------------------|---|----------------------------|
| ☆ | وكونها من حرة او من امة | ☆ | والزوج بالعقد لينفق دائمة |
| ☆ | قولاً وفعلاً فى تمام الامكنة | ☆ | بشرط كون هذه ممكنة |
| ☆ | تمكينها له ولو على القطب | ☆ | ولو دعى الزوجة للوطى وجب |
| ☆ | او سكتت لشهرة محققة | ☆ | فللمتى تنشز ليست نفقة |
| ☆ | شياً على الزوج الى وقت الكبر | ☆ | وما استحققت زوجة حال الصغر |
| ☆ | وزوجها فى كبر او فى الصغر | ☆ | وتستحق النفقات فى الكبر |
| ☆ | هو الطعام والادام والكسا | ☆ | وما على الزوج يكون للنساء |

[النفس] الناطقة لها قوة عاقلة و عاملة وهي مقارنة للمادة في أفعالها يعنى لا تفعل إلا اذا كانت في المادة ولكنهما مجردة عنهما في ذاتها لانها لو كانت مادية - فامالا تنقسم وهو باطل لما هو المشهور في نفي الجزء الذي لا يتمجزى، او تنقسم وهو باطل ايضاً لتعقل البسائط فيلزم انقسامها اذ الحال في احد الجزئين غير الحال في الاخر - وهنا معارضة هي ان النفس لو كانت مجردة لزم ان لاتعقل الماهيات المركبة والتالى باطل فالمقدم مثله - بيان الملازمة ان الماهيات المركبة منقسمة و انقسام الحال يستلزم انقسام المحل، ويمكن ايرادها بطريق النقض - وجوابها ان انقسام الحال انما يستلزم انقسام المحل اذا كان ذلك الانقسام الى الاجزاء المقدارية ، ولانسلم ان الماهيات المركبة التي تعلقها النفس منقسمة الى اجزاء مقدارية (اعلم) ان قدماء الحكماء على ان للحيوانات نفوساً ناطقة مجردة وهو مذهب بعض الحكماء - وقد صرح الشيخ الرئيس في جواب اسئلة بان الفرق بين الانسان والحيوانات في هذا الحكم مشكل.

[النفس] النباتية هي صورة نوعية عديمة الشعور تحفظ تركيب النبات وتصدر عنها النمو في الاطراف والافعال المختلفة بالالات المختلفة كالقوة الغازية ، والنامية والمولدة ، والجاذبة ، والماسكة ، والهاضمة ، والدافعة - وتلك الصور كمال اجسام طبيعية آلى من جهة التولد والنمو والتغذية فقط - وقد اشبعنا الكلام البحث في هذا المقام بالمناسبة في ج ٤ ص ٣٢ في الاديان وفي ص ١٨٩ بعنوان الارواح ، وفي ج ٦ ص ١١٢ وفي ج ٧ ص ٢٨٨ وفي ج ٨ ص ١٣٨ ، وفي ج ٩ ص ٢٤٧ وغير ذلك من مواضعها المناسبة بها - وذكرها الوجدى في الدائرة ج ٧ ص ٣٣٢ و ص ٤٥٦ و ص ٤٦٠ و ص ٤٦٣ وفي كليات ابي البقاء ص ٣٢٧.

(النفط) بالفتح والكسر ثم السكون دهن معدني سريع الاحتراق يتداوى به معروف. [نفطويه] [نفطويه] النحوى هو ابو عبدالله ابراهيم بن محمد بن عرفة بن سليمان الواسطي المولود سنة ٢٤٤ (٢٥٠) والمتوفى سنة ٣٢٣ (٢٢٤) نقل المسعودى في مدح كتاب تاريخه قال بانه محشون من ملاحظة كتب الخاصة مملون من فوائد الشاذة وكان احسن اهل عصره تأليفاً واملحهم تصنيفاً ، وكان طاهر الاخلاق حسن المجالسة حافظ

الحيل المؤدية الى مرادتها هلكت يقيناً وخسرت خسراً مبيهاً.

[النفس] الحيوانية هي كمال الجسم الطبيعي آلى من جهة ادراك الجزئيات الجسمانية والحركة بالارادة ولها قوة مدركة محرّكة - اما المدركة فهي عشر - خمس في الظاهر بالوجدان السمع والبصر والشم والذوق واللمس ، وخمس في الباطن ايضاً بالاستقرا الحس المشترك والخيال والوهم والحافظة والمتصفة ، واما المحركة فهي نوعان باعثة وفاعلة كما مر هنا ، و (النفس) الذليلة هي التي لاتجد الم الهوان ، و (النفس) الشريفة يورث فيها يسير الكلام .

[النفس] الزاكية والزكية قال السيوطى فى الكنز طيران ص ١٠٢ س ٢٢ الفرق بين النفس الزاكية والزكية النفس الزكية هي التي لم تذب ، والنفس الزكية هي التي اذنبت ثم تابت ، وقد يطلق النفس الزكية على شخص يخرج قريباً من خروج القائم عليه السلام كما رواه الصدوق ره فى كمال الدين ط ١ ص ١٩٠ س آخر حيث قال انه لا بد من قتل النفس الزكية قبل خروجه بخمسة عشر ليلة الحديث ، ويطلق على محمد بن عبد الله المحض بن الحسن المثنى ، وعلى ابن ابى الكرام الجعفرى . وعلى حمزة بن الحسن بن عبد الرحمن بن يحيى [النفس] القدسية هي التي لها ملكة استحضار جميع ما يمكن للنوع او قريباً من ذلك على وجه يقينى وهذا نهاية الحدس كما مر هنا بعنوان الناطقة القدسية من كلام على عليه السلام (النفس) اللوامه هي التي تنورت بنور القلب قدر ما شبهت عن الغفلة و كلما صدرت منها سيئة تحكم بها وتلوم عليها و تتوب عنها و تحدث من اعتدال الحركة الارادية للاولى .

[النفس] المطمئنة هي النفس الامنة التي لا يستقرها خوف ولا حزن او المطمئنة الى الحق التي سكنها روح العلم و نلج اليقين فلا يخالجه شك - وبعبارة اخرى ان الخالق تعالى قد ركب فى الانسان ثلاث قوى (احداها) مبدأ ادراك الحقائق وشوق الى النظر فى العواقب و التمييز بين المصالح و المفسدوهي المطمئنة ، ويعبر عنها بالقوة النطقية والعقلية ، والملكية .

القدسية ، والكلمة الالهية - ولكل واحدة من هذه خمس قوى وخاصتان - فالنامية النباتية لها خمس قوى - ماسكة ، وجاذبة ، وهاضمة ، ودافعة ، ومربية ولها خاصتان - الزيادة ، النقصان ، وانبعائها من الكبد وهي اشبه الاشياء بنفس الحيوان - والحيوانية الحسية ولها خمس قوى - سماع ، وبصر ، وشم ، وذوق ، ولمس ولها خاصتان - الرضا والغضب وانبعائها من القلب وهي اشبه الاشياء بنفس السباع - والناطقة القدسية ولها خمس قوى - فكر ، وذكر - وعلم - وحلم ، ونباهة وليس انبعاث وهي اشبه الاشياء بنفس الملائكة - ولها خاصتان - النزاحة ، والحكمة - والكلمة الالهية ولها خمس قوى - بقاء في فناء ، ونعيم في شقاء ، وعز في ذل ، وفقر في غناء ، وصبر في بلاء ولها خاصتان - الحلم ، والكرم وهذه التي مبدؤها من الله تعالى واليه تعود لقوله (ونفخنا فيه من روحنا) واما عودها فلقوله (يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية) والعقل وسط الكل لكيلا يقول احدكم شيئاً من الخير والشر الا لقياس معقول - ولنذكر مزيد بحث وهو ان (نفس الامر) معناه موجود في حد ذاته ومعنى ذلك ان وجوده ليس باعتبار معتبر و فرض فارض بل هو موجود سواء فرض العقل موجوداً او معدوماً - والوجودات ذهنية كانت او خارجية لها تحقيقات و ظهورات ، و نفس الامر مبنى عن التحقيق والذهن و الخارج مظهر ان له فظهر ان نفس الامر وراء الذهن والخارج و تحقيق ذلك دونه خرط القتاد .

[النفس] الانسانية على ما حققه بعض المتبحرين واقعة بين القوة الشهوانية ، والقوة العاقلة فبالاولى يحرص على تناول اللذات البدنية البهيمية كالغذا والفساد والتغالب وسائر اللذات العاجلة الفانية ، وبالاخري يحرص على تناول العلوم الحقيقية والنخال الحميدة المؤدية الى السعادة الباقية ابدا لا بدين الى هاتين القوتين اشار الله تعالى بقوله (وهديناك النجدين) وقوله (انا هديناه السبيل اما شاكر او اما كفوراً) فان جعلت ايها الانسان الشهوة من قاده للعقل فقد فزت فوزاً عظيماً ، و ان هديت صراطاً مستقيماً ، وان سلطت الشهوة على العقل وجعلته منقاداً لها ساعياً في استنباط

خرجت روحه فانقلب المجلس ضحكاً .

وقيل النفس جائت لمعان الدم كما يقال سئلت نفسه اى دمه ، والروح كما يقال خرجت نفسه اى روحه والعين يقال فلان نفس اى عين وغير ذلك من المعانى ولها خمس مراتب باعتبار صفاتها المذكورة فى ذكر الحكيم (الاولى) النفس الامارة بالسوء عن الهوى وهو اتباع الشهوات قال الشاعر :

ويحك يا نفس دعى . ما عشت ظل الطمع ☆ وارض بما جرى به . حكم القضاء واقنعى
اياك والميل الى . شيطانك المبتدعى ☆ واقصدى واقصرى . كى ترئوى وتشبعى
ابن السلاطين الاولى . من تبع وحمير ☆ شادوا الحصوق فون كل . لم يبق من ديارهم
غير رسوم خشع . كفا بذاك واعظاً ☆ وزاجر آمن يعى . حسبك يا نفس اقبلى
وقيل هى التى تمشى على وجهها تابعة لهواها ، واذا تابعت القوة الشهوية سميت بهيمية ، واذا تابعت الغضبية سميت سبعية ، وان جعلت رذائل الاخلاق لها ملكة سميت شيطانية ، وسمى الله تعالى هذه الجملة فى التنزيل نفساً امارة بالسوء وان كانت رذائلها ثابتة .

وان لم تكن ثابتة بل تكون مائلة الى الشر تارة والى الخير اخرى وتندم على الشر وتلوم عليه سماها لوامة ، وان كانت منقادة للعقل العمل سماها مطمئنة والمعين على هذه المتابعات قطع العلاقة البدنية . وقال بعضهم النفس الامارة هى التى تميل الطبيعية البدنية وتأمر باللذات والشهوات الحسية وتجذب القلب الى الجهة السفلية فهى ماوى الشرور القبيحة ومنبع الاخلاق الذميمة قال الشاعر :

اذا شئت ان تحيى فمت عن علائق ☆ من الحس خمس ثم عن مدركاتها
وقابل بعين النفس مرآة عقلها ☆ فتلك حياة النفس بعد مماتها
وفى قول على عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه اقوال (منها) انه كما لا يمكن
التوصل الى معرفة النفس لا يمكن التوصل الى معرفة الرب ، و عن كميل قال قلت يا
امير المؤمنين اريد ان عرفنى نفسى قال عليه السلام يا كميل اى نفس تريد قلت يا مولاي هل هى
الانفس واحدة فقال عليه السلام انما هى اربع - النامية النباتية ، والحيوانية الحسية ، والناطقية

الكلى ، والنوم هو الانقطاع الناقص ولهذا قالوا ان الله تعالى جعل تعلق النفس اى الروح على ثلاثة انواع (احدها) ان يلمع ضوءها على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه - وهذا هو اليقظة (وثانيها) ان ينقطع ضوءها عن ظاهر البدن دون باطنه وهو النوم (وثالثها) ان ينقطع ضوءها بالكلىة وهو الموت قال الشاعر :

كفى النفس موت عند نوم حياتنا ☆ مع الروح تبقى اخر العمر فى الهنا
وكم مودة للنفس والنفس حية ☆ حياة لها موت اذا رحلت من هنا
فالنفس تطمع والاسباب عاجزة «وله» والنفس تهلك بين اليأس والطمع

قيل النفوس جواهر روحانية ليست بجسم ولا جسمانية لادخاله البدن ولا خارجه عنه لها تعلق بالاجساد كتعلق العاشق بالمعشوق واليه ذهب الغزالي و سئل بعض اصحاب المجلس عن الروح والنفس فقال الروح هو الريح ، والنفس هى النفس (بالتحريك) فقال له السائل فحينئذ اذا يتنفس الانسان خرجت نفسه ، واذا شرط

→ نكت الارض بالكف ☆ و ابدت لها سرى
فمهما تثبت الارض ☆ فذاك الثبت من بذر
ادبت نفسى فما وجدت لها (وله) بغير تقوى الاله من ادب
فى كل حالاتها وان قصرت ☆ افضل من صمتها عن الكذب
وغيبة الناس ان غيبتهم ☆ حرمها ذوالجلال فى الكتب
ان كان من فضة كلامك يا ☆ نفس ان السكوت من ذهب

وفى اصطلاح الفقهاء نفس الامر معناه موجود فى حد ذاته ومعنى ذلك ان وجوده ليس باعتبار معتبر و فرض فارض بل هو موجود سواء فرضه العقل موجوداً او معدوماً ، والموجود ايضاً سواء فرضه العقل موجوداً على هذا المنحو او على خلافه والموجودات ذهنية كانت او خارجيه لها تحقيقات و ظهورات - و نفس الامر مبنى عن التحقيق - والذهن والخارج مظهران له فظهر ان نفس الامر و راء الذهن و الخارج و تحقيق ذلك دونه خرط القتاد.

على الجسم الصنوبرى لانه محل الروح عند المتكلمين ، والنفس الحيوانية التى هى حقيقة الروح شىء استأثر الله بعلمه ولم يطلع عليها احداً من خلقه ، وقيل انها جسم لطيف مشتبك بالبدن كاشتباك الماء بالعود الاخضر - وعن على عليه السلام قال الروح فى الجسد كالمعنى فى اللفظ وقيل هى الجوهر البخارى اللطيف الذى هو منشأ الحيوية والحرواحركة الارادية ، وهو جوهر مشرق للبدن وعند الموت ينقطع ضوؤه عن ظاهر البدن وباطنه بخلاف النوم فان ضوؤه ينقطع عن ظاهر البدن دون باطنه - فالموت والنوم متفقان فى الجنس وهو الانقطاع ومختلفان بان الموت هو الانقطاع

→ وقيل ويحك لا تحقر نفسك فالتائب حبيب، والمنكسر صحيح - اقرارك بالفلاس عين الغنى ، وتمكيس رأسك بالندم هو الرفة ، واعتراك بالخطاء عين الاصابة عرضت سلعة العبودية فى سوق البيع فبذلت الملائك فقد ، ونحن نسبح بحمدك فقل (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا) وفى الديوان المنسوب الى على عليه السلام قال :

- | | | |
|--------------------------------|-------|-------------------------------|
| النفس تبكى على الدنيا وقد علمت | ☆ | ان السلامة فيها ترك ما فيها |
| لادار للمرء بعد الموت يسكنها | ☆ | الا التى كان قبل الموت ياتىها |
| فان بناها بخير طاب مسكنها | ☆ | وان بناها بشر خاب ثاويها |
| اين الملوك التى كانت مسلطة | ☆ | حتى سقا بكأس الموت ساقمها |
| لكل نفس وان كانت على وجل | ☆ | من المنية آمال يقويها |
| فالمرء يبسطها والدهر يقبضها | ☆ | والنفس ينشرها والموت يطويها |
| اموالنا لذوى الميراث نجمعها | ☆ | ودورنا لخراب الدهر تبنيها |
| كم من مدائن فى الافاق قد بنيت | ☆ | امست خراباً ودان الموت اهليها |
| يا نفس قومي فقد قام الورى | «وله» | ان ينم الناس فذو العرش يرى |
| وانت يا عين دعى عنى الكرى | ☆ | عند الصباح يحمد القوم السرى |
| وفى النفس لبانات | «وله» | اذا ضاق لها صدرى ← |

[نفاضة] بالفتح ثم السكون مدينة بافريقية منها احمد بن غنيم بن سالم (جم) «نفاضة» بالفتح ثم السكون مدينة بالمغرب بالاندلس ، والنفاضة بالكسر قبيلة كبيرة منها بنوعميرة ، و بنو ملجان ومنهم عبدالله بن ابي زيد المالكي ، و احمد بن علي بن عبدالرحمن الاندلسي ، ومحمد بن سليمان ، وعبدالغفور بن عبدالله المتوفى سنة ٥٣٩ هـ [النفس] بالفتح ثم السكون مذكوران اريد به الشخص ، ومؤنث ان اريد بها الروح وهي ذات الشيء وحقيقته وعينه وبهذا تطلق على الله سبحانه وتعالى (١) وتطلق

(١) وفي الحديث عن الصادق عليه السلام قال من ملك نفسه اذا رغب ، واذا رهب ، واذا اشتهى ، واذا غضب ، واذا رضى حرم الله تعالى جسده على النار كما في مجالس الصدوقه ص ١٩٨ س ١٥- وفي حديث آخر قال عليه السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه- وقال بعض العارفين وقد ثبت الادلة القاطعة ان النفوس هي الارواح التي بها الحياة وانها الخلق الاول لقول النبي صلى الله عليه وسلم اول من ابدع الله تعالى هي النفوس القدسية المطهرة فانطقها بتوحيده ، وخلق بعد ذلك سائر خلقه وانها خلقت للبقاء ولم تخلق للفناء لقوله صلى الله عليه وسلم ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الى دار وانها في الارض غريبة وفي الابدان مسجونة

وفي حديث آخر النفس كالعدو بين جنبيك ، واقل ما تفعل النفس معك انها تمزق العمر بفك التبذير والبطالة . واخذ معها في بيت الفكر سويعه ثم انظر هل هي معك او عليك ثم عاملها بما تعامل به واحداً منهما قال الشاعر:

- | | | |
|------------------------------|---|-----------------------------|
| يا نفس ماهي الا صبرا يام | ☆ | كأن مدتها اضغاث احلام |
| يا نفس جوزي عن الدنيا ولذتها | ☆ | وخل عنها فان العيش قدام |
| وكانت النفس اذا ماتت بغصتها | ☆ | فعند ذلك عادت روحها فيها |
| وما شيء اذا حاز انبساطاً | ☆ | وجدت منه في انقباض |
| قريب منك تمسكه بكف | ☆ | و تبصره باحداق مراض |
| قبيل الفجر يشرع في ارتفاع | ☆ | وبعد العصر يشرع في انخفاض ← |

- والنفس لم يكن مس الرجل ☆ كعكسه في دبر اوفى قبل
 فالمس في حال النفاس من دما ☆ كحال حيض منعه عليهما
 ومجملاً حكم على الحائض مر ☆ مفصلاً على نفاس استقر
 وانه وجوب او اباحة ☆ اوندب او حرمة او كراهة

[النفاق] لقب الامام السادس جعفر بن محمد عليه السلام «كمال الدين» ط ١ ص ١٦٦

(النفاق) بالكسر فعل المنافق الذي يصهر الايمان ويتصنع بالاسلام، وبعبارة اخرى النفاق اظهار الايمان باللسان وكتمان الكفر في القلب - وقيل النفاق الشرعي هو ان يبطن الكفر ويظهر الاسلام . والنفاق العرفي ان يكون سره خلاف علنه (النفت) بالفتح ثم السكون هو نفخ معه شيء من الريق وقد يستعمل بمعنى النفخ المطلق فمن الاول النفاثات في العقد، ومن الثاني حديث اي جبرئيل نفث في روعي.

(النفخ) بالفتح ثم السكون هبوب ريح الطيب والضرب بالرجل يقال نفخت الناقة اذا ضربت برجلها .

(النفخ) بالفتح ثم السكون هو اخراج النفس من الفم والنفخ في الصور يوم القيامة قدم في ج ١٦ ص ٢٨٠ بعنوان الحشر وفي ج ٢٠ ص ٢٣٠ الصور وفي ج ٢٤ ص ١١٦ بعنوان القيامة وفي الحديث نهى عليه السلام عن النفخ في الشراب وعلل بانه يبدر من ريقه فيقع في الاناء فربما شرب من بعده غيره فيتأذى منه، وقال النفخ في الطعام يذهب بالبركة وفي حديث آخر قال يكره ثلاث نفخات - في موضع السجود، وعلى الرقي، وعلى الطعام الحار والملمة غير خفية (النفد) بالكسر ثم الفتح بمعنى الفراغ [النفير] بالتحريك يطلق على الثلاثة الى التسعة وقيل الى العشرة ولا يستعمل الا في الرجال دون النساء الا اولت بالنفس او الانسان قال الله تعالى (اكثر نفيراً) اي اكثر عدداً وقوله تعالى في آخر البرائة (ولولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون) قد مر بعنوان العلم انظر في التفاسير وفي الحديث تكرر ذكر النفير قيل هم عدة رجال ولا يقال عدة نفر في مازاد على العشرة .

ورع فقيه عالم (كافي والمرأة) ج ١ ص ٢٣١ .

[نعيم] القضاء امامى حسن (كافي والمرأة) ج ٤ ص ٤٣٦ حديث ٥٥٨ روى
عن ابي جعفر عليه السلام (نعيم) بن قنبل الرياحى الراوى عن ابي ذر تابعى لابأس به
هو غير ابن مسعود الاشجعى (نعيم) بن مقرن المزنى اخو النعمان صحابى هو غير ابن
مورع البصرى ، وغير ابن ميسرة النحوى (نعيم) بن هزال الصحابى المدنى الراوى
عنه ابنه يزيد هو غير ابن همار القطفانى الصحابى .

[نعيم] بن الهيصم بالصاد المهملة قبل الميم هو ابو محمد الهروى المتوفى
سنة ٢٢٨ عامى صدقه ابن معين (نعيم) بن يزيد الراوى عن على عليه السلام تابعى لابأس
به هو غير ابن يعقوب الكوفى الراوى عن ابي اسحاق (النعيمى) هو محمد بن احمد
ابو عبد الله الشاذلى الامامى الثقة هو غير محمد بن احمد ابى المظفر .

(النعغف) بالتحريك هو الدود الذى يكون فى انف الابل والغنم (حياة الحيوان)
(نغيا) بالكسر كوزة بن البصرة و واسط ، و قرية بانبار منها احمد بن اسراييل
« النفاس » بالكسر ولادة المرأة اذا وضعت فهى نفساء والولد منقوس وفى الحديث
المنقوس لا يرث شيئاً حتى يصبح ، وفى حديث آخر قال اذا ماتت المرأة فى النفاس
لم ينسرها ديوان يوم القيامة كما ذكره الطريحي ره فى المجمع فى مادة نفس
وفى مادة دون قال الوكيلى :

- | | | |
|---------------------------|---|----------------------------|
| دم النفاس ما يجىء من رحم | ☆ | والدم قبل الوضع منه ما علم |
| وليك بعداً او مصاحب الولد | ☆ | ان نقص الخلقه او تم الجسد |
| ولو بوضع مضفة او الدم | ☆ | لكونها مبدأ نشو الادمى |
| والدم قبل الوضع منهن هنا | ☆ | يكون حياً حيث كان ممكناً |
| وحيث لا يمكن فالحيض تدع | ☆ | فالدم لاستحاضة فيمتبع |
| ولا يكون للاقل منه حد | ☆ | اكثره كاكثر الحيض ورد |
| فقد تكون للنفاس العشرة | ☆ | ودونها والعادة المقررة |
| وان بعد قطع نفس النفساء | ☆ | يلتزم الغسل كحائض النساء |

غير نعمة الله بن علي بن احمد العاملی .

[نعيم] بالضم ثم الفتح ابن ابراهيم الراوى عن عباد بن كثير وعنه الحسن بن محبوب امامى لأبأس به «نعيم» بن ابي هند النعمان بن اشيم الاشجعي الكوفي الراوى عن ابيه صحابى توفى سنة ١١٠ لأبأس به (نعيم) بن اوس اخو تميم الدارى صحابى، هو غير ابن بدر الصحابى، وغير البصرى الراوى عن الصادق عليه السلام .

[نعيم] بن تمام عامى هو غير ابن حازم الشاعر . وغير ابن خارجة او ابن دجاجة الراوى عن على عليه السلام «نعيم» بن حكيم المدائنى اخو عبد الملك عامى وثقه ابن معين مات سنة ١٤٨ هو غير ابن حماد الحنفى «نعيم» بن حماد بن محمد بن عيسى الخزاعى الدينورى المتوفى سنة ٣٠٩ عامى قدم بغداد وحدث بها .

«نعيم» بن حماد بن معاوية بن الحارث ابو عبدالله المروزى المتوفى سنة ٢٢٨ عامى وثقه ابن معين «نعيم» بن حنظلة قيل هو النعمان بن ميسرة التابعى الذى وثقه العجلي هو غير ابن ربيعة الازدى «نعيم» بن ربيعة بن كعب صحابى هو غير ابن زياد الانمارى الشامى التابعى الراوى عن بلال المؤذن .

«نعيم» بن زيد هو احد وفد تميم الدارى صحابى هو غير ابن سالم التابعى الراوى عن انس بن سلامة او ابن سلام او سلمان صحابى از دى هو غير ابن سعد الصحابى «به»
 » بن صالح الطبرى الراوى عن الرضا عليه السلام وعنه دارم بن قبيصة (خصال) ج ٢
 » بن ضمضم عامى هو غير ابن طريف اخى معروف ، وغير ابن عبد الحميد الواسطى
 » بن عبد الرحمن البصرى صحابى هو غير ابن عبد كلال وغير ابن عبدالله الراوى عن الصادق
 » بن عبدالله بن اسيد القرشى العدوى صحابى اسلم قديماً حسن يعرف بابن نحام
 » بن عبدالله الشامى الكاتب عامى هو غير ابن عبدالله المجمر ابو عبدالله المدنى
 روى عنه ابنه محمد «نعيم» عجلان امامى ثقة كان من اصحاب الحسين عليه السلام شهد
 معه الطف هو غير ابن عمر القديدى .

«نعيم» بن عمرو الحنفى هو غير ابن عمرو الكلبى ، وغير ابن عمرو بن مالك الصحابى الراوى عنه ابنه خزامة (نعيم) القاوسى امامى ثقة كان من خواص الكاظم

اذا تم امر دنى نقصه ☆ توقع زوالا اذا قيل تم
وكم قد ردب في غفلة ☆ فلم يشعر الناس حتى هجم

[نعمة] بن عبدالله او ابن عبدالرحمن الراوى عن ابيه وعنه عبدالله بن مروان
عامى (ن) (نعمة الله) بن احمد بن محمد بن خاتون العاملى العينائى امامى فاضل
كان من تلامذة الشيخ على الكركى .

(نعمة الله) الجزائرى الموسوى بن السيد عبدالله بن محمد بن الحسين بن
احمد بن محمود غياث الدين ابن مجد الدين ابن نور الدين ابن سعد الله بن عيسى
ابن موسى بن عبدالله بن موسى الكاظم عليه السلام المولود سنة ١٠٥٠ فى بلاد الجزائر
فى اطراف شط العرب والمتوفى سنة ١١١٢ بعد وفاة المجلسى ره بسنتين ليلة الجمعة
فى ٢٣ شوال هومن اعظم تلامذته وخواصه لا يفارقه ليلا ونهاراً وكان ممن يستمعين
فى تأليف البحار وشرح الكافى نقل عنه صاحب الروضات ط ١ ص ٢٢٠ فى حرف النون
وفى ط ٢ ص ٢٢٨ وجدت فى بعض اجازاته هو يقول صرت من شدة التقرب الى المجلسى
كأحد من اهل دوره وطال مقامى لديه وكنت قد رأيت منه فى هذه المدة آثار العظمة
والجلالة والتزين بانواع ما يكون فى الدنيا من اثواب التجمل بالجلال حتى ظهر لى
ان سراويل جواريه وامائه الموكلات بامر مطابخه الى آخر ما ذكرنا فى ج ٢٤ ص ٨٦
فى ذيل ترجمة المجلسى ره له مؤلفات مليحة فى السير والاداب والنصيحة ونوادير
غريبة فى الغاية (منها) شرحه على التهذيب الشيخ الطوسى ، وانوار النعمانية ،
وفروق اللغات وغير ذلك من المؤلفات والتفصيل فى الروضات وكتابتنا فى احوال السادات
ابوه واجداده واخواه السيد فرج الله ونجم الدين جد آل ناجى واحفاده ابوطالب ،
وعبدالله ومحمد بنو نور الدين بن نعمة الله ، ومنهم السيد عبداللطيف خان بن ابى طالب بن
نور الدين وغيرهم المتفرقون فى الاهواز والتستر والتجف لا تحصى عددهم .

« نعمة الله » بن الحسين العاملى الامامى المتوفى سنة ١٩٦ ثقة امامى قرء على
جماعة من العرب والعجم (نعمة الله) الحلى هو احد تلامذة الشيخ على الكركى وهو

نعمة الله على احد الاعظمت عليه مؤنة الناس ، وقال النعم وحشية فامسكوها بالشكر ،
وفى حديث آخر قال للراوى نعمك و حشية فقيدها بالمعروف قال ما انعم الله على
عبد نعمة فلم يحتمل مؤنة الناس الا عرض تلك النعمة للزوال قال الشاعر .

اذا كان شكرى نعمة الله نعمة ☆ على له فى مثلها يجب الشكر
فكيف بلوغ الشكر الا فضلته ☆ وان طالت الايام واتسع العمر
اذا مس بالسراء عم سرورها ☆ وان مس بالضراء اعقبها الاجر
وما منهما الا له فيه نعمة ☆ تضيق بها الاوهام والبر والبحر

وقال ^{عليه السلام} نعمت العطية ونعمت الهدية كلمة حكمة تسمعها فتنطوى عليها
ثم تحملها على اخ لك مسلم تعلمها اياه ، وقال النعمة من الله على عبده مجهولة فاذا
فقدت عرفت ، وقال من لم يشكر الله على النعمة فقد استدعى زوالها ، وقال اذا كانت
النعمة وسيمة فاجعل الشكر بها تميمة ، وقال داود ^{عليه السلام} اللهم كيف اشكر لك وانالاطيق
الشكر الا بنعمتك واوحى اليه يا داود الست تعلم ان الذى بك من النعم منى قال بلى
يارب قال فانى اقتصر على ذلك منه منك شكراً ، وقال موسى ^{عليه السلام} يارب دننى على
اخفى نعمتك فقال النفسان تدخل احدهما وهو بارد وتخرج الآخر وهو حار فلولاهما
لفسد عيشك وهل تبلغ قيمة نفس منهما ، وقال اصطناع الكفور اضاعة للنعمة فعليك
بارتياادالموضع قبل اقدام على العمل ، وقيل لرجل هل تعرف نعمة لا يحسد عليها صاحبها
قال نعم التواضع ، وقيل وهل تعرف بلاءاً لا يرحم صاحبه قال نعم العجب ، وقيل
كفر نعمة تؤم وفى الديوان قال :

اذا كنت فى نعمة فارعها ☆ فان المعاصى تزيل النعم
وحافظ عليها بشكر الاله ☆ فان الا له شديد النقم
فاين القرون ومن حولهم ☆ نفا نوا جميعاً وربى الحكيم
وكن موسراً شئت او معسراً ☆ فما تقطع العيش الا بهم
حلاوة دنياك مسمومه ☆ فلا تاكل الشهد الا بسم
محامد دنياك مذمومة ☆ فلا تكسب الحمد لا بدم

والورع وبئس القرين الطمع وقال عليه السلام.

نعم الزاد حسن العمل ، ونعم زاد المعاد الاحسان الى العباد ، ونعم السلاح
الدعاء ، ونعم السياسة الرفق ، و نعم شافع المذنب الاقرار ، ونعم الشفيح الاعتذار
ونعم الشيمة حسن الخلق و السكينة و الوقار ، ونعم صارف الشهوات غض الابصار ،
ونعم الصهر القبر ، ونعم طارد الشك اليقين ، ونعم طارد الهم الاتكال على القدر والرضا
بالقضاء ، ونعم الطاعة الانقياد والخضوع . ونعم الطهور التراب ، ونعم الظهير الصبر .
وقال عليه السلام نعم العبادة العزلة والسجود و الركوع والخشية ، ونعم عون الامل الطمع ،
ونعم عون الدعاء الخشوع ، ونعم عون الشيطان اتباع الهوى ، ونعم عون العبادة السهر ،
ونعم العون المظاهرة ، ونعم العون على اسرار النفس وكسر عاداتها الجوع ، ونعم عون
العمل قصر الامل ، ونعم عون المعاصي الشبع ، ونعم عون الورع القنوع وقال عليه السلام
نعم قرين الامانة الوفاء ، و نعم قرين الايمان الحياء و الرضا . ونعم قرين
التقوى الورع ، ونعم قرين الحلم الصمت ، ونعم القرين الدين ، ونعم قرين السخاء
الحياء ، ونعم قرين الصدق الوفاء ، ونعم قرين العقل الادب ، ونعم قرين العلم الحلم
ونعم الكنز الطاعة ، ونعم المرء الرؤف ، ونعم المظاهرة المشاورة ، ونعم المعونة
الصبر على البلاء ، ونعم النسب حسن الادب ، ونعم الورع غض الطرف ، ونعم وزير
الايمان العلم ، ونعم وزير العلم الحلم ، ونعم الوسيلة الاستغفار والطاعة ، ونعم الهدية الموعدة
« النعمة » بالفتح ثم السكون اسم المرة و التمتع والتنعم و الهيئة من النعيم
ونعمة العيش رغبة .

[النعمة] بالكسر ثم السكون الصنيعة والمنة وما انعم عليك به من رزق وغيره
والحال التي يستلذها الانسان - وقيل النعمة ما قصد به الاحسان والنفع وفي الحديث
قال عليه السلام من تظاهرت عليه النعم فليقل الحمد لله رب العالمين ، وفي ربيع الابرار
باب ٨٦ قال انى النبى عليه السلام رجل وهو يقول اللهم انى استلكت تمام النعمة فقام عليه السلام
عليه فقال وهل تدري ما تمام النعمة قال يارسول الله دعوة دعوتها اريد بها الخير قال
عليه السلام فان تمام النعمة الفوز من النار ودخول الجنة ، وفي حديث آخر قال ما عظمت

القبيلة على قول فمات (م) ج ٩ ص ١٠ (النعمان) بن المنذر بن الحارث امير بادية الشام قبيل الاسلام مات سنة ٢٥ م « ج ٩ ص ١٠ » النعمان « بن المنذر الدمشقي ابو الوزير متكلم يدعوا الناس الى مذهب القول بالقدر في سنة ١٣٢ (يب)
[النعمان] بن موسى بن سليمان عامي هو غير ابن نعيم ابى الطيب القاضي
الواسطي المتوفى سنة ٣١٥ (خ) ج ١٣ .

[النعمان] بن هارون ابو القاسم الشيباني البلدي عامي يعرف بابن ابى
الداهات (خ) ج ١٣ ص ٤٢٣ « النعمان » بن يزيد بن شرحبيل الكندي ذوالنمرق
خال الاشعث بن قيس صحابي له وفادة هو غير ابن يعفر .
[النعمان] بالفتح وادبقرب الفرات بقرب الكوفة وبلد بالحجاز والنعمانية
بضم النون بليدة بين واسط وبغداد واهلها شيعة غالية ، وقرية بمصر منها الشبلي الهندي
المتوفى سنة ١٣٢٣ ، وعبد العزيز السطري ، ومحمد بن ابراهيم بن جعفر ابو عبد الله
النعماني كان من مشاهير تلامذة الكليني ، ومزيد بن علي الشاعر ، وموسى بن
يوسف الايوبي النعماني .

[نعم] بالكسر حرف تصديق مخبر بعد قول القائل قام زيد ، و اعلام مستخبر
بعد قوله اقام زيد ، ووعد طالب بعد قوله افعل اولا تفعل - و مافي معناهما نحو هالا
تفعل وهالام تفعل ، و اذا وقعت بعد النفي الداخلى عليه حرف الاستفهام كانت بمنزلة بلى بعد
النفي اعنى التصريف الاثبات وذلك لان النفي اذا دخل عليه حرف الاستفهام للانكار
او التقرير ينقلب اثباتاً ونعم وبئس هما فعلان للمدح والذم بعد ما نقلنا عن اصلهما
قدم في ج ٢٧ ص ١٧٠ بالنظم في المدح وعن علي عليه السلام قال في كلمات قصاره .

[نعم] الادام الجوع ، ونعم الاستظهار المشاورة ، ونعم الاعتماد العمل للمعاد
ونعم الايمان جميل الخلق ، ونعم البركة سعة الرزق ، ونعم الحاجز عن المعاصي الخوف
ونعم الحزم الاستظهار ، ونعم الحسب حسن الخلق ، ونعم الحظ القناعة ، ونعم الخليفة
الرفق والقناعة والوفاء ، ونعم الدلالة حسن السمات ، ونعم دليل الايمان العلم ، ونعم
الدليل الحق ، ونعم الدواء الاجل ، ونعم الذخر المعروف ، ونعم الرفيق الرفق

[النعمان] بن عمار العجلي الكوفي امامي حسن كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن عمرو الجعفي الكوفي (النعمان) بن عمرو بن خلدة البياضي صحابي هو غير ابن عمرو والنجاري ، وغير النعمان الغساني الشاعر .

(النعمان) بن غصن البلوي هو ابن عصر المقدم ذكره وهو غير النعمان الغفاري التابعي (جيل) (النعمان) بن قتادة بن ربيعي عامل على عليه السلام على مكة حسن هو غير ابن قوقل ، وغير ابن قيس الصحابي (النعمان) بن قراد الراوي عنه ابنه على تابعي هو غير ابن مالك بن ثعلبة وهو ابن قوقل المقدم هنا .

[النعمان] بن مالك بن عامر بن عائذ الاوسي الراوي عنه ابنه سويد صحابي شهد احداً لابس به (النعمان) بن مجاشع الدارمي كان من كبار الفرسان في الجاهلية وكان ينعت بالجرار (م) ج ٩ ص ٨ (النعمان) بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون ابو حنيفة المصري المغربي المتوفى سنة ٣٤٣ بمصر هو واحد الائمة الفضلاء قيل كان مالكيّاً ثم انتقل الى مذهب الامامية له مؤلفات كثيرة المذكورة في الوفيات ج ٢ ومن تخيل بانه غير المصري وعنوانه بعنوان آخر وذكر جد والده حيوان بدل حيون لوجه له وابوه عمر مات سنة ١٠٤ كما مر ذكره وابناه ابو الحسن على القاضي بمصر هو والد الحسين وابنه الاخر ابو عبدالله محمد الذي من شعره :

يا ممشبه البدر بدر السماء ✨ لسبع وخمس مضت واثنين

ويا كامل الحسن في نعمته ✨ شغلت فوادى واسهرت عيني

[النعمان] بن مرة الانصاري الزرقى المدني تابعي روى عن علي عليه السلام وثقه النسائي (يب) «النعمان» بن المعبد بن هوزة الانصاري الحجازي الراوي عن ابيه وعنه ابنه عبدالرحمن لابس به (النعمان) بن مقرن كميحدث قيل هو ابن عمرو بن مقرن ابو عمرو المزني صحابي قتل بنهاوند على فرسخ سنة ٢١ ودفن بها مع عمرو بن معد يكرب وجماعة من المسلمين .

[النعمان] بن المنذر الثالث ابن المنذر الرابع ابن المنذر بن امرء القيس ابو قابوس اللحمي هو اشهر ملوك الحيرة في الجاهلية القاه كسرى ابرويز تحت ارجل

على فقال ان اعطيتنى كفيلا ان لا تمسخ قد ابعثك فبهت ابو حنيفة قال ولما مات جعفر بن محمد، التقى هو وابو حنيفة فقال له ابو حنيفة اما امامك فقدمت فقال له مؤمن الطاق واما امامك فمن المنظرين الى يوم الوقف المعلوم ، وعن الثوري قال ابو حنيفة ضال مضل وابو يوسف فاسق من الفساق ، وعن الشافعي قال نظرت في كتب اصحاب ابى حنيفة فعددت ثمانين ورقة خلاف الكتاب والسنة كما في ص ٤١٠ وعن ابن حنبل قال ما قول في ابى حنيفة والبعر عندى الاسواء والتفصيل فى تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٣٢٣ (الى) ص ٤٢٣ كما مر فى ج ٤ ص ٨٨ .

[النعمان] بن جزء بن النعمان بن قيس الغطيفى صحابى له وفادة هو غير ابن جمال الجذامى (النعمان) بن حارثة الانصارى صحابى هو غير ابن حميد ابو قدامة الكوفى التابعى (النعمان) بن خلف الخزاعى اخو مالك صحابى هو غير النعمان الرازى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام .

« النعمان » بن راشد الجزرى ابو اسحاق الرقى اخو اسحاق عامى هو غير النعمان بن الزارع وا بن بازية كما مر (النعمان) بن زرعة عامى هو غير ابن زيد الصحابى ، وغير النعمان السبائى الذى قتله الاسود العنسى (النعمان) بن سالم الطائفى تابعى وثقه العامة هو غير ابن سعد الانصارى الكوفى الراوى عن على عليه السلام .

[النعمان] بن سنان الانصارى صحابى هو غير ابن سياره لى بنى سلمة الذى شهد احداً (به) (النعمان) بن شبل الباهلى البصرى عامى هو غير ابن شريك الصحابى . وغير ابن صهيبان التابعى (النعمان) بن عبد الجبار بن عبد الحميد المتوفى سنة ٥٠٠ ويقال له ابن ابى الحارث حنفى (جواهر) .

« النعمان » بن عبد السلام التيمى المتوفى سنة ١٨٣ حنفى هو غير ابن عبد الله وغير ابن عبد عمر والصحابى (النعمان) بن عجلان بن النعمان الانصارى الزرقى الشاعر صحابى كان سيدقومه تزوج زوجة حمزة بعده (النعمان) بن عدى بن نضلة القرشى العدوى صحابى هو غير ابن عصر البلوى المقتول يوم اليمامة .

و قال سلمة بن عمرو القاضي لا رحم الله ابا حنيفة فانه اول من زعم ان القرآن مخلوق وتمثل ابن ابي ليلى بهذه الابيات:

الى شأن المرجئيين ورأيهم ☆ عمر بن ذر وابن قيس الماصر
و عتيبة الدباب لا يرضى به ☆ و ابا حنيفة شيخ سوء كافر

وفي ص ٣٨٧ قال ابو حنيفة لو ادركنى رسول الله ﷺ و ادركنته لاخذ بكثير من قولي فسأله رجل عن مسألة فاجاب فيها فقال له الرجل فما رواية عن عمر بن الخطاب قال ذاك قول شيطان وذكر له قضاء من قضاء عمر او قول من قوله فقال هذا قول شيطان كما في ص ٣٨٨ منه وفي ص ٣٩٥ س ٥ قال رد ابو حنيفة على رسول الله ﷺ اربعمائة حديث او اكثر - وكان استقبل الاثار واستدبرها برايه وعن الثوري والاوزاعي يقولان ما ولد في الاسلام مولود اشأم على هذه الامة من ابي حنيفة قال الشاعر:

ان كنت كاذبة الذي حدثتني ☆ فعليك اثم ابي حنيفة اوزفر
المائلين الى القياس تعمداً ☆ والرغبين عن التمسك بالخبر

و في ص ٣٩٤ س ٣ عن احمد بن النضر عن ابي حمزة السكري قال سمعت ابا حنيفة يقول لو ان ميتامات فدفن ثم احتاج اهله الى الكفن فلهم ان ينبشوه فيمبعوه وفي ص ٣٩٦ س ١٤ قال مالك بن انس كانت فتنة ابي حنيفة اضر على هذه الامة من فتنة ابليس ، و في ص ٤٠٣ س ١ عن محمد بن حماد قال رايت النبي ﷺ في المنام فقلت يا رسول الله ما تقول في النظر في كلام ابي حنيفة واصحابه انظر فيها و اعمل عليها قال لا، لا، لا ثلاث مرات قال الشاعر :

اذا ذوالراي خاصم عن قياس ☆ و جاء ببدعة هنة سخيفة
اتيناه بقول الله فيها ☆ و آيات محبرة شريفة
فكم من فرج محصنة عفيف ☆ احل حرامها بابي حنيفة

وفي ص ٤٠٩ س ٢ كان ابو حنيفة يتهم شيطان و مؤمن الطاق بالرجعة وكان مؤمن الطاق يتهم ابا حنيفة بالتناسخ قال فخرج ابو حنيفة يوماً الى السوق فاستقبله شيطان الطاق ومعه ثوب يريد بيعه فقال له ابو حنيفة اتبيع هذا الثوب الى رجوع

عتميك بن ذوطرة فسمى نفسه النعمان واباه ثابتاً قيل اصله من نسا وترمز ، وقيل من انبار قال الخطيب في تاريخه ج ١٣ ص ٣٢٤ س ١٧ ولد وابوه نصراني وجدته زوطى الكابلى كان مملوكاً كان ابني تيم الله فاعتق - وكان ابو حنيفة وقيل ابو حنيفة خزازا يبيع الخبز دكانه معروف في دار عمرو بن حريث غاية في الشري ليس بالطويل ولا بالقصير رد عليه جماعة كثيرة من كبار اهل السنة في مسألة الايمان والعقائد اسمائهم مذكورة في تاريخ الخطيب ج ١٣ ص ٣٤٩ (منها) سأل عن رجل قال اشهد ان الكعبة حق ولكن لا ادري هي هذه التي بمكة ام لا ، واشهد ان محمداً نبى ولكن لا ادري هو الذى قبره بالمدينة ام لا قال ابو حنيفة هو مؤمن حقاً وكفر بآيتين من كتاب الله تعالى (و يقيمون الصلوة و يوتون الزكاة) و ذلك دين القيمة . (و ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم) وزعم ابو حنيفة ان الايمان لا يزداد ولا ينقص و زعم ان الصلوة ليست من دين الله تعالى وقال ايمان ابى بكر الصديق و ايمان ابليس واحد قال ابليس يارب وقال ابو بكر يارب وكذا قال ايمان آدم و ايمان ابليس واحد - وقيل له ما تقول فى رجل قتل اباه ونكح امه و شرب الخمر فقال مؤمن - قيل لابى يوسف القاضى اكان ابو حنيفة مر جيئاً قال نعم و كان جهماً قال نعم فقال فاين انت معه قال انما كان ابو حنيفة مدرساً فما كان من قوله حسناً فقبلناه فما كان من قوله قبيحاً تركناه عليه ، او قال انما كنا نأتميه بدرسنا الفقه ولم نكن نقله ديننا كما فى (خ) ج ١٣ ص ٣٨٦ وكان يحب علياً وعثمان و يفضل ابابكر و عمر قيل وصفه .

- | | | |
|-------------------------------|---|----------------------------------|
| كنا من الدين قبل اليوم فى سعة | ☆ | حتى ابتلينا باصحاب المقاييس |
| قاموا من السوق اذ قلت مكاسبهم | ☆ | فاستعملوا الرأى عند الفقر والبوس |
| اما العريب فامسوا لاعطاء لهم | ☆ | وفى الموالى علامات المقاييس |
| اذا ما اهل مصر باد هونا | ☆ | «وله» بداهية من الفتيا لطيفة |
| اتيناهم بمقياس صحيح | ☆ | صليب من طراز ابى حنيفة |
| اذا سمع الفقيه بها عواها | ☆ | واثبتها بحبر فى صحيفة |
| وضع القياس ابو حنيفة كله | ☆ | «وله» فأنى باوضح حجة وقياس |

س آخر قال الراوى قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام ان اهل بيتي يأكلون اللحم الماعز ولا يأكلون لحم الضأن ويقولون يهيج المرقة قال عليه السلام لو علم الله عز وجل خيرا من الضأن لفدى به اسماعيل واسحاق *

«النعماني» هو محمد بدر الدين ابو فراس الحلبي صاحب كتاب شرح اسماء اهل بدر واحد (عات) (نعما) بكسر النون والعين وقد تفتح اصله نعم ما فادغم وكسر العين للساكنين وفاعل نعم مستمر فيه وما بمعنى شيئا مفسر للفاعل نصب على التمييز اي نعم الشيء شيئا.
«النعمان» بن ابي خزامة بن النعمان الانصاري الاوسي صحابي قيل هو ابن ابي خيثمة او جزمة (النعمان) بن ابي الدلهات البلدي وقيل هو النعمان بن هارون لابأس به «النعمان» بن ابي شيبه الصنعائي الجندی عامي هو غير ابن ابي شهاب الراوى عن الزهرى (جيل) (النعمان) بن ابي عياش بالتحنانية هو ابوسلمة الانصاري المدني الزرقى عامي وثقه ابن معين (يب) (النعمان) بن ابي فاطمة او فطيمة الانصاري صحابي هو غير ابن احمد بن نعيم الواسطي (خصال) ط ١ ج ٢ ص ٧٢ .

(النعمان) الاحمسي امامي كان من اصحاب الباقر عليه السلام هو غير ابن اشيم الاشجعي الصحابي ابو هند (جنح) (النعمان) بن امرى القيس الاعور الملك الذي بنى الخورنق وملك ٣٠ سنة ثم تدهو وخرج من الملك هو عامل يزد جرد بن سابور على ارض العرب انظر معجم الحموي ج ٣ ص ٤٨٣ س ١٩ .

(النعمان) بن بازية اورازية او دارية صحابي هو غير ابن بزرج الذي ادرك الجاهلية
» بشير (بن سعد) بن نعلبة الخزرجي ابو عبد الله الانصاري صحابي
هو اول مولد ولد في الانصار بعد قدوم النبي صلى الله عليه وآله المدينة ذكره الصدوق في الخصال ط ١ ص ١٨ س ٢ ضعيف انحرف عن امير المؤمنين وابنه ابان قد مر ذكره وبنته عمرة زوجة المختار بن ابي عبيد كما ذكره الطبري في تاريخه ج ٤ ص ٥٧٤ س ٧ .

[النعمان] البلوى هو ابن عصر الاتي ذكره و هو غيره ابن يبيتا الصحابي
[النعمان] بن ثابت ابو حنيفة التيمي الكوفي المولود سنة ٦١ (٧٠) والمتوفى سنة ١٥٠ (١٥٣) والمدفون ببغداد في مقبرة الخيزران معروف وهو ابن ٧٠ سنة كان اسمه

تأكل الشوك و تقتصر عليه وغير ذلك ذكره فيه من العجائب الى ص ٣٦٠ وقال
الوجدى فى الدائرة ج ١٠ ص ٣١٨ لحمها لذيد عند من يأكله ويستخرج منها دهن
يقال انه نافع للامراض الروماتيزية اذا ادهن به.

[النعمة] بالفتح ثم السكون فى اللغة عبارة عن الحلية الظاهرة الداخلة فى
ماهية الشيء وما ساكلها كالانف والاصابع والطول والقصر ونحو ذلك - والفرق بينه و
بين الصفة والصفة عبارة عن العوارض كالقيام والقعود ونحو ذلك - والنعمة يستعمل فيما
يتغير، والصفة تشمل المتغير - وغير المتغير - وقال ثعلب النعمة ما كان خاصا كالاغور
والاعرج فانهما يخصان موضعا من الجسد، والصفة ما كان عاما كالعظيم والكريم - و
عند هؤلاء يوصف الله تعالى ولا ينعمة. والمتكلمون يطلقون النعمة فى صفات الله تعالى
ولا يطلقون الحال لغرض الاضتار بثبوت صفاته ازلا وابدأ وكراهة الاشعار بالحلول -
وقد يعبرون عن الحال بالنعمة وعن الكمال والافعال بالصفة - والنحاة يريدون بالصفة
النعمة وهو اسم الفاعل والمفعول او ما يرجع اليهما من طريق المعنى كمثل وشبهه والنعمة
مع المنعوت شىء واحد مثل والله الرحمن بلا حرف عطف بينهما او التفصيل فى الكتب النحوية
(النعجة) بالفتح ثم السكون هى الانثى من الضأن وقد تطلق على المرأة كما
فى قوله تعالى (ان هذا اخى له تسع و تسعون نعجة ولى نعجة واحدة) وقد مر
بعنوان الضأن والعنز والغنم والمعز قيل اذا اخذ قرن النعجة وقرء عليه ثلاث مرات
(يوم تجد كل نفس ما عملت) الايه و وضع تحت رأس امرأة نائمة من غير ان تعلم
وسألت عن شىء اخبرت به ولا تكاد تكتم شيئا مما تعلم ومرارتها اذا احقرت وخلطت
بزيوت وطلبي بها الحواجب كثرت شعرها وسودته - ولبنها اذا كتب به على قرطاس فلا
تظهر عليه ، فاذا طرح فى الماء ظهرت عليه كتابة بيضاء كما ذكره الدميرى فى حياة
الحيوان طمصر ج ٢ ص ٣٥٩ وفى العلل ط ٢ ص ١٩٩ س ٤ سئل الراوى ما بال الماعز
مفرقة الذنب بادية الحياء والعورة فقال **عنه** لان الماعز عصت نوحاً لما ادخلها
السفينة فدفعها فكسر ذنبها، والنعجة مستورة الحياء والعورة لان النعجة بادرت بالدخول
السفينة فمسح نوح يده على حياها وذنبها فاستوت الالية - وفى الكافى والمرآه ج ٤ ص ٧٢

[النعال] بالكسر من النعل هو الحذاء من جلد كان او من حديد او غيرهما وفي الحديث عن سدير قال دخلت على الصادق عليه السلام و على نعل بيضاء فقال لى ياسدير ماهذه النعل اخذتها على علم فقلت لا والله فقال من دخل السوق قاصداً لشراء نعل بيضاء لم يبلغها حتى يكتب ما لا من حيث لا يحتسب وقال فى حديث آخر و فى نعل الصفراء ثلاث خصال تحد البصر ، و تشد ذكر وتنفى الهم وفى حديث آخر قال فى نعل السوداء ثلاث خصال تضعف البصر، و ترخى الذكر، و تورث الهم كما رواه الصدوق ره فى ثواب الاعمال ط ١ ص ١٤ س ١٧ قال عبد الحميد الهوشيار:

وفى لنعال الصفرة قوة البصر ☆ وهكذا ايضاً نهوض للذكر

كذلك المروى فى الاخبار ☆ عن الرسول وعتره الاطهار

[النعالى] هو ابو الحسن محمد بن طلحة بن محمد بن عثمان الشيعى المتوفى سنة ٤١٢ (القمى) (النعام) بالفتح عند المتكلمين يطلق على طبائح الحيوان ليست بطائر و ان كانت لها جناح .

[النعامة] حيوان يقال فيه انه مركب من خلقة الطير و خلقة الجمل اخذ من الجمل العنق والوظيف والمنسم - ومن الطير الجناح والمنقار والريش وهى تذكر وتؤنث ويقال لذكرها الظليم ويضرب بها المثل فى الاجفال و النفور والغباوة قال الشاعر:

و مثل نعامة تدعى بغيراً ☆ تعاصينا اذا ما قيل طيرى

فان قيل احملى قالت فانى ☆ من الطير المر فدى الموكور

والتفصيل فى حياة الحيوان الديميرى ج ٢ ط مصر ص ٣٥٥ وفى ص ٣٥٧ قال وليس للنعام حاسة السمع ولكن له شم بليغ فهو يدرك بأنفه ما يحتاج فيه الى السمع وقال ابن خالويه ليس فى الدنيا حيوان لا يسمع ولا يشرت الماء ابداً الا النعام ولا مخ له وتبتلع العظم الصلب والحجر والمدر والحديد فتذيبه وتميعه كالماء - وقال الجاحظ من زعم أن جوف النعام انما يذيب الحجارة لفرط الحرارة فقد اخطأ و لكن لا بد مع الحرارة من غرائز أخرى بدليل ان القدر يوقد عليها الايام ولا تذيب الحجارة وكما أن جوفى الكلب و الذئب يذيبان العظم ولا يذيبان نوى التمر . وكما أن الابل

وقال المحقق في الشرايع ، والعلامة في جملة كتبه يجوز النظر الى الوجه والكفين مرة واحدة من غير معاودة في الوقت الواحد عرفاً ولا ريب ان الاجتناب اولى - وما في الحديث المرسل يدل على جواز النظر الى القدمين ايضا ولم يذكرهما الاكثر . و في حديث آخر استقبل شاب من الانصار امرأة بالمدينة وكان النساء يتقنعن خلف آذانهن فنظر اليها وهي مقبلة فلما جازت نظر اليها ودخل في زقاق وجعل ينظر خلفها واعترض وجهه عظم في الحائط اوز جاجة فشق وجهه فلما مضت المرأة نظر فاذا الدماء تسيل على صدره وثوبه فقال والله لا تين رسول الله ﷺ ولا خير نه - قال فاتاه فلما رآه النبي ﷺ قال له ما هذا فاخبره فبهبط جبرئيل بهذه الاية (قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظ فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون) .

و في الكافي ايضاً ص ٥١١ باب النظر الى القواعد من النساء و اهل الذمة ، و الاجانب من النساء الاعراب و اهل السواد و غير ذلك كما اشرنا اليها في ج ٢ ص ٢١ في آداب التزويج اعلم ان النظر في اصطلاح اهل المنطق النظر الصحيح مفيد للعلم انظر الكتب المنطقية .

[النظم] بالفتح ثم السكون التأليف وضم شيء الى آخر هو في مقابل النثر و يقال نظم القرآن تأليف كلماته مترتبة المعاني . متناسقة الدلالات بحسب ما يقتضيه العقل ، و في اصطلاح اهل العروض جاء النظم في الشعر ، و يقال نظم القرآن والحديث باعتبار وصفه على اربعة اقسام خاص و عام و مشترك و مأول ، و نظم الطبيعي عند المنطقيين هو الانتقال من موضع المطلوب الى الحد الاوسط و منه الى المحمول حتى يلزم منه النتيجة - وهذا انما هو في الشكل الاول والتفصيل في الكتب المنطقية .

[النظمى] لقب ابراهيم بن موسى الاسكندرى الحنفى ، و عبد العزيز بك و غيرهما (عات) ص ١٨٦٠ (النعار) بالفتح و الشد العاصى الشديد السعى في الفتن والنعارة عند المولدين مشربة من فخار تصوت اذا شرب منها ،

[النعاس] بالفتح فمرة في الحواس مقاربة النوم كما يأتى في النوم .

على الرؤية لفظ النظر على سبيل اطلاق اسم السبب على المسبب - و بعبارة اخرى النظر عبارة عن حركة القلب لطلب علم عن علم قال الله تعالى (اولم ينظر و افى ملكوت السماوات و الارض) و قوله (افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت) و قد يوصل النظر بالى و لا يراد به الابصار بالعين كما فى قول الشاعر :

ويوم بذى قار رأيت و جوههم ☆ الى الموت من وقع السيوف نواظر
اذا لموت لا يتصور ان يكون مرئياً بالعين الا ان يحمل على انه اراد بالموت
الكر و الفر و الطعن و الضرب او اراد به اهل الحرب الذين يجرى القتل و الموت على ايديهم و قيل الرؤية سبب التعلق و الفتنة الا ترى قول الشاعر :

كل المصائب مبداهها من النظر ☆ و معظم النار من مستصغر الشرر
كم اثرت نظرة فى قلب صاحبها ☆ فعل السهام بلا قوس و لا وتر
و المرء مادام ذاعين يقلبها ☆ فى عين العين موقوف الخطر
من سر مقلته قد ساء مهجته ☆ لامر حبابس و رجاء بالضرر

و فى الحديث النظر الى الكعبة عبادة ، و الى المصحف عبادة و الى على بن ابي طالب عليه السلام عبادة و الى ذريته عبادة ، و الى وجوه العلماء عبادة ، و فى حديث آخر قال عليه السلام هو العالم الذى اذا نظرت اليه ذكرت الاخرة - و من كان على خلاف ذلك فالنظر اليه فتنة كما رواه الصدوق ربه فى المجالس ص ١٧٦ و فى الكافى و المرآة ج ٣ ص ٥١٠ باب ما يحل النظر اليه من المرأة قال الراوى للمصدق عليه السلام ما يحل للرجل ان يرى من المرأة اذا لم يكن محرماً قال عليه السلام الوجه و الكفان و القدمان .

قال المجلسى ربه فى الشرح الوجه و الكفان و القدمان ليست من المرأة بعورة كما هو ظاهر الاية الا ما ظهر منها - و قال السيد ربه لاختلاف بين الاصحاب ظاهرأ فى تحريم النظر الى الاجنبية التى لا يريد نكاحها - و لا ضرورة الى النظر اليها فيما عدا الوجه و الكفان فيحرم النظر اليهما بتلذذا و خوف فتنة اجماعاً - و ان لم يتلذذ بذلك و لم يخف الفتنة ، و قال الشيخ الطوسى ربه يكره و لا يحرم لقوله تعالى (ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها) و هو المفسر بالوجه و الكفين و قيل يحرم .

اتم الابواب من الجامع العباسى بعد وفات شيخه الشيخ البهائى بامر السلطان الشاه عباس الصفوى ، ونظام بن الحكم القاضى الاصبهانى الامامى كما ذكره فى (كش) ط ١ ص ١٧٢ س ٢٢ هو غير عبدالرحمن بن عبدالله بن الحارث .

(نظام) الدين هو ابو الحسن على بن محمد بن على بن ناصر بن محمد الحسينى كان من وجوه الاشراف (لب) ص ٢٦٣ (نظام) الدين هو ابو القاسم نقيب نصيبين الحسين بن على السيد الفاضل كأبيه الذى كان من النقباء .

« نظام » الدين الاسترابادى الشاعر الامامى الثقة كان من شعراء اهل البيت عليه السلام مات سنة ٩٢١ « نظام » الدين الاصبهانى هو قاضى القضاة بالعراق وله قصائد واشعار لقى نصير الدين الطوسى (نظام) الدين الاعرجى هو الحسن بن محمد بن الحسين هو غير نظام الدين البغدادى محمد بن محمد ابى يعلى المعروف بابن الهبارية .

(نظام) الدين الساوجى هو المجاور بمشهد الشاه عبدالعظيم الحسنى بالرى « نظام » النيسابورى هو الحسن بن محمد صاحب شرح النظام فى علم الصرف حسن « النظام » بالفتح كشداد هو ابراهيم بن صيار المتكلم المعتزلى ، ومحمد بن عبدالجبار الشاعر الاندلسى كما فى القاموسى فى مادة نظم .

(نظام) الملك الطوسى هو الحسن بن على بن اسحاق بن العباس ابو على المتوفى سنة ١٨٥ [النظامية] هم اصحاب ابراهيم بن سيار كما فى لسان الميزان ج ١ ص ٦٧ وغيره من كتب التراجم ولكن فى القاموس فى مادة نظم هو ابن صيار النظام المعتزلى وهم من شياطين القدرية الذين يقولون لا يقدر الله تعالى ان يفعل بعباده فى الدنيا ما لا صلاح لهم فيه ولا يقدران يزيد فى الآخرة او ينقص من ثواب او عقاب لاهل الجنة والنار (النظامى) هو الشيخ محمد الحكيم الشاعر صاحب كتاب الليلى والمجنون [النظر] بالتحريك البصر والبصيرة اكثر عند العامة ، وفى البصيرة اكثر عند الخاصة والنظر عام والشيم خاص - ويطلق النظر على البحث والفكر وترتيب امور معلومة على وجه يؤدى الى استعمالها ليس بمعلوم - وقيل النظر عبادة عن تقليب الحدقة نحو المرئى التماساً لرؤيته - ولما كانت الرؤية من توابع النظر ولو ازمه غالباً أجرى

ج ٩ ص ٥٧ بعنوان سعادة الانسان الزوجة الصالحة وفي ج ١١ ص ٨٦ بعنوان الاولاد وفي ج ٢٨ ص ١٦١ بعنوان المنى ويأتى بعنوان الولد .

(النطق) بالضم ثم السكون يطلق على النطق الخارجى اى اللفظ، وعلى النطق الداخلى اى الفهم وادراك الكلمات كما مر الاشارة اليه بعنوان المنطق فى ج ٢٨ ص ١٢٥ قال بعضهم لا يطلق على غير بنى آدم لانه عبارة عن الكلام ، ويطلق على غير بنى آدم الصوت قال الشاعر:

النطق قد افلح الساكت الصوت ☆ كلام راعى الكلام قوت

ماكل نطق له جواب ☆ جواب ما يكره السكوت

وفى الحديث النطق راحة للروح ، والنوم راحة للجسد ، و السكوت راحة للعقل وقال بعضهم علم المنطق من العلوم الالوية المؤسسة على القوانين العقلية والغرض من علم المنطق على قول المناطقة ارشاد قوى العقلى فى مناهج البحث عن الحقيقة و اظهارها للغير . وموضوعه كيفية زيادة مادة المعارف بتصور الامور الخارجية واكتساب اعلى الحقائق واقصى النظريات من طريق البرهان والقياس . واول من وضع علم المنطق ارسطو ثم حسنه من جاء بعده وزاد و اسادته وجاء العرب فاخذوه عن اليونانيين وبرعوا فصاروا ابرع المناطق فى العالم (منهم) سرى الى اوروبا فعاداه رجال الدين اولا (ثم) اقبلوا عليه وجعلوه اساس علم الكلام عندهم وعلت منزلة ارسطو فى نظرهم حتى اُحرقوا بالنار من يتجارأعلى نقض بعض اقواله كما فعلوا بالفيلسوف بابوس وغيره . فلمما ظهر باكون الانجليزى وديكارت الفرنسى نقضا اصول المنطق وذروها فى الهواء ووضعوا الاصول العلمية الحديثة .

(النطيفى) هو الشيخ محمد بن عبد الواحد صاحب الديوان المطبوع سنة ١٣٢٣

كما فى مجمع المطبوعات ص ١٨٥٩ (النظار) والنضارة بالكسر والتخفيف الفراسة والحذق ، وبالفتح والشد الشديد النظر وكذلك النظارة .

(النظام) بالكسر هو الخيط الذى ينظم فيه اللؤلؤ و نظام الدين يطلق على

جماعة منهم جد جد الاعشى الهمداني (نظام) الدين بن الحسين الساوجى هو الذى

[النضر] بن محمد الهمداني الامامي ثقة كان من اصحاب المهدي عليه السلام (كش)

» مطرف الكوفي عامي هو غير ابن مطهر الواشبي الكوفي الامامي،

و غير ابن معبد ابي قهزم (النضر) بن منصور الباهلي الفزاري الكوفي عامي هو غير ابن الوراس الخزاعي وقيل هو ابن قرواش .

[النضر] بن وكيع الراوي عن الربيع بن صبيح وعنه احمد بن محمد لابأس

به (نواب الاعمال) ط ١ ص ٨٣ (نضرة) بن اكرم بالمشنة بعد الكاف الانصاري الخزاعي

الراوي عنه سعيد بن المسيب صحابي « النضري » هو احمد بن علي واسماعيل بن يسار . و جعفر بن اياس ، ومحمد بن حبيب وغيرهم .

[نضلة] بفتح النون واللام بينهما الضاد المعجمة الانصاري الصحابي هو غير

ابن خالد « نضلة » بن خديج الجشمي صحابي هو غير ابن طريف المازني ، وغير ابن

عميد الاسلامي (نضلة) بن عمر والغفاري الراوي عنه ابنه معن صحابي هو غير ابن

ماعز التابعي (نضير) بالضم ثم القمح ابن الحارث العبدي صحابي هو غير ابن زياد

الطائي الامامي (نضير) بن سالم الكناسي الكوفي امامي كان من اصحاب الصادق

عليه السلام هو غير ابن قيس الراوي عنه مسعر .

[نظرة] بالتحريك بليدة من اعمال اصبهان على عشرين فرسخاً بقرب كاشان

منها الحسين بن ابراهيم ذا اللسانين ، والشيخ جعفر الاديب ومحمد باقر المعاصر

بالنجف الذي كان من تلامذة الشيخ ضياء الدين العراقي ، ومحمد بن علي المتوفى سنة ٤٩٧

[النظفة] بالضم ثم السكون الماء الصافي قل اوكثر تخرج من الرجل والمرأة

تتكون اولاً دماً ثم تصير في الدماغ في عرق يقال له الورد وتمرفى فقار الظهر فلا تزال

تجوز فقراً فقراً حتى تصير في الكليتين . واما نظفة المرأة فانها تنزل من صدرها

قال الله تعالى في سورة الحج (فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من

مضغة مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم و نفر في الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ثم

نخرجكم طفلاً ثم لتبلغوا اشدكم و منكم من يتوفى و منكم من يرد الى ارض

العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئاً) كما مر في ج ٦ ص ٤٤ بعنوان خلق الانسان وفي

هو غير المازني بكر بن محمد المتوفى سنة ٢٣٦ له حكايات كان عالماً بفنون العلوم صدوقاً و كان من اصحاب الخليل بن احمد النحوى ضاقت عليه المعيشة بالبصرة فخرج يريد خراسان فشيعه من اهل البصرة نحو من ثلثمائة آلاف رجل ما فيهم الا محدث او نحوى اولغوى او عروضى او اخبارى فلما صار بالمربد جلس وقال يا اهل البصرة يعزّ على فراقكم ووالله لو وجدت كل يوم كيلجة باقلى ما فارقتكم فلم يكن احد فيهم يتكلف له ذلك فسار حتى وصل خراسان فافاد مالا عظيماً و التفصيل فى الوفيات ج ٢ ط مصر ص ١٦١ .

[النضر] بن شيبان البصرى تابعى هو غير ابن صالح، وغير ابن طاهر البصرى القيسى

» عاصم الهجرى ابو عباد عامى هو غير ابن عبد الجبار المصرى

» عبد الجبار بن نصير المرادى ابو الاسود المصرى المتوفى سنة ٢١٩

» عبد الرحمن ابو عمر الخزاز الكوفى ضعفه العامة هو غير ابن عبدالله الازدى الكوفى «النضر» بن عبدالله الاصم عامى هو غير ابن عبدالله الحلوانى ، وغير ابن الحجازى السلمى «النضر» بن عبدالله بن ماهان الدينورى عامى هو غير ابن عبدالله بن مطر القيسى الراوى عن ابيه .

[النضر] بن عثمان النواء ضعيف الظاهر هو غير كثير النواء المذكور فى خلاصة العلامة ط ١ ص ١٢٩ «النضر» بن عربى الباهلى ابو روح عامى مات سنة ١٦٨ وثقه ابن معين هو غير النضر بن علقمة «النضر» بن عمرو بن نجية الكوفى امامى هو غير ابن قرواش ، وغير ابن قيس ، وغير ابن كثير .

[النضر] بن كنانة ثانى عشر من اجداد النبى ﷺ واسمه قريش اوقيس وانما يقال النضر لجماله ابوه كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان وابنه مالك قدم ذكرهم فى ج ١ ص ٧٧ ومن ولده كثير بن عبد الرحمن الشاعر .

[النضر] بن مالك الراوى عن على بن الحسين عليهما السلام لا بأس به (خصال) ط ١ ص ٢٣س ١٣ هو غير ابن محرز «النضر» بن محمد القرشى العامرى المروزى المتوفى سنة ١٨٣ لا بأس به هو غير ابن محمد بن موسى الجرشى .

والطويل منه «النضر» بالفتح ثم السكون هو ابن ابي مريم الكوفي عامي وهو غير ابن ابي السري الذي روى عن ابي داود المسترق المذكور في كمال الدين ط ١ ص ١٤٨ س ٢٦ ، وغير ابن اسحاق الراوى عن الحارث بن النعمان.

[النضر] بن اسماعيل البجلي ابو المغيرة المتوفى سنة ١٨٢ هو امام مسجد الكوفة وثقه العجلي «النضر» بن الاصبع بن منصور البغدادى ثم البلخى الراوى عن موسى بن هلال لابس به (النضر) بن انس بن مالك الانصارى ابو مالك البصرى الراوى عن ابيه تابعى وثقه النسائى (النضر) بن جابر الجرجاني الراوى عن العسكري عليه السلام حسن ذكره الممقاني في رجاله (النضر) بن الحارث بن عبد الرزاح الاوسى الانصارى الظفرى الخزر جى صحابى حسن (به) .

[النضر] بن الحارث بن علقمة العبدرى صحابى احد المؤلفين فلو بهم اعطى ماء من الابل (به) «النضر» بن الحسن الراوى عن يزيد بن هارون حنفى مات سنة ٢٤٢ (جواهر المضيئة) .

[النضر] بن حفص بن النضر بن انس بن مالك الراوى عن ابيه عن جده المقدم هنا ذكره «النضر» بن حماد الازدى ابو عبدالله الفزارى الكوفى العتكى عامى ضعفه ابو حاتم (ب) «النضر» بن حميد بن ابي الجارود الكندى عامى هو غير ابن الربيع الجعفى الكوفى الامامى «النضر» بن زرارة الذهلى ابو الحسن الكوفى عامى هو غير ابن سعيد الذى هو من عتيق الشيعة (ن) .

[النضر] بن سفيان الدوئلى عامى هو غير ابن سلمة بن الجارودى الحنفى والد محمد «النضر» بن سلمة بن شاذان المروزى عامى هو غير ابن سلمة بن عبدالله النيسابورى النحوى «النضر» بن سلمة بن عروة عامى هو غير ابن سلمة المؤدب ، وغير ابن سلمة الهذلى الصحابى (النضر) بن السندى الراوى عن الخليل بن عمرو لابس به (كمال الدين) ط ١ ص ١٩٠ س ٦ «النضر» بن سويد الصيرفى الكوفى الامامى ثقة هو غير ابن شعيب المذكور فى الفقيه فى باب الوصية .

[النضر] بن شمير ابو الحسن التميمى النحوى البصرى المازنى المتوفى سنة ٢٠٣

[نصيبين] بالفتح ثم الكسر مدينة عامرة من بلاد الجزيرة على جادة القوافل من الموصل الى الشام وبها قرى كثيرة بينها وبين موصل ستة ايام وعليها سور منها حسن ابن علي ابو القاسم الحافظ، والحسن بن الوجناء ابو محمد، ومدينة على شاطئ الفرات وقرية بحلب منها احمد بن المبارك بن نوفل، وحماد بن عمرو، ومحمد بن الحسين ابن عبدالله بن الحسين الاعرج، ومحمد بن سلامة، ومحمد بن طلحة، وعسكر بن عبد الرحيم النصيبين.

[نصيح] بالفتح ثم الكسر ابن نهيك الكلابي شاعر كان من بنى عامر ابن صعصعة [النصيحة] بالفتح ثم الكسر كلمة جامعة معناها حيازة الحظ وهي خلوص النية وسلامة الامنية (النصير) بالفتح ثم الكسر هو الناصر ولقب ابي الحكم الخثعمي الراوى عن الصادق عليه السلام لابأس به هو غير ابي حمزة الخادم الراوى عن ابي محمد عليه السلام كما ذكره في الكافي والمرآة ج ١ ص ٤٢٤ وج ٢ ص ٢٢٢ .

[نصير] بن (ابي) الاشعث الاسدي ابو الوليد الكوفي عامي وثقه ابو حاتم روى عن ابي اسحاق السبيعي (نصير) بن ابي عقبة الدقاق الباسي عامي هو غير ابن ابي نصير الرازي [نصير] الدوله هو محمد بن بقيه بوظاهر وزير عضد الدوله بختيار بن معز الدوله « الدين الطوسي المعروف بخواجه نصير هو محمد بن محمد بن الحسن المقدم ذكره في موضعه (نصير) بن عميد الراوى عن نصر بن مزاحم وعنه بكر بن عبدالله لابأس به (خصال) ط ١ ص ١٥٤ س ٢٤ (نصير) بن عمر بن يزيد ابو عمر الاسدي الراوى عن ابيه وعنه علي بن ابي هاشم لابأس به .

[نصير] بن الفرج الاسلامي ابو حمزة الثغري الاسود الزاهد المتوفى سنة ٢٤٥ عامي وثقه النسائي « نصير » الفقيه الجرجاني حنفي هو غير ابن نصر الراوي الكوفي الامامي، وغير مولى معاوية « نصير » بن يحيى البلخي عامي تفقه على ابي سليمان الجوزجاني وعنه ابو عتاب البلخي مات سنة ٢٦٨ « النصيرية » هم من الغلاة من اصحاب محمد بن نصير التميمي الذي قال ان الله حل في علي عليه السلام .

[النصار] بالضم الذهب والفضة والجوهر الخالص من التبر. وبالكسر الاثل

[نصر الله] بن علي بن نصر الله الموصلى ابو فتح المولود سنة ٥٨٧ حنفياً ايضاً ابوه ابو الحسن قد مر ذكره (نصر الله) بن عين الدولة ابو الفتح الدمشقي موفق الدين المتوفى سنة ٦٣٤ حنبلي جواهر .

[نصر الله] بن محمد بن محمد بن عبد الكريم ابو الفتح ضياء الدين الشيباني الجزري المتوفى سنة ٦٣٧ يعرف بابن الاثير وقبره في مقابر قریش له كتاب المثل السائر في ادب كاتب والشاعر وغير ذلك - واخواه ابو الحسن علي عز الدين . و ابو السعادات مجد الدين المبارك بن ابي الكرم قدم ذكرهما ويأتى في كتاب الابناء ذكره القمى في القابح ج ١ ص ١٩٨ (نصر الله) ميرزا اخو امام قلى ميرزا ابنا السلطان نادر شاه افشار كانوا في سنة ١١٥٥ (نصر الله) بن هبة الله بن محمد ابو الفتح فخر القضاء المتوفى سنة ٦٥٠ حنفى يعرف بابن رصافة الصفارى (نصر وية) الختملى ابو مالك المذكر الراوى عنه عبد الله بن محمد الحسكافى عامى فيه نظر (ن) ج ٦ ص ١٥٨ (نصر) بن كمال الدين صادق ابن نظام الدين مجتبى بن شرف الدين محمد بن فخر الدين مرتضى بن القاسم بن علي بن محمد بن الحسين الفقيه بقم ابن اسماعيل تاج الدين سيد جميل كان من ولد جعفر الصادق عليه السلام وابنه قوام الدين مجتبى وحفيده فخر الدين يعقوب انظر (لب) ط نجف ص ٢٣٣ « نصر الهورينى » هو ابو الوفاء المصرى صاحب كتاب مطالع النصرية شافعى مات سنة ١٢٩١ « عات » .

[النصرية] بالفتح ثم السكون محلة ببغداد منها اسماعيل بن يسار ، وافندى قصير صاحب تحفة الادبية ، و الحارث بن المغير - وداود بن فرقد ، و سكين بن عبد العزيز ، والقاضى محمد بن عبد الباقي المارستانى ، ومالك بن عوف ، ومحمد بن سليمان ، ومحمد بن محمد ، ومحمد بن يوسف ، ويوسف بن اسماعيل .

[النص] بالفتح وشد المهملة هو اللفظ الدال على معنى غير محتمل للتقيض بحسب الفهم او غاية الشىء ومنتهاه « النصف » بالكسر ثم السكون احد جزئى الشىء مع عرف كالثلث والرابع والسادس والعشر وغير ذلك « النصيب » بالفتح ثم الكسر الحظ والحصه من الشىء ولقب الشاعر الصغير ، وابن رباح وغيرهما .

ص ٢١٩ وفي ط ٢ ص ٧٢٧ و المجلسي في مقدمة البحار ص ٨٨٩ قال هو آية في الفهم والذكاء وحسن التقرير وفصاحة التعبير كان اديباً شاعراً وكان حريصاً على جمع الكتب موقفاً في تحصيلها وحدثني السيد نعمة الله الجزائري وهو من تلامذته قال انه اشترى في اصبهان زيادة على الالف كتاب صفقة واحدة بثمن بخس دراهم معدودة ، ورايت عنده من الكتب الغربية ما لم ار عند غيره من جملتها تمام مجلدات البحار - وله اليد الطولى في التاريخ والمقطعات ، وكان مرصياً عند المخالف ، والمؤالف وميجلا عند الاكابر والاصاغر سافر الى المعجم مراراً ورزق منها الحظ العظيم وله مؤلفات جلييلة منها الروضات الزاهرات وكتاب سلاسل الذهب ، ورسالة في تحريم التمتن وغير ذلك وديوان شعره بالعربية حسن اوله :

يقول نصر الله ذوالكبائر ☆ نجل الحسين بن علي الحائري
باسم الذي علمنا بالقلم ☆ من علم الانسان ما لم يعلم

وقال الفاضل المؤرخ المعاصر بالحائر السيد سلمان آل طعمة حفظه الله تعالى استشهد في اسطنبول سنة ١١٦٨ و آل نصر الله احدى الاسرة العلوية المعروفة في كربلاءهم من سلالة آل فائز بنوعم السادة آل طعمة سدنة الروضة الحسينية - وآل ضياء الدين سدنة الروضة العباسية.

(نصر الله) بن داود بن نصر الله الدمشقي ناصر الدين القاضي المتوفى سنة ١٣٧٧ حنفي (جواهر المضية) (نصر الله) بن عبدالرحمن بن عبدالسلام ابو الفتوح اللمغاني المتوفى سنة ٥٧٥ حنفي ايضاً (جواهر) ج ٢ (نصر الله) بن عبدالله ابو الفتوح القاضي المتوفى سنة ٥٦٥ نحوى اديب شاعر من شعره :

رب سوداء وهي بيضاء معنى ☆ ناس المسك عندها الكافور
مثل حب العيون يحسبه النا - ☆ - س سوادا وانما هو نور

[نصر الله] بن عبدالمنعم بن نصر الله ابو الفتح شرف الدين التنوخي المتوفى سنة ٦٧٣ حنفي وقيل شافعي (نصر الله) بن علي بن منصور ابو الفتح القاضي المتوفى سنة ٥٨٦ حنفي هو والد عبدالرحمن وعبد اللطيف.

[نصر] بن منصور بن عبد الرحمن والد محمد الراوى عنه عامى هو غير ابن منصور ابن عبدالله والد سعدان (خ) (نصر) بن المجاهر المصيصى الحافظ الراوى عن ابن عيينة عامى وثقه مسلمة مات سنة ٢٣٠ (يب) .

[نصر] بن نجيح الباهلى عامى هو غير ابن وهب الخزاعى الصحابى الراوى عنه ابو المليح الهذلى (نصر) بن هبة الله بن نصر الزنجانى الامامى الاديب الفاضل المتبحر ثقة له كتب (جب) (نصر) الهورينى ابو الوفاء الاحمدى الازهرى المتوفى سنة ١٢٩١ عالم بالادب واللغة شافعى (م) ج ٨ ص ٣٥١ (نصر) بن يعقوب ابوسعده الدينورى المتوفى سنة ٤١٠ هو عالم بالادب كان من كبار الكتاب (م) (نصر) بن يوسف النحوى اللغوى صاحب الكسائى له كتاب الابل وخلق الانسان ذكره السيوطى فى البغية .

[نصر] الدولة ابو نصر هو احمد بن مروان بن دوستك الكردى المذكور فى (خ) ج ١٣ ص ٢٤٣ «نصر الله» بن ابراهيم بن ابى نصر بن الحسين الدينورى البغدادى المؤدب المتوفى سنة ٥٢٠ نحوى «بغ» «نصر الله» بن ابى العز مظفر ابن عقيل المحدث نجيب الدين الشيبانى الدمشقى المتوفى سنة ٦٥٦ عامى .

[نصر الله] بن احمد بن القاسم ابو الحسن المتوفى سنة ٤٣٣ عامى يعرف بابن السندي البيع (خ) ج ١٣ ص ٣٠٢ «نصر الله» المتوفى السندي والد احمد كان حنفياً قاضياً ببلدة نته فارشده الله بنور هدايته «ضا» .

[نصر الله] بن الحسين بن على ابو القاسم الموسوى المدرس بالحائر الحسينى بكر بلاء كذا فى بعض كتب التراجم و لكن وجدت نسبه الشريف فى بعض فى بعض المشجرات و كتب الانساب هكذا - نصر الله ابو القمح بن الحسين بن يونس بن جميل بن علم الدين بن طعمة (الثانى) بن شرف الدين بن طعمة الاول بن احمد بن يحيى بن محمد بن احمد بن ابى الفائز محمد بن محمد بن على بن محمد بن على المجذور بن احمد بن محمد بن ابراهيم المجاب بن محمد العابد بن الامام موسى موسى الكاظم عليه السلام وكان من احفاده احمد الحائرى الذى نقل قصة قطع الخنصر الرجل الذى خرج من حرم العباس عليه السلام وذكره الخونسارى فى الروضات ط ١ باب النون

[نصر] بن محمد بن العزيز ابو القاسم الدلال المتوفى سنة ٣٣٤ عامى يعرف بالباقر حى (خ) ج ١٣ ص ٢٩٩ (نصر) بن محمد بن المظفر جمال الدين ابو الفتوح الموصلى النحوى اللغوى البغدادى مات سنة ٦٣٠ ،

[نصر] بن محمد بن مقلد ابو الفتح القضاء الملقب بالمرتضى الشيرازى فاضل مات سنة ٥٩٨ (م) ج ٨ ص ٣٤٩ (نصر) بن محمد بن هابل البخارى عامى قدم بغداد وحدث بها (خ) ج ١٣ ص ٣٠٦ (نصر) بن محمود المر داسى امير حلب بعد ابيه مات سنة ٤٦٨ ذكره فى الاعلام ج ٦ ص ٣٥٠ •

[نصر] بن مزاحم المنقرى ابو الفضل العطار الكوفى المتوفى سنة ٢١٢ ثقة امامى (خ) ج ١٣ ص ٢٨٢ (نصر) بن مطرف كوفى يحتمل هو النضر بالمعجمة هو غير ابن معاوية بن بكر بن هوازن بطن من عدنان وغير نصر المعلم الراوى عن مالك وغير نصر ابن المظفر البرمكى (نصر) بن مغلس امامى كان من اصحاب الرضا عليه السلام لا باس به هو غير ابن المغيرة الذى وثقه فى (خ) ج ١٣ ص ٢٧٤ ، وغير ابن ملجان الشاعر •

[نصر] بن منصور ابو الفتح صاحب بشر الحافى والراوى عنه مروزى عامى ذكر الخطيب فى (خ) ج ١٣ ص ٢٨٦ « نصر » بن منصور ابو عبد الرحمن العبدى الراوى عن حفص القارى وعنه ابنه معدان عامى (ن) (نصر) بن منصور بن الحسن ابو المرهف النميرى الضير الشاعر مات سنة ٥٨٨ ببغداد من شعره :

ترى يتالف الشمل للصديق	☆	وأمن من زمان ما يروع
و تانس بعد وحشتنا بنجد	☆	منازلنا القديمة والربوع
ذكرت بايمن العلمين عصرأ	☆	مضى والشمل ملتئم جميع
فلم املك لدمعى رد غرب	☆	وعند الشوق تعصيك الدموع
ينازعنى الى خنساء قلبى	☆	و دون لقائها بلد شسوع
واخوف ما اخاف على فؤادى	☆	اذا ما نجد البرق اللموع
لقد حملت من طول التنائى	☆	عن الاحباب ما لا استطيع

[نصر] بن منصور بن زاذان التنوخى المروزى عامى قدم بغداد وحدث بها

چاپ شرکت سهامی افست - تهران

گرفته است
این کتاب را پیش از چاپ مطالعه کرده‌اند و نظریات ایشان مورد استفاده قرار
آقایان: دکتر محمد جعفر محضوب، علی اکبر فرزانپور و دکتر جعفر شمس

دکتر زهرا جانلری (کتاب)

بیتح الله مخزناتی

مصطفی میرنی

با همکاری

استاد دانشکده ادبیات
دانشگاه تهران

دکتر پروین باغی جانلری

تألیف



استادان

بجوش شوقی

هدیه ترمه، ام، ام

«پایه»

سی و نه زبان فارسی

کتابخانه، مدرسه، تهران

وزارت معارف و اوقاف

تألیف و تصحیح

الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا) وعلى هذا يترتب احكام الوراثة واحكام العليا بالنكاح واحكام الخمس والدية وما يجرى مجرى ذلك فلولا معرفة ذلك لفات ادراك هذه الامور وتعذر الاصول اليها •

[النسبة] بالكسر القرابة وايقاء التعلق والارتباط الشئيين وهى ربط تامه خبرية وانشائية ، و غير تامه كالنسبة التقليدية اى الاضافية و التوصيفية - قيل فى المركبات كل اسم ركب من كلمتين ليس بينهما نسبة وان النسبة تكون متأخوة عن المنتسبين بالضرورة، والنسبة عند اصحاب التصريف عبارة عن الحاق الياء فى آخر الاسم، وهى معنوية كبصرى و قرشى، ولفظية ككرسى، وفى عرف اهل الحساب النسبة كمية تحصل المقدار او عدد بالقياس الى مثله - مثلاً اذا نسبنا الواحد الى الاثنين عرض له كونه نصفاً لهما وبالعكس عرض لهما كونهما ضعفاً له - والنسبة المتكررة هى النسبة المعقولة بالقياس الى نسبة أخرى معقولة بالقياس الى الاولى - والنسبة الحكمية هى النسبة الخبرية مورد الحكم والتصديق اعلم ان الحكماء بعد اتفافهم على ان التصديق بسيط عبارة عن الحكم والاذعان اختلف فى ان متعلق الاذعان اما النسبة الخبرية ثبوتية كانت او سلبية او وقوع النسبة الثبوتية التقييدية اولاً ووقوعها - فاختر المتقدمون منهم الاول ، وقالوا بتبليث اجزاء القضية المحكوم عليه و المحكوم به - والنسبة الخبرية ثبوتية او سلبية - وهذا هو الحق اذ لا يفهم من زيد قائم مثلاً الانسبة واحدة ولا يحتاج فى عقده الى نسبة اخرى، والتصديق عندهم نوع آخر من الادراك المغاير للصور تغايراً ذاتياً باعتبار المتعلق - ذهب المتأخرون منهم الى الثانى وقالوا بتربيع اجزاء القضية المحكوم عليه و المحكوم به والتفصيل فى الكتب المنطقية .

[النسبة] الخارجية معناها ان الخارج ظرف لنفسها لا لوجودها فهى ليست موجودة الخارجية بل امر خارجى كالوجود فانه امر خارجى بمعنى ان الخارج ظرف لنفسه لا لوجوده والا يلزم للوجود وجود آخر فكون النسبة خارجية لا يستلزم كونها

العظمة ومنبثق روائها، ومجلبة للعر، ومدعاة للقوة وبه يعرف الصميم من الصيق والمفتعل من العريق - وجائت الحنيفية البيضاء باكرام الشريف، وتحري المنابت الكريمة في الزواج، واداء حق الرسالة بالمودعة في القربى وكلها منوطة بمعرفة الانساب - وهل تعرف الارحام الموصولة الابعرفة القبائل والافخاذ وفضائل التي هي موضوع علم النسب (فاعلم) ان علم الانساب من اهم ما يجب على العالم ان يتطلبه للدين والدنيا للشرف والفضيلة للاخلاق والتهذيب ولهذه كلها وما يماثلها من فضائل النسب وفوائد المعرفة به بادر العلماء منذ القرون الاولى لتدوينه علماً برأسه وكتب في ذلك كتباً كثيرة في علم النسب وضبطوا في المشجرات وغيرها واول من افرد بالتدوين هشام بن محمد الكلبي. (ثم اعلم ان العلم بالانساب من العلوم المطولة والمعارف المرغوبة خصوصاً نسب نبينا وعترته الطاهرة والشجرة المباركة الفاخرة من السادة الهاشمية والفاطمية العلوية عليهم السلام واصل النسب من آدم ابي البشر عليه السلام الذي يجتمع اليه العرب والعجم والجرثومة التي تفرعت منها قبائل الهم وكان خليفة الله في ارضه (منها) التعارف بين الناس حتى لا ينتسب احد من الناس الى غيره من آباءه ولا يتعلق بانتسابه بغير اجداده - والى ذلك الاشارة بقوله (يا ايها

→ انتهت نسب الناس، وقال اسماء بن خارجة لرجل انا ابن اشياخ الشرف فقال له ابن مسعود كذبت ذاك يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم الخليل اولئك اشياخ الشرف ليسوا بأبائك، وسئل عيسى عليه السلام اي الناس اشرف فقبض قبضتين من تراب ثم قال اي هذين اشرف ثم جمعهما وطر حهما وقال الناس كلهم من تراب واكرمهم عند الله اتقاهم، وقيل تعلموا انسابكم تعرفوا بها اصولكم وتصلوا بها ارحامكم.

وعن علي عليه السلام قال لابنه الحسن عليه السلام اكرم عشيرتك فانهم جناحك الذي به تطير واصلك الذي اليه تصير - ويدك التي بها تصول، ولا يستغنى الرجل عن عشيرته وان كان ذامال فانه يحتاج الى دفاعهم عنه بايديهم والسننتهم وهي اعظم حيلة من ورائه الحديث قال الله تعالى (وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا) وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل سبب و نسب

منقطع يوم القيامة الاسببي و نسبي *

علوى وليس كل علوى فاطمياً ، وكل علوى طالبي وليس كل طالبي علوياً ، وكل باقرى
 حسينى وليس كل حسينى باقرياً ، ومن ليس من ولد محمد الباقر وعبدالله الباهر وزيد
 الشهيد وعمر الاشرف والحسين الاصغر وعلى الاصغر من بنى على بن الحسين فليس
 بحسينى - ومن ليس من ولد موسى الكاظم واسماعيل الاعرج ومحمد الديباج واسحاق
 المؤمن وعلى العريضى من بنى جعفر الصادق فليس بباقرى ومن ليس من ولد على الرضا عليه السلام
 وابراهيم الاصغر واسماعيل واسحاق وجعفر الاصغر والحسن والحسين وحمزة وزيد
 والعباس وعبدالله وعبيدالله ومحمد و هارون من بنى موسى الكاظم فليس بموسوى -
 ومن ليس من ولد على النقى وموسى ابني محمد التقي بن على الرضا عليه السلام فليس برضوى
 فمن ليس من ولد جعفر الكذاب بن على النقى فليس بتقوى - وكل تقوى فى الدنيا
 رضوى ، وليس كل رضوى تقوياً ، وكل رضوى موسوى وليس كل موسوى رضوياً -
 وكل موسوى باقرى وليس كل باقرى موسوى وكل باقرى حسينى وليس كل حسينى باقرياً .

[النسب] بالفتح هو المصدر فى مطلقه الوصلة بالقرابة ، وبعبارة اخرى النسب
 القرابة وما يصل من الابوين من الشرافة والدناثة - ويقابله الحسب الحاصل بالكسب
 و شرافة الحسب اشرف من شرافة النسب ، والحسب يضحك على النسب وعن على
عليه السلام قال شرف المرء بالادب لا بالاصل والنسب ، وقال انما امهات الناس اوعية
 مستودعات ، والاحساب آباء - وقيل تعلموا النسب فرب رحم مجهولة قد وصلت
 بعرفان نسبها قال الشاعر بالفارسية :

در باب نسب اگر کنی عمر تلف	☆	بارى پیدرکه باشدش فضل و شرف
مادر چو صدف باشد و فرزند چه در	☆	هرگز نبود عزت در بهر صدف
نجیب کیسه تهی خار هر نظر باشد	(وله)	در این زمانه نسب نامه نقش در باشد

(١) اعلم ان النسب اساس الشرف وجم الفضيلة ، و مناط الفخر ، و مرتکز لواء

(١) وقيل لابن عباس يا بن عباس ممن انا قال انت من العرب قال فممن انت قال من سال عنا

اهل البيت فانا من اهل كوئى الاصل آدم والكرم التقوى والحسب الخلق الى هذا

عليه فقم انت فسلم عليه فقمته فأتيته وسلمت عليه وقبلت رأسه وقبل صدري لانه كان رجلاً
 قصيراً (ثم) قال لي من انت فقلت من بعض بنى عمك بالعراق فقال علوى انت فقلت نعم فقال احسنى
 ام حسيني ام محمدي ام عباسي ام عمري فقلت حسيني فقال ان الحسين الشهيد أعقب
 من زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام وحده واعقب زين العابدين من ستة رجال
 محمد الباقر ، وعبدالله الباقر ، وزيد الشهيد ، وعمر الاشرف ، والحسين الاصغر ، وعلي
 الاصغر فمن أيهم انت فقلت من ولد زيد الشهيد فقال ان زيداً أعقب من ثلاثة رجال الحسين
 ذي الدمعة وعيسى ، ومحمد فمن أيهم ، فقلت : أنا من ولد الحسين ذي الدمعة قال فان الحسين ذا
 الدمعة أعقب من ثلاثة يحيى ، والحسين القعد ، وعلي فمن أيهم انت فقلت أنا من ولد يحيى . قال
 فان يحيى بن ذي الدمعة أعقب من سبعة رجال ، القاسم ، والحسن الزاهد ، وحمزة ومحمد الاصغر
 وعيسى ، ويحيى ، وعمر فمن أيهم انت ، فقلت أنا من ولد عمر بن يحيى ، قال فان عمر بن يحيى
 أعقب من رجلين احمد المحدث ، وابي منصور ومحمد فلا يهما انت ، قلت : لاحمد المحدث
 قال : فان احمد المحدث أعقب من الحسين النسابة النقيب واعقب الحسين النسابة من
 رجلين - زيد ، ويحيى فمن أيهما انت قلت : من يحيى بن الحسين ، قال فان يحيى بن الحسين
 أعقب من رجلين - ابي علي عمر ، وابي محمد الحسن فمن أيهما انت ، قلت من ولد ابي علي
 عمر بن يحيى ، قال فان ابا علي عمر بن يحيى أعقب من ثلاثة - ابي الحسين محمد ،
 وابي طالب محمد ، وابي الغنائم محمد فمن أيهم انت قلت : من ولد ابي طالب محمد بن ابي طالب
 محمد بن ابي علي عمر بن يحيى ، قال فكان ابن اسامة ، قال فقلت : انا ابن اسامة ،
 وهذه الحكاية تدل على حسن معرفة هذا الشريف بانساب قومه واستحضاره لآعقابهم .
 وقال بعضهم ومن ليس من ولد علي ، وجعفر ، وعقيل من بنى ابي طالب فليس
 بطالبي ، ومن ليس من ولد الحسن والحسين عليهما السلام ليس بفاطمي ، ومن ليس
 من ولد الحسين ومحمد بن الحنفية وابي الفضل العباس وعمر الاطرف من بنى امير المؤمنين
 عليهما عليهما السلام فليس بعلوي - وكل حسيني فاطمي وليس كل فاطمي حسينياً ، وكل فاطمي

ابن احمد الجواني ، و ابو هاشم المجتبي الحسيني ، واحمد بن ابراهيم قتيل باخمراء
واحمد بن عبدالله بن عقيل ، واحمد بن عيسى بن الحسين ، واحمد بن محمد بن
علي و اسماعيل بن الحسن بن محمد المروزى ، و الاشرق بن الاغر بن هاشم ،
وجعفر بن هاشم العلوى ، والحسين بن قتادة ، والحسين الرسى ، والحسين بن ادريس
وخمزة بن احمد بن عبدالله ، والدندانى الحسن بن محمد ، والسماكى العمرى ، و
وشبلى بن بكير ، وزيد الشبيه صاحب المبسوط ، وزين العابدين احمد ، والسيد جعفر
ابن ابى البشر ، وصالح بن عبدالله فخر الدين ، وعبد الحميد بن التقى ، وعبد الحميد
ابن فخر بن معد ، وعبد الله بن اسامة ، وعبدالله بن عقيل بن محمد ، وعثمان بن المشاب ،
وعز الشرف محمد بن على ، وعقيل بن عبدالله بن عقيل ، وعلى بن الحسين بن يحيى
العمرى ، وعلى بن عبدالعزيز الجرجانى ، وعلى بن محمد بن ابراهيم بن عبدالله رأس
المذرى ، وعلى بن محمد بن هبة الله ، وفخر الدين على بن محمد بن احمد ، والقاسم
ابن ابى القاتك ، ومحمد بن احمد الاسدى ، ومحمد بن السائب الكلبي ، ومحمد بن
الاشرف الحسينى ، وابوه حافظ القرآن « لب » ص ٣٤٣ س ١٩ ، ومحمد بن العلاء
العمرى ، ومحمد بن على بن شاذان ، ومهدى بن الفضل ، ونظام الدين محمد بن على ،
ونور الدين ابراهيم المصرى ، ويحيى بن الفضل وغيرهم ما لا تحصى عددهم وفى (لب)
ط نجف ص ١٢٧ س ٢٠ قال و منهم السيد جعفر بن ابى البشر الضحاك بن الحسين
ابن الحسين المذكور وهو السيد الفاضل النسابة امام الحرم وهو صاحب الحكاية مع التقى
ابن اسامة الحسينى حدثنى الشيخ النقيب تاج الدين ابو عبدالله محمد بن معية الحسنى
باسناده الى السيد العالم عبد الحميد بن التقى بن اسامة النسابة .

قال حدثنى ابوطالب الثقفى عبدالله بن اسامة ، قال حججت أنا وجدك عدنان
ابن المختار فبينما نحن ذات ليلة فى المسجد الحرام و اذا بجماعة مجتمعة على شخص
ورأينا الناس يعظمون ذلك ويجمعون عليه فسألنا عنه هو قيل من جعفر بن ابى البشر امام
الحرم فقال لى السيد عدنان - وكان رجلا مسنأ قد ضعف انى لا ضعف عن الذهاب اليه والسلام

و ابو جعفر بن عبدالله بن عقيل و اخوه احمد و عقيل بن عبدالله (لب) ص ١٧ س ٦ ،
 و ابو جعفر محمد بن علي بن معية الحسنى ، و ابو جعفر محمد بن عيسى بن محمد
 الحسينى (لب) ص ٢٥١ س ٩ ، و ابو الحارث المرعشى محمد بن محمد بن يحيى (لب)
 ص ٣١٠ س ٢٠ ، و ابو حرب الدينورى محمد بن المحسن الحسنى (لب) ص ٣٣٨ س ١٠
 و ابو حرب محمد بن محمد الاصغر الحسنى (لب) ص ٢٩٩ س ١٤ ، و ابو الحسن زيد بن
 الحسن ، و الحسن الحسينى محمد بن ابى جعفر (لب) ص ٣١٤ س آخر ، و ابو الحسن
 على بن ابراهيم بن محمد الجوانى ، و ابو الحسن على بن ابى طالب بن احمد الشجرى
 (لب) ص ٧٤ س ١٦ ، و ابو الحسن على بن ابى الغنائم محمد بن على ، و ابوه (لب)
 ص ٣٦١ س ٤ ، و ابو الحسن على بن احمد بن اسحاق العمرى (لب) ص ٣٦٠ س ١ ،
 و ابو الحسن على بن الحسين بن يحيى ، و ابو الحسن الموسوى صاحب ابن الساج ، و ابو الحسن
 محمد بن كتيلة ابو الحسن يحيى ، و ابو الحسين بن دينار الاسدى ، و ابو الحسين يحيى بن
 الحسن بن جعفر الحجية ، و ابو طالب الحسين بن زيد ، و ابو طاهر احمد بن عيسى العمرى ،
 و ابو المظفر محمد بن الاشرف الحسينى . و ابو عبدالله تاج الدين محمد ، و ابو عبدالله
 جعفر بن محمد الاعرجى صاحب مناهل الضرب ، و ابو عبدالله الحسن بن محمد بن
 على ، و ابو عبدالله الحسين بن محمد الحسنى ، و ابو عبدالله محمد بن المحسن بن الحسن ،
 و ابو عبدالله محمد بن القاسم بن الحسين بن معية ، و ابو عبدالله الحسين بن احمد بن
 ابراهيم المصرى ، و ابو على عبد الحميد بن عبدالله بن اسامة الحسينى « لب » ص ٢٦٩
 س ١٠ ، و ابو على محمد بن ابراهيم بن عبدالله العلوى (لب) ص ٣٤٢ س ١٥ ، و ابو على
 محمد بن اسعد بن على المعمر ، و ابو الغنائم الحسن البصرى ، و ابو الغنائم محمد بن
 على بن محمد ، و ابو الفتح احمد بن محمد بن المحسن ، و ابو الفضل شرف الدين محمد
 « لب » ص ٢٦٩ س آخر ، و ابو القاسم جعفر الاحول ، و ابو محمد جعفر بن القاسم بن
 عبدالله بن عقيل و ابو محمد جلال الدين بن عميد الدين ، و ابو محمد الحسن
 ابن حمزة و ابو محمد العلوى المحدث الحسن بن حمزة الحسينى ، و ابو محمد
 المعروف بابن اخى طاهر ، و ابو المنذر الكوفى الجزرى ، و ابو هاشم الحسين

[النساء] مدينة بخراسان بينها وبين سرخس يومان ، وبينها وبين مرو خمسة ايام ،
 و بين ابيورد يوم ، وبين نيسابور ستة او سبعة ايام - وكان سبب تسميتها بهذا الاسم أن
 المسلمين لماورد واخراسان قصدوها فبلغ اهلها فهر بوا ولم يتخلف بها غير النساء
 فلما أتاهن المسلمون لم يروا بها رجلا فقالوا هؤلاء نساء والنساء لا يقاتلن فننسى ،
 امرها الا ان يعود رجالهن فتركوها ومضوا فسموا بذلك نساء - والنسبة اليها نسائي ونسوي
 منها جماعة من اعيان العلماء منهم ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر
 القاضي الحافظ صاحب كتاب السنن المولود سنة ٢١٥ والمتوفى سنة ٣٠٣ وكان يشيع
 كذا ذكره الحموي في المعجم ج ٨ ص ٢٨٢ وفي (خك) ج ١ ص ٢٠٩ ط مصر قال في
 نسبه احمد بن علي بن شعيب وفي القاب القمي ج ٣ ص ٢٠٥ وفي تهذيب ابن حجر
 ج ١ ص ٣٦ و قد مر الاشارة اليه في ج ٣ ص ١٧٦ س ١٩ مات سنة ٢٠٣ اشتباه من
 الكتاب الصواب سنة ٣٠٣ .

[النسائي] قد يطلق على احمد بن زهير بن حرب الحافظ ، وعمر بن منصور
 ابن سنان ، ويونس وغيرهم ونساء مدينة بكرمان من رساتيق بم وهي غير التي بفارس
 وغير التي كانت بهمدان .

[النسابة] هو العالم بعلم الانساب يطلق على جماعة كثيرة الذين علموا علم
 النسب منهم ابراهيم بن ناصر بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن بن علي الشاعر ابواسماعيل
 الحسنى (لب) ط نجف ص ١٦٣ ، وابن اسعد الجواني النقيب بمصر كما في (لب)
 ص ١٢١ س ١٢٠ و ص ٢٢٩ س ٣ ، وابن خداع هو ابوالقاسم الحسين بن جعفر الاحول بن
 الحسين بن جعفر الحسينى (لب) ص ٢٤٢ س ٦ ، وابن دينار الاسدى الكوفى هو محمد
 ابن ابراهيم بن علي ابوالحسين الذى كان من مشايخ ابى نصر البخارى (لب) ص ٢٤
 س ١٥ ، وابن سلطين ويقال له ابن الشعرائى النسابة (لب) ص ٩٣ س ١٣ ، وابن عبيدة
 وابن كلثوم العباسى (لب) ص ٣٦١ س ١١ ، وابن اللكيس ، وابن المنذر على بن الحسن
 ابن طريف الكوفى (بحر) ، وابوبكر الطرسوسى العيسى (لب) ص ٤ س آخر ، وابو جعفر
 امين الدولة الحسينى (لب) ص ٣٣٧ س ٢ ، وابو جعفر الحسنى (لب) ص ٤٩ س ٩ ،

كان له سيادة وثروة كبيرة كأبيه معد ووجهه عدنان الذي قال النبي ﷺ في حقه نسبي
الى عدنان صحيح قد مر ذكره وذكر اجداده وابنائهم في ج ١ ص ٧٥ قال الشاعر :

تسمى نزاراً بعد ما كان خالداً ☆ و امسى نبوه الاطيبون خيارا

[نزار] بن المعز بن منصور العبدي احد خلفائهم المعروف بالعزيز بالله مات سنة ٣٨٦

[نزار] المهدي هو محمد بن عبيد الله القائم بالمغرب ابو القاسم المتوفى سنة

٣٤٤ هو غير سابقه « خك » •

[النزال] بالفتح و شد الزاي ابن سبرة العامري الكوفي الهلالي صحابي او

تابعي روى عن علي عليه السلام وثقه العامة ذكره الصدوق ره في كمال الدين ط ١ ص ٢٩١

هو غير بن عمار البصري التابعي (يب) •

[النزل] بالفتح ثم الكسر المكان الذي ينزل فيه وبالشد قال علي عليه السلام نزل نفسك دون

منزلتها ينزلك الناس فوق منزلتك ، وقال نزول القدر يسبق الحذر و يعنى البصر

(نزوة) بالفتح ثم السكون جبل بعمان عنده عدة قرى كبار يسمى مجموعها بهذا

الاسم فيها قوم من العرب وهم من خوارج الاباضية انظر معجم الحموي ج ٨ ص ٢٨١

يعمل فيها من الثياب الحذير الجيدة (النزة) والنزاهة العفيف التباعد عن المكروه

عن علي عليه السلام قال نزه عن كل دنية نفسك و ابذل في المكارم جهديك وقال نزهوا اديانكم

عن الشبهات و صونوا انفسكم عن مواقف الريب المويقات ، و نزهوا انفسكم عن

دنس اللذات و تبعات الشهوات .

[النساء] بالكسر والمداسم المرأة سماها بالنساء لانها انس للرجال انظر اول كتاب النساء.

الا ان النساء خلقن شتى ☆ فمنهن الغنيمة والغرام

ومنهن الهلال اذا تجلجى ☆ لصاحبه ومنهن الظلام

فمن يظفر بصاحبهن يسعد ☆ ومن يغيبن فليس له انتظام

[نساء] بالفتح والقصر بلفظ عرق النساء بكسر العين كذا ذكره الحموي في المعجم

ج ٨ ص ٢٨٢ وقال في القاموس النساء عرق من الورك الى الكعب ثم قال لا تقل عرق

النساء لان الشيء لا يضاف الى نفسه وفي المنجد النسي عرق من الورك .

قرية كان ينزلها الضحاك بيور اسب بيا بل وهذا النهر منسوب اليها ويسمى بها منها زيد النرسى الراوى عن الصادق عليه السلام ، والعباس بن الوليد ، ومحمد بن على بن ميمون ابوالغنائم المعروف بابى - المولود سنة ٤٢٤ فى شوال قال الحموى فى المعجم ج ٨ ص ٢٧٩ كان شيخاً ثقة مأموناً فهماً للحديث عارفاً بما يحدث سمع من مشايخ الكوفة كان ذاعيمال ينسخ للناس بالاجرة ويستعين بها ونقل هذه الاشعار من المنذر بن محمد الذى انشد لعبيد الله بن يحيى الجعفى قال :

- | | | | |
|---|--------------------------------|---|-------------------------------|
| ☆ | و بالفعال الذى يجزى به الحسن | ☆ | ياضاحك السن ما أولاك بالحزن |
| ☆ | و نكبة بعد أخرى من يد الزمن | ☆ | اما ترى النقص فى سمع وفى بصر |
| ☆ | قد كان منك مكان الروح فى البدن | ☆ | و ناعيا لآخ قد كنت تألفه |
| ☆ | لم يثمها سكن مذبان عن سكن | ☆ | اخنت عليه للموت مجهزة |
| ☆ | يدعى له بحنوط الترب والكفن | ☆ | فغادرته صريعاً فى أحبته |
| ☆ | و فى ذوى وده الادنين لم يكن | ☆ | كأنه حين يبكى فى قرائبه |
| ☆ | ولم يحل بعده غدراً و لم يخن | ☆ | من ذا الذى بان عن الف و فارقه |
| ☆ | و لا رأينا حزناً مات من حزن | ☆ | ما للمقيم صديق فى ثرى جدث |

[الزمر اشير] بالفتح مدينة بكرمان منها يحيى بن زكريا و «نرمق» بالفتح من قرى الرى منها احمد بن ابراهيم الرازى و «نريز» بالفتح بليدة من نواحي اردبيل منها ابوتراب عبد الباقي بن يوسف المتوفى سنة ٤٩١ ، و احمد بن عثمان الحافظ و نريان من قرى بلخ انظر معجم الحموى ج ٨ ص ٢٨١ .

[نزار] بالكسر قبل الزاى ابن حيان الاسدى مولى بنى هاشم تابعى روى عن ابيه وعنه ابنه على عامى «نزار» بن عبد العزيز ابو مضر البغدادى قدم مصر و روى عن عباس الدورى عامى «خ» ج ١٣ «نزار» بن القاسم ابو منصور الطباطبائى ابوالفتوح اسمه اسد له اسن و تقدم ببغداد حسن (بحر) ♦

[نزار] بن معد بضم الميم وفتح العين قبل الدال المهملة المشددة ابو ربيعة ويقال لها بوا ياد قيل اسمه خالد تقدم على كشتاسف و كان رجلاً نحيفاً قال له اى نزار فسمى نزاراً

[النديم] بالفتح الرفيق والصاحب والقريب الشفيق ويطلق على جماعة من الادباء منهم ابو اسحاق ابراهيم بن ماهان المتوفى سنة ٢٨٣ ، واحمد بن ابراهيم بن اسماعيل ، وعبدالله بن مصباح الشافعي ، ومحمد بن اسحاق .

[النذر] بالفتح ثم السكون ما يقدمه الانسان لله و اوجب على نفسه ما ليس بواجب وصيغته لله على ان افعل كذا وكذا نحو ان شفى مريضى فلله على ان اصوم وغير ذلك ومنها النذورات والهدايا الى المشاهد المشرفة لا يخفى عليك ان ما يهدى اليها قد تعرض جماعة من فقهاءنا ان كان يحتاج عمارة وروضاتهم الى تعمير يصر فيها والا يدفع الى المحتاج من زوارهم مستدلاً بما فى مقدمات الطواف فى احاديث ما يهدى الى الكعبة يصر على المحاويج من الحاج لان الكعبة غير محتاجة لذلك و كذلك قبور الأئمة وفى الحديث لاندز فى معصية انظر الكتب الفقهية ، و النذرومى محمد بن محمد النهوى المتوفى سنة ٧٧٥ (الندش) بالتحريك منزل بين نيسابور وقومس و(نذير) بالضم مصغراً لقب ابى مريم الغساني جد بكر بن عبدالله الصحابي يحتمل اتحاده مع الضبى والداياس [النراق] كعراق قصبه من توابع كاشان فى صفح الجبل وبها قرب الف باب ودار و بساتين وبنواحيها مزارع كثيرة و اهلها من الشيعة الامامية منهم احمد بن محمد مهدي بن ابى نذر النراقى المقدم ذكره فى ج ٣ ص ٢٧٠ ، ومحمد بن محمد زمان الكاشانى وغيرهم انظر بستان السياه ص ٥٧٦ (النرجس) معرب نرگس اصله من البصل الصغار حار يابس وشمه بعد الانزال يقوى الانعاظ ويميل الى الجماع و اذا نعت من اصوله ثلاثة دراهم فى الحليب يوماً وليلة ثم اخرجت وجففت و سحقت و طلى بها ذكر العنين دون الراس اقامه و فعل معه فعلاً عجيباً بحر الجواهر وتذكرة الانطاكي .

[النرد] بالفتح ثم السكون الجوالق الواسع الاسفل مخروط الاعلى و آلة اللعب واللهو ووضعها احد ملوك الفرس كلمة من الدخيل ذكره الدميرى فى حياة الحيوان طه ص ٢ وفى الوفيات ج ١ ص ٥٠٨ و ص ٧٢٥ وقدمر التفصيل فى ج ٢٠ ص ٥٠ [النرس] بالفتح ثم السكون نهر بنواحي الكوفة ماخذ من الفرات عليه عدة قرى حفره نجرسى بن بهرام بن بهرام بن ينسب اليه الثياب نرسية وقيل نرس

الخوارج لماورد معاوية الى الكوفي .

[النداء] بالكسرا حصار الغائب وطلب الاقبال بحرف نائب مناب ادعوا لفظاً او تقديرأ وهو على وجوه نداء الخير وهو ضد الشر . ونداء الصرت ونداء الحصر لقائه وغير ذلك والتفصيل في كتب النحوية ، ونداء بن عبد الغنى ابو الجود الانصارى المتوفى سنة ٤٠٤ هـ [الندامة] هن الندم ضرب من الحزن و الغم قيل الندم على الفاتت تضييع وقت ثان وبالفارسية بشيمان و بشيماني ديكر سودى ندارد و قيل تتبع الاسائه بالندم وتتبع الندم بالاقلاع وقال السيوطى فى الكنزط ايران ص ١٤٥ س ٣-الندما واحدغم ، واثنان هم ، وثلاثة قوم ، واربعة تمام ، وخمسة مجلس ، وستة زحام ، وسبعة جيش ، وثمانية عسكر ، و تسعة اضرب طلبك ، و عشرة الق بهم من شئت وعن على عليه السلام قال ندم القلب يكفر الذنب ويمحص الجريرة وفى الديوان .

مالى على فوت فائت اسف	☆	و لا ترانى عليه التهف
ما قدر الله لى فليس له	☆	عنى الى من سواى منصرف
فالحمد لله لاشريك له	☆	مالى قوت و همتى الشرف
انا راض بالعسر واليسار فما	☆	تدخلنى ذلة ولا صلف

[الندب] بالتحريك اثر الجرح والخطر فى الرهان وبالفتح ثم السكون السريع الى الفضائل ، والظريف النجيب ، والخفيف فى الحاجة لانه اذا ندب اليها خف لقضائها ، والندبة بالضم ثم السكون تعديده محاسن الميت .

[الند] بالفتح وشد الدال المهملة الاكمة والتل المرتفع ، وبالكسر المثل يقال ماله نداى ماله نظير (الندره) بالضم ثم السكون قلة الوجود و ما ليس له اخ كما مر فى الشاذ والنادر و بالفتح القطعة من الذهب .

[الندوة] بالفتح ثم السكون من النداء الدعاء و دار الندوة بمكة من المسجد الحرام دار الدعوة يدعون للطعام والتدبير واذا حدث بهم امر ندوا اليها فاجتمعوا للمشاورة ويجيى الندوة بمعنى السخاوة (الندهة) بالفتح او بالضم ثم السكون الكثرة من المواشى وارض واسعة بالسندما بين حدود طوران ومكران .

اختصاصها بالمقاح ورائحة طلعها كرائحة المنى واطلعها غلاف كالمشيمة التي يكون الولد فيها ولو اصابت جمارها آفة هلكت والجمار من النخل كالمنخ من الانسان واذا تقاربت ذكورها واناثها حملت حملاً كثيراً لانها تستأنس بالمجاورة واذا سقيت الماء المالح او طرح المالح في اصولها حسن ثمرها وغيرها ذلك من اوصافه المذكورة في الاخبار وفي دائرة الوجدى ج ١٠ ص ١٠٦ .

قيل لاعرابي صف لي النخل فقال ثمرها غذاء، وسعفها صلاء وليفها رشاء وجذعها بناء، وهن الراسخات في الوحل المطعمات في المحل تخرج اسقاطاً عظاماً واوساطاً كانما ملات رباطاً (ثم) تنفري عن قضبان اللجين منظومة باللؤلؤ الأبيض وتصير ذهباً احمر منظوماً بعدان صارت زبرجداً اخضر (ثم) يصير عسلاً في لحاء معلقاً بالهواء ليس في قرية ولا سقاء بعيداً من التراب لا يقر به الذباب دونه الحراب (ثم) يصير ورقاً في اكيامس الرجال يستعان به على نفقة العيال، وقيل لرجل آخر صف لي النخل قال عندنا شجر يثبت على ساق فمئها ما يناله القاعد ومنها ما يسمو ويرتقى اليه اذا كان ابان حملها خرج فيه مثل آذان العنبر (ثم) لم ينشب ان ينشق عن مثل اللؤلؤ (ثم) لم ينشب ان يصير مثل الزبرجد والياقوت الاحمر والاصفر (ثم) لم ينشب ان يبيس ويصرم ويدخر ومنه طعام المقيم وزاد المسافر وتحفة الصبي اذا بكى فقال عجمي ان كنت صادقاً فهذه الشجرة التي هبط بها آدم من الجنة اهلها يغلبون على شرق البلاد وغربها .

[النخلة] اسم مواضع منها نخلة الشامية واديان لهذيل على ليلتين من مكة، وايضاً بقر بها نخلة محمود «نخلة» ابن جرجس البناني الاديب الفاضل الذي مات سنة ١٣٢٣ هو غير نخلة صالح الارمني الكاثوليكي (م) ج ٨ ص ٣٣٠ .

[نخلة] مريم عليها السلام هي العجوة نزلت من السماء كما ذكره في الكافي والمرأة ج ١ ص ٢٩٩ حديث ٦ «نخلة» اليمامة وادوبه مسجد النبي صلى الله عليه وسلم وبه عسكرت هوازن يوم حنين و يجتمع بوادي نخلة الشامية «النخلى» احمد بن محمد المتوفى سنة ١١٣٠ [النخيلة] بالضم مصغر نخلة موضع بقرب الكوفة على سمت الشام وهو الموضع الذي خرج اليه على صلى الله عليه وسلم لما بلغه ما فعل بالانبار من قتل عامله عليها و به قتلت

[النخاس] بالفتح وشد الخاء المعجمة هو بياض ودلال الرقيق وهم جماعة منهم ابوسلام ، وآدم بن الحسين ، و بشر بن سليمان ، و بشر بن طرخان ، و الجارود بن المنذر ، و رفاة بن موسى ، و رهيب بن حفص ، و ميمون بن يوسف .

(النخاع) بالضم هو خيط الابيض فى جوف عظم الرقبة يمتد الى الصلب وبالكسر و الموحدة يكون فى القفا (نخان) بالضم بلدة و محلة بجى اصفهان منها ابو جعفر زيد بن بندار بن زيد الاصبهانى المتوفى سنة ٢٧٣ .

[نخجوان] بالفتح ثم السكون وضم الجيم بلد بأقصى أذربيجان خرج منها جماعة من علماء الشيعة منهم بابا نعمة الله ، و صاحب دعاة الحسينية الساكن بالحائر المعاصر ، و الشيخ محمد حسين الزاهل المعاصر وغيرهما (النخر) بالفتح ثم الكسر البالى المتفتت ، و النخرة من الطعام البالية و النخرة المجوفة التى فيها ثقبه .

[نخشب] بفتح اوله و الشين المعجمة بينهما خاء مدن بما وراء النهر بين جيحون و سمرقند على ثلاثة مراحل منها ابو العباس المستغفرى ، و الحافظ عبد العزيز بن محمد النسفى المتوفى سنة ٤٥٦ .

[النخع] قبيلة كبيرة من مذحج باليمن (منهم) ابراهيم بن يزيد الكوفى التابعى احد الائمة المشاهير عند العامة ، و ابراهيم بن مالك الاشتر ، و احمد بن محمد المتوفى سنة ٣٥٧ و اسحاق بن محمد ، و اسد بن سعيد ، و الاسود بن يزيد المتوفى سنة ٧٥ ، و ايوب بن نوح ، و حجاج بن ارطاة ، و حفص بن غياث ، و شريك بن عبدالله بن سنان بن انس و عاصم بن عبدالله و علقمة بن قيس و الفضل بن جعفر المتوفى سنة ٢٥٥ و كميل بن زياد ، و مالك الاشتر وغيرهم .

[النخل] بالفتح ثم السكون قال الله تعالى (و النخل ذات الاكمام) و الاكمام غلاف الطلع و قيل غلاف كل شىء و فى الحديث اكرموا عما تكتم النخل سماها عمه للمشاكله فى انها انا قطعت ببست كما انا قطع رأس الانسان مات ، و قيل لان النخل خلق من فضلة طينة آدم عليه السلام و هو اول شجرة استقرت على وجه الارض و هى شجرة مباركة لا توجد فى كل مكان - و قيل تشبه الانسان من حيث استقامة قد ها و طولها و

وقد تنهى القول في الاسماء	☆	فيذكر الفعل بالاستيفاء
وينصب الفعل باو وان ولن	☆	وكى وكىلا ثم حتى واذن
واللام حين تبتدى بالكسر	☆	وهي اذا نظرت لام الجر
والفاء ان جاءت جواب النفي	☆	والامر والعرض معاً والنهي
وفى جواب ليتلى وهل فتى	☆	واين مغزك واني ومتى
والواو ان جاءت بمعنى الجمع	☆	في طلب المامول او بالمنع
ويجزم الفعل بلم في النفي	☆	واللام في الامر ولا في النهي
ولفظان في الشرط والجزاء	☆	تجزم فعلين بلا امتراء
وبعدها اي ومن ومهما	☆	وحيثما ايضاً وما واذما
واين منهن واني ومتى	☆	فاحفظ جميع الادوات يا فتى
وزاد قوم ما فقالوا اما	☆	واينما كما تلوا اياماً
وضم في الغاية من قبل ومن	☆	بعد واما بعدمثله زكن
والفتح في ابن واين وفي	☆	كيف وشتان ورب فاعرف
وامس مبني على الكسروان	☆	صعركان مغرباً عند الفطن
فهذه امثلة مما بنى	☆	دائرة جارية في الالسن
وقد تقضت لمحبة الاعراب	☆	فانظر اليها نظر الاحباب
فان تجد عيباً فسد الخلاما	☆	وقل من لاعيب فيه وعلا
والحمد لله على ما اولى	☆	انعم ما اولى ونعم المولى
ثم الصلوة بعد حمد الصمد	☆	على النبي المصطفى محمد
واله الاثمة الاطهار	☆	ما اختلف الليل مع النهار

ثم قال رد الفراغ من التنقيح والتنقيد على ما اقتضاه الحال وانبسط اليه البال
لائمتين خلتا من شهر ربيع الثاني من الثالث والعشرين من المائة الثالث بعد الالف
من الهجرة النبوية ١٣٢٣ .

[النخار] بالفتح وشدا الجيم لقب ابن اوس العذري الشاعر هو غير نخار الحنفي اليمامي

وان يكن مخففاً كهندفي	☆	سكون ثانيه فقد ينصرف
وان عدلت فاعلا الى فعل	☆	لم ينصرف معرفاً مثل زحل
والاعجمي مثل ميكائيل	☆	كذلك في الحكم واسمعيلا
ومنه ماجاء على فعلا نا	☆	على اختلاف فائه احيانا
وليس مصروفاً من البقاع	☆	غير نواح جئن في السماع
مثل حنين ومنى وبدر	☆	وذائق وواسط وحجر
باللام والاضافة الممنوع لا	☆	يمنع والصرف اضطرار اقبالا
ولا نزحاف وتناسب حرف	☆	والمنع في المصروف نادراً عرف
وان نطقت في العقود بالعدد	☆	تقول لى خمسة اثواب جدد
فان ذكرت العدد المر كبا	☆	فهو الذي استوجب ان لا يعربا

→ وقياس سيمويه ان يكتب المنصوب بالالف و ما سواه بالياء - و يتعرف الواو من الياء بالثمنية نحو قتيان وعصوان ، وبالجمع نحو القميات والقنوات وبالمره نحو رمية وغزوة ، وبالنوع نحو رمية وغزوة ، وبرد الفعل الى نفسك نحو رمية وغزوة ، وبالضارع نحو يرمى و يغزو لما مرفى المضارع ان الناقص اليائى مكسور العين والواوى مضمومها ويكون الفاء واواً نحو رعى اذ يعلم حينئذ ان اللام ياءاً لانه ليس فى كلامهم ما فائه ولامه واواً الا الواو على وجهه ويكون العين واواً نحو شوى فان اللام حينئذ يكون ياءاً اذ ليس فى كلامهم ما عينه ولامه و اوأ الا ماشذ نحو القوا والصوا فان جهل حاله بان لم يكن ما يوجد له احدى الهيئات والعلامات المذكورة فان اميت فالياء نحو متى والافالاف - وانما كتبوا لى بالياء مع انه مجهول الحال وليس بممال لقولهم فى الاضافة لىك ، وكلا يكتب على الوجهين بالالف تارة وبالياء اخرى لاحتماله لان قلب الفه تاءاً فى كلمتا مشعر بان لامه و اوأ كما فى اخت و جواز امالته مؤذن بان اصله ياء لان الكسرة لا تمال لها الف ثالثة عن واو - وما الحروف فلم يكتب منها بالياء غير بلى وذلك لمجىء الامالة فيه ، والى ، وعلى لقولهم لىك وعليك ، وحتى لكونه بمعنى الى .

عطف البيان حامد بين ما	☆	تلاه بالابن مما علما
والنفس والعين نواكدان ما	☆	قدم من تكرير ما قد فهما
وهكذا الكل وكلتا وكلا	☆	وباب اجمعين منه مسجلا
كل بيان بدل وقد منع	☆	بنفسه ان قصد الذي اتبع
لاصرف في الاسم الذي ينهرف	☆	وجره كالنصب بالفتح عرف
وهو لفعلى ولا فعل اطرد	☆	ووزن مثنى وثلاث في العدد
او وزن فعلاء وافعلاء	☆	كمثل حسناء وانبياء
وكل جمع بعد ثانيه الف	☆	وهو خما سي فليس ينصرف
وهكذا ان زيد في المثال	☆	نحوود نا نير بلا اشكال
وكل ما ثنيته بلا الف	☆	فهو اذا عرف غير منصرف

→ كانوا ينقصون على الاطراد الالف المتوسطة اذا كانت متصلة بما قبلها نحووا لكافرين والناصرين والسلاطين وغير ذلك .

واما البديل فانهم كتبوا كل الف رابعة فصاعداً في اسم او فعل ياء كالمغزي واغزي واصطفي والمصطفى على انقلابها ياء في نحو مغزيان واغزيت ، او دلالة على الامالة الا فيما قبلها ياء فانها تكتب الفاً ، وان كان بالصفات المذكورة نحو المحيا واحيا كراهة لاجتماع اليائين الافي نحو يحيى علماً وري علماً وشبههما فانها تكتب بالياء فرقاً بين العلم وغيره والعلم بالياء اولى لكونه اقل فيحتمل فيه الثقل ، واما الالف الثالثة فان كانت منقلبة عن ياء نحو فتى كتبت ياء والافالاف نحو عصا .

ومنهم من يكتب الباب كله ثالثة كانت اوفوقها منقلبة عن الياء او غيرها بالالف انه القياس - وقد كتبت الصلوة ، والزكوة بالواو دلالة على التفخيم كما مر ، وعلى تقدير كتبه بالياء لكون اصله ياء ، فان كان الاسم المقصور ممنوناً فالمختار انه كذلك بالياء وهو قياس المبرد ، وقياس المازني ان يكتب بالالف لانها الف التنوين عنده في جميع الاحوال ←

وأنسب اخا الحرفة كالمقال	☆	وما رضاهيه على فعال
العطف والتاكيد ايضا والبدل	☆	والنعت معرب باعراب الاول
والعطف بالواو وثم للمهل	☆	وفا ولا حتى واو وام وب
وبعدها اما ولكن ويرد	☆	العطف في الافعال وهو المطرد

وللدار جرا وابتداء الالف لئلا يلتبس بالنفي لو كتب بالالف هكذا للرجل ولا للدار بخلاف الرجل ونحوه مثل كالرجل اذ لا يلتبس بشيء مع وجود الالف ونقصا مع الالف واللام ايضا مما اوله لام نحو للمحم وللمبن بفتح اللامين فنقصان الالف لما قلنا، ونقصان اللام كراهة اجتماع الثلاث لامات الاولى للجر او للابتداء والثانية للتعريف، والثالثة فاء الكلمه و نقصوا من ابنك بار في الاستفهام، و اصطفى البنات الف الوصل كراهة اجتماع الالفين ودلالة على وجوب حذفهما لفظا وجاء في نحو الرجل الامر ان الحذف لهما مر ، والاثبات دلالة على اثباتهما لفظا ان لا يجوز حذف احدهما هاهنا لفظا لئلا يلتبس الخبر بالاستخبار كما مر في التقاء الساكنين.

ونقصوا من ابن انا وقع صفة بين علمين الفه نحو هذا زيد بن عمر وبخلاف زيد ابن عمر ولكون الابن الاخير خبرا لاصفة وبخلاف ما لا يقع بين علمين و لو كان صفة نحو حائني زيد ابن اخينا ، والعالم ابن زيد ، والعالم ابن العالم . وبخلاف المثنى وذلك لان الابن الجامع الاوصاف المذكورة كثير الاستعمال فحذف الفه خطأ كما حذف تنوين موصوفه لفظا كما مر في النداء ونقصوا الفها مع الاشارة نحو هذا وهذه وهذان وهؤلاء لكثرة الاستعمال بخلاف هاتا وهاتى لقلته . فان جاءت الكاف ردت الفها نحو هانك وهانك لان اتصال الكاف بذات وصيرورته كالجزء منه فكرهوا امتزاج ثلاث كلمات ، ونقصوا الالف من ذلك ، واولئك ، ومن الثلاث والثلاثين ، ومن لكن ، ولكن للاختصار مع كثرة الاستعمال ، ونقصوا كثيرا الواو من داود كراهة اجتماع الواوين ، والالف من ابراهيم واسماعيل واسحاق لكثرة الاستعمال مع كونها اعلاما ، وبعضهم ينقص الالف من عثمان وسليمان ومعاقبة لكونها اعلاما ، وحكى القدماء من وراقى الكوفة

كذا السداسيات كلها عرف	☆	وارددالى المحذوف ما كان حذف
تقول فى سفرجل سفيرج	☆	وفى فتى مستخرج يخيرج
وقد تزداد التاء للتعويض	☆	فى الجبر للمصغر المهيض
وشذ فيما صغروه ذيا	☆	تصغيرذا وهكذا الذيا
وقولهم ايضاً انيسيان	☆	شذ كما شذ مغيريان
الاحرف الذى تزدانى الكلم	☆	مجموعها قولك يا هول استنم
وكل منسوب الى اسم فى العرب	☆	اوبلد تلحقه ياء النسب
تقول هذا رجل مصرى	☆	كما تقول الحسن البصرى
والمد ثالثاً بواو ينقلب	☆	والحذف خامساً وسادساً يجب

دخل عليه همزة الاستفهام لو اثبت المدغم فيه فقط نحو الحم وارجل .
 بخلاف الذى والتى والذين جمعاً لان اللام فيها كالجزة لكونها لا ينفصل
 بحال فاقصر فى الكتابة على لام واحدة تخفيفاً، ونحو اللذين فى التثنية نصبا و جراً
 كتب بلامين للفرق بينهما وبين الجمع وكان الجمع لثقله اولى بالتخفيف والمحذوفة من
 الذى ونحوه هى اول الاسم لان حرف التعريف جىء به لمعنى فيخل حذفه بالمقصود
 وحمل اللتين عليه وان لم يلتبس بشيء لو حذف اللام لان تثنية المؤنث فرع تثنية
 المذكر ، وكذا اللذان رفعا محمول عليه ، وكذا اللاؤن واخواته وهى اللائى، واللوائى
 واللائى وغير ذلك محمولات على الاء بالهمزة التى لو كتب بلام واحدة التبس
 بالا ، و نحو مم ، وعم ، واما ، والامها ادغم آخر كلمة فى اول اخرى فحذف الحرف
 المدغم ليس بقياس و انما القياس ان يكتب الحرف المشدد فيها حرفين -
 ووجه كتابتها كذلك قد تقدم •

ونقصوا من بسم الله الرحمن الرحيم الالف لكثرة الاستعمال بخلاف باسم الله
 او باسم ربك ونحوها فاهما ليست كثيرة الاستعمال و كذلك الالف من اسم الله والرحمن
 نقصوها مطلقاً سواء كان فى البسملة اولا لكثرتهم فى الكلام ونقصوا من نحو للرجل

تقول في فلس فليس يافتى	☆	وهكذا كل ثلاثى اتى
وصغر النار على نويره	☆	كما تقول ناره منيره
وفاعل تصغيره فويعل	☆	كقولهم فى راجل رويجل
وقل سريحن لسرحان كما	☆	تقول فى الجمع سراحين الحمى
ولا تغير فى غليمان الالف	☆	ولا سكيران الذى لا ينصرف

عمر و او او فرقا بينه وبين عمر مع الكثرة فيهما - وانما اختص الاول بالزيادة لخفته من حيث الانصراف - ومن ثم لم يزيدوه فى النصب اذا لابس حينئذ لوجود الالف فى الاول لاجل التنوين دون الثانى لعدم انصرافه ولا فى عمرو مصدرأ او غيره لعدم كثر الاستعمال، ولا فى عمر العلم اذا كان قافية لتباين موقعيهما فى القافية فلا يقتضى الى اللبس ولا اذا كان محلى باللام كقول الشاعر :

باعد ام العمر من اسيرها ☆ حراس ابواب على قصورها

لعدم ورود عمر كذلك ولا اذا كان مصغرا لان لفظيهما واحدا فلا يحصل تفرقة و اعلم ان كلا منهما اذا اضيف الى الضمير المجرور خرج من صلوح زيادة الواو فيه لان الضمير المتصل كالجاء مما قبله فلا يفصل بينهما بالواو وانما يزداد الواو حيث يزدادون الالف اثلا يلبس غير المنصوب بالمنصوب و دون الياء اثلا يلبس بالماض الى ياء المتكلم، وزادوا فى اوتك واوا فرقا بينه وبين اليك واختص الاسم بالزيادة لانه اولى بالتصرف فيه من الحروف، واجرى اولى عليه مع انه يلبس بالواو وزادوا فى اولى واوا فرقا بينه وبين الى، واجرى اولى عليه فى جمع ذومن حيث المعنى .

واما النقص فانهم كتبوا كل مشددة من كلمة واحدة نحو شد، ومد وادكر، واذكر تخفيفا فى الخط كما خفف فى اللفظ . واجرى نحو قمت مجراه لشدة اتصال الفاعل مع كونها مثلين بخلاف تحو و عدت لان الدال والتاء ليستا مثلين ، وبخلاف اجبه لان اتصال المفعول ليس كاتصال الفاعل ، وبخلاف لام التعريف مطلقا اى سواء كان المدغم فيه لازما مثله او غير ذلك نحو اللحم والرجل وغيرهما لكونهما كلمتين وكثرة اللبس بما

فابن له فعلا من الثلاثي	☆	ثم ائت بالالوان والاحداث
تقول ما انقى بياض العاج	☆	وما اشد ظلمة الدياجي
وانصب ونون ان تنادى النكرة	☆	كقولهم يا تهمداع الشرة
وتنصب المضاف في النداء	☆	كقولهم يا صاحب الرداء
وان يكن معرفة مشتهره	☆	فلاتنونه وضم آخره
وحذف يايجوز في النداء	☆	كقولهم رب استجب دعائي
واحذف اذا رخت آخر اسمه	☆	ولا تغيير ما بقي من رسمه
وقد اجيز الضم في الترخيم	☆	فقل يا عام بضم الميم
واق حرفين بلاغفول	☆	من وزن فعلان ومن مقول
على فعيل المصغر استقر	☆	اما لاجلال واما لصغر

كبل ، وهل- فاما لان الهمزة كالعدم من قبل سقوطها في الدرج وان لم يكن للموصل او اختصاراً للكثرة بخلاف هل ، وبل ونحوهما لكونهما اقل استعمالاً من الالف واللام .
واما الزيادة فقد زاد بعد واو الجمع المتطرفة في الفعل الفا نحو كلواواشر بوا ونصروا فرقا بينها وبين واو اللطف في نحو نصر والانفصال واو الجمع عن لام الفعل خطأ وحمل الغيرة عليه اطراداً للباب بخلاف نحو يدعو ويغزو مما لم يكن الواو المتطرفة فيه للجمع متصلاً بما قبله او منفصلاً اذ لا يلتبس بالمفرد الذي بعده واو العطف بخلاف نحو نصر ، ونصروك فان واو الجمع فيه ليس كالمطرفة لاتصال الضمير به فلا يلتبس بواو العطف الذي يجي بعد اتمام الكلمة - و من ثم كتب ضربواهم في التاكيد بالالف لان الواو حينئذ متطرفة ، وفي المفعول بغير الالف لمكان الاتصال (منهم) من يكتبها في نحو شاربوا الماء ، والاكثر لا يكتبونها لقلة اتصال واو الجمع بالاسم فلم يبال فيه باللبس ان وقع (منهم) من يحذفها في الجميع لندور الاتصال وزواله بالقرائن .

وزادوا في ماء الفأ فرقا بينها وبين منه والحقوا المثنى نحو ماتين به لان صورة المفرد باقية فيه بخلاف الجمع نحو مات لان المفرد فيه غير باق لزوال تائه ، و زادوا في

وا نصب مع التقديم في نحو عدا	☆	او ما خلا اوليس فانصب ابدا
واجرر بغير الذي تلاها	☆	وما اقتضى في الحكم مقتضاها
وانصب بلا في نفى جنس والخبر	☆	رفع وباب لات بالعكس استقر
وافتح مع التكرار وانصب وارفعها	☆	والرفع ثم النصب مما امتنعا
ينصب باب ان ثم يرفع	☆	واللام في اخبارها قد تقع
وعكس ان باب كان في العمل	☆	كباب كان والتمام فيه قل
وفي التعجب انصب الاسم كما	☆	احسنه خلقاً واحسن بهما
وان تعجب من الالوان	☆	او آفة تحدث في الابدان

معها اولما يلزم من تغيير الياء بان تقلب الفاي يكتب هكذا متاما كما في علام ، والام ووصلوا ان الناصبة للفعل مع لانحو لثلا يعلم بخلاف ان المخففة نحو علمت ان لا يقوم فرقا بينهما و لم يعكسوا اما لقللة هذه و كون الكثير بالتخفيف اولى ، واما لان اصل هذه التشديد فكروها ان يريدوها اخلا لا بالحذف ، اولان الناصبة متصلة بما بعدها معنى من حيث كونها مصدرية ولفظا من حيث الادغام والمخففة وان كانت كذلك الا انها منفصلة تقدير الدخولهما في ضمير شأن مقدر.

و وصلوا ان الشرطية بلا ، ومانحو الا تفعلوا ، واما تخافن دون المخففة نحو (ان لا اظنك لمن الكاذبين) لكثرة استعمالهم الشرطية و تأثيرها في الشرط بخلاف المخففة وحذفت النون في الجميع حيث لم يكتب (منما) و(عنما) و (لثنلا) «وان لا» و «ان ما» بنون ظاهرة بل ادغم مع الاتصال المذكور واقتصر على صورة المدغم فيه مع الاتصال - ووصلوا نحو يومئذ وحيثئذ في مذهب البناء لان البناء دليل شدة اتصال الظرف بان - فمن ثم كتبت الهمزة باء لانهم جعلوها كالمتوسط كما في سئم والا فالهمزة في الاول فكان القياس ان يكتب الفاء مثل باحد - والاكثر كتابتهما متصلتين على مذهب الاعراب ايضاً حملا على البناء لانه اكثر - وكتبوا نحو الرجل على المذهبين متصلا فيه لام التعريف بالداخل هي عليه و ذلك على مذهب سيبويه ظاهر لان اللام وحدها هي المعرفة فهي لاتستقل حتى تكتب منفصلة واما على مذهب الخليل وهو كونها

لكن اذا نظرت في اسم الحال	✪	تجده مشتقا من الافعال
وجاء للتأكيد مطلقاً وقد	☆	يأتى لتشبيهه و مصدرأ ورد
والثاني في الكيل ووزن وعدد	☆	فشا وفي الكل بمعنى من ورد
وكم اذا جئت بها مستفهما	☆	فانصب وقل كم كوكباً نجم السما
والظرف نوعان فظرف الازمنة	☆	ينصب مطلقا كصرف الامكنة
والثان لا ينصب الابهماً	☆	و دون حال و هو ظرفا نظما
وعند فيها النصب يستمر	☆	لكنها بمن فقط تنجر
وكلما استثنيتة من موجب	☆	ثم الكلام دونه فلينصب
فان يكن فيما سوى الايجاب	☆	فاوله الابدال في الاعراب

في الصورة والتشديد الذي يذهب بالمدلواشترطنا ذلك لانهم قد حذفوا احدى اليائين
بالتشديد فكان حذف الاخرى التي هي صورة الهمزة مستكرهاً وبخلاف نحولم تقرىء
للواحدة المخاطبة فانه لا يحذف الياء الاولى ايضاً للمغايرة بينهما في الصورة والملبس
بالواحدة المخاطبه من قرى يقرىء

و اما الوصل فقد وصلوا الحروف وشبهها من الاسماء التي فيها معنى الشرط
والاستفهام بما الحرفية نو انما الهكلم الله ، و اينما تكن اكن ، وكلما اتيتنى اكرمتك
لعدم استقلال الحرف بنفسه فجعلوه كالتممة لما قبله بخلاف ما الاسمية لاستقلالها
بنفسها نحو ان ما عندي حسن ، و اينما وعدتني ، وكلما عندي حسن وبخلاف ما المصدرية
وان كانت حرفاً عند كثير نحو ان ما صنعت عجب اى صنعتك تنبئها على كونها مع
ما بعدها كاسم واحد فهي من تمام ما بعدها الا ما قبلها - وكذلك من ما ، وعن ما في الوجهين
الوصل ان كان ما حرفاً نحو ما خطاياهم ، وعما قليل - والفضل ان كان ما اسماً نحو بعدت
عما رأيتة واخذت مما اخذته - وقد تكتبان متصلتين مطلقا حرفية كانت ما ، واسمية لوجوب
الادغام الذي هو غاية الاتصال اللفظي فناسب ان يكتب في الخط ايضاً - ولم يصلوا (متى)
بما الحرفية في قولهم متى ما تركب اركب ، وان كان مثل اين ، وحيث لقلعة استعما لها ←

والاسم بعد الفعل فاعل وما	☆	سواءه انصب و ارفع المقدم
و و احد الفعل مع الجمع وما	☆	ثنى نحو قد افاص العلماء
وتلحق التاء على التحقيق	☆	بكل ما تائمه الحقيقي
وكسرها يلزم لامحالة	☆	فى مثل ما اقبلت الغزالة
وفاعل الفعل له الرفع وقد	☆	ينصب والرفع لمفعول ورد
والمصدر انصب بفروعه وبه	☆	وقد ينوب عنه غيره انبته
وربما اضمر فعل المصدر	☆	كقولهم سمعاً لفعل مضمير
ينصب مصدر لتعليل وقع	☆	وانصب بواو مع ان العطف امتنع
و الحال و التمييز منصوبان	☆	على اختلاف الوضع والمباني

واحدة وهى الف التنوين ، ومستهزون فانه يكتب بواو واحدة هى واو الجمع وتحذف الواو التى هى صورة الهمزة الملفوظة ، ومستهزئين فانه يكتب بياء واحدة وهى ياء الجمع ، وتحذف الياء التى هى صورة الهمزة الملفوظة - وقد يكتب الياء لان اجتماع اليائين خطأ هون من اجتماع الواوين والالفين بخلاف قرآ و يقرأ آن فانهما يكتبان بالفين للبس بالواحد المذكور و جمع المؤنث لو حذفت احدى الالفين من الخط بخلاف نحو مستهزئين فى المثنى فانه يحذف الياء الاولى التى هى صورة الهمزة لعدم المد بعده لوقلنا انه يجب ان يكون حرف اللين الذى بعد الهمزة مدة او للفرق بينه وبين الجمع صورة والجمع بالتخفيف اولى لكونه اقل - وبخلاف نحو رداى وكسائى ونحوه مما اضيف الى ياء المتكلم فانه لا يحذف الياء الاولى التى هى صورة الهمزة فى الاكثر لمغايرة الصورة او للمفتح الاصلى لو اشترطنا كون الثانى مدة اذلا مدتها هنا بالنظر الى الاصل فان اصل ياء المتكلم ان تكون مفتوحة لهمزة الاستفهام ولام الابتداء وغيرهما هى موضوعة على حرف واحد و بخلاف نحو جباى مما زيد فى اللفظ المهموز الاخر ياء النسب فانه لا يحذف ايضاً ياء الاولى فى الاكثر للمغايرة ←

وقد يجر الاسم بالاضافة	☆	كقولهم دار ابي قحافة
وهى بمعنى من وفى واللام	☆	نحو اتى عبد ابي تمام
وفى المضاف ما يجر ابداً	☆	نحولدن زيد وان شئت لدا
ومنه سبحان وذوومثل	☆	ومع وعند والووكل
وهكذا غير و بعض و سوى	☆	كذلك الجهات كلهم روى
واجر ربكم ماكنت عنه يخبراً	☆	معظما لقدره مكثراً
والخبر ارفعه بمبتدا كما	☆	نرفعه بالابتداء فاعلما
وقدم الاخبار انستفهم	☆	كقولهم اين الكريم المنعم

كأنهم راعوا تسهيلها بالادغام فان من حق المدغم فيه ان يكتب على حرف واحد اذا كانا فى كلمة
وليعلم ان حكم الطرف الذى يتصل به غيره بخلاف الاول المتصل نحو به غيره بأحد، ولاحد،
وكأحد فانه يكتب بصورة التى كانت يكتب بها قبل الاتصال - وانما كان حكم الطرف
خلاف حكم الاول فى ذلك لانه اذا جعلت الهمزة الذى حقه الحذف تخفيفاً لكونه
طرفاً ذا صورة فقد رددته من الحذف الذى هو ابعد الاشياء من اصله اعنى من كونه
على صورة ما هو قريب من اصله وهو جعله ذا صورة ما فى الجملة وان لم يكن صورته
الاصلية . وان جعلت ما حقه ان يكتب بصورته الاصلية وهى صورة آه محذوفاً او
مغيراً الى صورة الواو والياء فقد اخرجت الشئ عن اصله الى غيره فلهذا لم يجعل
حكم الاول حكم الوسط بخلاف لثلا واصله لان لافان همزته بعد ادغام النون فى اللام
التمى كتبت بعده ياء على همزة فئمة - وان كان من حقها ان يكتب بصورة الالف كما
كانت قبل اتصال لام الجربها لكثرة فى كلامهم اول كراهة صورته لو كتب بالالف بعد
ادغام النون فى اللام ان تصير صورته لان لاوبخلاف لئن فانه يكتب ايضاً بالياء لكثرة
وكل همزة بعدها حرف مد لصورتها تحذف هى استئقالات لاجتماع المثلين خطأ
كما يستئقلونهما لفظاً فيحذف الاول وهى الهمزة نجو خطأ فى النصب فانه يكتب بالالف

من والى وفى وحتى وعلا	☆	وعن ومنذ ثم حاشا وخلا
ورب ايضاً ثم فيما حصر	☆	من الزمان دون مامنه غير
ورب تأتي ابدأ مصدره	☆	ولا يليها الاسم الانكره
وتارة تأتي بمعنى الواو	☆	و شذ نحو ربه يناو
ثم تجر الاسم باء القسم	☆	و واوه و تائه فليعلم
لكن تخص التاء باسم الله	☆	اذا تعجبت بلا اشتباه

ايضاً و(منهم) من يحذف الهمزة المفتوحة فقط لكثرة مجيئها نحو يسئل (بالتحريك) دون المضمومة والمكسورة نحو يلبؤم (بفتح الياء وسكون اللام وضم الهمزة) ويسئم «بفتح الياء وكسر الهمزة) والاكثر على حذف المفتوحة بعد الالف نحو سائل على وزن ضارب من المفاعلة ولا يحذفون الهمزة بعد ساكن آخر و(منهم) من يحذفها فى الجميع سواء خفت بالقلب او بالحذف او بالادغام .

واما متحرك وقبله متحرك فيكتب على نحو ما يسهل فلذلك كتب نحو مؤجل بالواو ، ونحو فيئه بالياء لان تخفيفها كذلك - وكتب نحو سأل واؤم ويئس من مقررئ ورؤف بحرف حر كته كما هو مقتضى بين بين المشهور ، وجاء فى سئل ويقررئ القولان وهما ان يكتب بحرف حر كته ، او بحرف حركة ما قبلها لان تخفيفهما اما على مقتضى بين بين المشهور او على مقتضى بين بين البعيد على القولين فيهما ، والاخر ان كان ما قبله ساكنان حذف نحو خبء وخبئاً وخبء وليست الالف فى رايت خبئاً صورة الهمزة ، وانما هى الالف التى يوقف عليها مثلها فى رأيت زيداً ، وان كان ما قبله متحركاً كتبت بحركة ما قبله كيف كان الهمزة متحركاً وساكناً مثلاً قرىء و يقرىء ورددوا اذا افسد ولم يقرء ولم يرددوا - والطرف الذى لا يوقف عليه لانصال غيره به من ضمير متصل اوتاء تأنث كالوسط فمن كتبها هناك بصورة كتبها هناك ، ومن حذف هناك حذفها هنا لافرق فى ذلك بين الاصلى والزائد نحو جزؤك وجزاءك وجزئك ، ونحو رداك ، ورداؤك و رداك ، ونحو يقرؤه و يقررئك الا فى نحو مقرؤة ، و برية فانهم كتبوه بحذفها اتفاقاً -

و نونه مفتوحة اذ تذكر	☆	والنون من كل مثني تكسر
وتسقط النونان في الاضافة	☆	وشذ تشبيهاً بلا اضافة
وكل جمع فيه تاء والف	☆	فرفعه في التاء بالضم عرف
ونصبه وجره بالكسر	☆	مكسر الجمع كفرد يجرى
والجرفي الاسم الصحيح المنصرف	☆	بالياء واللام و بالكاف عرف

ومن ثم ايضاً اغنى من اجل ان مبنى الكتابة على الوقف كتب باب قاض بغير ياء رفعاً وجرأ للوقف عليه كذلك وباب القاضى بالياء الموقوف عليه كذلك على الافصح فيهما - ومن ثم كتب حرف الجر نحو يزيد، ولزيد ، وكزيد متصلاً لانه لا يتوقف عليه مع كونه على حرف واحد بخلاف من زيد لكونه على حرفين و ان لم يتوقف عليه ايضاً وكتب الضمير نحو منكم، ومنك وضمير بكم متصلاً بما قبله لانه لا يبتدأ به لكونه ضميراً متصلاً - فهذه قاعدة يجب رعايتها في الخط والنظر بعد تقرير ذلك فيما لا صورة له تخصه بل له صورة مشتركة او يستعار له صورة غيره - وفيما خواف به الاصل المذكور وذلك اما بوصل، او زيادة، او نقص، او بدل مع ان الاصل المذكور يقتضى خلاف ذلك او الا لاول المهم و هو اول ووسط آخر - الاول همزة الف «قطع» في الكتابة مطلقاً اي مفتوحة كانت، او مضمومة، او مكسورة نحو احد، واولئ، واحد، وابل وهكذا ان كانت همزة وصل نحو انصر، و اعلم وذلك ان الهمزة تقارب الالف مخرجاً وهي اخف حروف اللين فابدلوا اياها خطأً للتخفيف و الاشتراك صورة الالف في الاصل بينها و بين الهمزة - الا ترى ان اول لفظ الالف همزة ، و قياس حروف التهجى ان يكون اول حرف من اساميتها كالياء والتاء وغيرها ، والوسط اما ساكن فيحرف حركة ما قبله يكتب مثل يأكل ، و يؤمن ، و يسئ لانها تخفف هكذا اذا خففت ، و اما متحرك قبله ساكن فيكتب بحرف حركته مثل يسئل و يلوئ ، و يسئم - و منهم من يحذفها ان كان تخفيفها بالنقل و الحذف والادغام نحو مسلة ، و خطية لانها لما تخففت لفظاً بالحذف او بالادغام حذفت خطأً ←

والجزم فى السالم بالتسكين	☆	والجر بالكسرة للتمييز
من الاسامى اثر اذا ذكر	☆	وليس للاعراب فيما قد قصر
جربيا ونصبها بالالف	☆	وسمة ترفع بالواو وفى
وذو وفوك وحمو عثمانا	☆	وهى اخوك وابو عمراننا
والنصب فى القاضى بفتح الياء	☆	ثم هنوك سادس الاسماء
من الاسامى اثر اذا ذكر	☆	وليس للاعراب فيما قد قصر
والنصب والجرياء فاعرف	☆	ورفع ما تنيته بالالف
بالواو ثم كالمثنى جملا	☆	ورفع سالم الجموع مسجلا

→ المذكر مؤكداً بالنون الخفيفة ان تكتب بواو والفاء - وقياس اضربن خطاباً للواحدة ان يكتب بياء ، وقياس هل تضربن استفهاماً على الجماعة المخاطبين ان يكتب بواو ونون ، وقياس هل تضربن استفهاماً عن الواحدة المخاطبة ان يكتب بياء ونون لانك اذا وقفت على النون المخففة المضموم ما قبلها او المكسور ددت ما حذف لاجل النون من الواو والياء فى نحو اضربوا واضربى ، ومن الواو والنون فى هل تضربون ، والياء والنون فى هل تضربين - فكان من حق كل منها ان يكتب كما قلنا بناءً للمكتابة على الوقف - ولكنهم كتبوه على لفظه لعسر تمييزه اى تمييز هذا الاصل وهو ان نون التاكيد يحذف عند الوقف و يرد ما حذف لاجلها فانه لا يعرفه الاحاقق بعلم الاعراب بخلاف معرفة ان الوقف على اضربن بفتح الباء الموحدة بالالف انه هو فى اللفظ كالتنون فى زيدا وقد اشتهر ذلك بأنه يكتب بالالف او لعدم تبيين قصدها بالنسبة الى الاحاقق ايضاً لو كتبت هذه الالفاظ بالواو ، والياء ، والواو والنون ، والياء والنون انلا يعرف المقصود حينئذ من انه مؤكداً بالنون الخفيفة ام لا - وهذا بخلاف المفرد المذكور فانه لو كتب بالالف لم يلتبس المؤكد بغير المؤكد لعدم الالف فى حال عدم التاكيد - وقد يجرى اضربن مجراه فيكتب بالنون حملا على سائر ما يحقه النون الخفيفة او لخوف التباسه بالمثنى .

وكلمة رب عليه تدخل	☆	فانه منكر يا رجل
وما عدا ذلك فهو المعرفة	☆	وآلة التعريف ال كذا الصفة
وغيره المعارف السبع وال	(وله)	معرف اسم الجنس عيناً كالوعل
وقال قوم انها اللام فقط	☆	اذالف الوصل متى بدرج سقط
الاسم ينجر كما الفعل انجزم	☆	نصبهما بالفتح والرفع بضم

→ الهاء كما في محى « مه » وردت الياء في (حتى مه) و (الى مه) و (على مه) وغيرها اعنى النون في (من مه) و (عن مه) ان شئت .

اما الرد فنظراً الى الهاء لانها انما اتصلت لاستقلال ما بنفسها ، واما عدم الرد فلعدم استقلال حروف الجرود ما فيكون (علامه) مثل (كيفه) و (اينه) وكان الهاء لحقت كلمة واحدة متحركة بحركة غير اعرابيه ولا مشبهة بها - فاستبان ان مبنى الكتابة على الابتداء والوقف - ومن ثم كتبت انا زيد بالالف لان الوقف عليها بالالف كما مر في باب الوقف - ومنه (لكنا هو الله ربى) في قراءة من لا يقرأ بالالف فانه تكتب بالالف في تلك القراءة ايضاً لان اصله لكن انا - ومن ثم ايضاً اعنى من اجل ان مبنى الكتابة على الابتداء والوقف كتبت تاء التانيث الاسمية في نحو رحمة ، وقمحة وهى البر « هاء فيمن وقف عليها بالوقف فيمن وقف عليها بالتاء تاء بخلاف التاء في اخت ، وبنت ، وباب قوائم ، وباب قامت هتدفان الجميع تكتب بالتاء لان الوقف على جميعها بالتاء اتفاقاً من المعتبرين ، ومن قال كيف البنون ، والبناء « بالهاء » وجب ان يكتبها بالهاء وهو قليل - ومن ثم كتب المنون ، المنصوب بالالف اذ الوقف عليه بالالف - وغيره اعنى المنون المرفوع ، والمنون المجرور يكتب بالحذف لان الوقف عليهما كذلك ، واذ تكتب بالالف على الاكثر لان الاكثر يقف عليه بالالف - والمازنى يقف عليه بالنون فرقاً بينه وبين اذا الطرفية وليس بيعيد - فعنده يجب ان تكتب بالنون - واضرباً خطاباً للمفرد المذكور مؤكداً بالنون الخفيفة كذلك في انه يكتب بالالف على الاكثر لان الوقف عليه بالالف بلاخلاف - فكان قياس اضر بن خطأ بالجمع ←

☆	او كان مجروراً بحتى وعلى	☆	الاسم ما يدخله من والى
☆	عليه مثل بان اويبين	☆	والفعل ما يدخل قد والسين
☆	او كان امرأنا اشتقاق نحو قل	☆	ودونه الاسم كدونك الرجل
☆	ماض وفعل الامر والمضارع	☆	فهو ثلاث ما هن رابع
☆	وهل وبل ولو ولم ولما	☆	والحرف ما سواهما كتما

→ الحروف المقطعة الواردة في بعض فواتح السور «على اصلها على» الوجهين المذكورين فيها (اهدحما) انها اسماء لحروف التهجي والمراد بها التنبية على ان القرآن مركب من هذه الحروف كالمفاظكم التي تتكلمون بها فعارضوه ان قدرتم على ذلك فتكتب حينئذ كما اصلنا صور الحروف التي هي مسمياتها (نحو يس وح) وهكذا ان قيل انها لبعض الكلم كما روى عن ابن عباس انه قال في (الم) معناه ان الله اعلم، والثاني انها سميت بها مسميات آخره هي اما السور، واما الاشخاص كما قيل ان (طه) و (يس) اسمان للنبي ﷺ و (ق) اسم جبل وغير ذلك فتكتب حينئذ كما اصلنا بحروف هجائها غيرها من اسامي المسميات نحو ياسين وحاميم (والاصل) المعتبر (في كتابة كل كلمة ان تكتب بصورة لفظها بتقدير الابتداء بها والوقف عليها) ليكون قد اعتبرت مفردة مستقلة عما قبلها وعما بعدها - فمن ثم كتب من ابك بهمزة الوصل لانك اذا ابتدأت بها لم يكن بد من همزة الوصل - وكتب (ره) او (قه) زبداً بالهاء، ومثل (مه) انت ومجى (مه) جئت بالهاء ايضاً لانك تقف على جميعها بالهاء كما مر في الوقف بخلاف الجار اذا اتصل بماء الاستفهامية نحو حتام، والام، وعلى م فانك لاتكتبها بالهاء لان الحاق هاء السكت بها غير لازم اشدت الاتصاف بالحروف - ومن ثم كتب معها بالقات مع ان حقها ان تكتب بالياء كما يجيء في آخر الكتاب لان (علام) مثل - (علام) من قبل اتصال (ميم) ماء الاستفهامية بعلى اتصال شديداً - وكتبت همرش وامحى - والاصل هنمرش وانمحى - فان قصدت في حالة الوصل الى الحاق الهاء عند الوقف كتبته لانك تكون اذا اعتبر الماء الاستفهامية مستقلة بنفسها فلا بد من كتابة ←

﴿ قال سيدنا السيد محمد تقي ره اعلى الله مقامه في منظومته ﴾ (١)

اقول من بعد افتتاح القول	✧	بحمد ذي الطول سيد الجول
ثم الصلوة مع سلام جم	✧	على النبي الهاشمي الامي
واله الاطهار خير الال	✧	الصابرين الصادقي المقال
حدالكلام ما افاد المستمع	✧	نحو سعي زيد و عمرو متبع

(١) لا بأس بايراد بعض القواعد اللازمة هنا للمبتدى الذي لم نعرض ولا نذكر في مواضعها سيما بعنوان الحظ ورسمه في ج ١٧ ص ١٩٩ وهي هذه المذكورة في او آخر شرح النظام الحسن بن محمد النيسابوري الذي اصله لحاجب في الصرف قال (الخط) المشهور تصوير (اللفظ) المقصود تصويره بحروف (هجائه) وحروف الهجاء والتهجي هي الحروف التي عدت مخارجها من قبل ومنها يركب الكلم فانا نسبت الكتابة الى لفظ على جهة المفعولية نحو زيد ، ورجل فالمراد انك كتبت هذا اللفظ بحروف هجائه وهي مسميات - الزاي ، والياء ، والدال اعنى (ذى د) ومسميات الراء ، والجيم ، واللام اعنى (ر ج ل) النحو القرآن والشعر مما يمكن كتابة مسماه وارىد ذلك والا (اسماء الحروف اذا قصد بها المسمى نحو قولك اكتب القرآن) وتريد مسماه من قول عز من قائل الحمد لله رب العالمين مثلا الى آخر السورة - او اكتب الشعر وتريد مثلا قوله - الاكل شيء ما خلا الله باطل (او اكتب جيم . عين . فا . را) وتريد مسمى هذه الحروف « فانك تكتب هذه الصورة جعفر لانها » اعنى هذه الصورة « مسماها » اى مسما هذه الحروف « خطأ و لفظاً » اذا المفهوم من الجيم المكتوب اول حرف من جعفر هو (ج) لا الجيم ، وكذا المفهوم من الجيم الملفوظ هو «ج» ولذلك قال الخليل لاصحابه لما سأهم كيف تنطقون بالجيم من جعفر فقالوا جيم فقال انما نطقم بالاسم ولم تنطقوا بالمستول عنه - و الجواب جه لانه المسمى فان سمي بها « اى باسماء حروف التهجي » مسمى آخر « كما لو سميت رجلا بجيم » كتبت كغيرها « بحروف هجائها فاذا قيل حينئذ اكتب جيم تكتب هكذا جيم كما يكتب زيد لو قيل اكتب زيداً « وفي المصحف يكتب » ←

و قال مسلمة بن عبد الملك لرجل ما اسمك فقال عبد الله بالنصب قال ابن من
قال ابن عبد الرحمن بالجرف أمر بضربه فقال بسم الله بالرفع فقال دعوه فلو كان تاركاً
للحن لتركه تحت السياط قال الشاعر :

- بطل النحو جميعاً كله ☆ غير ما احدث عيسى بن عمر
فهما للناس شمس وقمر ☆ انما النحو في مجلسه
كشهاب ثاقب بين الصدف ☆ يخرج القرآن من فيه كما
ذاك اكمال وهذا جامع ☆ تخرج الدرّة من بين الصدف
انما النحو للخطابة والشعر (وله) و تقويم سنة او كتاب
فاذا ما تجاوز النحو هذا ☆ فهو شبي من المسامع ناب
ان رمت ادراك العلوم بسرعة (وله) فعليك بالنحو القويم ومنطقي
هذا الميزان العقول مرجح ☆ والنحو اصلاح اللسان بمنطق

الى هنا يظهر رجحان تحصيل علم النحو ومن ذمه منصرف الى من اشتغل فيه
اغلب اوقاته كما مر الاشارة اليها قبيل هذا منها فيل وقع نحوى في كنيف فجاؤه بكناسين
فقال اطلب الى حبل اذيقاً وشدّ انى شدّاً وثيقاً واجد بانى جذباً رقيقاً وقالوا لله لانخرج
هو في السليح الى الحلق وليس يدع الفضول - وقال بعضهم في ذم النحو وهو هذا .

- النحو شوم كله فاعلموا ☆ يذهب بالخير من البيت
خير من النحو واصحابه ☆ ثريدة تعمل بالز بالربيت
لاخبر في النحو وطالابه ☆ فان من جملةهم نقطويه
حرقه الله بنصف اسمه ☆ ونصفه الاخر يبكى عليه
وانزل النحو على نقطويه ☆ لكان ذاك الوحي سخطاً عليه
احرقه الله بنصف اسمه ☆ وصير الباقي صراحاً عليه
كما نقيس النحو فيما مضى (وله) على لسان العرب الاول
ان الكسائي واصحابه ☆ يرقون في النحو الى اسفل

لامن حيث السند ، واذا قال مثله يعنى ذكر الشيخ مثل محمد بن يعقوب النعل بالنعل بدون نقص من حيث السند والتمن - وكذا اذا قال عن غيره من اول الوسائل الى آخره نحوه و مثله - والمعنى كلما قلت لك ان شئت فانظر واذن - و اشرنا الى نظيره فى المثل (اقول) والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص ٢٩٥ وبقية كتب النحوية ولا شبهة فى مدح علم النحو و رجحانه فى الشرع لان اصل مؤسسه امير المؤمنين عليه السلام واخذمنه ابى الاسود الدئلى كما نقل جماعة من الاعلام الامامية واهل السنة و الجماعة قال الشاعر :

منزلة النحومن الكلام * منزلة المالح من الطعام

وقال الاعراب حلية الكلام و وشيه ، وما احدث الناس اعجب التى من يعلم النحو، وقال مثل الذى يطلب الحديث ولا يعرف النحو مثل الحمام الذى مخلاته لاشعرير فيها، ويأتى بعنوان النصب فى ضرب زيد عمراً المراد بزيد على بن ابى طالب عليه السلام والمراد بعمر وعمر بن عبدود ، وقول القائل الذى قال للرضى ما علامة النصب فى عمر قال بغض على بن ابى طالب عليه السلام ثم قال :

ايتها الفاضل فينا افتنا * وازل عنا بفتواك العنا

كيف اعراب النحاة النحوفى * انا انت الضاربى انت انا

انا انت الضاربى مبتدء (فاجابه) فاعتبرها يا اماماً سننا

انت بعد الضاربى فاعله * وانا يخبر عنه علنا

ثم ان الصاربى انت انا * خبر عن انت ما فيه انثنا

وانا الجملة عنه خبر * وهى من انت الى انت انا

قل لشيخ النحو عنا معلنا * لم تزل تكشف عنا كربنا

قد تجادلنا على بيت غدا * مشكل الاعراب بيته لنا

قد تخالفنا على اعرابه * واجعل الاعراب فيه بيّنا

كنت تخفى عنك ما حل بنا * انا انت القائلى انت انا

آدم عليه السلام في الجنة ثلاث آيات من اول الكهف ، و ثلاث آيات من بنى اسرائيل و اذا قرئت القرآن ، وثلاث من يس « وجعلنا من بين ايديهم سداً ومن خلفهم سداً » .

فاذا سئل لم وقعت هذه الكلمة هكذا - اجيب بانها هكذا جرت في استعمالهم الا ان النحاة اخترعوا عللاً و اثبتوها بدلائل تطبيقاً للمنقول على المعقول وتوجيهاً لكلامهم به و ترويضاً لهذه اللغة الفصيحة التي هي افضل اللغات و اشرفها لنزول القرآن المجيد عليها حتى انهم حكموا ان علم النحو عبارة عن معرفة احوال الكلم بدلائلها و نكاتها - و اما بدونها فحكاية النحودون علمه وليس ما ذكروا عللاً موجبة لتلك الاحكام ، و انما هي نكات مناسبات تفيد نوع رجحان و استحسان في الاعتبار بعد الوقوع فليست مطرودة بتوجه عليها النقض و المعارضة - و قد يفضى الكلام فيها الى البحث و المناظرة تكثيراً للكلام و اجرائها مجرى الدلائل على ما هو دأب اهل العلم و ان لم يكن ضرورياً في اصل المقصود و الاصل ما ذكرنا فافهم و احفظ .

و يجيء على ستة معان (منها) الجانب كقولك سرت الى نحو دار فلان اي جانبيها و «منها» القصد كقولك نحوت نحواً اي قصدت قصداً و (منها) النوع كقولك عندي ثلاثة انحاء من الطعام اي انواع من الطعام و (منها) المقدار كقولك جائني الجيش وهم نحو الالف اي مقدار الف و (منها) الصرف كقولك نحوت بصرى اليك اي صرفت اليك بصرى و (منها) الشبه و المثل كقولك مررت برجل نحوك اي شبهك و مثلك قال الشاعر :

نحو نأ نحو دارك يا حبيبي ☆ لقينا نحو الالف من رقيب

وجدناهم جياً نحو كلب ☆ تمنوا منك نحواً من رقيب

نحو باشد در لغت بر پنج نوع « و بالفارسية » قصد و مثل و جانب و مقدار و نوع

و قد وقع في كتب فقهاءنا كلمة النحو و المثل سيما في كتاب الوسائل الشيعة

للمشيخ الحر العاملي ره في الاحاديث الفقهية في اغلب مواضعها مثلاً قال قال محمد بن

يعقوب عن محمد بن يحيى (ثم) قال و ذكر الشيخ مثله او نحوه - و المعنى اذا قال نحوه

يعنى ذكر الشيخ مثل الكليني متمناً لاسناده يعنى ذكر الشيخ متن الحديث مثل الكليني

☆	فعال و افعال وفعل وافعل	☆	و افعلة منها و فعلان فانظر
☆	و منها فعول ياخى وفعلة	☆	و تمثيلها ان كنت لما تصور
☆	جمال و افراس و اسدواكبشير	☆	واكسية حمر لفتيان حمير
☆	انوتا عشاءاً فى ربوع لفتية	☆	من التغليبين الكرام و يشكر
☆	وكل خماسى اذا ما جمعته	☆	فاخره فاحذف ولا تتعثر
☆	فتجمع قرطعباً قرطعاً سالكاً	☆	به مسلك الجمع الرباعى المكثر

وفى العمل ط ٢ ص ١٦٨ س ١٧ قال على عليه السلام تسع آيات من كتاب الله يقرءه

☆	→ وكل شىء جاء فى طرف القلم	☆	يمل ما عدا طرائف الحكم
☆	غنيمة الاكياس درس الحكمة	☆	وانها اعظم كل نعمة
☆	وانما الحكمة روضات العلاء	☆	ونزهة للادباء النبلاء
☆	اشجارها تنبت فى الجنان	☆	لكنها تثمر فى اللثان
☆	لقد ذكرت عند تمثيلانى	☆	طرائف الحكمة والعظات
☆	كى لا يمل القلب علم النحو	☆	ويهدوا به بهذا النحو
☆	ان من الاشعار نور الحكمة	☆	وانها للمطالبيين رحمة
☆	اتممت جوف ليلة ابياتى	☆	قد نهبت وقتى كالبليات
☆	قد انتهت لبعض اخوان الصفا	☆	على يدى الداعى الى نهج الوفا
☆	ناظمه خادم علم الدين	☆	محمد يدعى بقطب الدين
☆	فى سنة المائة والثلاثين	☆	والالف فى عام ورود قزوين
☆	لو وسعت رسالة العوامل	☆	نظمت كل النحو والمسائل
☆	لكنه لناقة التنطق	☆	لم يك من يحدو الى التشوق
☆	شوقى الى الحكمة كان ابلاغاً	☆	نعمته كانت على اسبغاً
☆	والحمد لله الحميد الواحد	☆	صلى على ساداتنا الاما جد
☆	محمد و اله الكرام	☆	اما جد الافاضل العظام

الرفع ، والنصب - والخفض لان الحركات الطبيعية ثلاث حركات - حركة من الوسط
 كحركة النار ، وحركة الى الوسط كحركة الارض ، وحركة على الوسط كحركة الفلك
 وهذا اتفاق ظريف وتأول طريف قال الشاعر في جمع المكسر كما في المعجم الادباء ج ١٣
 سألت عن التكسير فاعلم بانها ☆ ثمانية اوزان جمع المكسر
 فاربعة اوزان كل مقلل ☆ واربعة اوزان كل مكسر

(في بيان تقسيم العوامل)

- | | | |
|--------------------------|---|----------------------------|
| القول في امثلة العوامل | ☆ | في مائة يكون حصر العامل |
| فبعضها يكون معنوية | ☆ | وبعضها العوامل اللفظية |
| اولاهما اثنان لذى اللحاظ | ☆ | فانيهما قسمان في الالفاظ |
| فبعضها يقاس في القياس | ☆ | وتلك سبعة لدى الاكياس |
| وبعضها لا بدان قد يسمعا | ☆ | ولا يقاس بل كما قد سمعا |
| وتلك كانت احداً وتسعين | ☆ | فذاكروا اعمالها في التبيين |
| اما السماعي ثلاثة عشر | ☆ | نوعاً كما في العربية اشتهر |
| والمعنوي عندهم قد انحصر | ☆ | في عامل في المبتداء والخبر |
| وعامل المضارع المرفوع | ☆ | مجرداً عن عامل مسموع |
| امثالنا كالجور في الجنات | ☆ | مسفرة من غرف الابيات |
| الفاظها كالعرب الاتراب | ☆ | باكرة المعان للاحباب |
| يلوح من نقاب كل حرف | ☆ | معنى جمال قاصرات الطرف |
| فيسين خيرات حسان للهدى | ☆ | يسفرن في البيان للذى اهتدى |
| هل ناظر اعينكم اليها | ☆ | ام واله قلوبكم لديها |
| ماضائع مناظر اتكم لها | ☆ | تولوها لها اليها ولها |
| اطراف افلام كرام الفضلا | ☆ | معيار عقلمهم بدرك العقلا ← |

وقال ابن النديم في فهرسه ص ١٥ عدد حروف العربية (٢٨) حرفاً على عدد منازل القمر ، وغاية ما تبلغ الكلمة منها مع زيادتها سبعة احرف على عدد النجوم السبعة ، و حروف الزوائد (١٢) حرفاً على عدد البروج الاثنى عشر ، ومن الحروف ما يدغم مع لام التعريف وهى (١٤) حرفاً مثل منازل القمر المستمرة تحت الارض و(١٤) حرفاً ظاهرة لاتدغم مثل بقية المنازل الظاهرة وجعل الاعراب ثلاث حركات -

ياأمر بالعدل وبالاحسان	☆	→ تقول ان الله فى القرآن
اساس نظم دولة السلطان	☆	العدل ميزان من الرحمن
زنوا بقسطاس او او العرفان	(وقيل)	لا تخسروا الميزان كالخوان
اذ به كل تساوى فى القوام	☆	انما النحو كملح فى الطعام
يعرف اللفظ على اصل الكلام	☆	من درى النحو تراه قارئاً
من فقيه حاذق حبر همام	☆	بتقية كل من جالسه
خوف لحن والغزى فى الملام	☆	هاب ان ينطق من لم يدره
ينصب الرفع ان اجافى السلام	☆	يرفع النصب كجزم دائماً
صرف النحو باعراب المقام	- ☆ -	يقرأ القرآن لا يعرب ما
شك فى لفظ رواه بالسقام	- ☆ -	والذى يعرفه يرجع ما
يعرف اللحن بتغيير النظام	☆	يعرف اللفظ فيبرى سقمه
ليس اعمى كبصير فى القيام	☆	ماهما فيه سواء عندنا
وضع اللحن رؤساً فى العوام	- ☆ -	كم وضع رفيع النحو وكم
رأيت لسان المرء وافد عقله « وقال العبر تائى » وعنوانه فانظر بماذا تعنون		
يخبّر عما عنده و يبين	☆	فلاتعد اصلاح اللسان فانه
فيسقط من عينى ساعة يلحن	☆	ويعجبني رأى الفتى وجماله
سمعت من الاعراب ما ليس يحسن	☆	على ان الاعراب حسن وربما
ولافى قبيح اللحن والقصدانين ←	☆	ولاخير فى اللفظ الكريه استماعه

والتحقيق ان موضوعه واحد وهو اللفظ الموضوع بالمعنى والتعدد باعتبار النوعين اعنى الكلمة والكلام ، وان اردت ان تعلم الحقيقة فى معرفة علم النحو ان لكل واحد من الكلمات الثلاث اعنى الاسم ، و الفعل ، و الحرف فى لسان العرب احوالا و احكاماً مخصوصة من الاعراب والبناء والحركات والسكنات - وهى كما وقعت فى كلامهم وجرت على لسانهم كما فى سائر الاسنة واللغات .

وجيزة اربح فى المعانى	☆	→ ارجوزة افصح فى البيان
وتذكروا بها خطاب الله	☆	لتعرفوا بها كتاب الله
واسترضعوا البان علم السعداء	☆	فصرفوا الهممة نحو الاهتمام
استطعموا مائدة القرآن	☆	لكن لى العظام من بيانى
و السعداء الطالبين طرا	☆	واطعموا القانع والمعتر
لان تكونوا ناصرى حزب الله	☆	عزمت فى هذا عليكم بالله
ومنه استعين فى الامور	☆	وارتجى مغفرة الغفور
من فهمها جوهر ما قد ذكرا	☆	والصرف علم باصول ظهرا
باسم وفعل ثم حرف ينقسم	☆	وعند حصر العقل مصداق الكلم
و علم الانسان ما لم يعلم	☆	الله قد ابداع ما فى العالم
بالجر والتنوين او باللام	☆	وميزوا الاسماء فى الكلام
اليه هكذا به تنادى	☆	و بالاضافة و بالاسناد
العلم رأس العز والمعالي	☆	تقول يا منبع مجد عال
و النون للتأكيد ثم الياء	☆	واختص بالفعل لحوق التاء
كفعلت و يفعلن وافعلى	☆	تميز الفعل بها للعاقل
مثلهما نحو على ومن وفى	☆	ولا يكون قط لفظ الحرف
من مسند ومسند اليه	☆	ينقسم الاسم على قسميه
هذان ليسا فى الحروف ابدا ←	☆	والفعل لا يكون الامسندا

الضمة من جنس الواو وهي علامة الجمع وقد تكرر ذكر نحن في الكتاب والسنة منها عن علي عليه السلام نحن اعوان المنون وانفسنا نصب الحنوف فمن اين نرجوا البقاء وهذا الليل والنهار لم يرفعا من شيء شرفا الا اسرع الكرة في هدم ما بنينا وتفريق ما جمعنا ونحن اقمنا عمود الحق وهزمتنا جيوش الباطل ، ونحن امناء الله سبحانه على عباده ومقيموا الحق في بلاده بنا ينجوا الموالى وبنائهمك المعادى، ونحن باب حطة وهو باب السلام من دخله سلم ونجى ومن تخلف عنه هلك .

[نحن] دعاة الحق وائمة الخلق والسنة الصديق من اطاعنا ملك ومن عصانا هلك
[نحن] شجرة النبوة ومحط الرسالة و مختلف الملائكة و ينابيع الحكمة
ومعادن العلم ناصرنا ومحبتنا ينتظر الرحمة وعدونا ومبغضنا ينتظر السطوة ، ونحن الشعار
والاصحاب والسدنة والابواب ولا تؤتى البيوت الا من ابوابها ومن اتاها من غير ابوابها
كان سارقاً لا تعدوه العقوبة .

[النحو] علم بقوانين الفاظ العرب من حيث الاعراب والبناء فموضوعه الكلمة
والكلام قال سيدنا قطب الدين محمد والد على في منظومته النحوية والصرفية (١)

- | | |
|---|----------------------------|
| ☆ | (١) النحو علم بقواعد علم |
| ☆ | حمد أمن اليه طيب الكلم |
| ☆ | والعمل الصالح فيها يرفعه |
| ☆ | هو الذي اقام اعلام الهدى |
| ☆ | اعطى لدى وسائل المسائل |
| ☆ | و بعد ليلة من الليالي |
| ☆ | نظمت للكرام والامائل |
| ☆ | وشحتها ظرائف المثل |
| ☆ | ما نسخت نظيرها الاقلام |
| ☆ | الناس ما حاكوا على منوالها |
| ☆ | من صانها احوال تركيب الكلم |
| ☆ | يصعد في سماء علم من علم |
| ☆ | بازغة شارقة او امعه |
| ☆ | مرفوعة منصوبة للاهتدى |
| ☆ | ولم يضيع عملا لعامل |
| ☆ | انشأت نظم هذه اللآلى |
| ☆ | ليحفظوا رسالة العوامل |
| ☆ | ضممتها طرائف الامثال |
| ☆ | ما نسجت سندسها الاوهام |
| ☆ | والازكياما حكا ومثالها ← |

عاشر ذى الحجة والنحر بالكسر الحاذق الماهر البصير الفطن .

[المنحرب] بالكسر ثم السكون هو العالم المتقن البليغ فى العلوم ويقال له الحاذق الفطن العاقل «نحرب» الخادم الظاهر حسن حاله هو الذى وكله السلطان على دار الحسن العسكرى عليه السلام بعد وفاته كما يظهر من كمال الدين ط ١ ص ٢٦ س ٣ «النحسان» بالفتح الزحل و المربخ ، و السعدان الزهرة و المشتري ، و النحس الامر المظلم والضرو الريح الباردة اذا ادبرت .

[النحل] بالفتح ثم السكون هو ذباب العسل قال الله تعالى فى سورة النحل آية ٦٧ «واوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون) و فى الحديث لا باس بقتل النحل فى الحرم وفيه نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قتل ستة وعدمنها النحلة لانها تاكل طيباً وتضع طيباً وهى التى اوحى الله اليها ليست من الجن ولا من الانس كما فى المجمع فى مادة النحل وفى الصافى قال اوحى ربك الى النحل الهماً وقذف فى قلوبها فان صنعتها الايقنة ولطفها فى تدبير امرها و دقيق نظرها شواهد بينة على ان الله تعالى اودعها علما بذلك، وعن على عليه السلام قال لعق العسل شفاء من كل داء ثم تلا هذه الاية كما مر الاشارة اليها فى ج ٢٢ ص ٣٤ وفى بحر الجواهر قال النحل يقع على الذكر والانثى ثم قال بالفارسية وى زيرك ترين حيوانانست بعد از انسان و خانهاى كه ميسازد از اعجب اشياست زيرا كه همه مسدس است يكى بر ديگرى تفاوت ندارد .

[النحلة] بالكسر او الضم ثم السكون العطية والهيئة واعطاء المرأة مهرها والنسبة بالباطل والنحل لقب على عليه السلام «نحلمين» بكسر النون واللام بينهما الحاء الساكنة من قرى حلب منها ابو محمد عامر بن سيار «جم» .

[نجن] بالفتح ثم السكون ضمير يعنى به الاثنان والجمع والمخبرون عن انفسهم مبنى بالضم او جمع انا من غير لفظها و حرك آخره بالضم لالتقاء الساكنين لان

ابن محمود المتوفى سنة ١٣٧١ ، هو غير نجيب مخلوف صاحب كتاب التاريخية ، وغير نجيب مرقس صاحب الدروس الجغرافية . وغير نجيب نجبا صاحب الفنون العامة وغير نجيب نصار المتوفى سنة ١٣٦٧ وغير نجيب وهبة أفندي ، وغير نجيب يوسف بك (عات) [النجيب] بالفتح ثم الكسر وسكون التحتانية قبل المثلثة هو السر المخفى والهدف البطى «النجيح» بالفتح ثم الكسر من النجاح والفوز بالمقصود هو الصائب من الرأى والسريع من المجد واسم جماعة منهم .

[نجيح] بن عبدالرحمن مولى بنى هاشم ابو معشر المدنى الحميرى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام الظاهر حسنه لتضعيفه بعض العامة روى عنه ابنه مات سنة ١٧٠ (يب) «نجيح» بن قبالغافقى المدنى الامامى لابس به هو غير نجيح ابن مسلم الكوفى (جش جنج) .

[النجيد] بالفتح ثم الكسر الشجاع الماضى فى ما يعجز غيره و«نجيد» بالضم مصغراً هو ابن عمران الخزاعى «نجيرم» بالفتح محلة بالبصرة وقعت على جبل على ساحل البحر منها ابراهيم بن عبدالله ، ويوسف بن يعقوب ، وابنه بهزاد بن يوسف كانوا من العامة المذكورون فى المعجم ج ٨ ص ٢٧٠ «نجية» بن اسحاق الفزارى الامامى الظاهر حسنه هو غير ابن يحيى بن خلف ابى الحسن النحوى .

[النجى] بالفتح السر والمحدث السريع «النجات» بالفتح كثير نحت الحجارة «النحاز» بالضم داء للابل فى رثتها ، وفى الحديث نجى من صدق يمانه وهدى من حسن اسلامه [النحاس] بالفتح وشد الحاء مبالغة هو صانع النحاس وبايعه يعرف به جماعة منهم ابراهيم الشافعى الازهرى ، واحمد بن ابراهيم بن محمد محى الدين الدمشقى المتوفى سنة ٨١٤ ، واحمد بن محمد المفسر المتوفى سنة ٣٣٨ وجرس ميحائيل صاحب تاريخ الاثر ، وعبدالرحمن صاحب الديوان ، والمفضل بن صالح ، والنحاس بتشليم النون وتخفيف الهاء معدن معروف .

[النحراوى] العيسوى الطبيب المعلم فى علم التشريح صاحب كتاب التشريح العام ذكره فى معجم المطبوعات «النحر» بالفتح ثم السكون اعلى الصدر ويوم النحر

ابن محمد السمرقندى حنفى (عات) (نجم) الطائى امامى كان من اصحاب الباقر عليه السلام هو غير نجم بن فرقد العطار البصرى « ن » .

[النجوم] من النجم هو الكوكب قد اشبعنا الكلام فيه فى ج ٢٥ ص ١٣٨

وهنا بعنوان النجم ، وفى الحديث من ادعى معرفة علم النجوم فقد كذب سأل على عليه السلام منجماً كيف دوران الفلك عندكم قال فاخذت القلنسوة من رأسى فادرتها فقال عليه السلام ان كان الامر كما تقولون فما بال بنات النعش والجدى والفرقدان لا يدورون يوماً من الدهر « فبهت » ، وفيه انكار على من يدعى معرفة علم النجوم كما لا يخفى - ومما يستفاد من فحوى الحديث ان هذه الكواكب لها حركات خفيفة غير واضحة عند البحث والمنجمون بنواقوا عنهم فى ضبط الحركات وفى قدر الابعاد وقدر الاجرام على مقتضى رؤية العين منه

[النجيب] بالفتح ثم الكسر من الانسان الفاضل التفتيس ومن الفرس العربى كما مر فى ج ٢٣ ص ١٩١ ومن الابل القوى الخفيف السريع وغير ذلك - ونجيب اسم جماعة منهم نجيب بن ابراهيم طراد المتوفى سنة ١٣٢٩ هو غير نجيب افندى كاتب الجريدة عامى وغير نجيب بك الجندى ، وغير نجيب دياب بن موسى وغير الدمياطى فتح بن محمد .

[نجيب] حبيبة هو مدرس لبنانى مارونى مات سنة ١٣٢٤ هو غير نجيب الحداد

» الدين هو على بن محمد بن مكى العاملى هو ابن شهيد الاول ، وهو

غير نجيب الدين الاسترابادى (نجيب) الدين يحيى بن احمد بن يحيى بن الحسن ابن سعيد هو ابن عم المحقق العلى صاصب الشرايع المتوفى سنة ٦٨٩ .

[نجيب] الربحانى ابن الياس المتوفى ١٣٦٨ ، هو غير نجيب خلف البنانى وغير

السمرقندى محمد بن على المتوفى سنة ٦١٩ ذكره فى «م» ج ٨ ص ٣٢٦ .

(نجيب) سمعان صاحب كتاب الانوار البهية هو غير نجيب شقرا بك ، وغير نجيب عبدة .

[نجيب] غرغور المتوفى بعد سنة ١٣٢٨ فاضل لبنانى

[نجيب] فناوى الدكور صاحب حياة الرضيع هو غير نجيب مترى صاحب

المطبعة المعارف .

[نجيب] محفوظ الدكتور المدرس فنى الولادة وامراض النساء هو غير نجيب

سنة (لب) ط نجف ص ٢٤٨ «نجم» الدين هو ايوب بن محمد السلطان توفى سنة ٦٤٧
 [نجم] الدين هو بهاء الشرف ابو الحسن محمد بن الحسن بن احمد ابن اخى
 سابقه روى الصحيفة السجادية عن محمد بن احمد بن شهر يار خازن امير المؤمنين
 عليه السلام ذكره فى هامش (لب) ط نجف ص ٢٦٨ .

[نجم] الدين الجزائرى ابن محمد الحسينى العالم الفاضل صاحب كتاب تحفة
 الملوك هو معاصر صاحب «مل» «نجم» الدين الرسولى هو عمر بن يوسف وهو غير نجم
 الدين الرملى محمد بن خير الدين ، وهو غير يوسف بن احمد الزيدى .

[نجم] الدين الشاعر هو ابو محمد عمارة بن على بن زيدان بن احمد اليمنى
 الفقيه ذكره فى «خك» ج ١ ص ٥٣٥ (نجم) الدين الشاعر هو محمد بن على بن فارس
 ابن على بن عبدالله ابو الغنائم المعروف بابن المعلم «نجم» الدين الشاعر هو يعقوب بن
 صابر بن بركات بن عمار ابو يوسف الحرانى البغدادى «خك» .

[نجم] الدين الشافعى الخبوشانى هو محمد بن الموفق بن سعيد الفقيه
 » » العاملى هو ابن محمد الحسينى العالم الفاضل الجليل المحدث
 الامامى كأبيه على ومحمد «نجم» الدين هو عبد العزيز بن محمد بن عبد الحميد
 الثانى اخو نظام الدين و غياث الدين «لب» «نجم» الدين العسكرى هو احد الاعلام
 المعاصرين اليوم ببغداد قدم فى ابيه الميرزا محمد الطهرانى .

[نجم] الدين هو على بن عبد الحميد بن التقي عبدالله بن اسامة بن احمد ابو الفتح
 الحسينى «لب» ص ٢٦٩ «نجم» الدين هو على ابن نقيب المدينة الحسن بن السلطان بن الحسن
 [نجم] الدين العمرى هو ابو الحسن النسابة على بن محمد بن على بن
 محمد بن محمد ملقطة «لب» ص ٥٧ «نجم» الدين القمى هو ابو سعيد محمد بن الحسن
 ابن على بن محمد بن احمد بن على بن الصلت كمال الدين ط ١ ص ٣ .

[نجم] الدين الكبرى هو ابو الجناب احمد بن عمر الصوفى خوارزمى
 » » الملك الافضل هو ابو الشكر ايوب بن شاذى بن مروان والد
 السلطان صلاح الدين «نجم» الدين النسفى هو ابو حفص عمر بن محمد بن اسماعيل

يجمعها الروم واهل الخبرة	☆	من صورة العقرب شكل الابرة
والقلب مع نجم منير لامع	☆	تعرفه العرب بنسر واقع
معا بهر ارين قد يعرفان	☆	في اكثر الاحياء و البلدان
وقد ذكرنا قبل حال الجبهة	☆	مليخاً فلم تغادر شبهة

الحوت و كواكبه و نجومه

يتبعها الحوت ويدعى السمكة	☆	كواكب ملتفة مشتبكة
قد شبهتها الروم بالنونين	☆	تراهم العين صغيرتين
احداهما تدنومن المثلثة	☆	بينهما كواكب متصلة
منظومة كهياة السحاب	☆	تعرف بالوصل لدى الاعراب
فقد ذكرنا صور البروج	☆	وشرح سرعلمها البهيمج
فنذكر الكل على الترتيب	☆	بعون رب واحد قريب

[نجم] الاثمة يطلق على محمد بن الحسن صاحب العصر والزمان عليه السلام وعلى محمد بن الحسن الاسترابادي الامامى (نجم) بن ارسلان بن على ابوالنجم المعروف بابن الفصيح الواعظ الفقيه المتوفى سنة ٦١٥ روى عن السلفى .

(نجم) بن اعين امامى حسن يجاهد فى الرجعة المذكور فى الخلاصة هوغير ابن حطيم الكوفى الامامى (جنج)(نجم) بن دينار اوعطاء عامى روى عنه يحيى بن موسى هوغير الراوى عن مجاهد (ن) ج ٦ ص ١٤٨ .

[نجم] بن سراج العقيلى البغدادى شمس الملك المتوفى سنة ٦٠١ شاعر ذكره فى الاعلام ج ٨ ص ٣٢٥ (نجم) الدين هو ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد المحقق صاحب الشرايع امامى ثقة (نجم) الدين هو احمد التراكيشى العاملى العالم الفاضل جليل كان من اجلة تلامذة الشهيد الاول امامى حسن .

[نجم] الدين هو اسامة بن احمد بن عمر بن يحيى بن الحسين ذى العبرة الحسينى ابن اخت الوزير المغربى يقال له ابوالقاسم ولى النقابة وتوفى سنة ٤٧٢ وهو ابن ٤٥

- حولها تبدو نجوم زاهره ☆ تدعوها العرب بسعد ناشره
 خبر بعض من روى عن العرب ☆ ان المحمثنين لهذين لقب

الدالى وهو الدلو و كواكبه ونجومه

- و بعده نشر شكل الدالى ☆ ملخصا باو جز المقال
 وهو الذى بالدلو تدعوه العرب ☆ وساكب الماء له ايضا لقب
 كواكب قد شبهت بزحل ☆ فى يده اليمنى ذنوب قد ملئ
 يسكب افواها من الذنوب ☆ تمتد كالنهر الى الجنوب
 مقطعهن عند نجم زاهر ☆ زين بنور العين عين باهر
 يضىء كالبدر اذا البدر وجب ☆ بالصفدع الاول تدعوه العرب
 يجعله للحوت فاعلمه فما ☆ اوائل الروم و من تقدما
 و ربما سمى بالظليم ☆ وهو الذى يجعل عند الرومى
 لصورة الحوت الجنوبى فما ☆ يزعم من كان قدا نجما
 نجم وفى جملة هذى الصورة ☆ كواكب ثلاثة صغيرة
 هن من الصورة فى بطن اليد ☆ تجعلها الاعراب بعد الاسد
 يبدوا من الافق اذا الجدى طلع ☆ وهى التى قد لقب سعد بلغ
 يتبعهن كوكبان اثنتان ☆ كلاهما منها على تدان
 اعلاهما كحمره تلتهب ☆ تدعوها سعد السعود العرب
 يتلوها نجمان آخران ☆ بينهما شبران او يدان
 خبرنى من علمه لا يرتبك ☆ انهما قد لقبا سعد الملك
 هما على منكب هذى الصورة ☆ تتبعها كواكب منيرة
 ثلاثة تحته بنجم ☆ و كلها نجم كبير الجرم
 طلوعها دليل طيب الاهوية ☆ لقبها العرب بسعد الاخبية
 هن بعيدات عن المجرة ☆ وهى التى تدعى نجوم الجرة

ياغافلا عن حركات الفلك ☆ نبيك الدهر فما اغفلك
مالك للغير اذا ضعته ☆ و كلما انفقت منه فلك
وفي آية الشريفة (والنجم والشجر يسجدان) سجودهما استقبالا لهما الشمس اذا
طلعت ثم يميلان معها حتى ينكسر الفء- وفي الحديث عن النبي ﷺ قال لا تسبوا
الرياح فانها مأمورة ولا تسبوا الجبال ولا الايام ولا الليالي فتائموا ويرجع عليكم كما
مر في الايام والساعات ويأتى بعنوان النجوم و قد اشبعنا الكلام فى ج ٢٥ بعنوان
الكواكب من ص ١٣٧ الى ص ١٨٨ وذكرنا الاشعار التى راجع الى النجوم والكواكب
من حمل الى القوس وكواكبه بقى منها الى آخر الحوت اولها.

بين النعامات و ان قد خلى ☆ يعرفه الرمل اعراب القلى
تدعوها بالصردين العرب ☆ واحد و الاثنين قد التهب
و من نجوم القوس كوكبان ☆ كلاهما فى فخذ الحصان
قد لقبوها العلما البيضا ☆ و قد سميت الفيض عنها ايضا
عند نجوم البيض والادحى ☆ والفلك المشبه الغربى
بقيعه مثل الفلاة جردة ☆ قد لقبتها العلماء البلدة
والانجم المنظومة الشواخص ☆ لقبها عندهم القلائص

الجدى و كواكبه ونجوم

وبعد ذكرى لنجوم الرامى ☆ انعت شكل الجدى فى كلامى
كواكب زاهرة فى الظلم ☆ يعرفها بالجدى كل الامم
ترى على قرنية كوكبين ☆ يرى دوين انور الاثنين
كويكب يعشى سنه الحدفا ☆ يكاد بالاكبر ان يلتصقا
كانها مباسم ذات شنب ☆ بسعد الذابح تدعوها العرب
فى جملة الصورة كوكبان ☆ اذا بدا الذابح يبدوان
كلاهما اظهر لماع الخفق ☆ يزينه جرم له نور يقق

وقيل كان علماء بنى اسرائيل يسرون من العلوم علمين علم النجوم ، و علم الطب ولا يعلمونها اولادهم لحاجة الملوك اليها لئلا يكونا سبباً في صحة الملوك والدنومهم فيضمحل - وفي رواية اياكم والعقود في الشمس فان كنتم ولا بدفاعلين فتنكبوها بعد طلوع النجم اربعين يوماً ثم انتم وهي سائر السنة - قيل والكواكب كلها سيارة الابنات النعش والفرقدان - وقيل لها حركات خفيفة غير واضحة عند الحس والمنجمون بنوا قواعدهم وضبط الحركات - وفي العلال ط ٢ ص ١٩٢ س ٢٢ ومن النجوم الطارق يطرق نوره سماءً سماءً الى سبع سموات ثم يطرق ارجاعاً حتى يرجع الى مكانه وهو احسن نجم في السماء وليس تعرفه الناس قال الشاعر .

→ خمسة وعشرون الفا ، وتقطعت جبال ، ودنت من بعضها حتى سار جبل اليمن ، وعليه مزارع قوم فاتى مزارع آخرين ، ووقع طائر ابيض بحلب ، وصاح اربعين صوتاً يا ايها الناس اتقوا ربكم (ثم طار ، و اتي من الغد (ثم) فعل مثل ذلك (ثم) مارؤى بعدها ، ومات رجل في بعض الاكوار الاهواز فسقط طائر على جنازته وصاح بالفارسية ان الله قد غفر لهذا الميت ومن حضر جنازته انتهى (ثم) قال كما ان التصديق بوجوده تعالى من اجل البديهيات قوله (افى الله شك فاطر السموات والارض) كذلك تصور كنه الحقيقة او ما يقرب من الكنه من امحل المحالات لا يحيطون به علماً كيف وسيد البشر ^{وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ} يقول ما عرفناك حق معرفتك (وقال) ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار ، وان الملاء الاعلى يطلبونه كما يطلبونه انتم (الى ان قال) الحاصل ان كل ما يتصوره العالم الراسخ فهو من كنه الحقيقة بفراسخ ، وكل ما وصل اليه النظر العميق فهو غاية مبلغه من التدقيق - و سرادقات الذات عن ذلك بمراحل ، واميال لا يستطيع سلوكها يريد الوهم والخيال والله در من قال فيك يا اغلوطة الفكر ☆ تاه عقلى و انقضى عمري سافرت فيك العقول فما ☆ ربحت الا اذى السفر رجعت حسرى و ما وقعت ☆ لا على عين و لا اثر

انظر تفصيل ذلك هناك ان اردت

و قيل يمكن على طريق اجراء العادة ان يكون بعض الحوادث سبباً لبعضها لكن لا دليل فيه على كون الكواكب اسباب للعادة و عللاً للنحوسة لاجساً و لا عقلاً ولا سمعاً - اما حساً فظاهر ان اكثر احكام مهم ليست بمستقيمة كما قال بعض الحكماء جزئياتها لا تدرك و كلياتها لا تحقق ، و اما عقلاً فان علل احكامهم و اصولهم متناقضة حيث قالوا ان الاجرام العلوية ليست بمركبة من العناصر بل هي طبيعية خاصة (ثم) قالوا ببرودة زحل و يبوسته و حرارة المشتري و رطوبته فابتوا الطبيعة الى الكواكب و غير ذلك ، و اما شرعاً فهو مذموم بل ممنوع كما قال عليه السلام من اتى كاهناً بالنجوم او عرفاً او منجماً فصدقه فقد كفر بما انزل الله على محمد صلى الله عليه و آله و سلم الحديث و سبب المبالغة في النهي هذه الثلاثة •

→ را پادشاه دوم گوئیم و بدان و تیره هر يك از ستارگان او را هزار سال وزارت كنند، و چون نوبت وزارت ماه بگذرد پادشاه اول هزار سال وزارت پادشاه دوم كند هلم جرا جميع ثوابت هر يك چنين سلطنت كنند پس نوبت بستارگان سپاره رسد آنان نیز هر يك چنين مدتی سلطنت كنند چون سلطنت ماه پايان آيد آنگاه يك دور اعظم گذشته باشد و در اين وقت باز نوبت سلطنت پادشاه اول رسد و مردم در هر عهد و هر زمان كه بوده اند در همان عمد و زمان رجعت كنند با همان گفتار و كيردار و شمائل و آثار كه در دوره سابق بودند باز آيند زیرا كه جهان كار از سر گردالی آخر ما ذكره.

نقل شيخنا البهائي ره في كشكوله طمصر ص ۳۰۴ س ۱۸ و ط ايران ص ۳۷۱
 عن كتاب المدهش في حوادث سنة ۲۴۱ هـ ماجت النجوم، و تطايرت شرقاً، و غرباً كالجراد من قبل غروب الشمس الى الفجر في السنة التي بعدها رجعت السويداء وهي ناحية من نواحي مصر بحجارة فوزن كل حجر منها عشرة ارطال و زلزلت الري، و جرجان، و طبرستان، و نيسابور، و اصبهان، و قم، و قاشان، و دامغان في وقت واحد فهلك في دامغان

واما الاخبار فی ذم تعلیم علم النجوم (فمنها) قال عليه السلام علی من آمن بالنجوم فقد كفر - و كان عليه السلام اذا اراد الخروج الى الخوارج فاراد تشبيطه ناظر فی النجوم فقال ايها الناس اياكم وتعلم النجوم الا ما يهتدى به في بر او بحر فانها تدعو الى الكهانة والمنجم كالكاهن ، والكاهن كالساحر ، والساحر كالكافر ، وفي النهار سير واعلى اسم الله تعالى ورجع مظفراً - وفي الديوان قال :

اتاني يهدني بالنجوم ☆ وما هو من شرها كائن

ذنوبي اخاف فاما النجوم ☆ فاني من شرها آمن

قيل الاخبار المذمومة مقيدة بمن اعتقد بها مستقلة في تدبير العالم و استدل بقول الشافعي الذي يقال اذا اعتقد المنجم ان المؤثر الحقيقي هو الله سبحانه و تعالى لكن عادته جارية بوقوع الاحوال بحركاتها و اوضاعها المعهودة في ذلك فلا بأس عندي وقيل ان اعتقاد التائير اليها بذاتها حرام (۱) *

(۱) ودر اول ناسخ ط ۱ ص ۴۶ س ۱۴ می گوید از بزرگان کشف و شهود رسیده که هر يك از ستارگان آسمان را سلطنتی مقرر است بدینگونه که هر قوم می افتد مثلاً یکی از ثوابت که فرد اعظم و خداوند دور باشد او را پادشاه اول خوانیم پس هزار سال بی شراکت غیر سلطنت او را باشد چون هزار سال بپایان آید شریکی و وزیر پیدا کند، و یکی از ستارگان ثابته او را دستور شود .

پس ازین دستور هزار سال وزارت کند و معزول گردد و ثابتی دیگر بوزارت برخیزد و آن نیز هزار سال وزارت کند و معزول شود و ستاره دیگر منصوب گردد بدین گونه تا جمیع ستارگان ثابته هر يك هزار سال پادشاه اول را وزارت کنند و معزول شود و ستاره دیگر منصوب گردد آنگاه نوبت وزارت بزحل رسد و نیز هزار سال وزیر باشد پس از آن مشتری ، و مریخ ، و آفتاب ، و زهره ، و عطارد ، و ماه بنوبت هر يك هزار سال وزارت پادشاه اول کنند چون وزارت ماه بانجام رسد دوره سلطنت پادشاه اول بپایان آید - آنگاه ستاره ثابتی که اول بار وزارت پادشاه اول کرده بود بسالطنت بر آید و آن ←

حتى اذا طفت سبعاً حول قبته ☆ تأمل الباب تلقى وجهه تقف

وقل سلام من الله السلام على ☆ اهلا السلام واهل العلم والشرف

وقد مرت الاشارة الى بعضها فى ج ١١ ص ١٨٠ وفى ج ٢٢ ص ١٦٤ والتفصيل

فى التواريخ النجف والسير وغيرها.

[النجم] بالفتح ثم السكون الكوكب الذى طلع وظهر فى السماء وعند الاطلاق الثريا قيل فى تعريف علم النجوم يعرف به الاستدلال على حوادث الكون والفساد بالنشكلات الفلكية هي اوضاع الافلاك والكواكب كالمقارنة والمقابلة والتثليث والتسديس والتربيع الى غير ذلك - وهو عند الاطلاق ينقسم الى ثلاثة اقسام - حسابيات وطبيعيات ووهميات. اما الحسابيات فهي يقيقة فى علمها قد يعمل بها شرعاً، واما الطبيعيات كالاستدلال بانتقال الشمس فى البروج الفلكية على تغيير الفصول كالحر والبرد والاعتدال فليست بمردودة شرعاً ايضاً، واما الوهميات كالاستدلال على الحوادث السفلية خيرها وشرها من اتصالات الكواكب بطريق العموم او الخصوص .

وقال على بن احمد النسوى علم النجوم اربع طبقات - اولى معرفة رقم التقويم و معرفة الاسطرلاب حسبما هو يتركب ، والثانية معرفة المدخل الى علم النجوم - ومعرفة طبائع الكواكب والبروج ومزاجاتها، والثالثة معرفة حساب اعمال النجوم و عمل الزيج والتقويم، والرابعة معرفة الهيئة والبراهين الهندسية على صحة اعمال النجوم - ومن تصور ذلك فهو المنجم التام على التحقيق واكثر اهل زماننا عند اقترب من علم التنجيم على الطبقتين الاولين و قليل منهم من يبلغ الطبقة الثالثة « اقول » فلا استناد لها الى اصل شرعى ولذلك هي مردودة شرعاً كما قال النبى ﷺ اذا ذكر النجوم فامسكوا ، وقال تعلموا من النجوم ما تهتدون به فى البر والبحر ثم انتهوا - وعن على عليه السلام قال من اقتبس علماً من علوم النجوم من حملة القرآن ازداد به ايماناً ويقيناً وتلاً (ان فى اختلاف الليل والنهار) الاية ، فى حديث آخر قال اياكم والتكذيب بالنجوم فانه علم من علم النبوة - وسئل عنه عن علم التنجيم فقال ان كلياتها لاتدرك وجزئياتها لاتترك و ماهى الا تعجيل هم وتأخير مهم والله اعلم .

قبة باربعة ابواب فبنى و بقى الى ايام السلطان عضدالدولة ره فجاء فاقام فى ذلك الطريق قريباً من سنة هو وعساكره فبعث فاتى بالصناع والاساتذة من الاطراف و خرب تلك العمارة و صرف اموال كثيرة جزيلة و عمر عمارة جليلة حسنه بخشب الساج المنقوش ثم احترقت و قيل بنى عضدالدولة قبة البيضاء من الجص والاجر على قبر امير المؤمنين -ع وبنى حول النجف سورا فى سنة ٨٣٧- وفى سنة ٦٧٦ عمل صاحب الايلخانية الجوينى بحفر القناة بالنجف و اجرى الماء فيه. وفى سنة ٩٠٦ امر الشاه اسماعيل الصفوى بحفر نهر من الفرات الى مسجد الكوفة وفى سنة ١٠٣٢ بنى الصحن الشريف الشاه عباس الماضى - و فى سنة ١٢٠٢ وضع على ضريح المقدس شبাকা من الفضة، وفى سنة ١٢٠٥ تجدد الشباك، و فى سنة ١٢٦٠ جاء ابن سعود عبد الرحمن و حاصر اهل النجف ومنعهم عن شرب الماء فبينما هو كذلك اذ فتح الباب و خرج فارس من البلد على فرس ازرق فغير فى وجوه القوم فما كان اسرع من توليهم مدبرين كانهم خمر مستنقرة فرت من قسورة بعد نهيمهم وغارتهم .

﴿ فى فضل زيارته والتوقف عند قبره ﴾

عن الصادق عليه السلام قال من زار قبر امير المؤمنين عليه السلام يكتب بكل خطوة مائة الف حسنة و تمحى عنه مائة الف سيئة و ترفع له مائة الف درجة و تقضى له مائة الف حاجة و يكتب له ثواب كل صديق وشهيد مات او قتل ، ورجع الى اهله مغفوراً ذنبه مشكوراً سعيه و يكتب له ثواب كل من زاره من الملائكة - وقال مجاورة ليلة عنده افضل من عبادة سبعمائة عام ، والصلاة عنده افضل من مائتى الف صلاة ، وفى حديث آخر قال المجاورة يوماً عنده افضل من عبادة سبعمائة عام قال الشاعر:

- | | | |
|---------------------------------|---|------------------------------|
| يا صاحب القبة البيضاء على النجف | ☆ | من زار قبرك واستشفى لديكشفى |
| زوروا ابا الحسن الهادى لعلمكم | ☆ | تعظون بالاجر والاقبال والراف |
| زوروا لمن تسمع النجوى لديه فمن | ☆ | يزره بالقبر ملهوفاً لديه كنى |
| اذا وصلت فاحرم قبل تدخله | ☆ | مليبياً واسع سعيماً حوله وطف |

سنة اربعين من الهجرة ولا يعرف احد موضع القبر الا الخواص من شيعتهم عليهم السلام حتى زالة دولة بنى امية وجائت دولة بنى العباس .

روى ابو الحسن الجواليقي عن جده لامه محمد قال مضيت انا ووالدى على بن دحيم وعمى الحسين وانا صبى فى سنة ٢٠٦ بالليل ومعنا جماعة مخنفين الى الغرى لزيارة قبر امير المومنين عليه السلام فلما جئنا الى القبر وكان يومئذ حول قبره حجارة سود ولا بناء حوله وليس فى طريقه غير قائم الغرى فيينا نحن عنده و بعضنا يقرأ و بعضنا يصلى و بعضنا يزور اذا نحن باسد مقبل نحونا فلما قرب منا مقدار رمح قال بعضنا لبعض ابعدوا عن القبر حتى ننظر ما يريد فابعدنا فجاء الاسد الى القبر فجعل يمرغ ذراعه على القبر فمضى رجل منا نشاهده وعاد فاعلمنا فزال الرعب عنا وجئنا باجمعنا حتى شاهدناه يمرغ ذراعه على القبر وفيه جراح فلم يزل يمرغه ثم انزاح عن القبر ومضى وعدنا الى ما كنا عليه من القراءة والصلوة والزيارة والقرآن .

وفى ص ٣٨ س ٢٢ منه عن صفوان ايضا قال اخبرنى مولى لنا بنى العباس قال قال لى ابو جعفر المنصور خذ معك معولاوز نبيلا وامض معى قال فاخذت ما قال وذهبت معه ليلا حتى اتى الغرى فاذا بقبر فقال احفر فحفرت حتى بلغت اللحد فقلت هذا قبر قد ظهر فقال طم ذلك هذا قبر على عليه السلام انما اردت ان اعلم (الخ) .

وروى فى ص ٤٢ عن عبدالله بن حازم قال خرجنا يوماً مع الرشيد من الكوفة فصرنا الى ناحية الغريين فرأينا ضياء فارسلنا عليها الصقور والكلاب فجاولتها ساعة ثم اجأت الطباء الى الاكمة فراجعت الصقور والكلاب عنها فتعجب الرشيد من ذلك ثم ان الطباء هبطت من الاكمة فسقطت الطيور و الكلاب عليها فرجعت الطباء الى الاكمة فراجعت الصقور والكلاب عنها مرة ثانية (ثم) فعلت ذلك مرة اخرى فقال الرشيد اركضوا الى الكوفة فاتونى باكبرها سنا فاتى بشيخ من بنى اسد فقال الرشيد اخبرنى ما هذه الاكمة فقال حدثنى ابي عن آبائه انهم كانوا يقولون ان هذه الاكمة قبر على بن ابي طالب عليه السلام جعله الله حرما لا ماوى اليه شيء الا امن فنزل هارون فدعاء بماء وتوضأ وصلى عند الاكمة وجعل يدعو ويبكى ويتعرج عليها بوجهه و امران يبنى

فاحت الفردوس منها وذمت	☆	عرفها يوماً اذا ما اذلفا
والها من تربة زاكية	☆	فاقت العرش ثراها شرفا
روضة الاشجار غفران بها	☆	اينعت ائمارها كي تقظفا
تربة قد ضمنت في حجرها	☆	سيد الخلق وصي المصطفى

* في ذكر موضع قبر امير المؤمنين عليه السلام *

اعلم انه اختلف بعضهم في موضع قبره الشريف لانه عليه السلام اوصى باخفاء دفنه خوفاً من الخوارج وغيرهم من اعدائه لئلا ينشئوا قبره ولذا اوصى ابنه الحسن عليه السلام ان يحقر له اربع قبور في اربع مواضع في المسجد وفي الرحبة وفي الغرى وفي دار جمعة بن هبيرة - و اوصى ان يدفنه ليلاً و لذا لما توفي اخرج به ليلاً بعد التعمير والتكفين و لذا حرك جنازته الشريفة الحسن والحسين و ابن الحنفية و عبدالله ابن جعفر في عدة من اهل بيته فلما وصلوا الى الغرى اخذ الحسن المعول ف ضرب ضربة و انشق القبر و ضريح فاذا هو بساحة مكتوب عليها سطران بالسريانية بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر قبره نوح النبي عليه السلام لعلى وصى محمد عليه السلام قبل الطوفان بسبع مائة عام وفي حديث آخر قال عليه السلام للحسن والحسين فانكما تمتهيان الى قبر محفور و احد ملحود و لبن محفوظ فالجداني و اشرجا على اللبن و ارفعا لبنة عند راسي الحديث - و روى المجلسي ره في البحار ط ١ ج ٢١ ص ٣٧ س ٣١ عن صفوان الجمال انه قال خرجت مع الصادق عليه السلام من المدينة اريد الكوفة فلما جزنا بالبحيرة حتى اذا انتهى الى آخره وقف عليه السلام ثم ضرب بيده الى الارض فاخرج منها كفاً من تراب فشمه ملياً ثم اقبل يمشى حتى وقف على موضع القبر الان ثم ضرب بيده المباركة الى التربة فقبض منها قبضة ثم شمها ثم شق شققة حتى ظنت انه فارق الدنيا فلما افاق قال ها هنا والله مشهد امير المؤمنين عليه السلام (ثم) خط تخطيطاً فقلت يا بن رسول الله ما منع الابرار من اهل البيت من اظهار مشهده قال حذراً من بنى مروان والخوارج ان يحتملوا في اذاه (اعلم) ان القبر الشريف كان مخفياً منذ دفن فيه عليه السلام على عامة الناس من

واتخذ عليه ابراهيم خليلاً ومحمداً ^{وآلهم} حبيباً وجعله للنبيين مسكناً ، وفي حديث آخر نظر على ^{عليه السلام} الى ظهر الكوفة ما احسن منظرك واطيب قعرك اللهم اجعله قبرى - ومن خواص تربته اسقاط عذاب القبر وترك محاسبة منكر ونكير للمدفونين هناك - وفي حديث آخر عن جماعة من صلحاء المشهد الشريف الغرى انه رأى كل واحد من القبور التى فى المشهد الشريف و ظاهره قد خرج منه جبل ممتد متصل بالقبعة الشريفة على مشرفها السلام ، و عن الصادق ^{عليه السلام} قال ما من مؤمن يموت فى شرق الارض وغربها الا وحشر الله روحه الى وادى السلام - وفي حديث آخر قال ما من مؤمن يموت فى بقعة من بقاع الارض الا قيل لروحه الحقى بوادى السلام وانها لبقعة من جنة عدن .

وقال بعض الاجلة فى وصف ارض النجف هى البقعة الشعشائية القائلة لمن دخلها لا تخف على مشرفها آلاف التحية و التحف . واحتضنت فرائد اللآلى بطون الصدف فأناخ بهامطية الاغتراب وغسل بزواخر بحرهما دون الاكتآب و طفق يرفل فى جنات عدننا يقتطف الثمار اليانعة من غصنها الكتانة قال الشاعر:

بقعة بالشمس اذرت اذبت * نوره الرحمن فيها قدفا

لاحدهما خالد والآخر عمر فشمالا فراجعا الملك ليلة فى بعض كلامه فأمر وهو سكران فحفر لهما حفيرتان فى ظهر الكوفة ودفنهما حينئذ فلما اصبح استدعاهما فأخبر بالذى أمضاه فيهما فغمه ذلك وقصد حفرتهما وأمر ببناء طر بالين عليهما و هما صومعتان - فقال المنذر ما أنا بملك ان خالف الناس أمرى لا يمر احد من وفود العرب الا بينهما وجعل لهما فى السنة يوم بؤس ويوم نعيم ويذبح فى يوم بؤسه كل من يلقاه و يغرى بدمه الطر بالين وسمى الاخر يوم النعيم يحسن فيه الى كل من يلقى من الناس الى آخر ما ذكره - وقال المجلسى ره الغريان هما طر بالان و هما قبر مالك و عقيل نديمى جذيمة الابرش و سميا غريين لان النعمان بن المنذر كان يغرى هما بدم من يقتله اذا خرج يوم بؤسه .

ضل فی علی علیه السلام و ما غوی و ما یناطق فیہ عن الہوی و ما کان ما قالہ فیہ الا بالوحی الذی اوحی الیہ . و فی الکافی قال علیه السلام و النجم اذا ہوی اقسام بقبر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذا قبض ماضل صاحبکم بتفضیلہ اهل بیتہ الحدیث .

☆ (فی فضل ارض النجف و الکوفة) ☆

قال عبد الحمید الہوشیار بالفارسیة (۱) وروی المجلسی رہ فی البحارط ج ۱ ص ۲۱ ص ۳۷ عن علی علیه السلام قال اول بقعة عبد الله علیہا ظهر الکوفة اما امر الله الملائكة ان یسجدوا لآدم سجدوا علی ظهر الکوفة ، و فی حدیث آخر عن الصادق علیه السلام قال الغری قطعة من الجبل الذی کلم الله علیہ موسی تکلیما و قدس علیہ عیسی تقدیسا

- | | | | |
|---|-------------------------------|---|--------------------------------|
| ☆ | بی پردہ ز نور مرتضی می بینم | ☆ | (۱) درخاک نجف تجلی حق شب و روز |
| ☆ | از بہر نجات بردعا میبینم | ☆ | در وادی ایمن علی صالح و ہود |
| ☆ | آثار ز شاہ لافتی میبینم | ☆ | در گردش چرخ زندگی رو بدم |
| ☆ | این نور بہر صبح و مساء میبینم | ☆ | بر درگہ تو نور خدا میبینم |
| ☆ | عین ازلی باین صفا میبینم | ☆ | در عین نجی انبیاء نوح نبی |
| ☆ | از خاتم انبیاء بجا میبینم | ☆ | بر سینہ آدم صفی باب علوم |
| ☆ | انگشت خدای بر ملاء میبینم | ☆ | بر کنگرہ رفیع ایوان علی |
| ☆ | اکثیر علوم و کیمیاء میبینم | ☆ | در موزہ شاہ دین علی شیر خدا |
| ☆ | مدفون بجنب اولیاء میبینم | ☆ | احمد کہ زارد بیل بر خاستہ است |
| ☆ | برگی ز گلستان صفاء میبینم | ☆ | در سمت یسار قبہ سامی او |
| ☆ | مصباح ز مشکاة خدا میبینم | ☆ | آن آیت کبری کہ وطن شد حله |
| ☆ | ہالہ ز نجوم علماء میبینم | ☆ | بالجملہ باطراف علی شیر خدا |
| ☆ | بر چشم حمید تو تیا میبینم | ☆ | خاک قدم محب آل عصمت |

وقال الحموی فی (جم) ص ۲۸۳ ص ۱۸ بعد ذکر الغریین بظاہر الکوفة بناہما

المنذر بن امری القیس و کان السبب فی ذلك انه کان له نديمان من بنی اسد يقال ←

يا خليل الرحمن ما تصنع بهذا الظهر ليس فيه زرع ولا ضرع فقال له اسكت فان الله عزوجل يحشر من هذا الظهر سبعين الفاً يدخلون الجنة بغير حساب يشفع الرجل منهم لكذا وكذا كما في البحار ط ١ ج ٢١ ص ٣٥ س ٢٦ وفي ص ٣٦ س ٣٠ منه قال اشترى امير المؤمنين عليه السلام ما بين الخورنق الى الحيرة او ما بين النجف الى الحيرة الى الكوفة من الدهاقين باربعين الف درهم واشهد على شرائه - فقيل له يا امير المؤمنين تشتري هذا بهذا المال وليس ينبت حظاً اى شيئاً فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول كوفان كوفان يرد اولها على آخرها يحشر من ظهرها سبعون الفاً يدخلون الجنة بغير حساب فاشتهيت ان يحشروا من ملكى - قال المجلسى ره يرد اولها على آخرها كناية عن انتظامها وعمارتها او اشارة الى الرجعة فان اوائل هذه الامة الذين دفنوا فيها يردون الى اوخرهم وهم القائم عليه السلام واصحابه قال الشاعر:

فيا اسقى على النجف المعرى	☆	واودية منورة الاقحى
وما بسط الخورنق من رياض	☆	مفجرة بأفنية فساح
وواسفاً على القناص تغدو	☆	خراثطها على مجرى الوشاح

وفى الحديث عن ابن عباس قال صلينا العشاء الاخرة ذات ليلة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما سلم اقبل علينا بوجهه ثم قال انه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط فى دار احدكم فمن سقط ذلك الكوكب فى داره فهو وصيى وخليفتى والامام بعدى فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منا فى داره ينتظر سقوط الكواكب فى داره وكان اطمع القوم فى ذلك ابى العباس بن عبد المطلب فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط فى دار على بن ابى طالب عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى يا على والذى بعثنى بالنبوته لقد وجبت لك الوصية والخلافة والامامة بعدى - فقال المنفقون عبد الله بن ابى واصحابه لقد ضل محمد فى محبة ابن عمه و غوى وما ينطق فى شأنه الا بالهوى فانزل الله تعالى «والنجم اذا هوى» يقول عزوجل وخالق النجم انا هوى ما ضل صاحبكم يعنى فى محبة على بن ابى طالب وما غوى وما ينطق عن الهوى يعنى فى شأنه (ان هو الاوحى يوحى) وعن الرضا عليه السلام قال ان النجم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما

فواكه بادام آنجا ممتاز است .

« اقول » خرج منها جماعة كثيرة من المعاصرين العلماء الاعلام المذكورة تراجمهم في هذا الكتاب في مواضعها وفقهم الله لما يحب ويرضى .

[النجف] بالتحريك مكان يظهر الكوفة مستطيل مستديرة كالمسناة مشرفة على ما حولها لا يعلوه الماء تمنع مسيل الماء ان يعلو الكوفة و مقابرها عن الصادق عليه السلام قال النجف كان جبلا وهو الذي قال ابن نوح سأوى « الى جبل يعصمنى من الماء) ولم يكن على وجه الارض جبل اعظم منه فاوحى الله عزوجل اليه يا جبل ابعصم بك منى فتقطع قطعاً قطعاً الى بلاد الشام وصار مملا دقيقا وصار بعد ذلك بحراً عظيماً . وكان يسمى ذلك البحر بحر نى لانه ينبت فيه القصب ثم جف بعد ذلك فسمى نجف لانه كان اخف على السنتهم قال الشاعر :

ما ان ارى الناس في سهل ولا جبل	☆	اصفى هواء ولا اعذى من النجف
وكان تربته مسك يفرح به	☆	او عنبر دافه العطار في صدف
حفت بئر وبحر من جوانبها	☆	فالبرقى طرف والبحر في طرف
وبين ذاك بساتين تسحيح بها	☆	نهر يجيش مجارى سيله القصف
وما يزال نسيم من ايامنه	☆	ياتيك منه برياً روضة انف
تلقاءك منه قبيل الصبح رائحة	☆	تشفى السقيم اذاشفى على التلف
لوحله مدن يروحوا الشاء به	☆	اذا شفاء من الاسقام والدنف
والصيد منه قريبان هممت به	☆	يا تيمك مؤتلفاً فى زى مختلف
فياله منزلا طابت مساكنه	☆	بحيز من حازيت العز والشرف

وعن على عليه السلام قال مرّ ابراهيم الخليل عليه السلام ببانقيا فى ظهر الكوفة فكان يزلزل بها فبات بها فاصبح القوم ولم يزلزل بهم فقالوا ما هذا وليس حدث قيل نزل هاهنا شيخ ومعه غلام له فأتوه فقالوا له بت عندنا فبات ولم يزلزل فقالوا اقم عندنا ونحن نجزي عليك ما احببت قال لا ولكن تبيعونى هذا الظهر ولا يزلزل بكم قالوا فهو لك قال لا آخذه الا بالشرى قالوا فيخذه بما شئت فاشتره بسبع نعاج واربعة احمره فقال له غلامه

الشريعة من دين عيسى عليه السلام ثم دخلت عليهم الاحداث التي دخلت على غيرهم من اهل دينهم بكل ارض فمن هناك كانت النصرانية بنجران من ارض العرب ،
وقيل كانوا هم اهل شرك يعبدون الاصنام وكان عندهم ساحر يعلم غلمان اهل نجران السحر فلما نزلها فيمميون ولهم قرية طويلة المذكورة في معجم الحموي ج ٨ ص ٢٥٩ الى ص ٢٦٥ وفيه فتح نجران في زمن النبي صلى الله عليه وآله سنة ١٠ صلحا على الفياء وعلى ان يقاسموا العشر ونصف العشر - وكان بنجران ببناء يقال لها الكعبة وعظموها وسموها كعبة نجران وكعبتهم قبة من ادم من ثلثمائة جلد كان اذا جائها الخائف آمن و طالب حاجة قضيت - و اهلها جاؤوا الى النبي صلى الله عليه وآله و دعاهم الى المباهلة «النخ» و اول من سكن نجران من بنى الحارث بن كعب فزوج ابن دهيمة بنت عبد المسيح فولدت له اولاد - و نجران ايضا موضع على يمين من الكوفة و يقال ان نصارى نجران لما خرجوا من ذلك النجران سكنوا هذا الموضع وسمى باسم بلدهم المعروف اليوم بنهروان من ارض البحر بقرب الكوفة و قيل فلما اجلى عمر اهل نجران نزواوا قرية من حمراء ديلم فاجتاز بهم رجل من المجوس فرغب في النصرانية فتمنصر فلما مات عمر فانصرف الى نهروان واستقر وابه و البخراني هو اسم اعيل بن ابراهيم ، والنجرى هو عبد الله بن محمد [النجاسات] عشرة البول والغائط مما لا يؤكل لحمه اذا كان للحيوان نفس سائلة . والدم من كل حيوان له نفس سائلة والكلب والخنزير والفقاع والكافرو الخوارج والغلاة - والنجس اذا استعمل مع الرجس كسر اوله يقال رجس نجس بكسر النون [النجش] بالتحريك معناه زاد في سلعة اكثر من ثمنها وهو حرام شرعا واصله الاستار [نجف آباد] قال الشرواني في بستانه ص ٥٧٥ قصبه ايسر خجسته بنياد در پنج فرسخي اصفهان در زمين هموار واقع است وسمت شمالش اندك گرفته و سه طرفش واسع است آبش از كاريز و هوايش فرح انگيز باغاتش فراوان و فواكه سرد سر ريش ارزان شاه عباس ماضى آن را قصبه احداث نموده و از چهار طرف آنجا زياده از يك فرسخ خيابان كشيده و درخت چنار و اشجار ميوه دار در آن خيابان نشانيده قريب هزار باب خانه دراوست و چند مزرعه از مضافات او است مردمش شيعى مذهب و خوش مشربند و از

المعقاني المعاصر في رجاله ج ١ ص ٦٩ انظر .

وقد يطلق النجاشي على احمد بن الحسين الذي تولى غسل الشريف المرتضى والعباس الاسدي الذي كان من اصحاب الرضا عليه السلام وعبدالله البصري الاسدي، وعبدالله الذي كان واليا على الاهواز ، وقيس بن عمرو الشاعر، ومحمد بن جعفر المؤدب [بخاكت] بلدة بما وراء النهر من قرى الشاش منها ابوالمظفر محمد بن الحسن [النجدي] بالفتح هو البأس والشهرة، وصقع واسع من وراء عمان، وكل ما ارتفع عن نهامة فهو نجد ويقال اسم للارض التي علاها نهامة واليمن واسفلها العراق و الشام و حد نجد سافل الحجاز فما ارتفع من بطن الرمة فهو نجد .

[نجدة] بن الحكم الازدي هو احد شجعان من قادة الجيوش في العصر المرواني [نجدة] بن عامر الحروري حنفي هو رأس الفرقة النجدية من كبار اصحاب الثورات في صدر الاسلام مات سنة ٦٩ والنجدى هو ابراهيم بن عيسى ، وسليمان سليمان بن وعثمان بن احمد وغنام بن احمد النجديون .

[نجران] بالفتح ثم السكون خشبة يدور عليها ناج الباب، ونجران في مخاليف اليمن من ناحية مكة سمي بنجران بن زيدان لانه كان اول من عمرها ونزلها - واما سبب دخول اهلها في دين النصرانية كان رجل من بقايا اهل دين عيسى يقال له فيميون وكان صالحا مجتهدا في العبادات مجاب الدعوة وكان سائحا ينزل بالقرى فاذا عرف بقريه خرج منها الى اخرى وكان لا ياكل الا من كسب يديه وكان بناءً يعمل في الطين وكان اهل نجران يومئذ على دين العرب يعبدون نخلة عظيمة لهم عيد في كل سنة فاذا كان ذلك العيد علقوا عليها كل ثوب حسن وجدوه وحلى النساء و خرجوا اليها يوما وعكفوا عليها يوما فابتاع فيميون رجلا من اشرافهم وساله عن دينه فاخبره به وقال له فيميون انما انتم على باطل وهذه الشجرة لاتضرو لانتفع ولودعوت عليها الهى الذى اعبده لاهلكها وهو الله وحده لاشريك له فقال له صاحبه افعل فانك ان فعلت هذا دخلنا في دينك وتركنا ما نحن عليها فقام فيميون ونظير وصلى ركعتين ثم دعا الله تعالى عليها وارسل الله ريحاً فقلعتها من اصلها فالقتها فعند ذلك اتبعه اهل نجر ان فحملهم على

مسلم ، وعبد الوهاب المحامى ، وعيسى بن داود ، وكامل ، ومحمد بن جعفر ، ومحمد ابن احمد ، ومحمد بن محمود ، ومحمد النجار والمعروف منهم حبيب النجار المذكور فى ج ١٥ ص ٢٤٥ س ٣ سمعت من الفاضل المعاصر محمد حسن بن الميرزا احمد الدشتى سنة ١٣٩٢ ان قبره بقرية كوراء من قرى دشت بقرب بلدة كاكي من بلاد بوشهر له قبة يظهر منه كرامات عجيبة (النجارية) هم اتباع الحسين بن محمد النجار المعتزلى المرجمى المتوفى سنة ٢٣٠ والنجارى هو على بن احمد. ومحمد بن مصطفى [النجاشى] بالفتح وشدا الجيم والتخفيف افصح لقب لملك الحبشة اسمه اصحمة بفتح الالف والحاء بينهما الصاد الساكنة كما فى القاموس كان عبدا لرجل من بنى ضمرة على دين النصرانية اليعقوبية كما فى تاريخ اليعقوبى ج ١ ص ١٥٦ س ١٦ فمن الله عليه بالايمان برسول الله غائبا ويحكم ايمانه ويبعث اليه التحف والهدايا بالنفيسة المذكورة فى مواضعها ولذا روى الصدوق ره فى النخال ط ١ ج ٢ ص ١١ س ٢٢ عن على عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اما اتاه جبرئيل بنعى النجاشى بكى بكاء حزينا عليه وقال ان اخاكم اصحمة وهو اسم النجاشى مات ثم خرج الجبانة وصلى عليه وكبر سبعا فخفض الله تعالى له كل مرتفع حتى راي جنازته وهو بالحبشة ، وكذا رواه فى العيون ط ٢ ص ١٥٤ س ١٢ باب ٢٨ ، وفى تاريخ ابى الفدا ص ١٢٣ كما مر فى ج ٢٨ فى المهاجرين والنجاشى عند اهل الحديث والرجال ينصرفوا الى احمد بن على بن احمد بن العباس صاحب الفهرست فى اسماء الرجال - قال فى الروضات ط ١ ص ١٧ لا يخفى جلالة هذا الرجل وعظم شأنه وضبطه للرجال وقد اعتمد عليه كل من تأخر فى الجرح والتعديل بل لا يبعد ترجيح قوله على قول الشيخ الطوسى ره مع التعارض كما ينبئ عنه تتبع الاحوال وقد تفتن بذلك وصرح به الشهيد الثانى فى بحث الميراث من المسالك حيث يقول بالتقريب و ظاهر حال النجاشى انه اضبط الجماعة و عرفهم بحال الرجال المذكور فى فهرسته ط ١ ص ٧٤ وقال العلامة فى الخلاصة س ١ ص ١٢ س ١٠ هو ثقة معتمد عليه له كتاب الرجال وغيره من المؤلفات مولده سنة ٣٧٢ وتوفى سنة ٤٥٠ بمطرب آباد فى جمادى الاولى - وذكره الاصحاح فى كتبهم التراجم و احوال الرجال سيما العلامة

قال الرسول الذي يظهره الملك فيكلمه ، والنبي هو الذي يرى في منامه ، وربما اجتمعت النبوة والرسالة الواحد ، و المحدث الذي يسمع الصوت ولا يرى الصورة قال فقلت كيف يعلم ان الذي راى في النوم حق وانه عن الملك قال يوفق لذلك حتى يعرفه ولقد ختم الله بكتابكم وختم نبيكم الانبياء عليهم السلام

[النتيجة] بالفتح ثم الكسرة هي الولد وما يحصل بعد اتیان الدليل والحجة ويلزم منه وهي قبل الدليل مدعى و بعده نتيجة فهما متحدان بالذات و متغايران بالاعتبار وجمعها النتائج ، وعبارة اخرى النتيجة القضية او الامر الذي استخرجه من مقدماته [نجاء] لقب عبد الهادي بن رضوان المصري الازهرى الشافعى المتوفى سنة ١٠٣٥ « بن احمد العطار الدمشقى المتوفى سنة ٤٦٩ عامى هو غير ابن سعد البصرى الحنفى وغير نجاء العلوى ابى الفيوز المتوفى سنة ٤٣٤ . وغير نجا مصطفى بن محى الدين المتوفى سنة ١٣٥٠ « النجاء » الخلاص وكذا النجاة يطلق على العصا العود والعيدان والهودج ، و« نجات » بن ثعلبة صحابى .

(النجاتى) لقب سليمان افندى الدكتور هو مدرس الامراض العقلية وهو غير محمد افندى صاحب كتاب العبر فى كشف الاسرار الذى كان فى القرن الثالث عشر « عات » (النجاج) بالفتح والنجح بالضم مصدران او اسمان من النجح يجيئان بمعنى التسهل والتميس و نجاح بن سلمة هو من المعروفين بين الناس يظهر اعباده من « كش » [النجاد] بالكسرة هو الذى يعالج الفرش والوسائد و يخيطهما والمعروف به ابى بكر احمد بن سلمان الحنبلى المتوفى سنة ٣٤٨ ذكره الخطيب فى (خ) ج ٤ ص ١٨٩ والقمى فى القابه ج ٣ ص ١٩٨ .

[النجار] بالفتح وشد الجيم صنعة معروفة ، وبتخفيف الجيم اسم موضع فى بلاد تميم وماء فى ديار بنى سليم ، وبالكسرة اسم موضع ايضاً ، والنجار يطلق على ابراهيم ابن الخليل ، و ابراهيم سليم ، و احمد بن على ، و تيم اللات ، والحسين بن محمد ، و عبد الوهاب بن سيد ، و على بن احمد ، و على بن الحسن ، و زياد الاسود ، و عبد الله بن

ابن وهب بن عثمان العبدري المدني التابعى الذى وثقه ابن معين الراوى عن بنوه
عبد الجبار وعبد الاعلى وعبد العزيز مات فى زمن الوليد بن يزيد .

[النبى] بالفتح من النبأ والنبأوة والنبوة هو بمعنى الارتفاع والرفيع من الارض
ويجىى بمعنى الخبر والمخبر - وفى الشرع انسان بعثه الله تعالى الى الخلق لتبليغ
الاحكام ومعه شريعة سواء امر بتبليغها اولاً ، والمناسبة بين المعانى اللغوية والشرعية
ظاهرة - والرسول قد يستعمل مرادفاً للنبى ، وقد يخص بالمأمور بالتبليغ الى الخلق
او بمن نزل به جبرئيل عليه السلام ، او بصاحب كتاب او بشريعة خاصة بمعنى انه لم يكن
مأموراً بمتابعة شريعة من قبله من الانبياء كما ذكره الطريحي ره فى المجموع فى مادة ناء
تت (الفرق بين النبى والرسول والامام والمحدث) ❖

روى الكليني ره فى الكافى والمرآة ج ١ ص ١٣٤ باب الفرق بينهم عليه السلام عن
زرارة قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل (وكان رسولا نبياً) ما الرسول
وما النبى قال النبى الذى يرى فى منامه ويسمع الصوت ولا يعاين الملك ، والرسول
الذى يسمع الصوت ويرى فى المنام ويعاين الملك (قلت) الامام ما منزلته قال يسمع
الصوت ولا يرى ولا يعاين الملك (ثم تلا هذه الاية وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبى
ولا محدث هكذا فى الكافى واحتمل المجلسى بان كلمة المحدث كانت فى قراءة اهل البيت .
وفى حديث آخر قال الرسول هو الذى يأتيه جبرئيل فيراه ويكلمه فهذا
الرسول ، واما النبى فهو الذى يرى فى منامه نحورؤيا ابراهيم ونحوها كان راي رسول الله
صلى الله عليه وآله من اسباب النبوة قبل الوحي حتى اتاه جبرئيل عليه السلام من عند الله عزوجل
بالرسالة وكان محمداً صلى الله عليه وآله حين جمع له النبوة وجاءته الرسالة من عند الله يجيئه
بها جبرئيل ويكلمه بها ومن الانبياء من جمع له النبوة ويرى فى منامه ويأتيه
الروح ويكلمه ويحدثه من غير ان يرى فى اليقظة ، واما المحدث فهو الذى يحدث
فيسمع ولا يعاين ولا يرى فى منامه .

وفى حديث آخر سئل عنه عن قوله تعالى (وما ارسلنا من قبلك عن رسول ولا
نبى ولا محدث) قلت جعلت فداك ليست هذه قرائتما فما الرسول والنبى والمحدث -

ستين سنة - وقال الطريحي ره في المجمع في مادة نبط قيل انهم عرب استعجموا او عجم استعروا منهم عبدالكريم بن حسان النبطي وغيره - وضم بعضهم نبطياً فقال رأسه قصب ، ورقبته عصب ، ومشييه خيب ، ورجله خشب .

[نيهان] بن اسحاق بن مقداس ابو احمد البخاري المتوفى سنة ٣١٠ هـ نفي «جواهر»

« تبع بن همدان اليماني كان من ملوكهم واخوه علما هو غير نيهان عمرو

الطائي الجاهلي والد سعدون ابل (م) ج ٨ ص ٣٢١ .

[نيهان] التمار ابو مقبل صحابي هو غير الانصاري وغير ابي صالح المدني الجمحي

والد صالح « نيهان » لقب محمد بن خليفة بن احمد الطائي المكي المدرس بمسجد الحرام صاحب تحفة النبهانية (نيهان) المخزومي ابو يحيى المدني مولى ام سلمة وكاتبها والراوى عنها وعنه الزهرى لا بأس به (يب)

(نيهان) والد عمرو واسعد صحابي ، و (نيهان) اسم جبل ، و نيهانية قرية

لبنى والبة من بنى اسد منها عبدالله بن الفضل بن محمد ، و عمرو بن سودة ، ومحمد ابن وهبان (النبهاني) جماعة منهم سليمان بن سليمان ، وسليمان بن المظفر ، ومحمد ابن خليفة ، وسلطان بن محسن ، ويوسف بن اسماعيل .

[نبيح] بالضم مصغراً ابن عبدالله العنزي ابو عمرو الكوفي تابعي وثقه العجلي

روى عن ابن عباس «نبيشة» بالضم مصغراً ابن ابي سلمة عامي هو غير التميمي الراوى عن شريح القاضي ، وغير الراوى عن ابن صفيية .

[نبيشة] الخير الهذلي ابن عبدالله بن عمرو وقيل هو ابن عمرو بن عوف ابو طريف

الصحابي ويحتمل هو ابن الحارث هو غير نبيشة بن حبيب السلمى الذى كان من فرسان العرب ذكره فى الاعلام ج ٨ ص ٣٢٢ (نبيط) بن جابر الخزرجى النجارى صحابي شهيد احداً هو غير ابن عمر التابعي ، وغير ابن شريط الكوفي .

[النبييل] من النبيل بالضم هو بمعنى الجسيم وقيل بمعنى العظيم والفهم وهو

الضحاك بن مخلد «نبيية» بن الحجاج صحابي «نبيية» بن حذيفة القرشى العدوى اخو ابي الجهم صحابي هو غير مولى النبي ﷺ ، وغير الجمحي والمهرى الصحابيون ، وغير

عليه فسلم فرد عليه عنه ثم قال ما يبكيك يا شاب قال كيف لا ابكي وقد ركببت ذنوباً اخذني الله تعالى ببعضها ادخلني نار جهنم ولا اراني الا سيأخذني بها ولا يغفر لي ابدأ فقال عنه هل اشركت بالله شيئاً قال اعوذ بالله ان اشرك بربي شيئاً قال اقتلت النفس التي حرم الله تعالى قال لا فقال عنه يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل الجبال الرواسي قال الشاب فانها اعظم من الجبال الرواسي فقال عنه يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل الارضين السبع وبحارها ورمالها واشجارها وما فيها من الخلق قال فانها اعظم منها فقال عنه يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل السموات ونجومها ومثل العرش والكرسي (الحديث) (نباط) قرية كبيرة بجبل عامل منها جماعة من العلماء الامامية النباطيون اعلى الله مقامهم (النبال) بالفتح وشد الموحدة مبانغة لقب اسحاق بن بشير ، ومجالد كما في الخصال ١ ص ١٤٢ (نبان) بالنون قبل الوحدة هو ابن محمد بن محفوظ ابو البيان شيخ الطريقة البيانية مات سنة ٥٥١ (بخ) ص ٤٠٢ (النباهي) هو علي بن عبد الله [النبت] قدم بعنوان النبات قيل الانبات عمل طبيعة الارض في تربية البذر ومادة النبات بتسخير الله اياها (نبت) ن ادد الاشعري جاهلي .

(نبت) بن مالك زيد بن كهلان كان من اجداد النبي صلى الله عليه وآله يمانى بطن منهم الازد وخشم وغيرهما (م) ج ٨ ص ٣٢١ (التمبتي) هو علي بن عبدالقادر المتوفى سنة ١٠٦٥ [النبراوي] هو ابراهيم بك صاحب الارطة الجراحية المتوفى سنة ١٢٧٩ منسوب الى نيرة [النبش] بالفتح الكشف و منه النبش هو سارق اكفان الموتى روى الصدوق في المجالس ص ٢٧ كما مر في ج ١٩ ص ١٠٢ وص ٣٦١ س ١٦ عن الصادق عنه قال كان في بني اسرائيل مجاعة حتى نبشوا قبر الموتى فاكلوهم فنبشوا قبراً فوجدوا فيه لوحاً فيه مكتوب انا فلان النبي ينبش قبري حبشى ما قدمناه وجدناه وما اكلنا ربحناه وما خلفنا خسرناه .

[النبط] بالفتح ثم السكون جيل من الناس كانوا ينزلون سواد العراق ثم استعمل اخلاط الناس وعوامهم وقد الحق الفقهاء نسائهم بالها شميات في الطمث الى

[النبأ] بالتحريك الخبر ونبأ عظيم هو امير المؤمنين من قوله عَلَيْهِ السَّلَام ماله نبأ اعظم منى وماله آية اكبر منى ولقد عرض فضلى على الامم الماضية على اختلاف سنتها فلم تقف بفضلى كما ذكره الطريحي فى المجمع فى مادة ناء .

[نبأ] بن ابى المكارم ابوالبيان الاطرابلسى المصرى فقيه فاضل توفى سنة ٦٤٣ (جواهر) ج ٢ ص ١٩١ (نبأ) بن محمد القرشى المتوفى سنة ٥٥١ يعرف بابن الحورانى ابوالبيان الشافعى شيخ الطائفة البيانية ذكره فى الاعلام ج ٨ ص ٣٢٠ .

[النبات] بالفتح ماتمتب الارض من شجرا ونجم او عشب قيل مركب تام يكون الاثر المتيقن بصورته النوعية المنمية مع حفظ التركيب ولا خلاف فى ان النبات ليس بحيوان وانما الخلاف فى حياته فقيل هو حى لان الحياة صفة هى مبدأ التغذية والتنمية وقيل لا اذ الحياة صفة هى مبدأ الحس والحركة الارادية - ومنه من ادعى تحققهما فيه مستنداً بالامارات ، ومنهم من بالغ فى اتصافه بالادراك حتى اثبت له ادراك الكلمات وهو معنى بالعقل زعماً منه ان يشاهد من ميل اناث النخيل الى بعض الذكور دون البعض لا يتأتى بدون ذلك واليه ذهب قدماء الحكماء - وقد مر فى (ج) ٢٨ ص ٨٨ فى النامى وعلم النبات علم يبحث عن حقيقة النبات وخصايته وطوائفه ومنابته .

[نباتة] بالضم وقيل بالفتح هو ابن الجعد بن جعفر الوالى الجعفى والد الاصبح التابعى حسن وابنه كان من خواص على عَلَيْهِ السَّلَام هو غير نباتة بن حنظلة الكلابى المتوفى سنة ١٣٠ (م) ج ٨ ص ٣٢٠ وغير نباتة بن عبد الله الحمانى ابى الاسد التميمى المتوفى سنة ٢٢٠ «النباتى» هو احمد بن محمد المعروف بابن الرومية المتوفى سنة ٦٣٧ .

[نباح] بالكسر موضع بين البصرة و اليمامة منها ابو حبيب ، و يزيد بن سعيد (النباش) بالفتح وشد الموحدة فعال للمبالغة الذى ينبش القبور .

روى الصدوق رده فى المجالس ص ٢٧ عن عبد الرحمن بن غنم الدوسى قال دخل معاذ بن جبل على رسول الله باكياً فسلم فرده عليه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثم قال ما يبكيك يا معاذ فقال يا رسول الله ان بالباب شاباً طرئ الجسد نقى اللون حسن الصورة يبكى على شبا به بكاء الشكلى على ولدها يريد الدخول عليك فقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادخل على الشاب يا معاذ فادخله

في ذكر الناقوس والناوسية

تفنى الدنيا قرناً ما من يوم يمضي عنا الا وهى منار كنا قد ضيعنا دارنا
تبقى واستوطننا دارنا تفنى لسنا ندرى ما فرطنا فيها الا لو قد متنا
قال الحادث يا امير المؤمنين النصارى يعلمون ذلك قال لو علموا ذلك لما
اتخذوا الميعة الهامة من دون الله قال فذهبت الى الديوان فقلت له بحق
الميعة عليك لما ضربت بالناقوس على الجعنة التي تضر بها قال فاخذ يفرق
وانا اقول حرفاً فاحق بلغ الى موضع الا لو قد متنا فقال بحق نبئكم
من اخبركم بهذا قلت هذا الرجل الذي كان معي امسى فقال وهل
بينه وبين النبي من قرابة قلت هو ابن عمه قال بحق نبئكم اسمع
هذا من نبئكم قلت نعم فاسلم ثم قال لي والله انى وجدت في التوراة
انه يكون في آخر الانبياء نبي وهو يفسس ما يقول الناقوس
(الناكثين) هم الذين يبايعون علياً في المدينة ويتكثرون بالبيعة كما في المعاني ط ٧٤
(النامصة) هي التي تتنف الشعر من الوجه، والمنتصه هي التي يفعل بها ذلك معاني ط ٧٤
(الناوس) هو صاحب السر المطلع على باطن امورك والشرع الذي شرعه الله في الاسلام
(النال) العطاء وعن علي قال نال الجنة من اتقى الحرام، وقال العزم من لزم القناعة
ك نال الغنى من رضى بالقناعة، ونال الفوز الاكبر من ظفر بعروة النفس
، ونال الفوز من وفق للطاعة، ونال المني من عمل لدار البقا (النابي) قد مر في ج ١
(الناخوة) بالعربية يقال السعتر بالسين او بالصاد ويقال بالفارسية بودينه كوهي
من خواصه انه يمنع القي اذا اكل مع الادوية المسهلة ولو نصف درهم حار
يابس قال في بحر الجواهر ص ١٤٠ و ص ١٤١ بالفارسية آكر و يوا بكوبه با سفند
مورغ ضم كند و بورناف صبيان كه برآمد به باشد ضا د كند برآمد كيو دروغ كند
بحر بسك و چون طيب و يوا بو كز يد كي عقرب بويزند در حال در د ساكن شود
وروى الطبرسي في مكارم الاخلاق ط ١٥٥ عن النبي صلى الله عليه و آله دعا بالهاضوم
(الناوسية) هم الذين وقفوا على جعفر بن محمد و قالوا انه لن يموت و قيل هم اتباع
رجل يقال له ناوس و قيل هم اتباع عبد الله بن ناوس البصري و قيل نسبوا الى
قرية ناوس كما ذكره في كشى ط ١٣٣ و في كمال الدين ط ١٤١
، وقال الحوي في المعجم ج ٨ ص ٤١٤ الناقوس والقوس واحد وهو موضع دمق همدان
(الناوية) اسم لقريةين بمصر احدها في كورة البهنسا والاخرى في كورة الغربية

٢٩
في ذكر الناقوس والناوسية
١٤١٠

نافع بن عمر بن عبد الله الجعفي الحافظ المكي هو من ثقات العامة روى عن ابن ابي مليكة
وجامعة وعنه وكيع وابن المبارك وجماعة مات سنة ١٠٩ هـ بمغرب ٢٠٩

نافع بن عمرو المزني صحاب روى عنه هلال بن عامر المزني قبل اسمه رافع لما تقدم به

نافع بن عمرو بن معد يكرب صحاب روى عنه اولاده وهو غير ابي عبد الله الشافعي الصحابي

نافع بن كيسان صحاب روى عن ابيه وعنه ابنه ابوب الشافعي حفيده محمد بن عاتق بن نافع

نافع بن مالك بن ابي عامر الاصمعي ابو سهل النبي تابعي وثقة الفسافي روى عن ابيه وعنه

نافع بن محمد بن الحسن بن علوية ابو سعيد اليعقوبي عاني ذكره الخطيب في تاريخه ١٣٠٠
نافع بن محمود بن ربيع او ابنا ربيعة الانصاري عاني سلمى ابيه روى عنه لمحمد بن ابي

نافع بن مولى عامر بن سعد عاني روى عن مولاه وهو غير مولى ام سلمة بن مولى يوسف بن ابي

نافع بن مولى عبد الله بن عامر بن عبد الله المدني الفقيه تابعي اصابه ابي عرق في بعض غزاه ووثقه

روى عن مولاه و ابي هريرة و ابي عبد الله بن عمرو وعائشة وام سلمة

نافع بن ميسرة عاني روى عن هشام بن عروة وهو غير ابي هريرة ابو هريرة النابلي روى عن ابيه

نافع بن ورقاء الرازي عن هريرة بن خزيمة وعنه علي بن ابي ابي او الحسن بن ابي

نافع بن هلال الجعفي والجلعي اما وثقة من اصحاب ابي ابي محمد شهيد الطيف بآثاره ٢٢٤

نافع بن هذاف بن ابي عاتق بن نافع بن يزيد الشافعي صحاب روى عنه ابي بصير بن

نافع بن يزيد اللاعني بن يزيد المري عاني وثقة الجعفي روى عنه حبة بن ابي شريح وجماعة

النافلة من النفل وهي الزيادة والافعال ما زاده الله سميت النافلة من الصلوة لانها

زيادة على الفرض ويقولون لا ولد نافلة لانه زيادة ومنه قوله تعالى وهنالك اسحق ويعقوب

نافلة فانه روي باسطة فاستجيب له وزيد يعقوب نافلة التي تفضل من الله وبها في النوافل

(الناقص) ضد التام هو الشيء الذي ذهب منه شيء بعد تمامه والناقص في علم الفقه

(الناقص) روى الصدوق في المجالس ١٣٠ عن الحارث الهمداني قال بينا انا اسير مع

علي في الحيرة اذ نحن بديواني يضرب الناقوس فقال علي يا حارث اتدري

ما يقول هذا الناقوس قلت لا قال انه يضرب مثل الدنيا وخرابها ويقول

لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا ان الدنيا قد عرتنا وشغلتنا واستغوتنا

واستغوتنا يا ابن الدنيا مهلا مهلا يا ابن الدنيا دقا دقا يا ابن الدنيا جمعا جمعا

طوفي احوال الناصر الدين شاه

قام للشاه بنديرشون المملوك احتساقه وكان بقدره رجال الدين وجملة اليه
 وينفذ احكامهم وطهر ايران من لوث الجهالة ولما آثار جليله وقد اخذ الاثام
 في اعداد المعتاد للاحتفال بالعام الحسيني للملكه ففاجاه ذلك المصائب
 العظيم تقادم اليه اجل يدعى بميرزا رضا واطلق عليه سنة فاصابت الرضا
 قلبه بل قلوب المسلمين حيث فقدوا الناصر لدين الله فانت ١٣٣٠ لا وذلك
 صابا دخوله مشهد عند العظم الهنفي قرب طهران لزيارته ودفن بالشهد المذكور
 وقبره بزار وقلبه بحركه في رسته ومثاله كانه هو لقبل في تاريخ وفاته ان دين الله
 اضحى باكاه مديري ناصر في الحديقيره قال ما بعدك ما بعدك قال بعد ارضوا عما
 مدحه جماعة من الشعراء منهم الاديب مقتضى فاجان

الله بالمشرف في الافاق
 له في الفخار اعلى رواق
 جود كفضه خاله الانفاق
 ابد به كالاطواق في الاجهاد
 قيب الجلالة فوق سبع شاد
 ملك الوري خضاره والباري
 القت ملوك الارض فضل قباد
 في همة تجلت عن الانداد
 تغنى عن الاعوان والاجناد
 وانخط عنها سائح الاوقات
 بوق تولد في سواد قتاد
 حتما تكتب في سما الاعواد
 المجاهدين الفقاهة شريعة الورد
 الذي كهف الوري مما راغ اوغما
 هام السماك بسودد وسداد
 وبذكره باهت ذرى الاعواد
 وعن الشمر يكسب النور بين
 ملك الدر منه نهي وامر
 الدين عدلا وذل ظم وكفر
 تمنى الثريا ان تكون قوائمه
 واطاعه الافلاك والادوار

ذلك كسرى الملوك ناصر دين
 ذلك ظل الاله من رفع الشاه
 ملك علم الملوك نوا لا
 وهذا ملك بن المليك ومن غدا
 هذا الذي ضرب له ذون الوري
 هذا الذي بحسامه وسهامه
 هو ناصر الدين الحنيف ومن له
 ذي عزيمة تحلى القضاء مضاهها
 ساس الانام بقرعة ملكية
 كم قل جيشا سدا غيرها الفضا
 بمهند عضي قال خلال
 ومثقف لدن بظن لدى الوفاء
 امن اللعنيف حتى الضعيف ربي
 غيبك الندى حتما كعديت
 من معشر بشم الانوف سمواعل
 ملكوا ملوك الارض في طمانه
 ملك ينتفى الملوك علاه
 ذلك كسرى الملوك خير ملك
 ذلك ظل الاله من عز فيه
 اعز اذا يعلو السرى متوجها
 ملك تواضعت الملوك لعنه
 (وقيل)
 (وله)

الناصر من النصح والنصحة وهو خلافة الغنى وتوبة النصوص هو الباغية في النصح
الذي لا ينوي فيها معاودة المعصية قبل التي ندم في القلب واستغفار باللسان وترك
بالمجوارح واخذ اذ ان لا يعود واصل النصيحة في اللغة الخلو في قبول النصيحة لفظا
معان شق فالنصيحة لله الاعتقاد في وحدانيته واخلاص الذب في عبادته

ناصر الاموي مولاهم ابو عبد الله الشافعي روى عن ابي حاتم وسعد المقبري

ناصر البقال الكوفي الاما ثقة له كتاب روى عنه جعفر بن بشر وهو عمي الهه

ناصر الدين الارجاني هو ابو بكر احمد بن محمد بن ابي القاسم عاق فداء اصوع

ناصر بن عبد الله وبق ابي عبد الله القمي الحلي ابو عبد الله الخائف الكوفي عمي اما
من اصحاب الهه في روى عن سمك بن حرب واداسحق السبيعي في بيع ابي

ناصر بن العلاء ابو العلاء البصري مولد بني هاشم وثقه البخاري وابوداود بن

ناصر الكندي ابو عمر عاق روى عن صدقة بن مهمل وهو غير ناصر المؤذن ابي ابي الهه

الناصر من النض والنضرة قال الله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح اذ جاءك يا محمد نصر الله
على من عاداك وهم قريش والفتح يعني فتح مكة وهذه بشارة من الله تعالى لنبيه بالفتح

ناصر بن ابراهيم النوبختي العاملي الصنهاقي العالم الفاضل الاديب الشاعر له كتب ما بين ٥٥٠
كان من تلامذة الشيخ ظهير الدين العاملي له رسالة في الحساب وعاشية على الفوائد وغيرها
ناصر بن ابي جعفر الامام ناصر الدين الفقيه الفاضل من صالح فاضل له كتاب

ناصر بن ابي طالب علي بن احمد بن محمد بن محمد بن ناصر الدين ابو المعالي الفقيه الامام ثقة له

ناصر بن ابي القاسم الاديب نجيب الدين ابو القاسم الامام صالح من كذا في كتابه وادامه في

ناصر بن ابي المكارم عبد الله بن علي المطرزي ابو الفتح الفقيه الحنفي القوي الاديب الخوارزمي

الغوي كانت له معرفة تامة بالفقه واللغة والشعر وانواع الادب في علم ابيه وعلم ابي

المؤيد الخوارزمي الفقيه له شرح المفاتيح الحنفي وكتاب المنزلة تكليفه على الانظار

التي يستعملها الفقهاء من الغريب وهو الحنفي بمثابة كتاب الأزهري للشايع

دخل بغداد حاجا سنة وكان معتز في الاعتقاد ولا يشبه في رجب بخوارزم ومات سنة
وما بعده ودر جلالة ابيه عليا ودر بنو له ابي بكر بن محمد وان الاستقني بن محمد ابي

ه عليه سفوان او اليف اغاني مصطلق زمان عن حقوق ولانه في جميع علم الازهار
تبع شاميا فان تذكره وفضل فان رفاعة كوفي الذي الاسماع منكم فناديا في سنة ٦٥٠

وعنه الذي قد مزج فيه لان من سبغ الناصب وعنه وطنبته القسبة المائمه و
 الفواصي والكبار وما رابت من الناصب وهو اظنبت على الطلوة بالاصيام والركوة
 والنج والجهاد وابواب البر فهو من طينة المؤمن وسبغ الذي قد مزج فيه لان من
 سبغ المؤمن وعنه وطنبته القسبة الطينات واستعمال الخ واجتناب الماء
 فاذا عرفت هذه الاعمال كلها على الله تم قال انا عدل لا اجور منصف لا اظلم ولا
 لا احيف ولا اميل ولا اشطت الحقوا الاعمال السبيبة التي اجترعها المؤمن بسبغ الناصب
 وطنبته والحقوا الاعمال الخسة التي القتها الناصب بسبغ المؤمن وطنبته ردها
 كلها الى الله فان انا الله لا اد الا انا عالم السر واخفي انا المطلع على قلوب عباده
 لا احيف ولا اظلم ولا اظلم احد الا انا اعرفه منه قبل ان اخلفه ان قال بعد ذلك
 شيئ من السبغ وجهه واد له فاذا كان يوم القيمة نزع الله تمه سبغ الناصب وطنبته
 مع افعالها واوزاره من المؤمن فحقها كمالا بالناصب وتبزغ سبغ المؤمن وطنبته مع
 حسناته وابواب برة واجتهاده من الناصب فحقها كلها بالمؤمن افري ههنا ظلم
 وعدوانا قلت لا يا ابي رسول الله قال هذا والله القضاء الفاصل والخلم الفاطح
 والصدق البين لا يستل عما يفعل ولم يشكوا هذا يا ابراهيم الحق من ربك فلا تكون
 من المتريين هذا من حكم الملوك حكم الله وحكم انبيائه وقصته الخضر وهو سبي
 استعجبه فقال انك لن تستطيع مع صبرك كيف تصبر على ما اعطيك خيرا انهم يا
 ابراهيم واعقل الحديث وقال في حال الذي صر له ٢١١ الواقف كافر والناصب مشرك
 وفي عقاب صوم سرق قاله الناصب لنا اهل البيت لا يبالي صام ام صلع او زنا او سرق
 انه في النار وقال في المؤمن يشغ لجمه الا الناصب فلو شغ كل بنى مرسل وملاك مقرب
 فاشغوه وقاله الناصب شر من ولدنا وقال ان الناصب لو شغ فيه اهل السموات
 والارض لم يشغوا وذكره في مقدمات الوسايل في ابواب مقدمة العبادات
 باب وجوب العبادات الخمس الخ
 وقال الطريجي روى في الجمع في مادة نصب الناصب هو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت
 عليهم السلام او يلو اليهم لاجل متابعتهم لهم - وفي القاوسى النواصب واهل النصب
 المتدينون ببعض علي بن ابي طالب عليه السلام لانهم نصبوا له اى اعادوه
 قال بعض الفضلاء اختلف في تحقيق
 الناصب فزعم البعض ان المراد من نصب
 العداوة لاهل البيت عليهم السلام وزعم آخرون
 انه من نصب العداوة لشيعتهم وفي الاحاديث ما يشرح بالثاني (الخ)
 ومن النواصب هو ابو نصر الضبي احد بن الحسين من مشايخ الصدوق قال الصدوق
 ما لقيت انصب منه وبلغ من نصبه انه كان يقول اللهم صل على محمد فزاد وتبع من اهل
 حال الرواحي ما على بن عبد الله بن ابراهيم بن عبد الله الحنظلي لخصه كليات في النصب

وجلا يقول انا ابغض محمد ص وال محمد ولكن الناصب من نصب الله وهو يعلم انك
قولونا وانتم من شيعتنا وفضلنا في الصلاة ٢٠ سنة باثنا ٣٨ النوادر واخره قال
داود بن فرقد للصحة ما تقول في قتل الناصب قال في حلال الدم ولكن في حق ابي
او ابني عليك فان قدرت ان تقرب عليه ما بطا او تغرقه في ماء لكي لا يشهد به
عليك فافعل قال قلت له فاقربى وقاله قال توه ما قدرت عليه ووضعت قال لا اراؤ
له ماترى في رجل سبانه لعامة قال هو والله حلال الدم ولا يتعبه بزنا قلت اى شئ
يعتبه بزنا قال يقتل مؤمنا بغير اذن قال قال اسحق بن عمار رسول الله واجد من اعدائكم
مناصبكم من بكر من الصلوة والصيام ويخرج الزكوة ويباع بغير الحج والعمرة ويحضر
على الجهاد ويبايع على البر وصلة الارحام ويقضي حقوق اخوانه ويواسيهم من ماله
ويحتمل مشرب الخمر والزنا واللواط وسائر الفواحش فم ذلك ولم ذاك فسر في بايع
رسول الله ويؤمنه ويبتنه فقد والله كثير فكري واسمهم ليح وضاق ذرعى قال قلت
عنه ثم قال هذا عليك بياننا شافيا في مسائل وعلمنا ملكونا من خزائن علم الله و
اخرى كيف تجد اعتقادها قلت اجد عبيكم وشيعتكم على ما هم فيه ما وصفته من امة
لو اعطى احدكم ما بين المشرق والمغرب ذهبا وفضة ان يزول عن ولايتكم وحببتكم الى
هو الاله غيركم والى محبتكم ما زال ولو ضربت ضحا شجرة بالسيف فيم ولو قتل فيم
ما ابتدع ولا رجع عن محبتكم وولايتكم وادى الناصب على ما هو عليه ما وصفته
افعالهم لو اعطى احدكم ما بين المشرق والمغرب ذهبا وفضة ان يزول عن محبتكم
التواغيط وهو الاثم الا هو الاثم ما فعل ولا زال ولو ضربت ضحا شجرة بالسيف
فيهم ولو قتل فيهم ما ارتدع ولا رجع واداسع احدكم منقبة لكر وفضلا استاز من
ذلك وتغير لونه ورائى كراهية ذلك في وجهه وبغضا لكر وحبية لهم صلل قال
فنبستم ثم قال يا ابراهيم من هبنا هلك الامة الناصبة فصلى نار امامية تسمى من
عينا ائمة ومن اجل ذلك قال في وقدمنا الاما علوا من عمل جعلناه هباء منسورا
اندرى ما السب والفضة في ذلك وما الذي قد ضيق على الناس من ذلك فنبنت
في قال في ان الله تعالى قد علم خلق الاشياء لا من شئ ومن زعم ان
الله تعالى خلق الاشياء من شئ فقد كفر لان الله لو كان ذلك الشئ الذي خلق
منه الاشياء قد علم معه في زليته وهو تبه ما كان ذلك اذ لم يكن خلق الاشياء لا
من شئ في قول ما خلق الله تعالى ارضا طيبة ثم غيرتها ماء ثم عذبا بالافعى عليها
ولا ينبت اهل البيت فبذلها فاجرى ذلك الماء عليها سبعة ايام حتى طبت بها
وعمرها ثم نصب ذلك الماء عنها فاخذ من صفو ذلك الطين طينا فعمل طينا الاثنا
ثم اخذ من ذلك الطين خلق منه شيعتنا ولتورك طينتك يا ابراهيم على ما كان ذلك
طينتنا لكم وفى شئنا واحدا الان قال فدايت من شيعتنا من زنا واللواط وتر
صلوة اوصوم اوجع او جوار او خيانة او كبيرة من هذه الكبائر فهو طينة الناصب

ط النون مع الالف ح

٢٩٤

الناصري باسم بكسر الهمزة مع قمي فخرجان منها الحين بن احمد الناصري الجرجاني عاصي
 الناصري قيل اذا انصب انتفع وقوله وسال دمه وجرت مادته بقوله الناصري وهو ما لا ينعور
 الناصري من النسيان قوله نعم انما شبه الا الشيطان ان اذكوه قبل انما نسبة الا الشيطان
 هضم النفسه وقوله نسوا الله فنسيهم اي تركوا الله فتركهم وقوله فلا نسوا ما ذكر واية
 يعني الكفار وقوله واما بنسبتك الشيطان اي النهي عن جالسته وقوله ولا تنسوا
 الفضل بينكم قيل يحمل ان من النسيان الذي هو الرذيلة عن نسيه اي لا تقصدوا الرذيلة
 والاهمال الا النسيان الذي هو خلاف الذكر وقوله نسيان مضيابق للشئ الحق الذي
 اناله نسو لم يعقبه ولم يلفظ اليه وقوله انما النسي زيادة في الكفر النسي تاخير الشئ
 والمراد هنا تاخيرهم تحريم الحرام وكانوا في الجاهلية يؤخرون تحريمه سنة وهم مؤمن غيره
 مكان حاجتهم الى المثال فيه ثم يردونه الى التبريم في سنة اخرى كانهم يستنون ذلك
 ويستفرضونه والنسيان خلاف الذكر وهو ترك الشئ على ذهول وغفلة وفي الذكر
 على تعمد ايضاً ونسيت ركعة اذا اهلتها ذهولاً والنسي هو كسر النسيان وفي الحديث
 فاد اراد الله ان ينسها اطبق عليها واذا اراد ان يذكرها فتحها والمنسية رجم يفتحها
 الله الا المؤمن تنسبه اهله وعاله وباق الاشارة اليه بعنوان النسيان

ناشب بن عمرو الشيباني عاصي وثقة ابو جوب وقان كان صادقاً فاعاً ارضى مقابلاً بها
 ناشب بن هلال بن نصر الحارثي ابو منصور الكوفي با من اجد النجم البند ينجي على ما تلاه وهو
 الناشر بكسر الشين المجهمة بن اسم المصري الهزلي تابعي شهد مع علي الجابية وثقة العجلي
 ناشر بن عبد الله ابو حنيفة عاصي روى عن ابن طاوس وهو غير ناشر الناشر الذي روى عن
 الناشر من الفسوز وهو العصب في الشرع اولى ناشر اي عاصب في حق زوجها بان
 خرجت من منزله ومنعت نفسها منه بغير حق بان اوفى مهرها او وهبت له انظر كتاب الفقه
 الناشر هو علي بن عبد الله بن وصف الكوفي بالناشر الصغير الموقوف على سنة ٤٤٤ هـ
 وعبد الله بن محمد المشهور بابا بشر بن ابي العباس في سنة ٣٧٦ هـ في تاريخ الجاهلية
 الناصبي من النصب بالفتح ثم السكون وهو المعاداة بقى نصبت فلان نصبا اذا عدا
 ومنه الناصب وهو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت ع اولوا الهم الاجل من ابيهم
 لهم قال في النواصب والناصبه واهل النصب المند بينون ببعض عاصي الا في النصب
 له اي عادوه قال بعض الفضلاء اختلف في تحقيق الناصبي فزعم البعض ان المراد من
 نصب العداوة لاهل البيت ويزعم اخرون انه من نصب العداوة لشبهه في الاعادة
 ما يصرح بالثاني وعني الكوفي انه ليس الناصب من نصبت لنا اهل البيت لان لا تجلد

لو الناس بطوارهم

وقال على أقل الناس قيمة اقلهم على وقال قيمة كل امرئ ما يحسن وقال موسى في اليوم حب الدنيا
البيك قال عالم يطلب على وقال أقل الناس عذرا في الضيق من عرفته فحبه وأسوء الناس حلا عالم يحرم
عليه حكم جاهل وقيل للقي امي الناس اعلم قال من انزاد من علم الناس على علمه وقال الشاعر
تولت نعمة الدنيا فكل جديد ما خلقه وخذت الناس كلامي فادري من اثنى ارباب فعالم الخبرات
تتبعها الطير ففلاح حب ولا ريب ولا دهم ولا خلق وقال لو علم الناس قلما من حتم وعفوه لقرت
اعينهم ولو علموا فكل عفويتهم وأبسر رقأ لهم ومع وقال اعقل الناس من خائف واجهلهم مني امي شعر
هم ما هم بباع ضار ياب وتاب ان تشاكلها الباع ودهم شر الباع فلا ذئاب ملكة الوجود ولا
ضباع وهم ضررانا في غير نفع عليك وتر بما نفع السباع معطوا بما جوشى عليك صبيكاه ونفسك
بينهم صيد شعاع مفايقها بانباب وفرقة فم عنده الضبي الجباعه قال عيسى لم يكن الناس
ليكون احسن ما يبعون ويحفظون احسن ما يكتبون ويروون احسن ما يحفظون شعر لا يجهلون وان
حاولت جمعهم في فضل احلامهم عن ذاك متسع ان كان في الناس سباقون بعدهم بذلك
سبق لادن سقيم تبع وقال على فرض على الناس ان يتوبوا ولكن ترك الذنوب اوجب
ه والدهر في صفة عجيبه وغفلة الناس فيه العجب والصبر في الثابتات صعبه لكن فوف
الثواب اصعبه وكل ما برحى قريبه واطوت من لاذك اقرب وقال ما اكثر الناس لا يلزم
والله يعلم ان لم اقل فنداه ان لا فتح عيني حين اتمها معك كثير ولكن لا اري احدك وقال الناس
التيان ذو علم وسمع ورجح وسائرهم لا لغو والكفر قيل علم الناس بالدين اقلهم منها فهم يتكلمون الناس
من يترك اذنيه ورمحك احداها ومنهم من يبكي باحدى عينيه والى تقتر بها عليه المتعت وفيه بائد كل يوم
لا يخف صفى الناس واوجز قالدوس رفعمه المطا واكتات عظيم التدبير اعجاز شمس هم المال مؤذبات
العقل بهم الادب والناس بعدهم اشباه البهائم ان شعونا ما وان جا عواسمى او سامواد قل عالم
لا تكذب فان الناس مذخلقوا طرغبة يكره موت الناس اوفر وقال الامون اغلظ الناس طبعها
من لم يكن في الربيع واصبوة قال معوية لصعصعة صفى الناس قال خلق الله الناس اطوارا فطائفة
للعبارة وطائفة للعبارة وطائفة للفقه والسنة وطائفة للبيات والفضة كثر جوده ويون
ذلك يفتون السعير ويكرهون الماء ووصف رجل جلالات والله من انا مثل الحف واذا قيل
سوت واذا حدثت خلف واذا وعدت خلف واذا جعل اعرض واذا ركع ربيضي ينظر نظ الحفوق
ويعرض اعرض الحسود ووصف اعرجي رجلا فقال ان ملك عسف وان حذ حرف وان صافيه
تكبر وان اظهور له النصح انكر والنظر اليه على كظ غمط والصبر غصنة وانكرو فيه حيرة والفريه
منه معرة وقيل اولي الناس بانصوا قد هم على العقوبة وانصوا الناس عقلا من ظلام هو دونه
وما الا انك الا القلب والانشا والموت اهوت عما يفده واشتاق قبله والنواضع من مصائب الشرف ومن
لم يصبر على كلمة سعت كرات ولقد ترك من ذمك ومن لم يعلم في صغره لم يتقدم في كبره واجمل الناس من كان
على السلطان مدك وللأخوان مذلا واحق الناس ان يذم على الدنيا اهل الآخرة واعظم الناس عما
من زالت نعمته وقتت مقدركه وبقيت مرويه وشهوته وقال الشاعر سبحان من منجوا امرئته والناس
يستغفون عما انفاه واذل انفاى النسيم وكل ذى روح حورته الى انفاه وابعد الناس
سفر من سافر في طلب اخ صالح وقيل لبعض الظن ان من احسن الناس عيشا قال من كان له راي
سداد وصديق وادب يجمعان على الاقصدا والاقتصار وما خافا يان من الزوجات والاوالات وقيل
الناس اذ عرفت منهم في ذرة طعموا منك في بكرة وان اخذت لهم دينار انظروا من مالك قنطارا
اجمل الناس من منع الرطل والشكر وفعل الشر وتوقع الخير

في التوفيق الالفح

قال التليم والورع قال فاي الناس اكرم قال من صدق في الخواص وفي كسر ٦٨ طريح قال علي
لا يزال الناس خير ما نفا وتوفا فاذا استوتوا هلكوا وقال لو تماشتم ما تداقتم وانزلت تسعوا الناس
باموالكم فسعوا بطوافه الوجه وحسن اللقاء وقال من عتب على الزمان طالت مغيبه وقال
جائسة الاشراك تورث سوء الظن بالاخبار وقال بنو الزباد الى المعاد العبد وله على الصبر
وقال قيمة كل امرئ ما يحصله وقال المرء يحبوه تحت ليشا وقال ما هلك امرؤ عرف قدره وقال
الهدير قبل العزل يومئذ من الندم فواك من وفق بالزمان صريح وقال خاط يفضسه من استغنى
استغنى برأيه وقال قلة العيال احد البسارين وقال من دخله الحب هلك وقال من يقم
بالخلف جاد بالخطبة وقال من رضى بالعافية من دونه يرضى السلامة من فوقه ولو كس
١١ ملاح من قال النبي يحب المرء للم لا ليس من قضاء ويقضيه الله له له الا كان خير الم فيما امره
ولدى الرعشي في ربيع الابرار بايزه ومن الناس من يعنى شقيا كجيفة الليل على البقطة
انه من كان ذا حياء ودين مراقب الله ولا يصى انقى الحفظة ه انما الناس سائر ومقيم
فالذي سائر المقم عمدة وقال معوية للاخنف صفى الناس واوجز قال رؤس
رفعه المخطو واكاف عظم المديبر والجانز شهرهم المال واغاب الحقهم بهم الادب والناس
بعدهم اشباه البهائم التي تسمى ناموا وان جاعوا ساء ما لوروى ان ارجل يحمل العمل والسر
في ظلمة الشيطان حتى يتحدث به فيهم من السرفي كذب في العلابنة المبيت انظر اربا وقال
على في وصف اختلاف الناس انما فرق بينهم مبادئ طينهم وذلك انهم كانوا ولقعة من سبع
ارضى وعذبها وحزونة ثرية وسهلها فهم على حسب ارضهم بقماريون وقيل قد اختلفوا
بيننا وتوت فنام الزوايا في العقل وما ذ القامة قصص الهممة ونزكى العمل فبقي المنظر وقرب
العقرب يتبدل السر ومعروف الضريبة متكر المجلبة وتا به القلب متفرق اللب وطابق الاشيا
حد يد الجنات وقال كان الناس اقرى للاشوك فيه وانتم اليوم شوك الاصرق فيه وقال
على انه الناس منقوصون قد خولوا الامن عصم الله سائلهم متعنت وحبهم مخلص
يكاد افضلهم من اياهم من فضل ذاته الرضا والسخن ويجاد اصلهم وعودا تلاء الحفظة
الخطبة وتعلمية الكلمة وقال احد روا الناس انهم باكلوا بظلمة بصر الادبره ولا ظهر جواد اعرفه بولا قلب
مؤمن الاخرين وقال النبي اعقل الناس محسن خائف واجهلهم فسيف آمن وقال من اعقل
عقله من جمل جواهر وكان يتقرب من جملهم ثم قال واحضر الناس جوابا من لم يغضب
وقال اعقل الناس اعفهم للناس سوا عبد الناس رجل اجترح الذنوب فكما ذكر الذنوب يا عفر
علمه وانجب الناس الخمر لم رجل يومين باللحور سولم ويقم الصلوة ويوقى الزكوة ويعزم مال و
يحفظ دينه ويعز الناس وانما مؤمن خفيف الحيا والذو حطام من صلواته واحسن عبادة ربه
واعطاه في السر وكان غامضا في الناس لا يشا واليه بالاصابع وكان عيشه كفا فافير على ذلك
ثم تجملت منبته فقل انما وقتت بوالهيو قال عملاق عبيدة حين خاض للذباثام نزوله هناك عن يعزكم
نعم ازل الناس بلحق الناس فاقل الناس فاعزكم الله في الاستلام وفي حديث ابن عباس
صليت الناس واحوا انهم تبع لادانهم وايد المومني اليوم اديانهم تبع لاهوانهم وقال لو قيل
للناس اعملوا مومني اعجب اليكم ان تزدوا في حقوقكم او في ذات ايديكم فقالوا اعملوا فقلنا فقد
لو قينا منها ما الكفينا بهم وقال بهرم ابن آدم وبشيت منه اثبات الخرص والامل وقيل بلغت
شعور ٣٠ وما في شئ الا وقد عرفت فيه التقي في الم الم الم الى فانه كما هو واحول
الناس من كان على الناس السلطان من لا والاخر من لا والاخر من لا والعمل معهم في الفتن وكان الفتن

ط في طبقات الناس

ج ٢٥

والنبي من ابي لا يبي لا يبي اسير و افضل الناس انما كما احسنهم خلقا و اكرم الناس انما
 و اعلم الناس قد يرا من قوتك ما لا يعنيه و اروع الناس من ترك المرء و ان كان حتما
 و اقل الناس مودة من كان كاذبا و اشق الناس الملوذ و امقت الناس المنكبر و اض
 الناس بجهنم اذ ما ترك الذنوب و احكم الناس من فر من جهال الناس و اسعد
 الناس من خافهم كرام الناس و اعقل الناس شدة مداراة للناس و اول الناس
 بالثمة من جالس اهل الثمة و اعقل الناس من قتل غيره قاتله او ضرب غير ضاربه
 و اول الناس بالنعمة و اقدرهم على العقوبة لاهل الناس بالذنب السبيل الحجة
 و اول الناس من اهان الناس و اعجز الناس الكظم للفيظ و اصل الناس الصلح
 للناس و خير الناس من انتفع به الناس و في المعاف ص ٦٨ باب ٥٥ قال الص ٦٨
 مطلوبات الناس في الدنيا الفانية اربعة الضياء و اللمعة و قوله الالهام و العز
 فاما الضياء فهو موجود و الفائدة في طلب في كثرة المال ايجده و اما اللمعة
 فوجوده في خفة الحمل في طلبها في ثقله لم يجدها و اما طنة الالهام فوجوده
 في قلة الشغل في طلبها في كثرة لم يجدها فاما العز فوجوده في خفة الخالق
 في طلبه في خدمة الخلق لم يجده و قال عليه من الناس من لا يرضى بقره
 الا اذا مسى باضربه كالعود لا يطع في رجمه الا اذا اصرق بالنار و قال اذا ما المرء
 ثلاثا فبعه ولو يكف من زماده و فاء للصدق و يفيل قاله و كان السر في التواد
 و اشربنا الذي يعرضها بعنوان الاشارة فيهم و قوله في قالت ام الحسن بنت ابي جعفر الطوسي
 ان قيل من في الناس رب فضيلة ه حاز العلاء و المجدي منه اصبل
 فاقول رضوان و عند من سانه ه ان الزمان بمثله ليعضل
 في الميسر ٣٦ ما ١٢٥ قال النبي اعمل بغير الله لكن اتق الناس و ارضى الله
 تكن اغنى الناس و كفى عن محارم الله تكن اروع الناس و احسن مجاورة من جاورك تكن
 مومنا و احسن مصاحبة من صاحبك تكن مسلما و في ج ٤٤ ص ٥٣٠ قال الباقر
 في قول الله تع و قولوا للناس حسنا اي قولوا لهم احسن ما يحبون اى بقى لكم
 فان الله يتفضل للعان السبيل الطعان على المؤمني الفاحشي المتفحشي
 السائل الملتصب المولى المخلص المضعف قال الحسن اشعل الناس راخا
 يوم القيمة و رجل سئنة ضلالة فاتبع عليها و رجل فانزع مكفى قد اشعان بغير
 الله علم معا صبره و قال باق على الناس زمان لا يبارون من حلال كسبوا المال من حرام
 و قيل لرجل من اعلم الناس بالدنيا قال اقلهم منها تجت و قيل افضل الناس عند الله من
 عزبه الحق و انشعب الصدق و رفق بوائبه الفتى و قال الناس ثلثة رجل ارجل و رجل نصف رجل
 و رجل لا رجل فاما الرجل فذو الرى و المشورة و اما نصف الرجل فالذى له راي لا يث و و اما
 الرجل الذى ليس برجل فالذى لا راي له ولا يث و و تقدم طبقات الناس و مما ادرم في الرق
 الناس اخو الناس اجنله من غير ان يمدح و اسمه قبل ان يمدح و اسمه قبل ان يمدح

- وان اتيت بفخر من ذوى نسب ☆ فان نسبتنا جود وعلماء
 لافضل الا لاهل العلم انهم ☆ على الهدى لمن استهدى ادلاء
 وقيمة المرء ما قد كان يحسنه ☆ والجاهلون لاهل العلم اعداء
 فقم بعلم ولا تبغى له بدلا ☆ فالناس موتى واهل العلم احياء

وفى الحديث عن النبى ﷺ قال الا ادلكم على اكسل الناس ، واسرق الناس
 وابخل الناس ، واجفى الناس ، واعجز الناس قالوا بلى يا رسول الله قال و(امل) اكسل الناس
 عبد صحيح فارغ لا يذكر الله بشفة ولا بلسان و«اما» اسرق الناس فالذى يسرق من صلوته
 تلف كما تلف الثوب الخلق فيضرب بها وجهه و«اما» ابخل الناس فرجل يمر بمسلم
 فلا يسلم عليه و«اما» اجفى الناس فرجل ذكرت بين يديه فلم يصل على و«اما»
 اعجز الناس فمن عجز عن الدعاء *

وفى حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال الناس كلهم بهائم الا قليل من المؤمنين
 كما فى الكافي والمرآة ج ٢ ص ٢١٩ باب قلة عدد المؤمنين حديث - وفى خلاصة
 العلامة ط ١ ص ٩٩ قال عليه السلام لو كان الناس كلهم لناشعة لكان ثلثهم شكاكاً والرابع
 الاخر احمق ، وفى حديث آخر ثلاثة ارباعهم شكاكاً - وروى الصدوق ره فى المجالس
 ص ١٤ عن النبى ﷺ قال اعبد الناس من اقام الفرائض فيما له وعليه ، واعدل الناس
 من رضى للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه ، واكيس الناس من كان اشد
 ذكراً للموت ، واغبط الناس من كان تحت التراب قد آمن العقاب برجو الثواب ، واغفل
 الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال . واعظم الناس فى الدنيا خطر آمن
 لم يجعل للدنيا عنده خطراً ، واعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه ، واشجع
 الناس من غلب هواه ، واكثر الناس قيمة اكثرهم علماً ، واقل الناس لذة الحسود ، واقل
 الناس راحة البخیل ، وابخل الناس من بخل بما افترض الله تعالى ، واولى الناس
 بالحق اعلمهم به ، واقل الناس وفاء الملوك ، واقل الناس صدقاً الملوك ، وافقر الناس الطماع .

وكانت العرب تقول رأيت ناساً من الجن وتصغير الناس على نويس لكن غلب استعماله في الانس كما ذكره الفيومي في المصباح ،

وقد ذكر عند علي عليه السلام اختلاف الناس فقال عليه السلام انما فرق بينهم مبادئ طينهم وذلك انهم كانوا فلقة من سبخ ارض وعذبها ، وحزن تربة وسهلها - فهم على حسب قرب ارضهم يتقاربون ، وعلى قدر اختلافهم يتفاوتون فتأم الرواء - ناقص العقل ، وماد القامة ، وقصير الهمة ، وزاكي العمل - قبيح المنظر ، قريب القعر - بعيد السير - معروف الضريبة منكر الحليمة وتائه القلب - متفرق اللب ، وطليق اللسان جديد الجنان (ثم قال:

خلقت الخلائق في قدرة ☆ فمنهم سخى ومنهم بخيل
فاما السخى ففي راحة ☆ واما البخيل فشوم طويل

وفي الخصال ط ١ ص ١٦٥ عن زرارة قال دخلت على علي بن الحسين عليهما السلام فقال يازرارة الناس في زماننا على طبقات اسد وذئب وثعلب وكلب وخنزير وشاة فاما الاسد ملوك الدنيا يحب كل واحد ان يغلب ، و(اما) الذئب فتمجاركم يذموا اذا اشتروا ويمدحوا اذا باعوا ، و(اما) الثعلب فهؤلاء الذين يأكلون باديانهم ولا يأكلون في قلوبهم ما يصفون بالسنتهم ، و(اما) الكلب يهر على الناس بلسانه ويكرهه الناس من شر لسانه ، و(اما) الخنزير فهؤلاء المخمئون واشباههم لا يدعون الى فاحشة الاجابوا واما الشاة فالذين تجز شعورهم ويؤكل لحومهم ويكسر عظامهم فكيف تصنع الشاة بين اسد وذئب وثعلب وكلب وخنزير .

وروى المجلسي في البحار ط ١ ج ٥ ص ٦٥ س ١ سئل الراوي عن الصادق عليه السلام الناس اكثر ام بنو آدم فقال عليه السلام الناس قيل وكيف ذلك قال لانك اذا قلت الناس دخل آدم فيهم ، واذا قلت بنو آدم فقد تركت آدم لم تدخله مع بنيه فلذلك صار الناس اكثر من بنى آدم وادخالك اياه معهم ولما قلت بنو آدم من نقص آدم الناس وفي الديوان قال :

الناس من جهه التمثال اكفاء ☆ أبوهم آدم والام حواء
وانما امهات الناس اوعية ☆ مستودعات ولاحساب اباء
قان يكن لهم من اصلهم شرف ☆ يفاخرون به فالطين والماء

والاعلى ، وقسم فيه المنسوخ فقط وهو الاربعون الباقية - وفيه نظري يعرف مما سياتى
 «السادسة» قال مكى الناسخ اقسام فرض نسخ فرضا ولا يجوز العمل بالاول كنسخ الحبس
 للزواني بالحد ، وفرض نسخ فرضا ويجوز العمل بالاول كآية المصاهرة ، وفرض نسخ
 ندباً كالقتال كان ندباً ثم صار فرضا وندب نسخ فرضا كقيام الليل نسخ بالقراءة فى قوله
 فافروا ما تيسر من القرآن «السابعة» المنسخ فى القرآن على ثلاثة اضرب «احدها» ما نسخ
 تلاوته وحكمه معاً «الضرب الثانى» ما نسخ حكمه دون تلاوته وهذا الضرب هو الذى
 فيه الكتب المؤلفة وهو على الحقيقة قليل جداً وان أكثر الناس من تعديد الايات فيه
 فان المحققين منهم كالقاضى أبى بكر بن العربى بين ذلك وأتقنه الذى أقوله ان الذى
 أورده المكثرون أقسام قسم ليس من المنسخ فى شىء ولا من التخصيص ولاله بهما علاقة
 بوجه من الوجوه الى ان قال وقد نظمها فى أبيات فقلت :

- | | | |
|---------------------------------|---|--------------------------------|
| قد أكثر الناس فى المنسوخ من عدد | ☆ | وأدخلوا فيه آيات ليس تنحصر |
| وهاك تحرير آى لامزيد لها | ☆ | عشرين حررها الحداق والكبير |
| آى التوجه حيث المرء كان وان | ☆ | يوصى لاهليه عند الموت محتضر |
| وحرمة الاكل بعد النوم مع رفث | ☆ | وفدية لمطيق الصوم مشتهر |
| وحق تقواه فيما صح فى أثر | ☆ | وفى الحرام قتال للاولى كقروا |
| والاعتداد بحول مع وصيتها | ☆ | وأن يد ان حديث النفس والفكر |
| والحلف والحبس للزانى وترك أولى | ☆ | كفر واشهادهم والصبر والنفر |
| ومنع عقد لزان أو لزانية | ☆ | وما على المصطفى فى العقد محتظر |
| ودفع مهر لمن جاءت وآية «نجواه» | ☆ | كذلك قيام الليل مستطر |
| وزيد آية الاستئذان من ملكت | ☆ | وآية القسمة الفضلى لمن حضروا |

[الناس] اسم وضع للجمع كالقوم والرهط وواحد انسان من غير لفظ مشتق

من ناس ينوس اذا تدلى وتحرك فيطلق على الجن والانس قال الله تعالى «الذى يوسوس
 فى صدور الناس» ثم فسر الناس بالجن والانس فقال من الجنة والناس فسمى الجن ناساً
 كما سموا رجالاً قال الله تعالى وان كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن

وقال في المقدمة الخامسة منه مما جاء في المنع من تفسير القرآن بالرأى والسرفيه روى عن النبي ﷺ انه قال من فسر القرآن برأيه فاصاب الحق فقد اخطأ وفي حديث آخر قال ان اصاب لم يوجروا ان اخطأ فهو ابعد من السماء ، وفي حديث آخر قال من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار - وقال بعضهم ان تفسير القرآن لا يجوز الا بالاثار الصحيح والنص الصريح «الى ان قال» ولا يخفى ان هذه الاخبار تناقض بظواهرها ماضى في المقدمة الاولى من الامر بالاعتصام بحبل القرآن والتماس غرائبه والتعمق في بطونه والتفكير في تخومه وجولان البصر فيه وتبليغ النظر الى معانيه فلا بد من التوفيق والجمع فنقول وبالله التوفيق ان من زعم ان لامعنى للقرآن الا ما ترجمه ظاهر التفسير فهو مخبر عن حد نفسه وهو مصيب في الاخبار عن نفسه ولكنه مخطىء في الحكم برد الخلق كافة الى درجته التي هي حده ومقامه بل القرآن والاخبار والاثار تدل على ان في معانى القرآن لارباب الفهم متسعاً بالغاً ومجالاً رحباً قال الله تعالى « افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها » .

وقال الصيوطى في الانتقان ط مصر ج ٢ ص ٢٠ النوع السابع والاربعون في ناسخه ومنسوخه يرد النسخ بمعنى الازالة وبمعنى التبديل (الى ان قال) لا ينسخ القرآن الا بقرآن كقوله تعالى (ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها) وقيل بل ينسخ القرآن بالسنة لانها ايضاً من عند الله تعالى (الى ان قال) قال بعضهم سور القرآن باعتبار النسخ والمنسوخ اقسام قسم ليس فيه ناسخ ولا منسوخ وهو ثلاثة وأربعون سورة الفاتحة ويوسف ويس والحجرات والرحمن والحديد والصف والجمعة والتحرير والملك والحاقة ونوح والجن والمرسلات وعم والنازعات والانفطار وثلاث بعدها والفجر وما بعدها الى آخر القرآن الاليتين والعصر والكافرين ، وقسم فيه الناسخ والمنسوخ وهو خمس وعشرون البقرة وثلاث بعدها والحج والنور وتاليها والاخراب وسبأ والمؤمن وشورى والذاريات والطور والواقعة والمجادلة والمزمل والمدثر وكورت والعصر ، وقسم فيه الناسخ فقط وهو ستة الفتح والحشر والمنافقون والتغابن والطلاق

لثوابكم واجل لصلاحيكم او مثلها من الصلاح يعنى اننا لانسخ ولا نبديل الاوغرضنا فى ذلك «هو» مصالحيكم «اقول» وذلك لان المصالح تختلف باختلاف الاعصار والاشخاص فان النافع فى عصر وبالنسبة الى شخص قد يضر فى غير ذلك العصر وفى غير ذلك الشخص .

→ جائز نسخ حكم النسبة بحكم الكتاب جائز انما قلنا ذلك لان الكتاب مثل الكتاب ، و السنة مثل السنة ، و جوز ناسخ السنة بالكتاب لان الكتاب ارفع درجة من السنة و(اما) نسخ الكتاب بالسنة فالظاهر من مذهب اهل السنة والجماعة انه لا يجوز بحال، وقال بعضهم ان نسخ نظم الكتاب بالسنة لا يجوز لمامر و(اما) نسخ حكم الكتاب بالسنة ففيه تفصيل بانه لا يجوز بالاحاد والمستفيض.

و«اما» بالمتواتر فيجوز والاولى جواز نسخ الكتاب بالسنة متواترا كان او آحاد لرفع درجته عن درجتها «ثم» ان المنسوخ فى كتاب الله تعالى على ثلاثة اقسام «احدها» ما نسخ نظمه وقرائمه وحكمه و«الثانى» ما نسخ نظمه وقرائمه وبقى حكمه ثابتا و«الثالث» ما نسخ حكمه وبقى نظمه وقرائمه ثابتة وما نسخ نظمه وحكمه فهو مثل قول انس قال كنا نقرأ على عهد النبى ﷺ سورة تعدل سورة براءة و لست احفظ الان منها الاية واحدة وهى قوله تعالى لو كان لابن آدم واديان من ذهب لا تبغى اليهما ثالثا ولو كان ثالثا لا تبغى رابعوا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ثم يتوب الله على من تاب وكذلك قد نسخ حكمه وقرائمه وقال ابن مسعود قال لى النبى ﷺ آية فحفظتها و اثبتها فى مصحف فلما كان فى جوف الليل رجعت الى حفطى فلم اجد منها شيئا و عدت الى مصحفى فاذا الورقة بيضاء فاخبرت رسول الله بذلك فقال لى يا بن مسعود تلك قد رفعت البارحة و(اما) ما نسخ نظمه وقرائمه وبقى حكمه ثابتا قول عمر بن الخطاب قال لولا اخشى ان يقول الناس زاد عمر فى القرآن لكتبت على حاشية المصحف آية كنا والله نقرئها على عهد رسول الله الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم الرجم ثابت والقراءة منسوخة و«اما» ما نسخ حكمه وبقى نظمه بان صح العباداة بقرائمه فذلك فى ٥٥ سورة من القرآن تقدمت فى القرآن .

آية ازالتها بابدال اخرى مكانها على ما توجه الحكمة وتقتضيه المصلحة من ازالة لفظها وحكمها معاً او من ازالة احدهما الى بدل او لا بد لتأت بخير منها للعباد اى بآية العمل بها احوز للثواب او مثلها في ذلك قوله تعالى «انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون» وقال الفيض ره في الصافي ما ننسخ من آية بان نرفع حكمها ورسومها ، ونأت بخير منها بما هو اعظم

→ لانفسهم في منع النسخ وقالوا لوجاز النسخ من الله لى لادى ذلك الى جواز البدل على الله ولا يجوز فيما ادى اليه مثلهو (الجواب) انه انما يكون ذلك بداء ممن لا يعرف عواقب الامور فاما الله تعالى عالم بعواقب الامور قبل انزال الحكم المنسوخ وكان لم ينزل عالما بانى انزل حكماً فيكون ثابتاً الى وقت كذا ثم رفعه بحكم اخر ومثل هذا لا يكون بداء ولكن له فيه حكمه و هو اعلم بها والمنسوخ فى كتاب الله ثلاثة اقسام (فمنها) حكم رفع الى ما هو اغلظ « الاول » مثل حد الزنا فانه كان فى الابتداء العبس فى البيت حتى تموت قال الله تعالى فامسكوهن فى البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا (ثم) نسخ ذلك الحكم بالجلد والرجم .

و« الثانى » حكم رفع الى ما هو اخف منه كما فى باب الجهاد فانه كان فى ابتداء الاسلام واجبا على كل مسلم بان يقاوم عشرة من الكفار فان هرب من العشرة كان عاصيا مستحقا للعقوبة قال الله تعالى (ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين) فنسخ ذلك الى ما هو اخف منه بقوله الان خفف الله عنكم الاية فجعل كل مسلم فى مقابلة كافرين فلا يحل الان ان يهرب من اثنين ويحل ان يهرب من ثلاثة او اكثر و« الثالث » ان يرفع حكمه الى مثله مثل امر القبلة كانت الصلوة والافى ابتداء الاسلام الى صخرة بيت المقدس ثم نسخ ذلك بالتوجه الى الكعبة فى الصلوة ويقال النسخ على اربعة اقسام الكتاب بالكتاب ونسخ السنة بالسنة ، والسنة بالكتاب ، والكتاب بالسنة .

(فاما) نسخ الكتاب بالكتاب فانه يجوز ان ينسخ حكم الكتاب بحكم الكتاب او نظم

الكتاب بنظم الكتاب ، والسنة بنسخ السنة فالمتنقى فيه الحكم دون النظم ونسخ السنة بالسنة ←

طلاءاً - ومن خواصه انه يحفظ الثياب من السوس وان رائحته تدفع الطاعون وفساد الهواء وأنه يسهل الولادة كيف استعمل وهو يضر العصب ويضعف الكبد ويصلحه السكر او العسل والتفصيل في تذكرة الانطاكي ص ٣٠٠ وفي دائرة الوجدى ج ٩ ص ٦٩٧

[النازلى] هو محمد حقى المتوفى سنة ١٠٣١ (نازوك) بن عبدالله ابومصور مولى ابي احمد المكتفى بالله عامى (خ) ج ١٣ ص ٣٣٧ روى حديث علائم المنافق.

[ناسخ] بكسر السين قبل الجيم هو رجل حضرمى لابس به روى عنها بنه عبدالله [الناسخ] والمنسوخ والتفسير بالرأى قال الله تعالى فى سورة البقرة آية ١٠٥ « ما ننسخ من آية او ننسخها نأت بخير منها او مثلها » (١) قال الطريحي فى المجمع نسخ

(١) عن ابن عباس وابن عمر وحذيفة لا يحل لاحد ان يعظ الناس ويفسر القرآن الا ان يكون عالماً بالناسخ والمنسوخ ولم يخالف لهؤلاء احد من الصحابة فصار اجماعاً منهم على انه لا يحل لاحد ان يفسر القرآن الا بعد ان يعرف الناسخ والمنسوخ ليتميز بذلك الحلال والحرام والواجب (ثم) اختلف اهل السنة بعد ذلك فذهب ابو حنيفة الى ان النسخ و ان جاز قبل وجود الفعل فلا يجوز قبل دخول وقت الفعل لان وجوبه لا يتقرر الا بعد دخول الوقت الذى علق به فاما قبل دخول ذلك الوقت فلا يجوز ورود النسخ عليه لانه لا يكون رفع الحكم بدون قبل تفرده •

(فاما) عند الشافعى فيجوز النسخ قبل الفعل وقبل دخول وقت الفعل فالنسخ جائز عند جميع المسلمين فاذا ورد فى الشريعة حكم بايجاب او تحريم او غيرهما جازان يرفع ذلك الحكم الى ضده او الى مثله او يرفع بلا بدل ولم يخالف فيه احد من اهل السنة والشيعية ، واكثر اليهود قالوا ان النسخ لا يجوز و غرضهم من هذا المقام التطرق الى ان شريعة موسى عليه السلام لا يجوز نسخها ومن جوز منهم قالوا اخبرنا ان موسى عليه السلام قال انه لانبى بعدى كذبوا على موسى عليه السلام فى وصفه محمد صلى الله عليه وسلم و بشارتهم بخروجه فى آخر الزمان بحسب ما ورد فى التوراة •

(منهم) من نصبوا ان يؤمنوا به فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به وادعوا شبهة ←

الباب يدخل منه اوفيه بنوامية انه هو لابي سفيان ومعاوية وآل مروان خاصة يدخلون من ذلك الباب فتحطمهم النار حطما لا تسمع لهم فيها واعية ولا يحيون فيها ولا يموتون وفي ص ١٢٣٣٤ منه عن الكاظم عليه السلام قال ان في النار لوادياً يقال له سقر لم يتمنفس منذ خلقه الله لو ان الله عز وجل له في التنفس بقدر مخطيط لاحرق ما على وجه الارض - وان اهل النار ليعوذون من حر ذلك الوادى وتننه وقذره وما اعد الله فيه لاهله، وان في ذلك الوادى لجبل يتعوذ جميع اهل ذلك الوادى من حر ذلك الجبل وتننه وقذره (الحديث)

[النازنجيل] ويقال له قوقوس والجوز الهندى وهو شجرته كالنخل من غير فرق الا ان وجه الجريد فيه الى أسفل واذا قطع لم يمت - وايام غرسه نزول الشمس فى برج الجوزاء ويثمر بعد سبع سنين وتبقى شجرته مائة عام ويدرك ثمره اذا نزلت فى الميزان واجوده الكاكو تى الصغير المستدير الابيض الدهن - واردة الشجرى الكبار المتكرج ومنه نوع لا ينعقد بل يبقى كالحليب وهو داخل قشر صلب عليه طبقات ليفية فوقها قشر رقيق ينفع من البلغم والسودا ، والجنون والوسواس وضعف الكبد والكلى والمثانة وقروح الباطن ويسمن مع البطيخ - وفى المبرودين سمناً للغاية ويزيل اوجاع الظهر والورك والفالج والقوة ونكايه البرد والزنج الديدان والبواسير ويدر الدم والتفصيل فى تذكرة الانطاكى ص ٢٩٩ وفى دائرة الوجدى ج ٩ ص ٦٩٣ .

[نازمشك] فارسى معناه رمان البرى بارد منفعه قطع البخار عن الراس وازالة الوسواس والماليخوليا ويحبس النزف والاسهال ويزيل اللزوجات شرباً والعرق و سيلان القروح طلاء واذوروا ويضر المثانة ويصلحه دهن اللوز .

[النازنج] فارسى معناه احمر اللون او الرمان الاحمر هو شجر ورقه بالنسبة الى الليمون وغيره فيه ملاسة طيب الرائحة زهره يحصل فى الربيع ويمكن بقاء ثمرته مدة العام واجوده المستدير الاحمر المحبب القشر الخفيف وهو حار يابس ما عدا حماضه فبارد ، وفى قشره وورقه تفريح عظيم، وفى بزره ودهنه وعروقه التى فى الارض نجاة من السموم الباردة وحماضه يكسر الصفراء وشدة الحرارة والعطش، وقشره يسكن المغص والقى والغثيان كيف استعمل مجرب والنزولات الباردة والتخم ويحسن اللون

لسطح مقعر فلك القمر فوق كرة الهواء عن علي عليه السلام قال في وصف النار - غمر قرارها ، مظلمة اقطارها ، حامية قدورها ، قطيعة امورها ، وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان النار افتخر على الجنة فقالت تسكنني الجبابرة والملوك وانت تسكنك الفقراء والمساكين - فشكت الجنة الى ربها فاوحى اليها فاسكتني فاني از ينيك يوم القيامة باربعة اركان محمد وعلي والحسن والحسين عليهم السلام اهل الجنة وشيعتهم في قصورك مع الحور العين - قيل النار مؤنثة بدليل نورية والجمع النيران ومنه حديث الصلاة قوموا الى نيرانكم التي اوقدتموها على ظهوركم - الظاهر المراد بالنيران هو الاعمال القبيحة .

و في الخصال ط ١ ج ٢ ص ١٣ س ١٨ عن الصادق عليه السلام عن ابيه عن جده قال للنار سبعة ابواب يدخل منه فرعون وهامان وقارون ، وباب يدخل منه المشركون والكفار ممن لا يؤمن بالله طرفة عين ، وباب يدخل منه بنو امية هولهم خاصة لا يزاحمهم فيه احد وهو باب لظى وهو باب سقر وهو باب الهاوية تهوى بهم سبعين خريفاً وكلما هوى بهم سبعين خريفاً فارة بهم فورة قذف بهم في اعلاها سبعين خريفاً ثم تهوى بهم كذلك سبعين خريفاً ولا يزالون هكذا خالد بن مخلد بن ، وباب يدخل فيه مبعوضونا ومجاربونا وخاذلونا وانه لاعظم الابواب واشدها حرأ - قال الراوى قلت للصادق عليه السلام الباب الذي ذكرت عن ابيك عن جدك انه يدخل منه بنو امية يدخله من مات منهم على الشرك او ممن ادرك منهم الاسلام فقال عليه السلام لا ام لك الم تسمعه يقول وباب يدخل المشركون والكفار - فهذا الباب يدخل فيه كل كافر لا يؤمن بيوم الحساب في هذا

→ ونار الفداء كانت ملوكهم اذ سبوا قبيلة وطلبوا منهم الفداء كرهوا ان يعرضوا النساء نهارا لثلا يفتضحن ، ونار الوسم التي يوسم بها ابل الملوك لترد الماء اولاً ، ونار القرى وهي اعظم النيران عندهم ليراها المسافر من بعد ويهتدى عليها الى بيوت الحى برسم البيات والقرى ، و نار الحرتين وهي التي ادفاها الله بخالد بن سنان العيسى احتفر لها بشراً ثم ادخلها فيها والناس ينظرون اليه ثم اقتحم فيها حتى غيبها وطلع سالماً فهذه جملة نيران العرب الا العرباء والجاهلية .

الغرى وغير ذلك من الاعمال الخيرية في العتبات العاليات وغيرها قتل ليلة السبت من من جماد الاولى سنة ١١٦٠ ودفن بالمشهد الرضوى وابناه حسام السلطنة مراد ميرزا وحمزة ميرزا حشمت الدولة قيل بالفارسية :

بريدند شاهان زشاهى طمع ☆ بتاريخ الخير فى ما وقع

(النادر) ميرزا نجل الشاهرخ جلس على سرير السلطنة بعد ابيه الى مدة ثمان سنين مات سنة ١٢٦٨ .

«النار» (١) عنصر من العناصر الاربعة لطيف مضىء حار محرق يابس كرتها ماساة

(١) قيل لم خلق الله النار سبع طبقات والجنة ثمان طبقات اجيب لان الجنة وفضل والنار عدل والفضل ينبغى ان يكون اكثر من العدل وايضا ليس فى النار الا الجزاء والزيادة فى العذاب جور وفى الثواب كرم وايضاً مدارج الخير ثمانية و مدارج الشر سبعة قال السيوطى فى الكنز ص ١١٣ فائدة النار عند العرب اربع عشرة ناراً وهى نار المزدلفة توقد حتى يراها من وقع بعرفة واول من اوقدها قصى بن كلاب، ونار الاستسقاء كانوا فى الجاهلية اذا تابعت عليهم السمين المجذبة جمعوا ما قدروا عليه من البقر وعلقوا فى اذنانها وعراقبيها العشر والسلع ثم صعدها بها فى جبل وعروا ضرعها فيها النار (ثم) عجوا بالدعاء فيرون انهم يمطرون بذلك ، ونار التحالف كانوا لا يعقدون الحلف فى الجاهلية الا اذا اوقدوا ناراً بينهم يطرحون فيها حجارة الكبريت والملح فاذا اشتاطت قالوا هذه النار قد هددتكم فاحلف ، و نار الغدر كانوا اذا غدر الرجل بجاره او قدوا له ناراً بمعنى فى ايام الحج ثم صاحوا هذه غدره فلان ، نار السلامة توقد للقدام من سفره غانماً ونار الزائر والمسافر وذلك انهم اذا احبوا ان لا يرجع اليهم ذلك الزائر والمسافر اوقدوا خلفه ناراً وقالوا بعد الله واسحقه ، ونار الحرب وتسمى نار لاهبة يوقدونها على نشر عال لمن بعد عنهم ، ونار الصيد يوقدونها للطباء لتغشى ابصارها ، ونار الاسد كانوا اذا راوا اسدا او قدوا ناراً فاذا راها حرق اليها و تأملها فيذهبون ، ونار السليم توقد للملذوغ واذا صهر واعمه والمجروح اذا نرف و من الكلب الكلب فيوقدونها حتى لا يناموا، ←

[ناجية] بن الحارث الخزاعي صحابي روى عنه ابنه كلثوم هو غير ابن حبان بن بشر القاضي (خ) ج ١٣ « ناجية » بن خفاف الظاهر اتحاده مع ابن كعب الاسدي ابو خفاف الكوفي الصحابي العنزي « ناجية » بن سعد الكندي عامي هو غير ابن عمر الراوي عنه عائذ بن شريح ، وغير ابن كعب الاسدي .

[ناجية] بن مالك بن حريم بطن من جعفي منهم ابو الجنوب عبد الرحمن بن زياد الملعون الذي شهد قتل الحسين عليه السلام « ناجية » بن محمد بن سلمان ابو الحسن الكاتب المتوفى سنة ٣٩٠ عامي وثقه في « خ » ج ١٣ ص ٤٢٦ .

[ناجية] محلة بالبصرة مسماة بالقبيلة هي بنو ناجية بن سامة بن لوى ، و ناجية اسم امرأة كما تأتي في كتاب النساء « الناجي » لقب جهم بن مسعود المتوفى سنة ١٢٨ ، والخريت بن راشد المتوفى سنة ٣٩ والناجي اللاذقي اديب فاضل « م » ج ٨ ص ٣٠٥

(ناخور) بن ساروخ النبي عليه السلام هو وصي ادريس النبي عليه السلام وهو اوصى الى نوح عليه السلام انظر (كمال الدين) ط ١ ص ١٢٢ .

[النادر] هو ما قل وجوده سواء كان مخالفاً للقياس او موافقاً - وقد يقال النادر والشاذ مترادفان وقد يقال المنكر والمردود ويقال في مقابل الشاذ استعمال الاول واستعمال الثاني نادر لكن واقع وفي الاصطلاح قولهم دع الشاذ والنادر ، واما المحفوظ في اصطلاح اهل الدراية ما كان في قبيل الشاذ من الراجح وفي اصطلاح اهل الحديث الشاذ ما ليس له اخ او يكون لكنه قليل جداً ويسلم من المعارض ولا كلام في صحته بخلاف الشاذ وانه غير صحيح اوله معارض (نادر) الخادم وفي نسخة زياد بدل نادر روى عن الرضا عليه السلام كما في (الكافي والمرآة) ج ٤ ص ٨٠ س ٥ .

[النادر] شاه الافشار هو نادر قلمي بيك بن امام قلمي المولود سنة ١١١٠ جلس على سرير السلطنة ١١٤٨ امتد ملكه شرقاً وغرباً وقد بذل جهده في سبيل اعلاء كلمة الشيعة واقامة شعار المذهب الاثنا عشري فانه لما انتصر على الدولة العثمانية عقد الصلح معهم على مواد منها اعلانهم رسمية المذهب الجعفري وبناء ركن خاص بمكة الى غير ذلك من المواد - وله آثار حسنة مخلدة كعمارة مشهد الرضوي وتذهيب القبة المرتضوية في

والحارث بن عبدالله التغلبي، وقيس بن عبدالله بن عامر الجعدي، والمخارق بن عبدالله الذهلي الظاهر هو غير العدواني، والنابغة بن قتال الشيباني الذبياني، والنابغة بن لوى بن مطيع الغنوي، والنابغة بن مخارق بن سليم، ونابغة بنى جعد تابعي - والنابغة الزانية ام عمرو بن العاص تأتي ذكرها في كتاب النساء.

[النابلس] بضم الموحدة واللام قبل السين المهملة مدينة مشهورة بارض فلسطين واقعة بين الجبلين كثيرة المياه بينها وبين بيت المقدس عشرة فراسخ ولها كورة واسعة وبظاها جبل ذكروا ان آدم عليه السلام سجد فيه و لليهود في هذا الجبل اعتقاد أعظم ما يكون و هو مذكور في التوراة منها جماعة من اهل العلم منهم ادريس بن يزيد، واسماعيل بن عبد الغنى، وعبد الغنى بن اسماعيل، ومحمد بن احمد بن سهل بن نصر، ومحمد بن القادر الحنبلي، ويوسف بن الحسن شرف الدين المتوفى سنة ٣٧١.

[نابل] بضم الموحدة اقليم من اقاليم افريقية بين تونس وسوسة، منها ابو العباس احمد بن علي بن عمار، ومحمد بن عبد الحميد، ونابل صاحب العباء حجازي تابعي وثقة الدار قطنى الظاهر اتحاده مع الحبشى *

[ناتل] بن قيس بن زيد بن حبان الجذامي تابعي كان سيد جذام بالشام شجاع شهيد صفيين مع معاوية توفي سنة ٦٦ ضعيف جداً «ناتلة» بكسر المثناة مدينة بطبرستان آمل منها ابو الحسن علي بن ابراهيم بن عمر الحلبي المتوفى سنة ٥١٧ *

[الناجد] هي واحد النواجد الاربعة في اقصى الاسنان بعد الارحاء ويسمى ضرس الحلم

[الناجم] لقب سعد بن الحسن المتوفى سنة ٣١٤ ولقب عبد الرحمن افندي.

[الناجية] من امة محمد صلى الله عليه وآله من تبعهم قيل يارسول الله وما الفرقة الناجية قال هم ما نحن عليه واصحابي كما في المجمع في مادة نجا وروى الصدوق ره في المجالس ص ٢١٦ س ١ عن المفضل قال سألت الصادق عليه السلام بم يعرف الناجي قال من كان فعله لقوله موافقا فهو ناج ومن لم يكن فعله لقوله موافقا فاما ذلك مستودع

[ناجية] بن ابي عمار الصيداوي وينال له ابن الحارث كما يأتي بعيد هذا.

[ناجية] بن الاعجم الاسلامي صحابي هو غير جندب الذي يحتمل اتحاده مع ابن كعب الاسلامي

حديث ليس للميهردى ولا للمصراني شفعة حنفي «خ» ج ١٣ ص ٤٣٤ .

[النائين] من قري اصبهان قال الشرواني في بستانه ص ٥٧٥ بالفارسية نائين قصبها يست دلنشين ومجليست مسرت توانان در زمين هموار واقع وجوانب ان واسع است وقرب دوهزار باب خانه در اوست آبش خوب وهو ايش مرغوب وقري معموره از مضافات اوست در راه يزد وكاشان واقع است بقرب اصبهان بچهار مرحلة وفواكه زياد دارد مردمش شيعه اماميه اند ، وارباب فضل وكمال در آنجا بوده اند وجمعي از اهل حال از آنجا ظهور نموده اند من جمله حاجي عبدالوهاب مرشد ، وحاج محمد حسن تبريزي الاصل ، وميرزا ابوالقاسم شيرازي ، وميرزا عبدالرحيم صوري ، ونوروز عليشاه اصبهاني كه لقب آن نظر عليشاه بوده است ، وشيخ الاسلام ان ديار بوده وفاة اودرسنة ١٢٤٠ - ومنها الميرزا محمد حسين النائيني النجفي العالم المعاصر المجتهد المتوفى سنة ١٣٥٥ ، وابراهيم بن عبدالله بن محمد ابواسحاق ، والسيد جمال العالم الفاضل النجفي المعاصر ، والشيخ جمال النجفي العالم الفاضل المعاصر ، والميرزا فيعامحمد ابن حيدر الحسنى الطباطبائي المتوفى سنة ١٠٨٢ ، والميرزا سليمان الحسنى الحسينى المتوفى سنة ١٢٤٠ ، والسيد العارف الحجة البلاغى المعاصر وغيرهم من الاعلام العلماء .

[النائى] البعيد والنأى آلة من الات الطرب ينفخ فيها والجمع نيات - والكلمة من الدخيل (الناب) من الانسان هو الذى يلى الرباعيات ولا يجتمع فى حيوان ناب وقرن معاً ويقال الناب سيد القوم ويقال الناب لناقة المسنة ولا يقال للجمل ناب ، وفى الحديث يحرم اكل لحم كل ذى ناب من السباع .

[النابى] هو ابن زياد بن ظبيان الشاعر المذكور فى البيان ج ١ ص ٢٤٠ .

[النابت] الطرى من كل شىء حين ينبت صغيراً ، ونابت بن يزيد الشامى الراوى عن الاوزاعى عامى «النابع» بكسر الموحدة قبل العين المهملة اسم الفاعل من نبع ينبع موضع بقرب مدينة الرسول ﷺ .

[النابغة] الرجل العظيم الشأن ويطلق على جماعة منهم ابو امامة زياد بن

معاوية الذيبانى الشاعر الجاهلى ، وحمل بن سعدانة الشيبانى ، وزيد بن ابان الحارثى ،



- قد شبهوا خالقهم . وجسموه علنا ☆ ونسبوا اليه ما . كان بهم مكتمنا
 وهم على زادرجوا . وفيه عاشوا بالهنا ☆ وعبدوه مثل قو . م يعبدون الوثنا
 قد نشأوا في بدع . لا يعرفون السننا ☆ وهذه حالتهم . قد جعلوها ديدنا
 فاحذر تكن مستمعا . لهم بهم ممتعنا ☆ وخذ بما لاودع . عنك التباساً فمتنا
 بالله يا من هجروا . وعظمونى شجنا ☆ وقد أطالوا سهوى . وأحرمونى الوسنا
 وملء قلبى شغف . ودمع عينى همتنا ☆ ولى اليهم أبدا . فرط غرام وعنا
 رفقا بصب دنف . بكم غدا موتهننا ☆ أيا ن ولى منكمو . أبصرو جها حسنا
 بشعب وادى سلم . جآذر لحن لنا ☆ لمارنوا وانعطفوا . خلت سيوفنا وقفا
 أوامن جفوتهم . وليس لى عنهم غنى ☆ ياليتهم لوسمحو . ولى أتموا المننا
 عهدى بهم قد نزلوا . بالسفح من وادى منى ☆ من كل روح جعلوا . للامر منهم بدنا
 وشر فوا منازل لا . حلوا بها ودمنا ☆ وكل حى جعلوا . بالوصف فيه وطننا
 وشغلوا الكون بهم . وهيجوه شجنا ☆ فهام فى بهجتهم . ولم ينل منهم منى
 يخفق قلبه بهم . وكم يقاسى محنا ☆ وجوده تحريكه . وفقده ان سكننا

[النائب] بالمدناء ينوء نهض بجهد ومشقة ، وناء ايضاً لغة فى نأى اى بعد .

[النائب] من ناب ينوب يقال ناب فلان فى الامر عن زيد اى قام فيه مقامه فهو نائب والامر منوب فيه وزيد منوب عنه - ويطلق النائب على احمد بن عبدالرحمن المتوفى سنة ١١٥٥ ، وعبدالكريم بن احمد المتوفى سنة ١١٨٩ ، وعبدالوهاب بن عبدالقادر ، ومحمد بن عبدالكريم المتوفى سنة ١٢٣٢ .

[النائب] السلطنة هو ابن الناصر الدين شاه كان فى سنة ١٢٣٦ وابنه فريدون ميرزا فرمان فرما (النائرة) هى الفتنة والعداوة والشحناء مشتقة من النار يقال سميت فى اطفاء النائرة اى فى تسكين الفتنة .

[النائل] هو مصدر العطية والمعروف ، ونائل بن خالد بن زيادة والد موسى الراوى عن ابيه وعنه ابنه (نائل) بن فروة العيسى المتوفى سنة ١٢٢ هو احد الشجعان كان وجيهاً فى قومه (م) ج ٨ ص ٣٠٣ (نائل) بن نجيح البصرى الراوى عن الثورى

(Arab)

BP 192

.8

.A38

Juz' 29

- ☆ انا عاش الفتى ستين عاماً ☆ فنصف العمر تمحقه الليالى
☆ وثالث النصف آمال وحرص ☆ بغفلته يميناً عن شمال
☆ وربع العمر امراض وشيب ☆ وشغل بالمكاسب والعيال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[النون] احد حروف الهجائية وصفة من اوصاف الله تعالى وهو الذى نور السموات والارض من نور عرشه كما ذكره الطريحي فى المجمع فى مادة هجا وقال فى مادة نون قوله تعالى (ن والقلم) الاية قيل النون اسم حوت الذى عليه الارضون، وقيل النون الدواة، وقيل النون نهر فى الجنة قال الله تعالى له كن مداداً فجمد وكان اشد بياضاً من اللبن واحلى من العسل فكتب بهما كان وما هو كائن الى يوم القيامة - قال الراوى للصادق عليه السلام عن (ن والقلم) قال ان الله تعالى خلق القلم من شجرة فى الجنة يقال لها الخلد (ثم) قال لنهر فى الجنة كن مداداً فجمد النهر وكان اشد بياضاً من الثلج واحلى من الشهد (ثم) قال للقلم اكتب قال وما اكتب قال اكتب ما كان وما هو كائن الى يوم القيامة فكتب القلم فى رق اشد بياضاً من الفضة واصفى من الياقوف (ثم) طواه فجعله فى رأس ركن العرش (ثم) ختم على فم القلم فلم ينطق بعد ولا ينطق ابداً كما يأتى فى النون .

[نا] بالقصر ضمير المتكلمين وهو مشترك بين الرفع والنصب والجر نحو

- ☆ انى انا لست انا . فليت شعرى من انا ☆ صورة لاهوت بدت . فى شكل ناسوت دنا
☆ كلاهما مستحدث . من عدم ومن فنا ☆ وذاك لاذك له . ومن هنا ليس هنا
☆ والقصد منى لم يقع . على سؤالى والمنى ☆ فافهم كلامى وانتفع . به ودع عنك العنا
☆ اياك اياك بأن . يوقعك الجهل بنا ☆ ولا تكن معتدياً . ولا تكن مفتتناً
☆ ودع كلام عصبه . بنا اسأوا الظننا ☆ من شرهم ما أحد . بين البرايا أمننا

☆ (الجزء التاسع والعشرون) ☆

في حرف النون وما تليها

✽ (من كتاب) ✽

دائرة المعارف

النسابة

بمقتبس الاثر ومجذومادثر

تأليف

الشيخ محمد حسين شيخ سليمان الاعلى

المهرجاني الحائري دام توفيقه.

من منشورات

مؤسسة الاعلى للمطبوعات - طهران، قم، كربلاء، بيروت

الطبعة الاولى

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

طبع في سنة ١٩٧٢ - ٤ - ١٣٩٢ هـ



✧ الجزء التاسع والعشرون ✧

في حرف النون وما تليها

✧ (من كتاب) ✧

دائرة المعارف

المسماة

بمقتبس الاثر ومجذب مادثر

تأليف

الشيخ محمد حسين ابي شيخ سليمان الاعلمى

المهرجاني السحاشرى دام توفيقه.

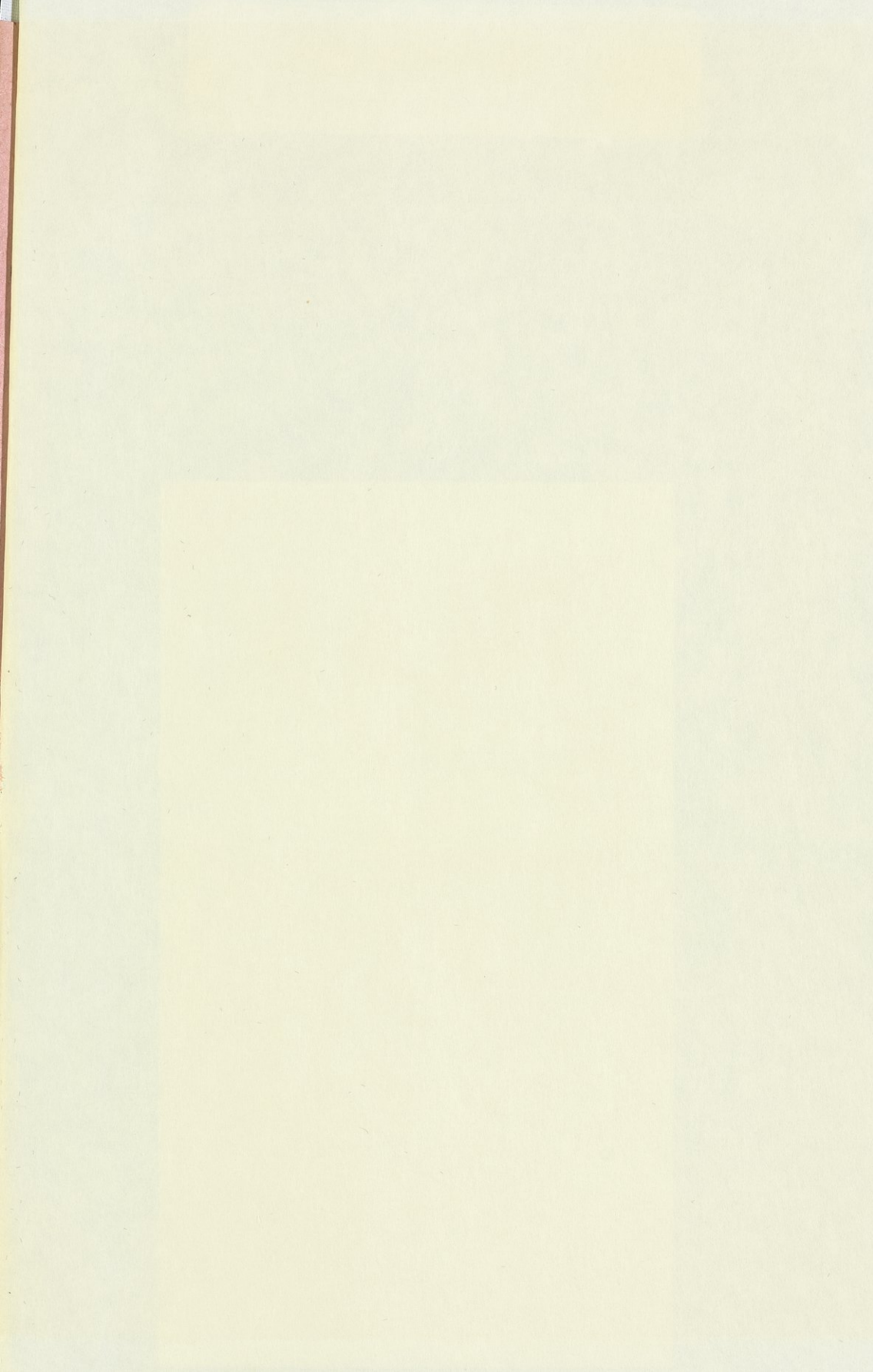
من منشورات

مؤسسة الاعلمى للمطبوعات - طهران، قم، كربلاء، بيروت

الطبعة الاولى

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

طبع في سنة ١٩٧٢ - م - ٥١٣٩٢





a32101



007942681b

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

*This book is due on the latest date
stamped below. Please return or renew
by this date.*

--	--

